

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مجموعه مقالات تخصصی ویژه نقد وهابیت (7 و 8) -

صاحب امتیاز: مؤسسه دارالاعلام لمدرسة اهل البيت &&

مدیر مسئول: مهدی مکارم

سر دبیر: اکبر اسدعلیزاده

اعضای هیئت تحریریه:

حجت الاسلام و المسلمین دکتر حسین رجبی (عضو هیئت علمی دانشگاه ادیان و مذاهب)

حجت الاسلام و المسلمین دکتر سید مهدی علیزاده موسوی (استاد حوزه و دانشگاه)

حجت الاسلام و المسلمین دکتر مهدی فرمانیان (استادیار دانشگاه ادیان و مذاهب)

حجت الاسلام و المسلمین سید حسن آل مجدد (استاد حوزه و مؤسسه مذاهب اسلامی)

حجت الاسلام و المسلمین دکتر اکبر اسدعلیزاده (عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی)

مدیر اجرایی: محمدعلی موحدی پور

همکار علمی: احمد ربیعی فر

ویراستار: ابوالقاسم آرزومندی

صفحه آرا: محبوب محسنی

قیمت: 5000 تومان

لیتوگراف و ناظر چاپ: سید محمد موسوی

نشانی: قم، میدان جانبازان، خیابان شهید فاطمی، کوچه 2، فرعی اول دست راست، پلاک 31

ص.پ: 1166-37135 تلفکس: 7742669-7740729 -

مسئولیت علمی مقاله بر عهده  
نویسنده یا نویسندگان آن است، و  
دیدگاه های نویسندگان مقالات لزوماً

شابک: 2-176-533-



## فراخوان مقاله

پژوهش نامه سراج منیر، محققین محترمی که مایل به نشر آثار خود در این پژوهش نامه هستند، دعوت می‌کند مقالات خود را در موضوعات مرتبط با پژوهش نامه، با رعایت موارد مذکور در راهنمای نگارش مقالات، به دفتر نشریه ارسال نمایند.

محورهای پژوهش‌نامه:

1. تبارشناسی وهابیت
2. نقد مبانی و عقاید وهابیت
3. جریان‌شناسی وهابیت

## ♦ راهنمای تنظیم مقالات

### از محققین گرامی تقاضا می‌شود در مقالات خود نکات ذیل را رعایت کنند:

1. مقاله ارسالی، پیش از این و یا هم‌زمان، به سایر نشریات ارسال و یا چاپ نشده باشد.
2. تحقیق، مستند و مناسب با نشریه تخصصی باشد و سایت به‌عنوان منبع پژوهش پذیرفته نیست.
3. مقاله‌های پذیرفته شده بر اساس نوبت و با توجه به موضوع پژوهش‌نامه، به چاپ خواهند رسید، اما آن دسته از مقاله‌های پژوهشی که دارای جنبه‌هایی از ابتکار، نوآوری و به‌روز بودن منابع باشند، بر سایر مقالات تقدم دارند.
4. مسؤولیت علمی مقاله بر عهده نویسنده یا نویسندگان آن است و دیدگاه‌های نویسندگان مقالات لزوماً دیدگاه پژوهش‌نامه نیست.
5. مقاله، باید در قالب Word، با قلم BMitra و شماره 14 در متن، و در پاورقی با قلم Al-QuranAlKareem و شماره 10 باشد.
6. متون عربی به‌کار رفته در متن، با قلم Al-QuranAlKareem و شماره 13 نگاشته شود.
7. حتماً توجه شود مقالات ارسالی حداکثر در بیست صفحه 300 کلمه‌ای باشد و حتی الامکان از مقالات دنباله‌دار پرهیز شود (در صورت افزایش صفحات، مؤسسه مقاله را تقطیع خواهد نمود).
8. مقالات تایپ شده و فایل آن، به صورت حضوری یا از طریق ایمیل ارائه شوند.
9. پژوهش‌نامه در پذیرش، رد، تلخیص و ویرایش مقالات آزاد است و مقالات رسیده مسترد نخواهد شد.
10. در صورت پذیرش مقالات و پرداخت حق التألیف، امتیاز مقاله از آن مؤسسه است و با ذکر نام نویسنده، می‌تواند در هر جا که لازم می‌داند، از آن استفاده کند.
11. استفاده از مطالب مجله در نوشتن مقالات و کتاب با ذکر منبع مانعی ندارد.

### از نویسندگان محترم درخواست می‌شود مقالات خود را به شیوه زیر تنظیم کنند:

1. صفحه اول: صفحه عنوان باید شامل عنوان مقاله، نام و نام خانوادگی پژوهشگر و ذکر درجه علمی، نشانی پست الکترونیک (Email)، تلفن تماس و نشانی مؤلف باشد.
2. چکیده و کلیدواژگان: خلاصه مقاله به همراه واژگان کلیدی در 5 الی 7 سطر ارائه گردد.
3. مقدمه: دربردارنده بیان مسئله و ضرورت انجام پژوهش، پیشینه تحقیق و مبانی نظری، اهداف، پرسش‌ها یا فرضیه‌های تحقیق است.
4. در ارجاعات پاورقی، فقط به ذکر نام کتاب و شماره جلد و صفحه اکتفا گردد. در ارجاعات مربوط به مقالات ابتدا عنوان مجله، سایت یا دایرة المعارف، عنوان مقاله، و سپس نام مؤلف و پس از آن شماره صفحه ذکر شود.
5. در پایان مقاله نتیجه آن در 400 - 300 کلمه تحت عنوان «جمع‌بندی و نتیجه‌گیری» ذکر شود.
6. در پایان مقاله فهرست منابع (کتابنامه) با مشخصات کامل به این ترتیب ذکر می‌شود: عنوان کتاب: نام و نام خانوادگی مؤلف، مترجم یا محقق: نام و نام خانوادگی، مکان نشر: ناشر، نوبت چاپ، سال نشر. برای نمونه:  
وهابیگری: حامد الگار، مترجم: احمد نمایی، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، چاپ دوم، 1387ش.

## فهرست مطالب:

### سرمقاله

قبیله خشونت ..... 7

### مقالات

و هابیان و توحید ربوبی/علی ربانی گلپایگانی ..... 19  
و هابیان و اتهام به‌کلینی درباره تحریف قرآن/اسدالله رضایی ..... 41  
تحریف‌های ابن‌تیمیه از واقعه عاشورا/محمد صحتی سردرودی ..... 75  
رکنظر و هابیت از سوی اهل سنت در حرمت زیارت قبور/حبیب عباسی ... 93  
نقد و بررسی اندیشه‌های دهلوی/محمد طاهر رفیعی ..... 119  
اندیشمندان حنفی و کژاندیشی‌های ابن‌تیمیه/محسن افضل آبادی ..... 143  
بررسی حدیث «قرن الشیطان» از دیدگاه علمای اهل سنت/حسن حسینیعی . 165  
تحقیقی درباره رابطه ذهبی و ابن‌تیمیه/حامد محمیان خراسانی ..... 185

### نقد کتاب

نقد و بررسی کتاب «مجموعه التوحید»/ حسین رجبی ..... 205  
نقدی بر کتاب «التبرک المشروع و التبرک الممنوع»/روح الله فروغی.. 225  
نقد و بررسی کتاب «زیارة القبور و الإستجداد بالمقبور»/قادر سعادتى . 245

### بیانات

اهمیت پرداختن به‌مسائل و شبهات و هابیان/آیت الله میلانی(دامت برکاته) 267  
تर्फدهای و هابیت در مناظره/شیخ علی آل محسن ..... 275

### ترجمه‌ها

انگلستان و ظهور و هابیت و آل سعود/عبدالله محمد سندی، رضلطاهری ... 295

### گزارش‌ها

سلسله گزارش‌هایی از آثار اهل سنت در نقد افکار و هابیت (5)؛  
گزارشی از کتاب الجوهر المنظم في زيارة قبر الشريف  
النبوي المكرم/ پیام عبدالملکی ..... 315  
معرفی آثار منتشر شده علمای اهل سنت در سده 12 و 13 قمری در  
نقد فرقه و هابیت/ایاز نصر اصفهانی ..... 333  
گزارشی از کتاب «پاسخ‌جوان شیعی به پرسش‌های و هابیان»/احمد ربیعی فر 349  
گزارشی از سایت/علی مرتضوی نیا ..... 357



# سر مقاله



### ◆ قبیله خشونت

محمد بن عبدالوهاب که به کمک استکبار جهانی توانست فرقه انحرافی وهابیت را در اواخر قرن یازدهم بنیان نهد، با اعلام جهاد علیه مسلمانان و با نسبت دادن کفر، شرک و بدعت به آنان، اعراب بادیه‌نشین منطقه نجد را تحریک کرد و به کمک ابن سعود لشکری فراهم ساخت، آنان با حمله به شهرها و روستاهای مسلمان‌نشین، مردم را کشتند و اموال آنان را به‌عنوان غنایم جنگی غارت کردند<sup>1</sup> و با اشغال مکه و مدینه، منطقه نجد و ریاض را که اکثر مردم این شهرها سنی‌مذهب بودند، با خشونت تمام به خاک و خون کشیدند و با خون‌ریزی و غارت، حاکمیت خویش را تثبیت کردند.

این قبیله خشونت‌گرا در طول تاریخ بسیار روشن خود! برای رسیدن به اهداف توحیدی خویش! از هیچ اقدام خشونت‌آمیزی علیه امت اسلام فروگذاری نکردند. اگر کسی اطلاعاتی اندکی از تاریخ تشکیل این قبیله مسلمان‌ستیز و فتنه‌گر داشته باشد، به‌آسانی به عملکرد وحشتناک آنان علیه مسلمین اذعان می‌کند.

1. ر.ک: تاریخ نجد و دعوت الشیخ محمد، سنت جون فیلیپی، بیروت، بی‌تا، فصل سوم غزوات، ص 95؛ تاریخ السعود، ناصر سعید، بیروت: منشورات اتحاد الشعب الجزيرة العربیة، بی‌تا، ج 1، ص 31؛ تاریخچه نقد و بررسی وهابی‌ها، سید محسن امین، برگردان: سید ابرهیم سید علوی، تهران: انتشارات امیرکبیر، 1367، ص 13-76.



## ◆ برخی از خشونت‌های وهابیت در بلاد اسلامی

در این نوشته به بخشی از خشونت‌ها و فتنه‌انگیزی‌های این فرقه انحرافی در کشورهای اسلامی به‌طور خلاصه می‌پردازیم:

### 1. حمله به نجد و اطراف ریاض

اولین مناطق مورد حمله ابن‌عبد الوهاب و لشکر محمد بن سعود، شهرهای منطقه نجد و اطراف شهر ریاض است که تقریباً تمام مردم این شهرها اهل سنت بودند. ابن بشر عثمان بن عبدالله، مورخ مورد تأیید وهابیان، درباره آغاز دعوت وهابیت در منطقه نجد و کشت و کشتار مردم بی‌گناه به اتهام کفر، شرک و بدعت آنان می‌نویسد:

عبدالعزیز همراه عده‌ای به قصد جهاد به سمت شهر «ثادق» حرکت کرد و آنان را به محاصره درآورد و بخشی از نخلستان‌های آنان را قطع کرد و تعدادی از مردم مسلمان این شهر را به قتل رساند و سپس به سمت «خُرج» حرکت کرد. آنان در منطقه «دَلْم» هشت نفر از مردان آنجا را به قتل رساندند و مغازه‌های پر از اموال را غارت کردند و آن‌گاه به سرزمین «نَعْجان»، «تَرْمَدا»، «دَلْم» و «خُرج» رفتند و عده‌ای را کشتند و شتران بسیاری را از شهرها به غنیمت گرفتند.

عبدالعزیز به قصد جهاد وارد «منفوحه» شد و محصولات زراعی آنان را به آتش کشید و بخش عظیمی از جواهرات، گوسفندان و شتران را به غنیمت گرفت و ده نفر را نیز به قتل رساند.<sup>1</sup>

1. «سار عبد العزیز غازیاً بجمیع المسلمین وقصد بلد ثادق و نازلهم و حاصرهم و وقع بینهم قتال و قطع شنباً من نخیلهم فأقام علی ذلک آیاماً، و قتل من أهل البلد ثمانیة رجال، و قتل من المسلمین ثمانیة رجال. غزا عبدالعزیز إلی الخرج فأوقع بأهل الدلم و قتل من أهلها ثمانیة رجال ونهبوا بها دكاكین فیها أموال، ثم أغاروا علی أهل بلد نَعْجان و قتلوا عودة بن علی و رجع إلی وطنه، ثم بعد آیام سار عبدالعزیز بجیوشه إلی بلد (تَرْمَدا) و قتل من أهلها أربعة رجال وأصیب من الغزو مبارک بن مزروع. ثم إن عبدالعزیز كَرَّ راجعا و قصد «الدلم» و «الخرج» فقاتل أهلها ← → و قتل من فزعهم سبعة رجال و غنم علیهم إبلأ کثیراً. غزا عبدالعزیز منفوحة وأشعل فی زروعها النار؟! وأخذ کثیراً من حللهم و غنم منهم إبلأ کثیراً و قتل من الأعراب عشرة رجال» (عنوان المجد فی تاریخ النجد، عثمان بن بشر نجدی حنبلی، تحقیق: محمد بن ناصر ستري، بیروت: دار الحبیب، بی‌تا، ص 34 و 43).

ابن بشر در ادامه درباره حمله وهابیان به منطقه حرمه و ریاض می‌نویسد:  
لشکر عبدالعزیز شبانگاه هنگام برگشت (از غارت این شهرها و  
به خاک و خون کشیدن مردم آنها) وارد منطقه حرمه شدند و پس  
از طلوع فجر به دستور عبدالله، پسر عبدالعزیز، تیراندازان به صورت  
دسته‌جمعی به شهر تیراندازی کردند و صدای مهیب تیرها، شهر را  
به لرزه درآورد؛ به گونه‌ای که بعضی از زنان حامله سقط کردند و  
مردم به وحشت افتادند و شهر به محاصره درآمد و مردم شهر، نه  
توان مقاومت و نه امکان فرار از شهر را داشتند.

اهل ریاض، همه مردان و زنان و کودکان، با شنیدن حمله  
لشکر وهابی از ترس و وحشت، پا به فرار گذاشتند. از آنجا که این  
حمله در فصل تابستان بود، جمعیت زیادی بر اثر گرسنگی و  
تشنگی جان سپردند. وقتی عبدالعزیز وارد ریاض شد، دید جز اندکی  
از مردم، کسی در شهر نمانده، فراریان را دنبال کرد و عده‌ای را  
کشت و اموالی را که با خود داشتند، به غنیمت گرفت. به شرطه‌ها  
دستور داد که از خانه‌های خالی از صاحبانشان محافظت کنند و  
آن‌گاه تمام اموال، سلاح‌ها، مواد غذایی و وسایل خانه‌ها را به  
غنیمت گرفتند و غالب خانه‌ها و نخلستان‌ها را به تصرف خود  
درآوردند.<sup>1</sup>

1. «أتوا بلاد حرمة في الليل و هم هاجعون... فلما انفجر الصبح أمر عبدالله على صاحب بُندق يثورها، فثوروا البنادق دفعة واحدة فارتجت البلد بأهلها و سقط بعض الحوامل، ففزعوا و إذا البلاد قد ضيقت عليهم و ليس لهم قدرة ولا مخرج. ففرّ أهل الرياض في ساقته الرجال والنساء والأطفال لا يلوى أحد على أحد، هربوا على وجوههم إلى البرية في السهباء قاصدين الخروج وذلك في فصل الصيف، فهلك منهم خلق كثير جوعاً و عطشاً. فلما دخل → ← عبدالعزیز الرياض و جدها خالية من أهلها إلا قليلاً فساروا في أثرهم يقتلون و يغنمون. ثم إن عبدالعزیز جعل في البيوت ضباطاً يحفظون ما فيها. و حاز جميع ما في البلد من الأموال و السلاح و الطعام و الأمتاع و غير ذلك و ملك بيوتها و نخلها إلا قليلاً» (عنوان المجد في تاريخ نجد، ص 60 و 67).

## 2. یورش به مناطق حجاز

### 2-1. حمله به طائف

سپاه وهابیان در ذی‌قعدة سال 1217 به دستور عبدالعزیز به فرماندهی عثمان مضایفی به شهر طائف در دوازده فرسنگی مکه حمله کردند و به قتل‌عام مردم پرداختند. جمیل صدقی زهاوی و احمد بن‌زینی دحلان در مورد فتح طائف چنین می‌نویسند:

از زشت‌ترین کارهای وهابیان، قتل‌عام مردم بود که به کوچک و بزرگ رحم نکردند. طفل شیرخواره را روی سینه مادرش سر بریدند. جمعی را که مشغول فراگرفتن قرآن بودند، کشتند و چون در خانه‌ها کسی باقی نماند، به مغازه‌ها و مسجدها حمله کردند و هر کس را یافتند، حتی گروهی را که در حال رکوع و سجود بودند، کشتند؛ به‌حدی که تمام مردم این شهر را به خاک و خون کشیدند و شمار اندکی از پیرمردان و زنان باقی‌مانده را از شهر طائف اخراج کردند و به وادی وج بردند و در سرمای شدید، بدون غذا و لباس رها کردند. همچنین کتاب‌ها را که در میان آنها تعدادی قرآن و نسخه‌هایی از صحیح بخاری و مسلم و دیگر کتاب‌های فقه و حدیث بود، در کوچه و بازار افکندند و آنها را پایمال کردند. این واقعه در سال 1217 ق رخ داد.<sup>1</sup>

### 2-2. حمله به مکه

سپاه وهابیان به فرماندهی امیر سعود، در هشتم محرم 1218 وارد مکه شد و آنجا را اشغال کرد. مردم مکه که پیشتر خبر جنایت وهابی‌ها را در طائف شنیده بودند، از تکرار آن فاجعه ترسیدند و سلطه او را پذیرفتند. آن‌گاه امیر سعود از آنان خواست که

1. فجر الصادق، جمیل صدقی زهاوی، مصر: الواعظ، 132ق، ص22؛ الدرر السنیة فی الرد علی الوهابیة، احمد بن‌زینی دحلان، استانبول: مکتبة ایشیق، 1396ق، ج1، ص45.

قبه‌ها و بارگاه‌هایی را که بر قبور ساخته‌اند، با دست خود ویران کنند. از این‌رو وهابی‌ها همراه جمع زیادی از مردم، با بیل و کلنگ به سمت گورستان جنّة‌المعلی رفتند و گنبد‌های زیادی از جمله قبور ابوطالب، عبدالمطلب، خدیجه، فرزندان پیامبر و نیز گنبد زادگان پیامبر، علی و خدیجه: را ویران کردند.<sup>۱</sup>

بیست روز پس از تصرف مکه، امیر سعود به قصد تصرف جدّه و دستگیری شریف غالب، امیر مکه که آن زمان در جدّه به سر می‌برد، به‌سوی جدّه حرکت کرد. او شهر را به مدت هشت روز به محاصره درآورد، ولی زیر فشار توپ‌خانه‌هایی که از شهر محافظت می‌کرد، از اشغال جدّه منصرف شد و با شنیدن خبری مبنی بر اینکه ایرانی‌ها به دستور فتحعلی‌شاه قاجار قصد تصرف نجد را دارند، به نجد بازگشت. با بازگشت امیر سعود به نجد، شریف غالب با توپ‌خانه‌ای که به او هدیه شده بود، به قصد تصرف مکه حرکت کرد و در درگیری سختی با وهابیان، مکه را به تصرف درآورد، ولی در سال 1219 ق مکه دوباره به محاصره لشکر امیر سعود درآمد. در این شرایط، زندگی بر مردم مکه آن قدر سخت شد که هر آنچه در دسترسشان قرار می‌گرفت، برای رفع گرسنگی می‌خوردند، تا اینکه شریف غالب در سال 1220 ق عقاید وهابی‌ها را مبنای حکومت خود قرار داد و پیرو امیر سعود گردید.<sup>۲</sup> بدین‌وسیله بر اساس توافق به‌عمل آمده میان شریف غالب و امیر سعود، تا سال 1227 ق حکومت مکه به شریف غالب سپرده شد.<sup>۳</sup> به دنبال تسلیم شدن شریف غالب و تصرف مکه به‌دست وهابی‌ها، شماری از علمای وهابی از جمله رئیس آنها، حمید بن ناصر تبشیری، برای تبلیغ اندیشه‌های وهابیت وارد مکه شدند و بدین ترتیب سلطنت وهابی‌ها در مکه تثبیت گشت و تا شمال مکه گسترش یافت.<sup>۴</sup>

1. الدرر السنّیة فی الرد علی الوهابیة، ج 1، ص 45.

2. عنوان المجد فی تاریخ نجد، ج 1، ص 153.

3. الدرر السنّیة فی الرد علی الوهابیة، ج 1، ص 45.

4. تاریخ العربیة السعودیة، الیکسی فاسیلیب، بیروت: شركة المطبوعات، 1995م، ج 1، ص 139-140.

## 2-3. حمله به مدینه

وهابی‌ان به دستور ابن سعود در سال 1220 ق به مدینه حمله کردند و پس از یک سال و نیم محاصره، شهر را به اشغال درآوردند. قاضی شهر را که از سوی دولت عثمانی منصوب بود، از شهر بیرون کردند و مردم را از زیارت مرقد مطهر پیامبر و بزرگان مدفون در بقیع بازداشتند.<sup>1</sup> آن‌گاه امیر سعود به وهابی‌ان دستور داد تا آثار و قبور بقیع را ویران کنند. از این‌رو همراه مردم به قبرستان بقیع یورش بردند و آنچه از قبه‌ها و آثار بر روی قبور بود، با خاک یکسان کردند؛ از جمله قبر چهار امام معصوم (امام حسن مجتبی، امام زین‌العابدین، امام محمد باقر و امام جعفر صادق:) و همچنین قبر عبدالله، پدر پیامبر اسلام، را خراب کردند و هر آنچه از اشیای قیمتی و گران‌بها یافت می‌شد، به غارت بردند.<sup>2</sup>

بسیاری از مردم مدینه را ناکثین خواندند و آنها را به خاک و خون کشیدند. پس از ده روز، از خدام حرم نبوی که یک نفر از اهل سودان بود، خواستند محل جواهرات و خزائن حرم را به آنان نشان دهند. آنان نپذیرفتند. امیر سعود دستور داد آنها را شکنجه کنند و آنان به اجبار محل خزائن حرم را نشان دادند. وهابی‌ان نیز تمام آن را به تاراج بردند. پول نقد و جواهرات بسیاری در آنجا بود.<sup>3</sup>

## 3. هجوم به مناطق عراق

### 3-1. حمله به کربلا

براساس نقل صلاح‌الدین مختاری، از نویسندگان وهابی، وهابی‌ها به فرماندهی امیر سعود در سال 1216 ق با لشکری عظیمی از مردم نجد و عشایر جنوب و حجاز و تهام، به سوی عراق حرکت کردند. آنان در ماه ذی‌قعدة به شهر کربلا رسیدند و آنجا را محاصره کردند.<sup>4</sup> سپس به صورت غافل‌گیرانه وارد کربلا شدند و بسیاری از اهل آنجا

1. مخالفة الوهابية للقرآن والسنة، عمر عبدالسلام، بیروت: دارالهدية، چاپ اول، 1416 ق، ص 83.

2. تاریخ المملكة العربية السعودية، صلاح الدین مختاری، بیروت، بی‌تا، ج 1، ص 91.

3. ر.ک: لمع الشهاب في سيرة محمد بن عبد الوهاب، حسن جمال بن احمد الريكي، بیروت، 1967 م، به نقل از المجلة الثورية الإسلامية، ش 74، ص 1406 ق، ص 71.

4. تاریخ المملكة العربية السعودية، ج 1، ص 73.

را در کوچه و بازار و خانه‌ها کشتند. آنان گنبد حرم امام حسین 7 را خراب کردند و جواهرهای حرم را به چپاول بردند و سنگ روی قبر را که با دانه‌های زمرد و یاقوت و جواهرات دیگر آراسته شده بود، کندند. آنچه از اموال، اسلحه، لباس‌ها، فرش‌ها، طلاها و قرآن‌های نفیس در شهر یافتند، ربودند<sup>1</sup> و نزدیک ظهر از شهر بیرون رفتند؛ در حالی که نزدیک به دو هزار تن از اهل کربلا را کشته بودند.

امیر سعود با سپاهی مرکب از بیست هزار مرد جنگی به شهر کربلا حمله‌ور شد و جنایاتی در شهر کردند که در وصف نمی‌گنجد. حتی گفته‌اند آنان در یک شب بیست هزار تن را به قتل رسانیدند.<sup>2</sup> نزدیک به پنجاه نفر را نزدیک ضریح و پانصد نفر را بیرون ضریح و در صحن کشتند و به هر کس می‌رسیدند، بی‌رحمانه او را از میان برمی‌داشتند و حتی به پیران و خردسالان نیز رحم نکردند.<sup>3</sup> میرزا طالب اصفهانی مقیم هندوستان، در سفرنامه خود از هنگام بازگشت از لندن و عبور از کربلا و نجف چنین گزارش می‌دهد:

قریب 25 هزار وهابی با اسب‌های عربی و شترهای نجیب وارد نواحی کربلا شدند و صدای «اقتلوا المشرکین» و «اذبحوا الکافرین» (مشرکان را بکشید، کافران را سر ببرید) سر دادند. بیش از پنج هزار نفر را کشتند و زخمی‌های بی‌شماری به جا گذاشتند. در صحن مقدس، خون از بدن‌های سربریده، روان [و] گنبد و حجره‌های صحن از لاشه مقتولان پر بود. شدت آن حادثه به حدی دلخراش و سنگین بود که وقتی من بعد از یازده ماه مجدداً وارد شهر کربلا شدم، هنوز این حادثه آن قدر تازگی داشت که به جز

1. عنوان المجد فی تاریخ نجد، ج 1، ص 121.

2. وهابیان، علی اصغر فقیهی، تهران: کتابفروشی صبا، چاپ اول، 1352 ش، ص 162.

3. ماضی النجف و حاضرها، محمدباقر آل‌محبوبه، بیروت: دارالأضواء، چاپ 2، 1406 ق، ج 1، ص 325.

نقل آن حادثه چیز دیگری نبود و راویان این حادثه بزرگ، در اثنای حکایت می‌گریستند و از شنیدن آن موها بر اندام راست می‌شد.<sup>۱</sup>  
سنت جون فیلی می‌گوید: «شمشیر بر گردن‌های اهل کربلا نهادند و مردم را بی‌رحمانه کشتند و همه اشیای قیمتی را غارت کردند».<sup>۲</sup>  
دکتر محمد عوض الخطیب می‌گوید:

لشکری نزدیک به بیست هزار نفر از اعراب نجد، کربلا را محاصره کردند و ناگهان وارد آن شدند اهل آنجا را به سرعت کشتند و حتی برای کودکان نیز راه نجاتی نبود. خزینه‌ها و جواهرهای نفیس را بردند و ضریح را از جای خود کردند... موقعیت بسیار وحشتناک و قربانگاه بس بزرگی بود که خون به سیلاب تبدیل شده بود.<sup>۳</sup>

### 3-2. حمله به نجف اشرف

وهابیان پس از کشتار بی‌رحمانه اهل کربلا و هتک حرم حسینی راهی نجف شدند. چون اهل نجف، جریان کربلا و غارت مدینه را شنیده بودند، کمی آمادگی داشتند. و برای دفاع برخاستند، حتی زن‌ها نیز از خانه‌ها بیرون آمده بودند و مردان خود را بر می‌انگیختند تا اسیر قتل و غارت وهابی‌ها نشوند. در نهایت این کار باعث شکست مهاجمان و عقب‌نشینی آنان گردید.<sup>۴</sup>

آنان در سال 1221ق بار دیگر به نجف حمله کردند و نزدیک بود شهر را تسخیر کنند، ولی باز شکست خوردند و شماری از آنها کشته شدند و لشکریان برگشتند. آنان در جمادی الثانی سال بعد (1222ق) دگر بار به نجف هجوم آوردند، ولی اهل نجف

1. مسیر طالبی، میرزا طالب اصفهانی، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ 2، 1363ش، ص 408.

2. رک: تاریخ نجد و دعوت الشیخ محمد، ص 142-143.

3. صفحات من تاریخ جزیره العرب الحدیث، محمد عوض الخطیب، بیروت: دار المعراج للطباعة و النشر، بی‌تا، ص 176.

4. ماضی النجف و حاضرها، ج 1، ص 325.

که آمادگی کامل داشتند، از شهر دفاع کردند. وهابیان در سال 1225ق نیز به نجف و کربلا حمله کردند و راه زوار را بستند و شمار زیادی (نزدیک به یکصد و پنجاه نفر از زائران) را میان کوفه و نجف کشتند. خلاصه اینکه حملات پی در پی آنها به شهر نجف با ناامیدی تمام به شکست و خواری انجامید<sup>۱</sup> و در مدت نزدیک به ده سال، چندین بار به شدت این دو شهر را مورد هجوم قرار دادند.<sup>۲</sup>

... و در دوران معاصر نیز آنان هزاران تن از حجاج بیت‌الله الحرام را در چهارم ذی‌الحجه سال 1407ق (9 مرداد 1366) به جرم سر دادن فریاد برائت از مشرکین در مکه، حرم امن الهی، به خاک و خون کشیدند و مردم بی‌دفاع کشورهای چو بحرین، اردن، مصر، الجزایر، تونس، لبنان، سوریه، بحرین، ایران، افغانستان، پاکستان و... را به قتل رساندند و نمونه‌های دیگر جنایات و خشونت‌های این فرقه را در برخی از کشورهای منطقه مانند عراق، بحرین، سوریه، یمن و... شاهد هستیم. اینها تنها نمونه‌هایی از عملکرد خشونت‌بار این قبیله خشونت‌طلب است که به اختصار بازگو کردیم.

## سردیر

1. صفحات من تاریخ الجزيرة العرب الحديث، ص 177.  
2. تاریخ المملكة العربية السعودية، ج 1، ص 92.



## مقالات

- ✓ وهابیان و توحید ربوبی
- ✓ وهابیان و اتهام به کلینی درباره تحریف قرآن
- ✓ تحریف‌های ابن تیمیه از واقعه عاشورا
- ✓ ردّ نظر وهابیت از سوی اهل سنت در حرمت زیارت قبور
- ✓ نقد و بررسی اندیشه‌های دهلوی
- ✓ اندیشمندان حنفی و کژاندیشی‌های ابن تیمیه
- ✓ بررسی حدیث «قرن الشیطان» از دیدگاه علمای اهل سنت
- ✓ تحقیقی درباره رابطه ذهبی و ابن تیمیه



وہابیان و

توحید ربوبی

### ◆ چکیده

وهابیان ربوبیت را به گونه‌ای تفسیر کرده‌اند که خالقیت را نیز شامل می‌شود. بدین جهت توحید ربوبی را معادل توحید افعالی و مشتمل بر توحید در خالقیت دانسته‌اند. اگرچه توحید ربوبی با توحید در خالقیت تلازم وجودی دارد، ولی تفسیر ربوبیت به خالقیت از نظر لغت و اصطلاح درست نیست. باور دیگر وهابیان در این باره این است که در طول تاریخ بشر، غالب افراد در ربوبیت موحد بودند و انحراف اصلی و رایج آنان در باب عبادت بوده است. بدین جهت معتقدند توحید ربوبی چندان مورد اهتمام پیامبران الهی نبوده و عمده اهتمام آنان صرف توحید عبادی شده است. آیات قرآن و گزارش‌های تاریخ بر این عقیده مهر بطلان می‌زند و بیان می‌کند که شرک در ربوبیت همواره در بین بشر رواج داشته و مبارزه با آن مورد اهتمام پیامبران الهی بوده است. آنان اگرچه در زمینه تدبیر کلی جهان موحد بودند، ولی در مسائل جزئی مربوط به زندگی مادی یا معنوی خویش گرفتار شرک در ربوبیت بودند.

**کلیدواژگان:** توحید، ربوبیت، خالقیت، توحید ربوبی، توحید در خالقیت.

## 1. تعریف توحید ربوبی

وهابیان توحید ربوبی را به گونه‌ای تعریف کرده‌اند که توحید در خالقیت را نیز شامل می‌شود. به عبارت دیگر، توحید ربوبی یا توحید در ربوبیت از دیدگاه آنان معادل توحید افعالی است؛ چنان که شیخ عبدالرحمان که از نوادگان محمد بن عبدالوهاب است،<sup>1</sup> در تعریف آن گفته است: «هو - توحید الربوبیة - توحیده بفعله تعالی؛<sup>2</sup> توحید در ربوبیت عبارت است از توحید افعالی خداوند». وی در جای دیگر توحید در ربوبیت را چنین تعریف کرده است: «هو العلم والإقرار بأن الله تعالی رب کلّ شیء و ملیکه و هو المدبّر لأمر خلقه جمیعهم».<sup>3</sup>

دکتر صالح بن فوزان نیز در تعریف آن چنین گفته است:

فأما توحید الربوبیة؛ فإنه الإقرار بأن الله وحده هو الخالق للعالم و هو المدبّر المحیی الممیت و هو الرزاق ذو القوّة المتین؛<sup>4</sup>

توحید در ربوبیت عبارت است از اقرار به اینکه خداوند یکتا آفریدگار و مدبر جهان است، او زنده‌کننده، میراننده، روزی‌بخش و دارای قدرتی استوار است.

دیگر علمای وهابی نیز در تعریف توحید ربوبی چنین تعبیرهایی را به کار برده‌اند؛ چنان که شیخ احمد بن ابراهیم<sup>5</sup> در کتاب الرد علی شبهات المستغیثین بغیر الله گفته است:

هو اعتقاد أنّ الله تعالی ربّ کلّ شیء و ملیکه و خالق کلّ شیء و رازقه و المتصرّف فیہ وحده بمشیئته و علمه و کلمته؛<sup>6</sup>

1. عبدالرحمان بن حسن بن محمد بن عبدالوهاب.  
2. الجامع الفرید، «رسالة الشيخ عبدالرحمان في انواع التوحيد و الشرك»، ص 340.  
3. همان، ص 352.  
4. الإرشاد الی صحیح الاعتقاد، ص 27.  
5. احمد بن ابراهیم بن عیسی النجدی (م 1329ق).  
6. الجامع الفرید، ص 537.

توحید ربوبی عبارت است از اعتقاد به اینکه خداوند متعال پروردگار مالک و خالق و رازق هر چیز است و با مشیت، علم و حکمت خود به تنهایی در هر چیز تصرف می‌کند.

## 2. مشرکان و توحید ربوبی

به اعتقاد وهابیان در طول تاریخ بشر و دوران‌های نبوت، انحراف چندانی در توحید ربوبی (آفریدگاری و پروردگاری) رخ نداده و جز افراد قلیلی به شرک نگراییده‌اند. از این روی این قسم از توحید مورد اهتمام پیامبران الهی قرار نگرفته است؛ چراکه غالب افراد بشر به آن اذعان کرده‌اند. آنان بر این مدعا به آیاتی استدلال می‌کنند و معتقدند در این آیات تصریح شده است اگر از مشرکان درباره آفریدگار و پروردگار جهان سؤال شود، در پاسخ خواهند گفت: آفریدگار و پروردگار جهان، خداوند یکتاست. محمد بن عبدالوهاب در رساله کشف الشبهات فی التوحید<sup>1</sup> گفته است:

مشرکان اقرار می‌کردند و شهادت می‌دادند که آفریدگار و روزی‌دهنده جز خداوند نیست، کسی جز او نمی‌میراند و زنده نمی‌کند و امر آفرینش را تدبیر نمی‌نماید و همه آسمان‌ها و آنچه در زمین و آنچه در آسمان‌هاست، آفریده‌ها و بندگان خدایند و تحت تصرف و قهر او قرار دارند.

وی آن‌گاه بر این مدعا به آیات ذیل استدلال کرده است:

(قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ  
وَالْأَبْصَرَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ  
وَمَنْ يُدْبِرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ)<sup>2</sup>  
(قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٥٤﴾ سَيَقُولُونَ  
لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٥٥﴾ قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ

1. این رساله در مجموعه الجامع الفريد، ص 219 - 236 چاپ شده است.

2. سوره یونس، آیه 31.

الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿٨٦﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٨٧﴾ قُلْ مَنْ بِيَدِهِ  
 مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٨٨﴾  
 سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ ﴿٨٩﴾<sup>١</sup>

دکتر صالح بن فوزان نیز در این باره گفته است:

این قسم از توحید در فطرت بشر نهفته بوده است و تقریباً  
 هیچ‌یک از افراد امت در آن نزاعی نداشتند؛ چنان‌که خداوند  
 می‌فرماید: (وَلَمَّا سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ) <sup>٢</sup> و نیز فرموده  
 است: (وَلَمَّا سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ  
 الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ) <sup>٣</sup> و نیز فرموده است: (قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ  
 وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿٨٦﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ) <sup>٤</sup>. از این‌گونه آیات در قرآن  
 بسیار است و همگی بیانگر این مطلب‌اند که مشرکان (عصر رسالت)  
 به ربوبیت خداوند و یگانگی او در آفرینش و روزی دادن و زنده  
 کردن و میراندن اعتراف داشتند.

توحید ربوبی را جز افراد اندکی انکار نکرده‌اند و منکران اگرچه  
 به ظاهر آن را انکار کرده‌اند، در درون بدان اعتراف کرده‌اند و انکار  
 آنان جز به جهت لجابت نبوده است؛ چنان‌که فرعون می‌گفت: (مَا  
 عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي) <sup>٥</sup> و حضرت موسی در پاسخ او فرمود:  
 (لَقَدْ عَلِمْتَمَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ). <sup>٦</sup> منکران  
 ربوبیت خداوند هیچ‌گونه دلیلی بر مدعای خود نداشتند و انکارشان

1. سوره مؤمنون، آیات 88 - 89.
2. سوره زخرف، آیه 87.
3. سوره زخرف، آیه 9.
4. سوره مؤمنون، آیات 86 - 87.
5. سوره قصص، آیه 48.
6. سوره اسراء، آیه 102.

جاهلانه و از روی ظن و گمان بود؛ چنان که فرموده است: (وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُم بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ)¹.

وی آن گاه به نقل و نقد اقوال منکران وجود آفریدگار یعنی کسانی که مبدأ نظام جهان را طبیعت یا تصادف دانسته‌اند، پرداخته‌است.²

### ◆ نقد و ارزیابی

حاصل دیدگاه وهابیان در باب توحید ربوبی نکات ذیل است:

1. توحید ربوبی، خالقیت و تدبیر را شامل می‌شود.
  2. در طول تاریخ بشر در توحید ربوبی انحراف اندکی رخ داده است و غالب افراد بشر موحد بوده‌اند.
  3. مشرکان عصر رسالت توحید ربوبی را قبول داشتند، ولی چون در عبادت مشرک بودند، اعتقاد به توحید ربوبی آنان را سودی نبخشید و پیامبر با آنان به مبارزه پرداخت.
  4. اعتقاد به توحید در عقل و فطرت انسان ریشه دارد و کسانی که آن را انکار کرده‌اند، انکارشان ناشی از شبهات فکری نبوده است، بلکه ناشی از لجاجت و خودخواهی آنان بوده است.
- اینک به نقد و بررسی نکات یادشده می‌پردازیم.

### ◆ خالقیت و ربوبیت

برای آنکه نسبت توحید در خالقیت و ربوبیت روشن شود، لازم است نخست حقیقت خالقیت و ربوبیت بررسی گردد. واژه «خلق» در اصل بر «تقدیر و اندازه‌گیری» دلالت می‌کند و در دو مورد به معنای «ایجاد» به کار می‌رود:

1. سوره جاثیه، آیه 24.  
2. الإرشاد الی صحیح الاعتقاد، ص 27-29.



الف) ایجاد چیزی که هیچ ماده و منشائی ندارد که آن را ابداع گویند؛ چنان که قرآن کریم فرموده است: (خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ)<sup>۱</sup> و در جای دیگر می فرماید: (بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ)<sup>۲</sup>. خلق در آیه پیشین به معنای ابداع (ایجاد بی سابقه) است. ب) ایجاد چیزی از چیز دیگر؛ یعنی دگرگون کردن چیزی از وضعیت و حالتی که دارد، به وضعیت و حالت دیگر؛ چنان که می فرماید: (خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ)<sup>۳</sup>. (وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِّن طِينٍ)<sup>۴</sup>.

خلق به معنای ابداع جز به خداوند نسبت داده نمی شود. بر این اساس قرآن کریم آن را ملاک فرق میان خداوند و غیر خداوند قرار داده و فرموده است: (أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ)<sup>۵</sup>.

اما خلق به معنای دوم به صورت مقید و مشروط به اذن خداوند، به غیر خداوند نیز نسبت داده می شود؛ چنان که درباره حضرت عیسی 7 فرموده است: (وَإِذْ خَلَقْنَا مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي)<sup>۶</sup>.

واژه «خلق» گاهی وصف کلام و به معنای کذب به کار می رود؛ یعنی سخن دروغین و ساختگی. بدین جهت بسیاری از علمای اسلامی به کاربردن کلمه «مخلوق» را درباره قرآن کریم جایز ندانسته اند.<sup>۷</sup>

آنچه گفته شد، کلام واژه شناس نامدار قرآن کریم یعنی راغب اصفهانی بود که در کلمات دیگر لغت شناسان عرب نیز یافت می شود؛ چنان که ابن فارس گفته است:

1. سوره انعام، آیه 1.  
2. سوره بقره، آیه 117.  
3. سوره نحل، آیه 4.  
4. سوره مؤمنون، آیه 12.  
5. سوره نحل، آیه 17.  
6. سوره مائده، آیه 110.  
7. المفردات فی غریب القرآن، ص 157-158، کلمه «خلق».

واژه خلق (خاء و لام و قاف) بر دو معنای ریشه‌ای دلالت می‌کند: یکی از آن دو تقدیر و اندازه‌گیری است، و دیگری ملاست و صافی. در کاربرد نخست گفته می‌شود: «خَلَقْتُ الْأَدِيمَ لِلسَّقَاءِ»؛ یعنی چرم را برای مشک اندازه‌گیری کردم. واژه «خُلِقُ» به معنای سنجیده نیز از این ریشه است؛ زیرا دارنده آن خصلت اخلاقی بر آن اندازه‌گیری شده است. همین‌گونه است کلمه «خلاق» به معنای نصیب و بهره؛ زیرا هر کسی نصیب و بهره خاصی دارد. درباره کاربرد دوم گفته می‌شود: «صخرة خلقاء»؛ یعنی صخره‌ای صاف.<sup>۱</sup>

ابن‌اثیر گفته است:

خلق از نام‌های خداوند است و اوست کسی که همه اشیا را ایجاد کرده است و معنای ریشه‌ای خلق، تقدیر است. بنابراین خداوند از دو نظر خالق است: یکی از این جهت که طرح و نقشه موجودات را که منشأ وجود آنهاست، اندازه‌گیری می‌کند و دیگری از این جهت که آنها را بر اساس آن طرح و نقشه خاص ایجاد می‌کند.<sup>۲</sup>

گاهی از دو کاربرد خلق تقدیر و خلق تکوین یاد شده است. خلق تقدیر یعنی تعیین طرح و نقشه موجودات که در لوح محفوظ مقرر گردیده است، و خلق تکوین یعنی موجود نمودن آنها.<sup>۳</sup>

راغب در توضیح کلمه رب گفته است: «رب» در اصل، مصدر و به معنای تربیت است و تربیت عبارت است از اینکه چیزی از حالتی به حالت دیگری مبدل گردد تا به مرحله کمال خود برسد (إنشاء الشيء حالاً فحالاً إلى حد التمام)، ولی در عرف محاوره، این واژه به صورت اسم فاعل یعنی تربیت‌کننده (المربی) به کار می‌رود؛

1. معجم المقاییس فی اللغة، ج 2، ص 329.  
2. النهایة فی غریب الحدیث و الأثر، ج 2، ص 70.  
3. مجمع البحرین، ج 5، ص 159.

چنان کہ فرموده‌است: «وبلدة طيبة و رب غفور»؛ یعنی پروردگاری که متولی امر تدبیر جهان و رعایت مصالح موجودات است.<sup>۱</sup>

ابن فارس برای واژه «رب» ریشه‌های مختلفی بیان کرده است. نخستین آنها عبارت است از اصلاح کردن چیزی و اقدام به حفظ و نگهداری آن. بنابراین «رب» به معنای مالک، صاحب و مصلح چیزی است و خداوند بدان جهت «رب» نامیده شده است که آفرینش خود را اصلاح می‌کند.<sup>۲</sup>

از دیگر کاربردهای واژه «رب»، «سید» و «مطاع» است. مؤلف *أقرب الموارد* در توضیح واژه «رب» و کاربردهای آن گفته است: «رب الشيء رباً» یعنی آن را گرد آورد و مالک آن شد. «رب القوم» یعنی سیاست و تدبیر آنان را بر عهده گرفت و «رب النعمة» یعنی نعمت را افزایش داد و «رب الأمر» یعنی امر (شیء یا کار) را اصلاح نمود و تمام کرد. رب از نام‌های خداوند متعال است و بر مالک، سید، مطاع و مصلح اطلاق می‌شود.<sup>۳</sup>

نکته دیگری که لغت‌شناسان گفته‌اند، این است که کاربرد کلمه رب به صورت مطلق جز درباره خداوند روا نیست و هرگاه در مورد غیر خداوند به کار رود، باید به صورت اضافه باشد؛ مانند «رب الدار»، «رب المال».<sup>۴</sup>

نکته دیگر اینکه معانی یادشده برای «رب» همگی مربوط به این واژه به صورت مضاعف است که ریشه آن «رَبَبَ» است. و این غیر از واژه «رَبَوُ» است که ناقص و اووی است. مصدر واژه «رَبَوُ» و «رَبَا»، «رَبُّوا» و «رَبَّأ» است که به معنای نمو و افزایش است و کلمه تربیت از این ریشه است و بر تغذیه و رشد دادن چیزی دلالت می‌کند (رباه: تربية: جعله یربو و غذاه و هزبه).<sup>۵</sup>

1. المفردات في غريب القرآن، ص 184، کلمه «رب».

2. معجم المقاییس في اللغة، ص 398.

3. أقرب الموارد، ج 1، ص 381.

4. درباره کاربرد واژه «رب» ر.ک: مجمع البحرین، ج 2، ص 64؛ مجمع النبیان، ج 1، ص 21-22؛ الکشاف، ج 1، ص 10.

5. أقرب الموارد، ج 1، ص 386.

از مطالب یادشده روشن گردید که تفسیر واژه «رب» به خالق، چنان که در کلمات وهابیان آمده است، پذیرفته نیست. آری، آنچه استوار و پذیرفته است، تلازم وجودی ربوبیت و خالقیت در مورد خداوند است و این ملازمه نه به دلیل وحدت یا تلازم معنای واژه خالق و رب است، بلکه به این دلیل است که ربوبیت تکوینی از خالقیت جدا نیست؛ مثلاً تربیت و حفظ یک درخت در عالم تکوین، به این صورت است که لحظه به لحظه فیض وجود و اسباب و شرایط لازم برای حیات درخت در اختیار او قرار بگیرد؛ یعنی آفرینش آن تداوم یابد، اما در غیر ربوبیت تکوینی الهی، می توان آن را از خالقیت جدا کرد؛ مثلاً فردی دانشکده ای می سازد و اداره آن را به دیگری می سپارد. ساختن دانشکده از مقوله خلق، و اداره آن از مقوله تدبیر است.

#### ◆ پیشینه شرک در ربوبیت

از مطالعه تاریخ ملل و اقوام بشر در طول تاریخ به دست می آید که پیوسته افرادی از بشر در زمینه ربوبیت (و نیز خالقیت) به انحراف و شرک گراییده اند. البته شواهد تاریخی گویای این واقعیت است که شرک در ربوبیت و تدبیر بیش از شرک در خالقیت و آفریدگاری رواج داشته است. با این حال در کتب ملل و نحل از مجوس و دوگانه پرستان یاد شده است که به دو آفریدگار یا دو پروردگار خوبی ها و بدی ها قائل بودند.<sup>1</sup>

#### 1. عصر ابراهیم 7

این مطلب که در طول تاریخ بشر شرک رواج داشته است، از آیات قرآن کریم نیز به دست می آید. از احتجاج ابراهیم 7 با پرستشگران اجرام آسمانی استفاده می شود که آنان به ربوبیت اجرام آسمانی اعتقاد داشتند؛ زیرا در این احتجاج ها، ربوبیت زهره و ماه و خورشید مورد بحث قرار گرفته است. از آنجا که مشرکان به ربوبیت این اجرام آسمانی اعتقاد داشتند، حضرت ابراهیم 7 با بهره گیری از روش جدال احسن، نخست اظهار می کند که ربوبیت آنها را پذیرفته است، آن گاه به افول و ناپدیداری آنها بر نفی

1. ملل و نحل، ج 1، ص 233-254.

ربوبیت ایشان استدلال می‌کند.<sup>1</sup> قرآن کریم احتجاج میان ابراهیم<sup>7</sup> و نمرود را چنین بازگو کرده است:

(أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الضَّالِّينَ)<sup>2</sup>

مقصود از (الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ)، فرمانروای دوران ابراهیم<sup>7</sup> است که مطابق روایات و نقل‌های تاریخی نمرود نام داشت. (أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ) بیانگر این است که ملک و فرمانروایی نمرود عاریتی و از جانب خداوند بود و با این حال گرفتار غرور و خودبزرگ‌بینی شده بود و خود را رب و پروردگار مردم و از جمله رب حضرت ابراهیم<sup>7</sup> می‌دانست. ابراهیم<sup>7</sup> در رد پندار او گفت تو رب من نیستی، بلکه رب من کسی است که به موجودات زندگی می‌بخشد و آنها را می‌میراند. نمرود در برابر این حجت استوار ابراهیم دست به مغالطه زد و گفت من نیز زنده می‌کنم و می‌میرانم. آن‌گاه برای اثبات مدعای خود دستور داد دو زندانی را حاضر کنند، سپس یکی از آن دو را آزاد کرد و دیگری را به قتل رساند.

از آنجا که زنده کردن و میراندن در زبان محاوره در دو معنا به کار می‌رود - یکی آنچه در عالم رخ می‌دهد و دیگری آنچه در زندگی انسان‌ها به کار می‌رود که در حقیقت کاربرد مجازی آن است - نمرود توانست به وسیله اشتراک لفظ مغالطه کند و امر را بر حاضران در مجلس مناظره مشتبه سازد و چون شرایط به گونه‌ای نبود که ابراهیم<sup>7</sup> به بیان وجه مغالطه در استدلال او بپردازد، از احتجاج دیگری بهره گرفت و

1. (فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ ﴿٦١﴾ فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَيْنَ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ ﴿٦٢﴾ فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يُنْفِقُونَ إِنِّي بُرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ) (سوره انعام، آیات 76-78).

2. سوره بقره، آیه 258.

او را مبهوت ساخت و آن اینکه فرمود: (رَبِّيَ الَّذِي يُأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ).

در این مورد دیگر نمرود نمی‌توانست مغالطه کند و دچار بهت و حیرت شد. روشن است که مغلوب شدن وی در این احتجاج بدان جهت بود که وجود خداوند را به‌عنوان آفریدگار و پروردگار جهان خلقت قبول داشت، و گرنه می‌توانست بگوید: طلوع خورشید از مشرق فعل من و یا فعل دیگر خدایان است. آنچه نمرود ادعا می‌کرد، ربوبیت برای افراد بشر بود؛ یعنی وی چنین می‌پنداشت که بر سرنوشت دیگران تأثیر می‌گذارد و از نوعی استقلال در پروردگاری در این حوزه برخوردار است. اصولاً با تأمل در گزارش‌های تاریخی درباره گرایش‌های شرک‌آلود بشر در زمینه ربوبیت برمی‌آید که پیشینیان ربوبیت کلی و کلان در جهان را مخصوص خداوند می‌دانستند و در این خصوص مشرک نبودند و شرک آنان در ربوبیت، مربوط حوادث و رخدادهای خاص به‌ویژه درباره زندگی بشر بوده است.

## 2. عصر حضرت یوسف 7

از دیگر آیاتی که بیانگر پدیده شرک در ربوبیت در تاریخ بشر می‌باشد، آیه‌ای است که سخن حضرت یوسف 7 را به دو هم‌زندانی او نقل می‌کند و می‌فرماید: (يٰصٰحِبَيَّ السِّجْنِ اَرْبَابٌ مُّتَّفَرِّقُونَ خَيْرًا اَمِ اللّٰهُ الْوٰحِدُ الْقَهَّارُ).<sup>1</sup> از این آیه به روشنی استفاده می‌شود که در آن زمان اعتقاد به وجود ارباب (رب‌های متعدد) در بین مردم رواج داشت و آن دو نفر که با یوسف 7 در زندان به‌سر می‌بردند، چنان اعتقادی داشتند. اعتقاد آنان که از خدمتگزاران دستگاه حکومت بودند، خود گواه روشنی بر رواج عقیده شرک در ربوبیت در میان مردم است.

1. سوره یوسف، آیه 39.

### 3. عصر حضرت موسی 7

از دیگر آیات بیانگر این مطلب، آیه‌ای است که سخن فرعون عصر موسی 7 را نقل می‌کند که می‌گفت: (أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى).<sup>1</sup> از برخی از آیات بر می‌آید که فرعون به خدایانی معتقد بود و آنها را پرستش می‌کرد. قرآن کریم سخن درباریان و مشاوران فرعون را درباره حضرت موسی 7 چنین نقل کرده است:

(وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَدْرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذُرَكَ وَعَالِيهِمْ قَوْلُ لَدُونا قَالَ سَنُقْتِلُ أَبْنَاءَهُمْ وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ)<sup>2</sup>

آیا موسی و قومش را به حال خود رها می‌کنی تا در زمین به تباهی دست بزنند و خدایان تو را رها کنند (یعنی از پرستش و اطاعت از تو و خدایان تو اجتناب کنند).

بر این اساس مقصود از اینکه او خود را پروردگار برتر مردم می‌خواند، این است که او برای خود در امور مربوط به زندگی بشر خصوصاً در زندگی اجتماعی نقش بی‌مانندی را معتقد بود و می‌پنداشت در این حوزه او خداوند و پروردگاری است بی‌رقیب و بی‌مانند؛ چنان که در جای دیگر گفته است: (يَتَأْتِيهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ آلِهِ غَيْرِي)<sup>3</sup> «ای مردم، برای شما جز خود، خدایی نمی‌شناسم».

31

از این آیات نیز این نکته به دست می‌آید که شرک در ربوبیت، بیشتر در قلمرو حوادث مربوط به زندگی بشر پدیدار گشته است؛ یعنی مشرکان به وجود خداوند و اینکه او آفریدگار و پروردگار همه نظام عالم و حوادث بزرگ طبیعی است، اعتقاد داشتند، اما در حوادث و رخدادهای خاصی، به‌ویژه در قلمرو مسائل مربوط به زندگی بشر، به پروردگاران غیر از خداوند معتقد بودند. بر این اساس است که وقتی فرعون

1. سوره نازعات، آیه 24.

2. سوره اعراف، آیه 127.

3. سوره قصص، آیه 38.

خطاب به موسی 7 گفت: (فَمَنْ رَبُّكُمْ يَا مُوسَى) موسی 7 پاسخ داد: (رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى).<sup>2</sup> اگر فرعون به آفریدگار و پروردگاری که جهان را پدیدآورده است و تدبیر کلی و کلان آن مخصوص او است، اعتقاد نداشت، پاسخ حضرت موسی 7 نمی توانست برای او الزام آور باشد و اصولاً با چنان فرضی، پاسخ مزبور حکیمانه و خردمندانه نبود.

### ◆ گونه‌های شرک در ربوبیت

شرک در ربوبیت گونه‌های متفاوتی داشته است. یکی از گونه‌های رایج آن اعتقاد به تأثیرگذاری مستقل برخی از موجودات در پاره‌ای از حوادث به‌ویژه حوادث تعیین کننده در زندگی و سرنوشت بشر بوده است، خواه مربوط به زندگی دنیوی آنها باشد مانند شکست یا پیروزی در جنگ‌ها، سود یا زیان در کسب و کار و بیماری یا سلامتی و نظایر آن، یا مربوط به زندگی معنوی و اخروی آنها باشد؛ مانند بخشش و آمرزش گناهان و قرب به خداوند. مشرکان به چنین ربوبیت‌هایی برای فرشتگان یا پیامبران و صالحان معتقد بودند<sup>3</sup> و با چنین اعتقادی مراسم و مناسک عبادی را برای آنان انجام می‌دادند.

شرک در ربوبیت، همان گونه که با اعتقاد به تأثیرگذاری موجوداتی در تدبیر مستقل برخی از حوادث جهان و از جمله سرنوشت دنیوی و اخروی انسان رخ داده است، در اطاعت بی‌چون و چرا و نامشروط از برخی افراد نیز ظاهر گردیده است. به عبارت دیگر، حق اطاعت به صورت مستقل و بی‌قید و شرط منحصر به خداوند و از مظاهر توحید در ربوبیت است. هرگاه در عرض اطاعت از خداوند، از دیگران هم اطاعت شود،

1. سوره طه، آیه 49.

2. سوره طه، آیه 50.

3. (وَأَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ إِلَهًا لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا)، سوره مریم، آیه 81؛ (يَقُولُونَ هَذَا لَئِنْ شَفَعْتُنَا عِنْدَ اللَّهِ، سوره یونس، آیه 18؛ (مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى)، سوره زمر، آیه 3.



چنین اطاعتی شرک در ربوبیت خواهد بود. قرآن کریم یادآور شده است که یہود و نصارا در مورد عالمان دین خود چنین اعتقادی داشتند؛ چنان کہ فرموده است:

(اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ  
وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَّا إِلَهَ إِلَّا  
هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ)<sup>1</sup>

اهل کتاب عالمان یہودی و مسیحی و حضرت مسیح را اربابانی جز خداوند برگزیدند؛ درحالی کہ جز بہ این امر نشدہ بودند کہ فقط خدای یگانہ را عبادت کنند. خداوند از داشتن چنان شریکانی پیراستہ است.

از پیامبر اکرم<sup>6</sup> روایت شدہ کہ مقصود از اینکہ اهل کتاب اجمار و رهبان را ارباب خود می دانستند و آنها را عبادت می کردند، این است کہ از رأی و نظر آنان بہ صورت مطلق اطاعت می کردند، چہ مطابق احکام خداوند باشد و چہ مخالف با آن: «انہم حرّموا علیہم الحلال و احلّوا لہم الحرام فاتّبعوہم فذلک عبادتہم ایہم»<sup>2</sup>

#### ◆ شرک ربوبی در عصر پیامبر اسلام<sup>6</sup>

از آیات قرآن بہ دست می آید کہ مشرکان عصر رسالت کہ بت ہا را پرستش می کردند، بہ ربوبیت آنها معتقد بودند؛ یعنی اعتقاد داشتند کہ بت ہا یا فرشتگان یا ارواحی کہ بت ہا نماد آنها بہ شمار می رفتند، در سرنوشت آنان تأثیر می گذارند و پرستش آنها می تواند موجب عزت و سعادت آنان گردد، یا می پنداشتند بت ہا حق شفاعت دارند و می توانند سبب مغفرت و آمرزش آنان گردند.

ہمہ آیاتی کہ بت پرستان را بر پرستش بت ہا نکوہش می کنند و بیانگر آن اند کہ آنها نہ مالک سود یا زیان خود هستند و نہ مالک سود و زیان انسان ہا، براین مطلب دلالت دارند کہ بت پرستان اعتقاد داشتند معبودانشان چنین ویژگی ہایی دارند؛ یعنی مالک سود و زیان و خیر و شر بشر می باشند و از آنجا کہ قرآن کریم وسایط و اسباب

1. سورہ توبہ، آیہ 31.

2. تفسیر ابن کثیر، ج 3، ص 385؛ تفسیر المیزان، ج 9، ص 254 - 255.

مؤثر در تدبیر جهان را پذیرفته است (فَالْمُدْبِرَاتِ أَمْرًا)<sup>1</sup>، روشن می‌شود که عقاید بت پرستان در مورد معبودانشان این بوده است که آنان به صورت مستقل در سرنوشت بشر و تدبیر امور تأثیر می‌گذارند و بدون شک چنین اعتقادی، شرک در ربوبیت است. قرآن کریم در آیات بسیاری، از عقاید مشرکان عصر رسالت درباره معبودانشان یاد کرده است. از این آیات برمی‌آید که آنان معبودان خویش را مالک سود و زیان و عزت و نصرت در زندگی خویش می‌دانستند. نمونه‌هایی از این آیات را نقل می‌کنیم:

1. (قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغَىٰ رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ)<sup>2</sup>؛ «به مشرکان بگو: آیا جز خداوند

پروردگاری را برگزینیم، در حالی که خداوند پروردگار همه موجودات است». از این آیه استفاده می‌شود مشرکان به ربوبیت موجوداتی غیر خداوند معتقد بودند و از آنها طلب نصرت و یاری می‌نمودند و از پیامبر اکرم ﷺ نیز می‌خواستند که روش آنان را برگزینند، اما پاسخ پیامبر ﷺ به آنان این بود که ربوبیت در همه زمینه‌ها منحصر به خداوند است و سزاوار نیست که انسان جز او را پروردگار خود برگزیند.

2. (وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ إِلَهًا لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا)<sup>3</sup>؛ «مشرکان جز خداوند،

خدایانی را برگزیدند تا مایه عزت آنان باشد».

این آیه آشکارا بیان می‌کند مشرکان بر این عقیده بودند که خدایانی را که شریک برای خداوند گرفته بودند و آنها را پرستش می‌کردند، در سرنوشت آنان تأثیر می‌گذارند و عزت آنها را فراهم می‌کنند، اما این اعتقاد کاملاً بی‌اساس بود؛ چرا که عزت جز از جانب خداوند و به اراده و مشیت او نیست: (فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا)<sup>4</sup>

3. (قُلْ أَدْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ

وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شِرْكٍَ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مَنِ ظَهِيرٍ)<sup>5</sup>؛ «به مشرکان بگو:

1. سوره نازعات، آیه 5.

2. سوره انعام، آیه 164.

3. سوره مریم، آیه 81.

4. سوره نساء، آیه 139.

5. سوره سبأ، آیه 22.

کسانی را که غیر از خداوند (مالک سود و زیان خود) می‌پندارید، بخوانید (از آنان استمداد بجوئید)، اما بدانید این کار برای شما سودی نخواهد داشت؛ زیرا آنها به مقدار ذره‌ای در آسمان‌ها و زمین مالک چیزی نیستند و در تدبیر آسمان‌ها و زمین شریک خداوند نمی‌باشند و خداوند آنها را پشتیبان خود برنگزیده است.»

از این آیه نیز به دست می‌آید که مشرکان معتقد بودند آلهه‌ای که برای خود برگزیده‌اند، می‌توانند منشأ سود و زیان آنها باشند. از این روی آنها را می‌خواندند و از آنها استعانت می‌جستند. خداوند به پیامبر اکرم 6 دستور می‌دهد تا نادرستی این اعتقاد را به آنان گوشزد کند و بگوید که تدبیر انسان و جهان مخصوص خداوند است و خدایانی که مشرکان می‌پندارند، مالک چیزی در آسمان‌ها و در زمین نیستند و در تدبیر امور شریک و پشتیبان خداوند نمی‌باشند.

4. (قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَبَّهُهُ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ)<sup>1</sup>

در این آیه کریمه نکات ذیل بیان شده است:

الف) مشرکان عصر رسالت به ربوبیت خداوند در آسمان و زمین اعتقاد داشتند؛ اگرچه در مقام احتجاج از اقرار به آن امتناع می‌ورزیدند. بدین جهت پیامبر خدا 6 خود پاسخ پرسش خود را داده است. این مطلب که آنان خداوند را پروردگار و مدبر آسمان و زمین می‌دانستند، در آیات دیگر قرآن بازگو شده است؛ چنان‌که فرموده است: (قُلْ مَنْ

رَبُّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿١٦٠﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ)<sup>2</sup>

ب) مشرکان برخی از موجودات (انسان و غیر انسان) را به‌عنوان اولیای خود برگزیده و معتقد بودند که آنها مالک سود و زیان آنان می‌باشند. پیامبر اکرم 6 در ابطال

1. سوره رعد، آیه 16.

2. سوره مؤمنون، آیه 86 و 87.

این عقیده این مطلب را یادآوری کرده است که آن موجودات، مالک سود و زیان خود نیستند، تا چه رسد به اینکه مالک سود و زیان دیگران باشند.

ج) مسلمانان که ربوبیت آسمان‌ها و زمین و نیز ربوبیت در قلمرو زندگی را منحصر به خداوند می‌دانند، مانند انسان‌های بینایی هستند که در روشنایی راه می‌سپارند و مشرکان که از فهم این حقیقت عاجز مانده‌اند، همچون افرادی نابینا یا کسانی‌اند که در تاریکی راه می‌روند.

د) ربوبیت، خواه مربوط به تدبیر آسمان‌ها و زمین و حوادث عظیم آفرینش باشد و خواه مربوط به سرنوشت انسان‌ها، ریشه در خالقیت دارد و از لوازم آن به‌شمار می‌رود. بر این اساس مشرکان که خالقیت انسان و جهان را مخصوص خداوند می‌دانند،<sup>۱</sup> باید ربوبیت را هم در همه مراتب و مراحل آن مخصوص خداوند بدانند. بنابراین اعتقاد به توحید در خالقیت با شرک در ربوبیت سازگاری ندارد.

5. (قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ ﴿٥٦﴾ تَأَلَّهُ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٥٧﴾ إِذْ نُسَوِّبُكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ)<sup>۲</sup>

مفاد این آیه این است که مشرکان در دوزخ با یکدیگر مخاصمه و مجادله می‌کنند. آنان به معبودان خود می‌گویند: «ما در دنیا در گمراهی آشکاری بودیم که شما را با پروردگار جهانیان یکسان می‌انگاشتیم». اینکه آنان در چه چیز معبودان خود را با پروردگار جهانیان برابر می‌گرفتند، در آیه بیان نشده است. این اطلاق همه اقسام شرک را شامل می‌شود، جز آنچه مشرکان به توحید در آن اعتقاد داشتند و آن دو چیز بود: یکی توحید در خلق انسان و جهان، و دیگر توحید ربوبیت در آسمان‌ها و زمین و حوادث مهم مربوط به جهان آفرینش. در موارد دیگر برای معبودان خود شأن و مقام خدایی قائل بودند و آنها را مالک سود زیان و سرنوشت انسان می‌دانستند و بدین جهت در برابر آنها عبادت و خضوع می‌کردند.

1. (وَلَيْن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ) سوره لقمان، آیه 25؛ (وَلَيْن سَأَلْتَهُمْ مَنْ

خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ)، سوره زخرف، آیه 87.

2. سوره شعراء، آیه 96 - 98.

ابن کثیر در ذیل آیه شریفه (إِذْ نُسَوِّدُكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ) گفته است:  
 أي نجعل أمرکم مطاعاً كما يطاع أمر رب العالمين و عبدنا  
 کم مع رب العالمين؛<sup>۱</sup> یعنی ما امر شما را همچون پروردگار  
 جهانیان اطاعت می کردیم و شما را همچون پروردگار جهان  
 می پرستیدیم.

از آنجا که شرک در اطاعت -چنان که پیش از این بیان گردید- از مظاهر و اقسام  
 شرک در ربوبیت است، پس سخن ابن کثیر بیانگر این مطلب است که مشرکان عصر  
 رسالت تنها در عبادت مشرک نبودند، بلکه در ربوبیت نیز مشرک بودند.

#### ◆ پاسخ به یک پرسش

در اینجا این پرسش مطرح می شود که در آیاتی از قرآن کریم تأکید و تصریح شده  
 است که مشرکان عصر رسالت در ربوبیت موحد بودند؛ یعنی ربوبیت و تدبیر جهان را  
 مخصوص خداوند می دانستند؛ چنان که فرموده است:

(قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمْ مَنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ  
 وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ  
 وَمَنْ يُدْبِرُ الْأُمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ).<sup>۲</sup>

و نیز فرموده است: (وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ  
 بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ).<sup>۳</sup>

این مطلب در آیات 86-89 سوره مؤمنون نیز بیان شده است.  
 در این صورت چگونه می توان به مفاد این آیات و آیاتی که پیش از این بیان  
 گردید و بر مشرک بودن مشرکان عصر رسالت در مسئله ربوبیت دلالت می کنند،  
 معتقد گردید؟

1. تفسیر ابن کثیر، ج 5، ص 193.

2. سوره یونس، آیه 31.

3. سوره عنکبوت، آیه 63.

## ◆ پاسخ

پاسخ این پرسش، با توجه به آنچه درباره شرک در ربوبیت در عصر پیامبران عموماً و در عصر پیامبر اکرم 6 خصوصاً، بیان گردید روشن است و آن اینکه شرک در ربوبیت در حوادث و رخدادهای مربوط به جهان خلقت نبود، بلکه مربوط به زندگی بشر و مسائلی از قبیل پیروزی و شکست، عزت و ذلت، سود و زیان و اطاعت و عصیان بود؛ چنان که می‌فرماید:

(وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ إِلَهًا لَعَلَّهُمْ يُنصَرُونَ ﴿٦٦﴾ لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَهُمْ

لَهُمْ جُنْدٌ مُخَضَّرُونَ)<sup>۱</sup> مشرکان، غیر از «الله» خدایانی را برگزیدند به این امید که از نصرت آنها بهره‌مند گردند. (آنان در این اعتقاد سخت در اشتباه بودند؛ زیرا) آن خدایان برگزیده شده، توانایی نصرت مشرکان، را ندارند و مشرکان لشکریان و پیروان آن خدایان اند و در قیامت همگی در پیشگاه عدل الهی حاضر خواهند شد.<sup>۲</sup>

این آیه نیز بر همین مطلب دلالت می‌کند: (وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ إِلَهًا لِيَكُونُوا

لَهُمْ عِزًّا).<sup>۳</sup>

این گونه آیات و آیات دیگری که پیش از این نقل نمودیم، بیانگر این مطلب اند که مشرکان عصر رسالت در امور مربوط به زندگی خود گرفتار شرک در ربوبیت بودند و آیات دال بر اعتقاد توحیدی آنان در مسئله ربوبیت ناظر به تدبیر آسمان‌ها و زمین و حوادث مربوط به عالم طبیعت است. روشن است که این دو مطلب هیچ‌گونه تعارضی با یکدیگر ندارند.<sup>۴</sup>

1. سوره یس، آیات 74 - 75.

2. در این باره به کتاب کشف الارتیاب، علامه سید محسن امین، ص 170 رجوع شود.

3. رک: المیزان، ج 17، ص 110.

4. سوره مریم، آیه 81.


### ◆ جمع‌بندی

پدیده شرک در ربوبیت در طول تاریخ بشر رواج داشته است و پیامبران الهی به مبارزه با آن اهتمام ورزیده‌اند. اصول شرک در عبادت ریشه در شرک در ربوبیت داشته است. بنابراین سخن وهابیان در کم‌اهمیت جلوه دادن شرک در ربوبیت، از نظر تاریخی با آیات قرآن و روایات و گزارش‌های تاریخی سازگاری ندارد و از خلط میان ربوبیت کلی و جزئی نشئت گرفته است.

## ◆ كتابنامه


1. الإرشاد إلى صحيح الاعتقاد و الرد على أهل الشرك و الإلحاد : صالح بن فوزان، رياض: دار العاصمة، چاپ اول، 1415ق.
2. الجامع الفريد يحتوى على كتب و رسائل الأئمة الوهابية، جده: دار الاصفهاني، 1393ق.
3. مجمع البحرين: فخر الدين طريحي، تحقيق: احمد حسيني، بيروت: دار احياء التراث العربى، 1403ق.
4. معجم المقاييس في اللغة: احمد بن فارس زكريا، بيروت: دارالفكر، چاپ دوم، 1417ق.
5. مجمع البيان: شيخ ابوعلی طبرسى، بيروت: دار احياء التراث العربى، 1379ق.
6. الكشاف عن حقائق التنزيل و عيون الاقوال: زمخشرى، بيروت: دارالكتاب العربى، بى تا.
7. الملل و النحل: شهرستاني، بيروت: دارالمعرفة، بى تا.
8. تفسير الميزان: سيد محمد حسين طباطبايى، بيروت: مؤسسة الاعلمى للمطبوعات، 1393ق.
9. كشف الإرتياب في أتباع محمد بن عبد الوهاب: سيد محسن امين، تهران: كتابخانه بزرگ اسلامى، چاپ سوم، بى تا.
10. تفسير القرآن العظيم: ابن كثير، بيروت: دار الأندلس، 1416ق.
11. المفردات في غريب القرآن: راعب اصفهاني، تهران: المكتبة المرتضوية، بى تا.
12. النهاية في غريب الحديث و الأثر: ابن اثير، قم: مؤسسه مطبوعاتى اسماعيليان، 1367ش.
13. أقرب الموارد: سعيد خورى شرتونى لبنانى، قم: منشورات مكتبة آيت الله المرعشى النجفى، 1403ق.





# وہابیان و اتهام بہ کلینی دربارہ تحریف قرآن

\* اسد اللہ رضایی



\* کارشناس ارشد تاریخ اسلام



### ◆ چکیده

به تصریح آیه (إِنَّا نَحْنُ نُزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ)<sup>۱</sup> تحریف‌ناپذیری قرآن کریم امری مسلم و تردیدناپذیر است و همه مسلمانان این کتاب آسمانی را مصون از هر دگرگونی می‌دانند، ولی گروهی از نویسندگان وهابی، شیعه و در رأس آنها کلینی را معتقد به تحریف و خارج از دین معرفی می‌کنند و دلیل ادعایشان کتاب کافی است؛ درحالی که این اتهام به هیچ وجه به کلینی و کتابش وارد نیست. همه ادعاهای دلایل تحریف در کتاب یاد شده مربوط به تفسیر یا تبیین مصادیق، یا تأویل بیانی، یا تنزیل معنایی و یا معارف بلند قرآنی است، نه تحریف به مفهوم باطل. در غیر این فرض بزرگان آنان همانند بخاری نیز باید معتقد به تحریف باشند!<sup>۲</sup>

**کلیدواژگان:** قرآن، کلینی، کافی، وهابیان، تحریف، اعتقاد.

1. سوره حجر، آیه 9.

2. برای اطلاع بیشتر: ر.ک: سراج منیر، ش 6، ص 137.

## ◆ مقدمه

اتهام اعتقاد به تحریف قرآن کریم<sup>۱</sup> به کلینی، در تألیفات گروهی از وهابیان مطرح شده است و او را قائل به تحریف قرآن، بلکه مؤسس و مروّج این اعتقاد باطل در شیعه می‌پندارند. از نظر ناصرالقفاری وهابی و غیر او، نخستین کتابی که شبهه تحریف را مطرح کرده، کتاب سلیم بن قیس (م ۹۰ق) قلمداد شده است. که در آن دو روایت در- باره امامت امیرالمؤمنین علی<sup>۲</sup> نقل شده است و سپس علی بن ابراهیم قمی (م ۳۰۷ق) را در تفسیر قمی و کلینی را در کافی از مروّجان این عقیده دانسته و گفته که قمی و کلینی پایه‌های این عقیده باطل را استوار ساختند و برای ترویج و نشر آن تلاش فراوان کردند و شروع روایات دالّ بر تحریف از آن دو آغاز گردید.<sup>۳</sup>

وی برای نمونه به روایتی از کافی اشاره می‌کند که جمله «فی علیّ» را پس از جمله‌های «أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ» و «أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ» قرار داده است.<sup>۴</sup> وی از تفسیر قمی نیز مواردی را ذکر می‌کند.<sup>۵</sup>

دکتر صلاح عبدالفتاح خالدی نیز اضافه بودن «بولاية عليّ» در آیه ۸۹ سوره اسراء<sup>۶</sup> و «فی ولاية عليّ» و «أل محمد» در آیه ۲۹ کهف<sup>۷</sup> را نمونه‌هایی از تحریف در کافی می‌داند.

پیش از آن دو، آلوسی<sup>۸</sup> و سپس مفصل‌ترین بحث را ابوزهره ارائه می‌دهد. وی ضمن معرفی کلینی به عنوان ترویج‌کننده اندیشه نقص قرآن، وی را ترویج‌دهنده

1. «تحریف» عبارت است از اعتقاد به اینکه قرآن موجود، دچار کاستی و زیادی در متن و الفاظ شده باشد. برای اطلاع بیشتر، ر.ک: *البيان في تفسير القرآن*، آیت‌الله سید ابوالقاسم خویی.  
2. *کتاب سلیم بن قیس*، ص ۳۲-۳۳.  
3. *أصول مذهب الشيعة*، ج ۱، ص ۲۸۸-۲۹۴.  
4. *کافی*، ج ۱، ص ۴۱۷، *کتاب الحجة*، ح ۲۵-۲۷.  
5. *أصول مذهب الشيعة*، ج ۱، ص ۲۹۴-۲۹۹؛ *مسألة التقريب بين أهل السنة والشيعة*، ص ۱۸۱؛ *أهل- السنة والشيعة بين الإعتدال والغلو*، ص ۸۶.  
6. *کافی*، ج ۱، ص ۴۲۵، *کتاب الحجة*، ح ۶۴.  
7. همان؛ *الكليني و تأويلاته الباطنية للآيات القرآنية في كتابه أصول الكافي*، ص ۲۳۸.  
8. ر.ک: *روح المعاني*، ج ۱، ص ۲۳-۲۴.

روایاتی می‌داند که در قرآن شک و تردید ایجاد می‌کند.<sup>1</sup> نویسندہ دیگر کلینی را به سبب این گونه روایات، اهل قبلہ نمی‌شمارد!<sup>2</sup>

نویسندہ الشیعۃ و القرآن با استناد بہ روایتی از کافی،<sup>3</sup> نتیجہ می‌گیرد کہ شیعہ بہ قرآن موجود اعتقاد ندارد و دلیل او روایاتی است کہ کلینی در کتابش، کافی، آورده است.<sup>4</sup> خطیب (م 1389ق) با نقل روایتی از امام رضا<sup>7</sup> از اصول کافی،<sup>5</sup> کلینی را معتقد بہ تحریف قرآن معرفی می‌کند.<sup>6</sup>

محمد بنداری میان تشیع اصیل و تشیع فارسی، فرق گذاشته و تشیع فارسی را کہ کلینی از این دستہ است، معتقد بہ تحریف دانسته و ادعا کردہ کہ اجماع اہل نقل و تفسیر بر آن استوار است.<sup>7</sup>

#### ◆ بررسی و نقد اتهام بہ کلینی

آنچه اشارہ شد، فشرده‌ای از اتهام‌هایی است کہ بہ کلینی زدہ شدہ است، ولی اولاً، کسی مدعی نیست کلینی بہ صراحت از تحریف سخن گفته باشد و در هیچ جای کافی چنین مطلبی ہرچند بہ اجمال وجود ندارد. ثانیاً، آنچه کلینی را در مظان اتهام قرار دادہ، ظاہر عناوین و روایات کافی است کہ مورد بررسی قرار خواہد گرفت. ابتدا اشارہ بہ این نکتہ ضروری است کہ بسیاری از منتقدان کافی برای بزرگ‌نمایی این اشکال، مدعی‌اند کافی صحیح‌ترین کتاب‌ها نزد شیعہ،<sup>8</sup> بلکہ در عالی‌ترین درجہ صحت،<sup>9</sup> یا بہ منزلہ بخاری نزد مسلمانان است.<sup>1</sup> چنین ادعایی ہرچند

1. الامام الصادق؛ حیاتہ و...، ص 332، با تلخیص.

2. أهل السنّة والشیعة بین الإعتدال والغلو، ص 86.

3. کافی، ج 2، ص 633، کتاب فضل القرآن باب التّوادر، ح 23.

4. الشیعة و القرآن، ص 60-61.

5. کافی، ج 2، ص 619، کتاب فضل القرآن، باب: أن القرآن یرفع کما أنزل، ح 2.

6. الخطوط العریضة...، ص 14.

7. التّشیع بین مفهوم الأئمة والمفهوم الفارسی، ص 94-95.

8. الشیعة؛ فلسفة وتاریخ، ص 183؛ اصول مذهب الشیعة، ج 1، ص 277.

9. همان، ص 278.

برای این کتاب که به لحاظ تاریخی و علمی ارزشمندترین مجموعه حدیثی است، بیجا نیست، ولی برخلاف دیدگاه اهل سنت که همه روایات صحیح بخاری و صحیح مسلم<sup>2</sup> را صحیح می‌دانند، علمای شیعه، گذشته از اینکه اصطلاح «صحیح» نزد قدما و متأخران شیعه متفاوت است، این کتاب را هم مشتمل بر روایات صحیح، و هم شامل موثق و حسن و ضعیف دانسته‌اند؛<sup>3</sup> زیرا خود کلینی در مقدمه این کتاب، معیار تشخیص صحیح از ناصحیح را هماهنگی و ناهماهنگی روایاتش با کتاب خدا می‌شمارد.<sup>4</sup> در نتیجه این سخن علامه مجلسی که گفته «روایات کتاب‌های چهارگانه همه‌اش صحیح نیست، تا چه رسد به اینکه همه قطعی الصدور باشد»،<sup>5</sup> مبنای اساسی شیعه را درباره همه مجامع حدیثی شان معین می‌کند.

یکی از مغالطه‌های ناصر قفاری برای گمراه کردن خوانندگان کتابش، از کتاب صحیح الکافی<sup>6</sup> نام می‌برد و می‌گوید در این کتاب روایات تحریف دیده نمی‌شود و اینکه حذف این‌گونه روایات بلکه کل باب از روی تقیه است یا حقیقت دارد، معلوم نیست.<sup>7</sup> متأسفانه این نویسنده حتی به عنوان کتاب نیز توجه نکرده که مؤلف آن، احادیثی را که به نظرش صحیح می‌رسیده، از مجموعه کافی استخراج کرده است؛ هر چند عملکرد مؤلف این کتاب، مورد اعتراض برخی از عالمان شیعه قرار گرفته است.<sup>8</sup> گذشته از آن، صرف آمدن روایتی در این کتاب به این معنا نیست که شیعه به آن اعتقاد داشته باشد، برخلاف دیدگاه اهل سنت درباره صحیح بخاری و مسلم.

1. الشیعة والسنة، ص 61؛ الخطوط العریضة...، ص 14.  
 2. تدریب الراوی، ج 1، ص 88-91.  
 3. ر.ک: روضات الجنات، ج 6، ص 116؛ لؤلؤة البحرین، ص 349؛ کتاب زکری الشیعه، چاپ حجرى، ص 6؛ الذریعة، ج 17، ص 245؛ رقم 96؛ مرآة العقول، ج 1، ص 3.  
 4. کافی، ج 1، ص 8.  
 5. الوجیزة فی علم الرجال، ص 83؛ الموسوعة الوهابیة والشیعة الامامیة، ص 99-101.  
 6. صحیح الکافی اختیاره من کتاب الکافی للشیخ...، بیروت: الدار الاسلامیة، چاپ اول، 1401 ق.  
 7. اصول مذهب الشیعة، ج 1، ص 271.  
 8. ر.ک: معالم المدرستین، ج 3، ص 343: «مؤلف این کتاب با اعتمادی که بر رجال ابن الغضائری داشته، بسیاری از روایات کافی را ضعیف دانسته است» (حاشیه).

## 1. بازخوانی عناوین کافی

از میان عناوین باب‌های کافی که ادعا شده<sup>1</sup> تحریف را می‌رساند، «باب آنه لم یجمع القرآن کله إلا الأئمة: و...»<sup>2</sup> است که از چند جهت دلیل بر اعتقاد کلینی بر تحریف قرآن نمی‌شود:

**1-1. خطبه مؤلف:** هر چند اکثر عناوین ابواب کافی می‌تواند نشان‌دهنده دیدگاه‌های مؤلف آن باشد، ولی بی‌تردید مقدمه هر کتاب که تبلور باورهای پدید آورنده آن است، گویاتر اعتقادات صاحب آن را بیان می‌دارد. از این رو کلینی چکیده باورهای خویش را در مورد قرآن در مقدمه کتابش، آن‌هم برای کسانی که کافی را در دین و دنیایشان به کار می‌گیرند، در قالب جملاتی چون «بدان ای برادرم، -خدایت هدایت کند- کسی را نمی‌رسد که به نظر خود روایات مختلفی را که از ائمه: رسیده، از یکدیگر تشخیص دهد، جز به طریقی که امام 7 دستور داده که فرموده: «آنها را با قرآن بسنجید و هر کدام را که موافق کتاب خدای عزوجل است، بگیرید و هر کدام را که مخالف کتاب خداست، رد کنید»<sup>3</sup> و نیز کلینی گفته: «نَحْنُ لَانَعْرِفُ مِنْ جَمِيعِ ذَلِكَ إِلَّا أَقْلَهُ»<sup>4</sup> و به کاربردن واژه‌های «رجاء» و «تقصیر»<sup>5</sup> بیانگر این است که کلینی کتاب خدا را مبرا از هر نقص می‌دانسته و معیار ارزیابی روایات را قرآن می‌شمرده است، و الا نمی‌گفت: «وَأَنْزَلَ إِلَيْهِ الْكِتَابَ، فِيهِ الْبَيَانُ وَالتَّيْيَانُ، قَرَأْنَا عَرِيبًا غَيْرِ ذِي عَوْجٍ...»<sup>6</sup>. این سخن کلینی کجا و آن ادعاهای بخاری کجا که گفت: «من یک‌صد هزار حدیث صحیح از حفظ بودم و در این کتاب جز حدیث صحیح نیاوردم و بیشتر از آنچه به‌طور صحیح نقل کردم، فرو گذاشتم»<sup>7</sup> کسی که اعتقاد به تحریف دارد، آیا معقول

1. الامام الصادق؛ حياته و عصره...، ص 323؛ مع الشيعة الاثني عشرية في الأصول والفروع، ج 3، ص 139؛ أصول مذهب الشيعة...، ج 1، ص 319.  
2. کافی، ج 1، ص 228، کتاب الحجة و ص 3 (مقدمه).  
3. همان، ص 8.  
4. همان، ص 9.  
5. همان، ص 3 (مقدمه).  
6. همان، ص 3. (سوره زمر، آیه 28؛ سوره ص، آیه 28).  
7. هدي الساري مقدمة فتح الباري، ص 7؛ تنكرة الحفاظ، ج 2، ص 556، رقم 578.

است به قرآن مُحَرَّف - نعوذ بالله - استناد کند و آن را «بیان»، «تبیان» و «غیرذی-عوج» بداند؟ کاش نویسندگان منتقد بر کافی ابتدا، این خطبه را مطالعه می کردند.

**1-2. دفع اتهام براساس عناوین:** اگر بنا باشد عناوین، معیار ارزیابی باور مؤلف قرار گیرد، بسیاری از عناوین کافی، کلینی را مبراً از تهمت تحریف می سازد؛ زیرا عنوان های «باب الرّدّ إلى الكتاب والسنة...»<sup>1</sup> که در ذیل آن ده حدیث نقل می کند، و «باب الأخذ بالسنة وشواهد القرآن»<sup>2</sup> مشتمل بر دوازده حدیث، و کتاب فضل-القرآن مشتمل بر دوازده باب و 94 روایت،<sup>3</sup> شاهد گویایی است که وی قرآن را پاکیزه از هر دگرگونی می دانسته است؛ چراکه معقول نیست معیار ارزیابی، قرآنی باشد که در اختیار مردم نیست!

اما عنوان «باب أنه لم يجمع القرآن كله إلا الأئمة...»<sup>4</sup> و همانند آن<sup>5</sup> که بیشترین انتقادات را در پی داشته، هرچند ظاهرش این است که قرآن فعلی مسلمانان با قرآنی که نزد امامان شیعه قرار دارد، متفاوت است، ولی اولاً، به هیچ وجه دلالت بر زیاده و نقص آن ندارد، بلکه تنها این را می رساند که در ترتیب و تنظیم، میان قرآن فعلی و قرآن نزد امامان اختلاف است<sup>6</sup> و شکی نیست که قرآن فعلی براساس نزول وحی تنظیم نشده است و شاهد زنده اش خود سُورَ قرآن است که سوره های مکی در آخر و یا درهم آمیخته نظم یافته است.<sup>7</sup> ثانیاً، در این باب، شش روایت نقل شده که چهار روایت پایانی باب هیچ ربطی به جمع آوری قرآن که تحریف ممکن است در همین مرحله رخ داده باشد، ندارد، بلکه مربوط است به علم امامان شیعه به قرآن؛ چنان که در خود عنوان باب جمله «وَأَنْهُمْ يَعْلَمُونَ عِلْمَهُ كُلَّهُ» به کار رفته است. فقط

1. کافی، ج 1، ص 59، کتاب فضل العلم.

2. همان، ص 69.

3. همان، ج 2، ص 596، کتاب فضل القرآن، بدون باب التّوادر که مورد انتقاد منتقدین است.

4. همان، ج 1، ص 228، کتاب الحجّة.

5. همان، ص 230، باب ما أعطي الأئمة: من اسم الله الأعظم و ص 231، باب ما عند الأئمة من آیات الأنبياء: و....

6. نفاع عن کافی، ج 1، ص 328.

7. برای اطلاع بیشتر ر.ک: الإتيان في علوم القرآن .



دو حدیث مورد نزاع است کہ عنوان باب نیز از آن دو استخراج شدہ است. بہ عبارت دیگر، دو حدیث نخست باب، مجمل است و روایات چہارگانہ بعدی آن دو را شرح و توضیح می دہد<sup>1</sup> کہ در نتیجہ مجموع روایات شش گانہ علم امامان معصوم: را بیان می کند:

**حدیث نخست:** ... عن جابر قال: سمعتُ أبا جعفر 7 يقول: «ما ادَّعي أحدٌ من الناس أنه جمَعَ القرآنَ كُلَّهُ كما أنزلَ إلا كذاب، وما جمعه وحفظه كما نزلَ له الله تعالى إلا علي بن أبي طالب والأئمّة: من بعده».<sup>2</sup>

در روایت این نکته صراحت دارد کہ جمع آوری قرآن بر اساس ترتیب نزول آن جز بہ دست ائمہ: بہ ویژہ امیرالمؤمنین 7 صورت نگرفته است و دقت در جملہ «کَمَا أَنْزَلَ» کلید حل مشکل این روایت خواهد بود. از این رو در حدیث دو نکتہ اساسی مورد توجہ است: یکی اصل وجود مُصَحَّفِ عَلِيٍّ 7 و دیگری چگونگی آن، کہ بررسی جداگانہ می-خواهد.<sup>3</sup>

**دومین حدیث:** عن محمد بن سنان، عن عمار بن مروان، عن المنخل، عن جابر، عن أبي جعفر 7 أنه قال: «ما يستطيع أحدٌ أن يدَّعي أن عنده جميع القرآن كله، ظاهره وباطنه غير الأوصياء».<sup>4</sup> این نیز همانند حدیث قبلی تحریف بہ معنای مورد نزاع را بیان نمی کند؛ چون اولاً، سند روایت ضعیف است،<sup>5</sup> بہ دلیل وجود محمد بن-سنان ابو جعفر زاہری (م 220ق) کہ از نگاہ رجال شناسان قابل تأیید نیست. نجاشی (م 405ق) می گوید:

او مردی است جدّاً ضعیف و غیر قابل اعتماد، و بہ روایاتی کہ وی بہ تنہایی نقل می کند، توجہ نمی شود... ابو محمد فضل

1. سلامة القرآن من التحريف...، ص 345.  
2. کافی، ج 1، ص 228، کتاب الحجّة، باب أنه لم يجمع...، ح 1. از آنجا کہ مجلسی در مرآة العقول، ج 3، ص 30 و ملا صالح مازندرانی در شرح اصول کافی، ج 5، ص 313، چیزی نمی گویند، سند حدیث مشکل ندارد.  
3. ر.ک: سراج منیر، ش 4، ص 109، «مصحف امام امیر المؤمنین علی 7 حقیقت یا توهم».  
4. کافی، ج 1، ص 228، ح 2.  
5. مرآة العقول، ج 3، ص 32.

بن‌سازان می‌گفت: برای شما جایز نیست که احادیث محمد بن‌سنان را روایت کنید.<sup>1</sup>

منخّل بن‌جمیل اسدی، هرچند از ابی‌عبدالله<sup>7</sup> نقل روایت می‌کند و دارای کتاب تفسیر است، ولی نجاشی او را فاسد الروایه،<sup>2</sup> کشی او را بی‌ارزش و متهم به غلو،<sup>3</sup> علامه حلی (م726ق) او را کوفی، ضعیف، غالی در مذهب و متهم می‌شناساند.<sup>4</sup> ابن‌داود حلی (م707ق) می‌گوید: «ضعیف، فاسد الروایه و متهم به غلو است. غلات احادیث فراوانی به او نسبت داده‌اند».<sup>5</sup> بنابراین سند روایت را به‌ویژه در مسائل مربوط به باورها که همان اعتقاد به تحریف باشد، نمی‌توان پذیرفت.

ثانیاً، محتوای روایت هرچند بخش نخست آن (مایستطیع...کله) تحریف به معنای عام را می‌رساند، ولی ذیل حدیث (ظاهره و باطنه غیر الأوصیاء)، مقصود امام را در صدر حدیث کاملاً روشن می‌سازد و مقصود آن حضرت این است که علم ظاهر و باطن قرآن از آن امامان و اوصیای الهی است؛ چه اینکه علامه طباطبایی (م1402ق)، در تعلیقه‌ای که بر این حدیث می‌زند، قیده‌های «ظاهره و باطنه» را شاهد می‌گیرد بر اینکه دانش همه قرآن، اعم از معانی ظاهری قابل درک و معانی قابل استنباط براساس فهم عادی، از آن امامان معصوم و اوصیای الهی است.<sup>6</sup>

همچنین ذیل روایت در استخراج پایانی عنوان باب (وَأَنَّهُمْ يَعْلَمُونَ عِلْمَهُ كَلِّهِ) نقش دارد و خود گواه دیگر است بر اینکه مقصود کلینی از نقل این حدیث، علم فراگیر و منحصر به‌فرد امامان: به قرآن است، نه اینکه نزد امامان قرآنی است که با قرآن سایر مسلمانان از جهت حقیقت و کمیت متفاوت باشد.

1. رجال النجاشی، ج2، ص208، رقم889. برای اطلاع بیشتر: ر.ک: إختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، ج2، ص686، رقم729؛ رجال الطوسی، ص386، رقم7؛ الفهرست، ص295، رقم638.  
2. رجال النجاشی، ج2، ص372، رقم1128.  
3. إختیار معرفة الرجال، ج2، ص664، رقم686.  
4. رجال العلامة الحلی، ص261، رقم10.  
5. رجال ابن‌داود الحلی، ص520، رقم501.  
6. کافی، ج1، ص228، تعلیقه بر حدیث2.

ثالثاً، با قطع نظر از آنچه بیان شد، این دو روایت، خبر واحد است و با خبر واحد نمی‌توان اعتقاد به تحریف را به شیعه و کلینی نسبت داد؛ چنان‌که احسان الهی‌ظهیر<sup>1</sup> و ابوزهره<sup>2</sup> این کار را کرده‌اند و کلینی را خارج از دین‌حنیف شمرده‌اند<sup>3</sup> و او را متهم ساخته‌اند به اینکه او اعتقاد به مُبَدَّل و ناقص بودن قرآن دارد که مورد دستبرد بشر واقع شده است.<sup>4</sup>

## 2. متن روایات کافی

روایات ادعا شده درباره تحریف، گذشته از اینکه دچار ضعف سند است،<sup>5</sup> به دو گروه تقسیم می‌شوند که مدعی و هابیان را ثابت نمی‌کند:

### الف) جمله‌های اضافی احادیث

مضامین این گروه از روایات روشن است که ارتباط به تحریف ندارد، بلکه امام 7 در بسیاری از آنها،<sup>6</sup> تفسیر آیه را بیان می‌کند و به اصطلاح تأویل بیانی و تبیین مصادیق است؛ زیرا (وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا) یعنی بشارت ده مؤمنان را به ولایت علی 7 که آنان در میدان جهاد با نفس و دشمن، پایدارند...<sup>7</sup> و جمله «قال: ولایة أمير المؤمنين 7» که در ذیل روایت آمده نه در متن، هیچ شکی را باقی نمی‌گذارد.

یا جملات زاید «كلمات في محمّد و علي و فاطمة و الحسن و الحسين و الأئمة: من ذریتهم...» در حدیث ابن سنان<sup>8</sup> تفسیر<sup>1</sup> آیه است، نه اینکه جزء نصّ کلام‌الله

1. الشیعة والسنة، ص 61.  
 2. الإمام الصادق؛ حياته وعصره...، ص 326.  
 3. الشیعة والسنة، ص 105.  
 4. الفصل في الملل والاهواء، ج 5، ص 40.  
 5. ر.ک: مرآة العقول تألیف علامه مجلسی. با توجه به کثرت روایات بررسی اسناد آنها در این قسمت ضرورتی نداشت.  
 6. کافی، ج 1، ص 422، کتاب الحجة، باب فيه نکت و نتف من التنزیل في الولاية، ح 50.  
 7. شرح اصول الکافی...، ج 7، ص 83.  
 8. کافی، ج 1، ص 416، کتاب الحجة، باب نکت و نتف...، ح 23.

باشد؛ چنان که نظیر همین معنا در منابع اهل سنت نیز آمده است. ابن عباس می گوید: «سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ {عَنِ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَلَقَّاهَا آدَمُ مِنْ رَبِّهِ فَتَابَ عَلَيْهِ؟} قَالَ: {«سَأَلَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَعَلِيِّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنِ، وَالْحُسَيْنِ، إِلَّا تُبْتُ عَلِيَّ فَتَابَ عَلَيْهِ»}»<sup>3</sup>

همچنین ابن مغزلی در مناقب خود از ابی سعید خدری در مورد آیه (مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ ﴿١٩﴾ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ ﴿٢٠﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ) <sup>4</sup> می آورد: (مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ) قال: عَلِيُّ وَفَاطِمَةَ، (بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ) قال: مُحَمَّدٌ، (يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْزُ وَالْمَرْجَانُ) قال: الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ.<sup>5</sup>

کلینی به سند خود از کثیر بن کلثمه از امامان باقر یا صادق: در تفسیر آیه 37 بقره چگونگی توبه حضرت آدم 7 را این گونه توضیح می دهد:

قال (آدم 7): لا إله إلا أنت سبحانك اللهم و بحمدك، و عملت سوء و ظلمت نفسي، فاغفر لي وأنت خير الغافرين، لا إله إلا أنت سبحانك اللهم و بحمدك...». وفي رواية أخرى في قوله عز وجل: (فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ...) قال: سأله بحق محمد وعلي والحسن والحسين وفاطمة:<sup>7</sup>

به راستی، اگر آنچه در حدیث ابن سنان آمده، نص قرآن بود، قطعاً کلینی نمی گفت: «في رواية أخرى...»<sup>8</sup>

1. روایات تفسیری سه قسم است: 1. تبیین کننده مفهوم آیات که اندک است؛ 2. تبیین کننده مصداق آیات که این نوع زیاد است؛ 3. توسعه دهنده آیات. برگرفته از درس حدیث شناسی استاد احمد عابدی، مورخ 1390/2/28.  
2. اشاره به آیه 37 بقره.  
3. الدر المنثور، ج 1، ص 147، ذیل آیه 37 بقره.  
4. سوره الرحمن، آیات 19-21.  
5. مناقب الإمام علي بن ابي طالب 7، ص 277، ح 390.  
6. سوره بقره، آیه 37.  
7. روضة الكافي، ص 304، ح 472.  
8. نفاع عن الكافي، ج 2، ص 401.

شاهد دیگر بر اینکه زیادی جملات در حدیث، تفسیر معنایی است، این است که کلینی همین آیه را از ابی جعفر 7 در داستان حضرت آدم 7 نقل می‌کند، ولی بدون جملات زاید.<sup>1</sup>

بسیاری از روایاتی که ادعا شده تحریف را می‌رساند، در واقع تبیین مصادیق یا تفسیر آیات الهی است؛ چنانکه جمله «بولاية علي 7»<sup>2</sup> تفسیر محض آیه بود<sup>3</sup> و هیچ عاقلی آن را جزء نصّ آیه نمی‌شمارد؛ چه اینکه در حدیث دیگر امام صادق 7 این آیه را چنین تبیین فرموده است: «في قوله عز وجل (هَذَا نِ حَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ)<sup>4</sup> وقال 7: «نحن و بني أمية؛ قلنا: صدق الله ورسوله، وقال بنو أمية: كذب الله ورسوله، (فَالَّذِينَ كَفَرُوا) يعني بني أمية...»<sup>5</sup> همچنین وقتی راوی از «ولایت» در آیه (هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَخَيْرٌ عُقْبًا) می‌پرسد، می‌فرماید: «ولاية أمير- المؤمنین 7».<sup>7</sup>

این گونه تفسیر معنایی و احياناً مصداقی، اختصاص به کافی ندارد و در صحیح‌ترین منابع و هابیان نیز در مورد همین آیه چنین تحلیلی وجود دارد. بخاری از قیس بن عباد می‌آورد: «قال: قال علي 7: فينا نزلت هذه الآية: (هَذَا نِ حَصْمَانِ...)»<sup>8</sup> ابن مغزلی شافعی در ذیل و تفسیر آیه مورد بحث می‌نویسد: «يونس بن حبيب، قال: سألت مجاهد، فقال سألت ابن عباس، فقال: نزلت هذه الثلاث الآيات بالمدينة (هذان خصمان...) في حمزة و عبدة و علي 7 و عتبة و الوليد».<sup>9</sup>

1. فروع کافی، ج 7، ص 447، کتاب الأيمان والنذور والكفارات، باب الاستثناء في اليمين، ح 2.  
2. کافی، ج 1، ص 421-433، کتاب الحجّة، باب نکت و ننف، ح 46، 47، 51، 52، 59، 64، و 91 و همانند آنها.  
3. صيانة القرآن من التحريف، ص 244.  
4. سوره حج، آیه 19.  
5. شرح الأصول الكافي، ج 7، ص 84.  
6. سوره كهف، آیه 44.  
7. کافی، ج 1، ص 422، کتاب الحجّة، باب نکت و ننف، ح 52.  
8. صحیح البخاري، ج 4، ص 1458، کتاب المغازي، باب دعاء النبي علي كفار قریش، ح 3747-3751.  
9. مناقب الإمام علي بن ابي طالب 7، ص 233، ح 311.

با قطع نظر از بحث‌های تفسیری شکی نیست که ولایت امیرالمؤمنین<sup>7</sup> با توجه به منابع آنان در قرآن مطرح شده؛ هرچند نام حضرت به‌طور صریح ذکر نشده است،<sup>1</sup> و جمله «بولایة علي» می‌تواند تبیین همان مصداق باشد.

### ◆ (ب) متن حدیث

گروه دوم از روایاتی که برخی وهابی‌ها مدعی شده‌اند صریح در تحریف‌اند،<sup>2</sup> عبارت‌انداز:

**یکم، حدیث هفده هزار آیه:**<sup>3</sup> هر چند حدیث از نظر سند صحیح یا موثق<sup>4</sup> و از نگاه محتوا در ظاهر غیرمعقول است و این بهانه را به‌دست نویسندگان نامبرده داده که بگویند بر پایه حدیث صحیح کافی قرآن دارای هفده هزار آیه بوده است! و در نتیجه دوسوم آیات قرآن فعلی حذف شده است؛ در حالی که قرآن بیش از شش‌هزار و چندصد آیه نیست، ولی همین حدیث، نمی‌تواند دلیل بر تحریف قرآن باشد:

**1. عدم اثبات جمله «عشر آلف»؛** این نقد در صورتی وارد است که جمله «سَبْعَةَ آلف عشر»<sup>5</sup> به‌نقل کلینی ثابت باشد؛ درحالی که روایت یا نسخاً سهواً کلمه «عشر» را در روایت اضافه کرده‌اند و متن حدیث بنابر شواهد زیر «سَبْعَةَ آلف آیه» است: اولاً، در برخی از نسخه‌های کافی جمله «سَبْعَةَ عشر آلف آیه» بدون کلمه «عشر» آمده است؛ چنان‌که مجلسی<sup>6</sup> و فیض‌کاشانی<sup>7</sup> حدیث را بدون کلمه «عشر» آورده‌اند و گویا آن دو، نسخه اصلی یا تصحیح‌شده کافی را در اختیار داشته‌اند.

1. دفاع عن الکافی، ج 2، ص 406.  
2. الشیعة و القرآن، ص 136؛ أصول مذهب الشیعة، ج 1، ص 299، 347، 348؛ الکلبینی و تأویلاته الباطنیة، ص 308؛ الشیعة؛ فلسفة و تاریخ، ص 183.  
3. کافی، ج 2، ص 634، کتاب فضل القرآن، باب النوادر، ح 28.  
4. مرآة العقول، ج 12، ص 525. بنابر سند هشام بن سالم صحیح و براساس سند هارون مسلم موثق است.  
5. در نسخه به تصحیح علی اکبر غفاری، «سَبْعَةَ آلف عشر» آمده است.  
6. مرآة العقول، ج 7، ص 525.  
7. الوافی، ج 9، ص 1780، رقم 9089: عن هشام بن سالم: سبعة آلاف آية.

ثانیاً، در آخرین چاپ نسخه این کتاب که با تحقیق گسترده، چاپ شده، عبارت «سبعة آلاف آية» آمده و در حاشیہ توضیح داده شده کہ در برخی از نسخه‌ها «سبعة عشر آلاف»<sup>1</sup> است؛ چه اینکه برخی دیگر، آن را دلیل بر غلط بودن نسخه<sup>2</sup> و عدد هفت‌هزار آیه را عدد تقریبی دانسته‌اند، نه اینکه امام 7 در صدد شمارش واقعی آیات باشد. از این رو این عدد از یک‌سو، به آمارهای ابن جوزی،<sup>3</sup> سیوطی<sup>4</sup> و مجلسی<sup>5</sup> نزدیک است<sup>6</sup> و از دیگر سو، حدیث، خبر واحدی است کہ با وجود کلمه «عشر»، متن آن با روایات دیگر و اقوال علما و موجب منکر بودن آن مخالف می‌شود و اصل در نبود این کلمه در متن روایت است. ثالثاً، محقق شعرانی واژه «عشر» در متن روایت را قطعاً اضافه‌شده از سوی نساخ و روات دانسته و عدد هفت هزار آیه را عدد تقریبی شمرده و گفته:

معروف است کہ اعداد علاوه بر شمارش، در اغراض دیگر (مانند مبالغه و...) نیز به کار می‌رود؛ چنان کہ وقتی گفته می‌شود احادیث کافی شانزده هزار است، مقصود بیان کثرت تقریبی است، نه معین کردن اعداد واقعی، و عدد آیات قرآن بین شش‌هزار تا هفت‌هزار آیه است.<sup>7</sup>

این حدیث از این جهت نظیر روایتی است کہ می‌گوید: «امام زین‌العابدین بعد از شهادت پدرش چهل سال اشک ریخت، با اینکه زین‌العابدین بعد از پدرش بیش از 35 سال زنده نماند».<sup>8</sup>

1 . ر.ک: الکافی، (دارالحدیث) ج 4، ص 674، رقم 3598، ص 29.

2 . صیانة القرآن من التحریف، ص 246.

3 . عجائب علوم القرآن، ص 130؛ از 6200 آیه تا 6306 آیه بنا به روایات مختلف .

4 . الإقتان، ج 1، ص 134: 6216 آیه.

5 . مرآة العقول، ج 12، ص 525: 6666 آیه.

6 . مع الدكتور ناصر القفاري في أصول مذهبه حول القرآن، ص 313-314؛ دفاع عن الکافی، ج 2، ص 346.

7 . الکافی، ج 4، ص 675 (دارالحدیث)؛ شرح أصول الکافی، ج 11، ص 87، الوافی، ج 9، ص 1780، ح 9089.

8 . دفاع عن الکافی، ج 2، ص 346؛ صیانة القرآن من التحریف، ص 264.

رابعاً، فیض کاشانی که به دقیق ترین عالم شیعی در میان هم عصرانش معروف است،<sup>1</sup> در دو اثرش حدیث را بدون کلمه «عشر» ذکر کرده است؛<sup>2</sup> هرچند در اثر دیگرش براساس نسخه‌ای دیگر جمله «سبعة عشر ألف»<sup>3</sup> را آورده و توجیه کرده است که به آن اشاره خواهد شد. نیز محدث نوری به اختلاف نسخه‌های کافی اعتراف دارد و اینکه در برخی از نسخه‌ها «سبعة ألف» آمده است، بدون «عشر».<sup>4</sup>

**2. هفده هزار، مجموعه وحی:** بر فرض که جمله «سبعة عشر ألف» درست باشد، مقصود امام 7 از هفده هزار، مجموعه‌ای از امور و حیاتی اعم از قرآن و غیر قرآن است؛ زیرا بر اساس آیه (وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ). غیر از قرآن اموری دیگر نیز بر پیامبر فرو آمد؛ درحالی که قرآن محسوب نمی‌شد؛<sup>5</sup> همانند سخن جبرئیل به رسول الله 6 که گفت: «يا مُحَمَّدُ عَشْ مَاشَيْتَ؛ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ، وَأَحِبُّبَ مَنْ أَحْبَبْتَ فَإِنَّكَ مَفَارِقَةٌ، وَاعْمَلْ مَا شِئْتَ؛ فَإِنَّكَ مَجْزِي بِهِ، ثُمَّ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ! شَرَفَ الْمُؤْمِنِ قِيَامُ اللَّيْلِ وَعَزَّهُ اسْتِغَاوُهُ مِنَ النَّاسِ».<sup>6</sup> پس همه آنچه وحی شده، قرآن نیست.

همین معنا در منابع اهل سنت در توجیه آیات رجم که عمر به آن اعتقاد داشت و آیات رضاع که عایشه آن را نقل کرده ولی در قرآن نیست، وجود دارد. ابن قتیبه آنها را از امور دین می‌داند، نه از قرآن، و مثال‌هایی برای مواردی که قرآن نیست، ولی وحی است، مانند حرمت نکاح عمه و خاله و قطع دست دزد به جهت سرقت رُبْع دینار و... را

1. همان، ص 266.  
 2. الوافی، ج 9، ص 1780، ح 9089؛ تفسیر الصافی ج 1، ص 49، پاورقی.  
 3. علم الیقین فی أصول الدین، ج 1، ص 567.  
 4. صیانة القرآن من التحریف، ص 265.  
 5. علم الیقین فی أصول الدین، ج 1، ص 567؛ الاعتقادات، ص 23-60، باب الاعتقادات فی مبلغ القرآن.  
 6. علم الیقین، ج 1، ص 567؛ مجمع الزوائد، ج 2، ص 252، باب فی صلاة اللیل و ج 10، ص 219، باب الإیجاز فی الموعظة؛ المعجم الأوسط، ج 4، ص 306؛ کنز العمال، ج 7، ص 782، رقم 21388.



می‌شمارد.<sup>1</sup> محقق دیگر، آیات رجم و رضاع را حکم شرعی می‌داند که بر پیامبر وحی شد، نه قرآن.<sup>2</sup> ابن حزم نیز همین سخن را می‌پذیرد.<sup>3</sup>

بنابراین منظور امام 7 طبق روایت کلینی این است که آنچه بر پیامبر 6 به عنوان وحی نازل شده، اعم از قرآن و غیر قرآن مانند امور دینی یا احکام شرعی و...، به هفده‌هزار مورد می‌رسد و این نه‌تنها تحریف نیست، که دانشی است فوق دانش انسان‌های عادی.

**3. سه قسم بودن وحی:** از نگاه دانشمندان اهل سنت، وحی به سه قسم تقسیم می‌گردد:

(الف) قرآن: وحی با لفظ و معنای آن همراه با اعجاز و تعبد به تلاوت آن؛

(ب) احادیث قدسی: وحی شدن لفظ و معنا بدون تعبد به تلاوت آن؛

(ج) احادیث نبوی: وحی شدن معنا بدون لفظ آن؛ زیرا قرآن فرمود: (وَمَا يَنْطِقُ عَنِ

الْهَوَىٰ ۗ إِن هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ).<sup>4</sup> براساس این دیدگاه آنچه بر پیامبر وحی شده به بیش از هفده هزار مورد خواهد رسید و مقصود امام 7 مجموعه‌ای از قرآن و احادیث قدسی و روایات صحیح نبوی است.

**4. تکرار نزول آیات:** سیوطی با تصریح به اینکه گروهی از قدما و متأخران

به‌صراحت گفته‌اند که قرآن مکرر نازل شده است، هدف از تکرار نزول را یادآوری، موعظه، تعظیم و ترس از فراموش شدن آن ذکر می‌کنند. وی برخی از سوره‌ها را نام می‌برد که همه‌اش و یا پایان آنها، تکرار شده است.<sup>5</sup> بر همین اساس منتقدان کافی احتمال نمی‌دهند که حدیث کافی مجموعه آیات نازل شده را که جبرئیل امین بر زبان جاری کرده و رسول الله 6 شنیده، گفته باشد؟!

1. تأویل مختلف الحديث، ص 313؛ الإعتقادات، ص 60 و 84 موارد زیادی را آورده است.

2. فتح المنان في نسخ القرآن، ص 226.

3. الأحكام في أصول الأحكام، ج 4، ص 480.

4. سوره نجم، آیات 4-3. فتح المنان في نسخ القرآن، ص 226.

5. الإتيان، ج 1، ص 72. النوع الحادي عشر ما تكرر نزوله؛ الموسوعة القرآنية، ج 2، ص 42.

قفاری با استناد به این روایت از یکسو این نتیجه را می‌گیرد که دو ثلث قرآن حذف شده<sup>1</sup> و از دیگرسو، میان حدیث کلینی و سخن ابن بابویه در توجیه روایت که می‌گوید «همه آنچه به عنوان وحی نازل شده، قرآن نیست و اگر مجموع آنچه وحی شده اعم از قرآن و غیر قرآن را در نظر بگیریم، به هفده هزار خواهد رسید»<sup>2</sup> تعارض می‌بیند؛<sup>3</sup> در حالی که اولاً، خود این مقایسه میان دو منبع نادرست است؛ زیرا کافی کتاب روایی است و اهتمام مؤلفش با حفظ امانت، گردآوری احادیث مستند است، اما کتاب صدوق کتاب اعتقادی است و هدفش استخراج مسائل اعتقادی و پالایش و حل تعارض احادیث اعتقادی است و طبعاً میان این دو روش تفاوت هست؛ جمع احادیث امری است و استخراج اعتقادات و پالایش آنها امر دیگر.<sup>4</sup> ثانیاً، قفاری نقطه تعارض کلینی و صدوق را در این می‌بیند که کلینی مدعی است آنچه نازل شده قرآن است، ولی صدوق گفته تعداد اضافی قرآن نیست،<sup>5</sup> ولی با ارائه راهکار چهارم، بی‌تردید تعارض مورد نظر ایشان برطرف می‌شود و آوردن لفظ قرآن از باب غلبه قرآن، بر موارد دیگر است.

ثالثاً، موارد فراوانی در منابع مورد قبول وهابیان موجود است که صریح در تحریف است،<sup>6</sup> و قفاری و دیگران راه حلی جز آنچه را که ابن قتیبه،<sup>7</sup> علی حسن العریض<sup>8</sup> و ابن حزم<sup>9</sup> ارائه داده‌اند (یعنی گفته آیات رجم قرآن نیست، بلکه وحی در امور دینی است)، پیشنهاد می‌دهند!

1. أصول مذهب الشیعة، ج 1، ص 299.
2. الاعتقادات، ص 23-60، باب الاعتقادات في مبلغ القرآن.
3. أصول مذهب الشیعة، ج 1، ص 348.
4. سلامة القرآن من التحریف، ص 348.
5. أصول مذهب الشیعة، ج 1، ص 384.
6. ر.ک: سراج منیر، ش 6، ص 137.
7. تأویل مختلف الحديث، ص 313.
8. فتح المنان في نسخ القرآن، ص 225.
9. الإحكام في أصول الأحكام، ج 4، ص 480.

5. قرآن، بیش از یک میلیون حرف: با قطع نظر از آنچه گذشت، منتقدان کافی این روایت عمر بن خطاب را دیده‌اند یا خیر که ہیشمی (م 807ق) از عُمَر و او از رسول - خدا نقل می‌کند کہ: «القرآنُ ألفُ ألفِ حرفٍ وسبعةٌ وعشرون ألفَ حرفٍ، فمن قرأه صابراً مُحْتَسِباً كان لكل حرفٍ زوجةٌ من الحور العین»<sup>1</sup>؛ یعنی قرآن یک میلیون و 27 هزار حرف است؛ در حالی کہ حروف قرآن بہ اجماع عالمان اہل سنت سیصد ہزار حرف بیش نیست<sup>2</sup> و حدود ہفتصد و سہ ہزار و 329 حرف از حروف قرآن براساس آنچه سیوطی بہ آن رضایت دادہ،<sup>3</sup> مفقود شدہ است! احسان الہی ظہیر، دکتر قفاری و... چہ پاسخی برای این حدیث دارند؟ و آیا مؤلف انتصار الحق و ہم فکران وی کہ می‌گویند کلینی تصریح کردہ کہ دوسوم قرآن را صحابہ حذف کردہ‌اند و آنچه باقی ماندہ مُخَرَّف است، این روایت عمر را ندیدہ‌اند<sup>4</sup> یا اینکہ حسن نیت بیش از حد بہ روایات خودشان، باعث شدہ تا مصداق آیہ شریفہ (صُمُّ بُكْمٌ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ)<sup>5</sup> قرار گیرند؟!

دوم. آیاتی شنیدہ نشدہ:<sup>6</sup> سند حدیث، بدان جہت کہ سہل بن زیاد آدمی رازی تأیید رجال شناسان را بہ ہمراہ ندارد، خالی از مشکل نیست. نجاشی او را ضعیف و غیر معتمد دانستہ و دلیل بر غلو و کذب و ضعف سہل را شہادت احمد بن محمد بن عیسی و بیرون کردنش از قم آورده<sup>7</sup> کہ در مجموع سند روایت ضعیف است.<sup>8</sup>

1. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج 7، ص 163، باب منه فضل القرآن ومن قرأه؛ كنز العمال، ج 1، ص 517، ح 2308؛ الإتيان في علوم القرآن، ج 1، ص 190: مناسفانه در چاپ جدید ذوی القربی 1429، روایت را ناقص آورده است، ج 1، ص 141؛ مناهل العرفان، ج 1، ص 283، ترتیب الآیات؛ الدر المنثور، ج 8، ص 699.

2. عجائب علوم القرآن، ص 133.

3. الإتيان في علوم القرآن، ج 1، ص 134؛ الدر المنثور، ج 8، ص 699.

4. انتصار الحق، ص 418.

5. سوره بقره، آیه 18.

6. اصول کافی، ج 2، ص 619، کتاب فضل القرآن، باب أن القرآن يرفع كما أنزل، ح 2.

7. رجال النجاشي، ج 1، ص 417، رقم 488؛ ر.ك: الفهرست، ص 164، رقم 341؛ الاستبصار، ج 3، ص 261، رقم 935.

8. مرآة العقول، ج 13، ص 506.

اما محتوای حدیث هیچ ارتباطی به تحریف قرآن ندارد؛ زیرا نه تنها تحریف را نمی‌رساند، بلکه شاهد بر عدم تحریف است؛ برای اینکه امام 7 به سائل دستور می‌دهد به قرائت قرآنی که در اختیار مردم است (اقروا القرآن كما تعلمتم...) اکتفا کند و این خود دلیل بر عدم تحریف و نقص قرآن است،<sup>1</sup> اما اینکه نقل شده: «إنا نسمع في القرآن ليس هي عندنا كما نسمعها...»، اولاً، این عبارت در پرسش سائل است، نه کلام امام 7، و بی‌تردید کلام سائل با صرف نظر از اینکه از چه سطح فکری برخوردار بوده است، برای کسی حجت نیست.

ثانیاً، آنچه سائل مطرح کرده، مورد انکار امام 7 واقع شده است. ثالثاً، ممکن است آنچه را سائل دیده یا شنیده، از مصحف علی 7 بوده و بی‌شک مصحف علی 7 با قرآنی که در دست مردم بوده، تفاوت داشته است.<sup>2</sup> بر اساس این احتمال امام 7 قرائت مصحف علی 7 را موکول کرده به ظهور ولی عصر 7. رابعاً، مقصود امام 7 از جمله «فیسجیئکم من یعلمکم»، این است که امام زمان 7 قرائت واقعی همراه با تفسیر قرآن را تعلیم خواهد داد و هیچ‌گاه این جمله دلالت بر تحریف نمی‌کند؛ زیرا یکی از بحث‌های مشهور علوم قرآن، بحث قرائت‌های مختلف است که به «نزول قرآن علی سبعة أحرف» یاد می‌شود و روایات زیادی در این خصوص نقل شده<sup>3</sup> و در شرح و تفسیر آن، مباحث مفصلی ارائه گردیده و گفته شده که مقصود از «سبعة أحرف» چیست. قرطبی (م 671ق) با تصریح به اختلاف علما، - 35 قول و کوثری (1371ق)، چهل دیدگاه<sup>4</sup> را نقل کرده است،<sup>5</sup> با اینکه مدعی‌اند حدیث قرائت قرآن بر هفت قرائت متواتر است<sup>6</sup> که البته از نگاه شیعه، قرائت‌های -

1. مع الدكتور ناصر القفاري في أصول مذهبه حول القرآن، ص 261.

2. شرح أصول الكافي، ج 11، ص 56.

3. أسد الغابة، ج 5، ص 61: «از عمر بن الخطاب نقل شده که رسول الله 6 فرمود: إن هذا القرآن أنزل على سبعة أحرف...»؛ التاريخ الكبير، ج 7، ص 141.

4. مقالات الكوثری، ص 118.

5. الجامع لأحكام القرآن، ج 1، ص 41 به بعد.

6. برای اطلاع بیشتر: ر.ک: تفسیر قرطبی و البیان خوبی و الموسوعة القرآنیة، تألیف ابراهیم ایبیری. مقصود از تواتر، خبر واحد مسند است، نه متواتر به معنای متداول در علم اصول.

هفت‌گانه حجیت ندارند<sup>1</sup> و قرائت قرآن باید به‌تواتر ثابت باشد و روایات سبعة احرف، اخبار آحاد<sup>2</sup> و روایات اهل سنت در این مورد کاملاً ناهماهنگ است؛ زیرا قرائت بر حرف واحد، سپس با دخالت میکائیل و جبرائیل به هفت حرف رسید و قرائت بر سه حرف و برچهار حرف نیز نقل شده است.<sup>3</sup>

وقتی از امام صادق<sup>7</sup> پرسیده شد که: «إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ: إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرَفٍ»، فرمود: «كَذَّبُوا أَعْدَاءَ اللَّهِ، وَلَكِنَّهُ نَزَلَ عَلَى حَرْفٍ وَاحِدٍ مِنْ عِنْدِ الْوَاحِدِ».<sup>4</sup>

در حدیث دیگر اختلاف را از جهت روات می‌داند.<sup>5</sup>

گذشته از آن، اگر اصرار بورزیم این روایت دلالت بر تحریف قرآن دارد، بی‌تردید وقوع تحریف را نزد غیر شیعه ثابت خواهد کرد، نه شیعه.<sup>6</sup>

**سوم. حدیث ابن سلمه:**<sup>7</sup> این حدیث، اولاً، از نظر مجلسی ضعیف<sup>8</sup> و از جهت دلالت و محتوا با توجه به بررسی حدیث قبلی، کاملاً روشن است و روایت نه‌تنها اشاره به تحریف ندارد، بلکه امام<sup>7</sup> قرائت رایج را تأیید و امضا کرده است.<sup>9</sup>

ثانیاً، محمد بن سلیمان<sup>۱۰</sup> و سالم ابی سلمه<sup>۱۱</sup> هر دو کوفی‌اند و امام<sup>7</sup> آن دو را از قرائت غیر اهل کوفه باز می‌دارد و این می‌رساند که آن دو احتمالاً قرآن را بر اساس مصحف علی<sup>7</sup> که مشتمل بر تفسیر و تأویل بوده، تفسیر می‌کرده‌اند و با این فرض که

1. البیان فی تفسیر القرآن، ص 222. در این کتاب مفصل روایات و دیدگاه‌ها بررسی شده است.

2. همان، ص 205-206.

3. ر. ک: کنز العمال، ج 2، ص 49-57، الفصل الخامس فی لواحق الباب...؛ الجامع لاحکام القرآن، ج 1، ص 41.

4. کافی، ج 2، ص 630، کتاب فضل القرآن، باب النوادر، ح 13.

5. همان، ح 12.

6. دفاع عن الکافی، ج 2، ص 380.

7. کافی، ج 2، ص 633، کتاب فضل القرآن، باب النوادر، ح 23.

8. مرآة العقول، ج 12، ص 523.

9. دفاع عن الکافی، ج 2، ص 340.

10. معجم رجال الحدیث، ج 16، ص 126 به بعد، رقم 10872: «محمد بن سلیمان بصری، که احتمالاً «البصری» به «النصری» اشتباه شده است».

11. همان، ج 8، ص 17 و 22، رقم 4956. وی غلام بنی‌اسد بود و بنی‌اسد در کوفه سکونت داشتند.

«قرائت»، به مفهوم «تفسیر» به کار رفته باشد روایات ربطی به تحریف نخواهند داشت. شاهد این مدعا ذیل احادیث است که در روایت دوم آمده: «إِقْرُوا كَمَا تَعَلَّمْتُمْ فَسِيحِيَّتُكُمْ مَنِ يَعْلَمُكُمْ»، و جمله «كُفَّ عَنْ هَذِهِ الْقِرَاءَةِ... حَتَّى يَقُومَ الْقَائِمُ 7 قَرَأَ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ عَلَى حَدِّهِ...» در نقل سوم آمده و بیانگر آن است که امام زمان 7 با ظهورش تفسیر واقعی قرآن را بیان خواهد کرد.

**چهارم. حدیث اثلاث بودن قرآن:**<sup>1</sup> با اینکه سند حدیث مجهول است،<sup>2</sup> اما مضمون این حدیث و روایت دیگر از ابی جعفر 7 که فرموده «نَزَلَ الْقُرْآنُ أَرْبَعَةَ أَرْبَاعٍ...»<sup>3</sup> واضح است و این حدیث ربطی به تحریف ندارد، بلکه اولاً، غرض امیرالمؤمنین 7 خبر دادن از واقع، همراه با تحریک به اقرار به ولایت و بیزاری از دشمنان آن و اندرز و عمل به سنن و فرایض الهی است و قطعاً منظور از تقسیم، قسمت کردن کل به اجزاست که گاهی از نظر اعتبار، اجزای قسمت‌ها متفاوت خواهد شد و لازم نیست اجزا با هم مساوی باشند.<sup>4</sup>

ثانیاً، همان‌گونه که آیات قرآن به اعتباری، به اعتقادی، اخلاقی و احکامی قسمت می‌شوند، به لحاظ دیگر به مکی و مدنی، حصری و سفری، نهاری و لیلی، صیفی و شتایی، ارضی و سماوی و... تقسیم می‌گردند.<sup>5</sup> این روایات نیز آیات را به اعتبار مضامین به اثلاث و ارباع تقسیم کرده‌اند که ثلث یا رُبُع آیات در فضیلت اولیا و اوصیا و عترت پیامبر (و در وصف دشمنان آنها فرو آمده باشد) و ثلث و یا رُبُع آنها در باب حلال و حرام و... .

چنین تقسیمی نه منافات با تقسیم‌های نخست دارد و نه دال بر تحریف است.<sup>6</sup> در حدیث دیگر آیات قرآن به چهار رُبُع تقسیم شده: «رُبُعٌ حَلَالٌ، وَ رُبُعٌ حَرَامٌ وَ رُبُعٌ

1. کافی، ج 2، ص 627، ح 2.

2. مرآة العقول، ج 12، ص 517.

3. کافی، ج 2، ص 628، ح 4.

4. شرح أصول الكافي، ج 11، ص 82؛ الوافي، مجلد 9 (ج 5)، ص 1768، ابواب فضائل قرآن، باب متی نزل القرآن و فیهم نزل، ح 3-9075.

5. الإیتقان فی علوم القرآن، ج 1، ص 19-49.

6. مع الذکثور ناصر القفاري فی أصول مذهبه حول القرآن، ص 263.

سُنُّنٌ و أَحْكَامٌ و رُبْعٌ خَيْرٌ...»<sup>1</sup> بی شک این تقسیمات همانند تقسیم نماز به سه ثُلُث است: «وفي الحديث: أَنَّ الصَّلَاةَ ثَلَاثَةٌ أَثْلَاثٌ: الطَّهْرُ ثُلُثٌ، الرُّكُوعُ ثُلُثٌ و السُّجُودُ ثُلُثٌ»<sup>2</sup>.

ثالثاً، در منابع اهل سنت نیز چنین تقسیماتی به چشم می خورد. ایاس بن عامر از علی بن ابی طالب<sup>7</sup> نقل می کند که آن حضرت به من گفت: «يا أَخَاعَكَ إِنَّكَ إِن بَقِيَتْ فَسْتَقْرَأَ الْقُرْآنَ ثَلَاثَةَ أَصْنَافٍ: صِنْفٌ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَصِنْفٌ لِلدُّنْيَا، وَ صِنْفٌ لِلْجَدَالِ، فَاِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَكُونَ مِمَّنْ يَقْرَأُهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، فَافْعَلْ»<sup>3</sup> در دیگر گزارش می آورد: «أَنْزَلَ الْقُرْآنَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرَفٍ؛ أَمْرٌ، زَاجِرٌ، وَ تَرْغِيبٌ وَ تَرْهِيْبٌ وَ جَدَلٌ وَ قِصَصٌ وَ مَثَلٌ»<sup>4</sup>.

پس این گونه روایات نه تنها تحریف نیست، که تبیین و بسط معارف قرآن است. تنها چیزی که امثال احسان الهی ظهیر و ناصر القفاری را به خشم آورده تا کلینی را متهم به اعتقاد به تحریف کنند و خارج از دین بخوانند، جمله «ثُلُثٌ فِينَا وَ فِي عَدُوِّنَا» یا «رُبْعٌ فِينَا وَ رُبْعٌ فِي عَدُوِّنَا» در این دو روایت<sup>5</sup> است و چون از جایگاه رفیع اهل بیت و از وضع برخی سران صحابه نسبت به اهل بیت مطلع اند، این جمله آتش درون آنها را شعله ور ساخته است و شاید این نویسندگان کتاب *شواهد التنزیل* حسکانی (متوفای قرن پنجم) را ندیده اند که چگونه از عالم زمان خود گله مند است؛ عالمی که گروه زیادی اطراف او را گرفته بودند و او جمعیت را در مورد اهل بیت به اغوا می کشاند و به پدران آنها نقص وارد می کرد و حتی می گفت: «أَحَدِيْ مِنْ مَفْسَّرَانِ نَكَفْتَهُ» که سوره هل آتی و یا غیر آن از قرآن، در مورد علی و اهل بیت نازل شده است و از آن جمعیت جز یک نفر کسی حرف های او را انکار نکرد<sup>6</sup>. همین صحنه درد آور این عالم عامل را مصمم ساخت که کتاب *شواهد التنزیل* خود را در دفاع از اهل بیت:

1. کافی، ج 2، ص 627، ح 3.

2. تفسیر الثعالبی، ج 1، ص 477؛ ج 4، ص 291.

3. کنز العمال، ج 2، ص 341، باب في القرآن فصل في حقوق القرآن، ح 4192.

4. همان، ص 55، کتاب التفسیر تحت عنوان الاکمال، ح 3096.

5. کافی، ج 2، ص 627، ح 2 و 3، باب النوادر.

6. شواهد التنزیل، ج 1، ص 19-20، با تلخیص و تصرف.

بنویسد و در آن دهها آیه قرآن را که در شأن آنان نازل یا تفسیر شده، جمع‌آوری کند.<sup>1</sup> وی ابتدا در ضمن چند روایت آمارگونه مناقب منحصر به فردی را بازگو می‌کند که دربارهٔ احدی از صحابه و اهل زمانش و امت اسلام وجود ندارد.<sup>2</sup> وی همچنین براساس پاره‌ای از روایات، از تعداد آیاتی را که در خصوص علی<sup>7</sup> فرو فرستاده شده و در این زمینه کسی شریک با علی نیست بر می‌شمارد. از مجاهد نقل شده: «نَزَلَتْ فِي عَلِيٍّ سَبْعُونَ آيَةً لَمْ يُشْرِكْ فِيهَا أَحَدٌ».<sup>3</sup> از عبدالرحمن بن ابی-لیلی نقل است: «لَقَدْ نَزَلَتْ فِي عَلِيٍّ ثَمَانُونَ آيَةً صَفَوًا فِي كِتَابِ اللَّهِ مَا يُشْرِكُ فِيهَا أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ»<sup>4</sup>، بلکه بالاتر مجاهد می‌گوید: «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ آيَةً فِي الْقُرْآنِ إِلَّا عَلِيٌّ رَأْسُهَا»<sup>5</sup>، ابن عباس می‌گوید: «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ آيَةً: (يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا) (که حدود 90 بار ذکر شده)<sup>6</sup> إِلَّا كَانَ عَلِيٌّ أَمِيرَهَا وَشَرِيفَهَا، وَلَقَدْ عَاتَبَ اللَّهُ أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ وَلَمْ يَذْكَرْ عَلِيًّا إِلَّا بِالْخَيْرِ».<sup>7</sup> این عالم اهل سنت، تحت عنوان «ذکر ما نزل فیهم من القرآن علی التفصیل...»، یکهزار و 163 مورد را می‌شمارد که در مدح علی و اهل‌البیت نازل یا تفسیر و یا مظهر مصداق آیات محسوب شده است. ابن مغازلی شافعی (م 483 ق)، کاری شبیه حسکانی انجام داده و حدود 460 مورد از آیات و روایات مربوط به حضرت علی و اهل‌البیت را گردآوری کرده است.<sup>8</sup> قندوزی حنفی در کتاب *ینابیع الموده* با همین هدف به فضایل و حقوق اهل‌بیت پرداخته است.<sup>9</sup> بنابراین خشم این نویسندگان بیجاست.

1. همان، ص 20-21.
2. ر.ک: *شواهد التنزیل*، ج 1، ص 22، ح 1؛ ص 24، ح 4 و 5؛ ص 27، ح 9، و همچنین: ر.ک: مقدمه این کتاب.
3. همان، ص 52، الفصل الخامس، ح 50-51.
4. همان، ص 55، ح 55.
5. همان، ص 53، ح 52.
6. همان، ص 63، ابتدای فصل سادس.
7. همان، ص 64-71، ح 70، 71، 72، 74، 75، 76، 77، 78، 81، 82، 83.
8. مناقب الإمام علی بن ابی طالب 7، ص 55، مقدمه.
9. در کتاب مع الدكتور ناصر القفاري في اصول مذهب حول القرآن، موارد زیادی از مناقب اهل‌البیت در آیات را ذکر و یکصد عالم و نویسنده را که در فضایل اهل‌بیت قلم زده‌اند، نام می‌برد.



پنجم. حدیث ابن ابی نصر بزنطی: <sup>1</sup> کہ خالدی آن را دال بر تحریف شمرده، <sup>2</sup> به لحاظ سند مرسل است <sup>3</sup> و در محتوای روایت نقاط ابہامی وجود دارد و با توجه به روایتی کہ کشی در شرح حال بزنطی می آورد تا حدودی ابہامش روشن می شود. بزنطی می گوید:

وقتی خواستم امام ابوالحسن 7 را ملاقات کنم، مأموران ہارون الرشید امام 7 را دستگیر کردند (کہ درہمان دستگیری بہ شہادت رسید) و امام مصحفی برای من فرستاد و من آن را باز کردم و سورہ بیّنہ را طولانی تر از قرآن معمولی یافتم و ہمزمان از طریق مسافری بستہ ای بہ من رسید کہ در آن طین و مہر قرار داشت. <sup>4</sup>

از کنار ہم قراردادن این دو حدیث این نتیجہ بہ دست می آید کہ: اولاً، آنچه سبب طولانی شدن سورہ بیّنہ بودہ، اسامی ہفتاد نفر از مردان قریش بودہ است کہ امام 7 ہراس داشتہ نامشان بہ دست مأموران ہارون بیفتد و فتنہ ای ایجاد گردد و بہ ہمان جہت بزنطی را از نگاہ کردن بہ آن مصحف منع کرد (لا تلتظرفیہ)، ہرچند وی از دستور امام سر پیچی کرد و امام چون او را امین ندانست، امانتش را باز پس گرفت. <sup>5</sup>

ثانیاً، اسامی مورد نظر بی تردید اسامی بزرگانی از قریش بودہ کہ در حال کفر و یا با ظاہر مسلمان و با باطن کافر مردہ اند و ہمین اسامی بہ عنوان شرح و تفسیر جملہ (لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا...) <sup>6</sup> در حاشیہ مصحف مورد نظر، مکتوب بودہ است. <sup>7</sup> فیض کاشانی این اسامی را تفسیر جملہ [لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا...] دانستہ کہ از طریق وحی

1. کافی، ج 2، ص 631، ح 16.

2. الکلبینی و تأویلاتہ الباطنیہ...، ص 304-305.

3. مرآة العقول، ج 12، ص 521.

4. اختیار معرفۃ الرجال (رجال کشی)، ج 1، ص 853، رقم 1101.

5. صیانۃ القرآن من التحریف، ص 262-263.

6. سورہ بیّنہ، آیہ 1.

7. صیانۃ القرآن من التحریف، ص 263.

اخذ شده است، نه اینکه از اجزای قرآن باشد؛<sup>1</sup> چنان که در صفحات گذشته اشاره شد که حاشیه‌نویسی برای توضیح و رفع ابهام و تفسیر آیات مشکل، امر معمول بوده است و در مورد همین سوره، منابع اهل سنت مطالب زیادی نقل کرده‌اند که اگر آن مطالب را تفسیر و شرح آن ندانیم، باید تحریف محسوب گردد.<sup>2</sup>

ثالثاً، آنچه بزنتی در مصحف امام ابوالحسن<sup>7</sup> دید، همان مصحفی است که امیرالمؤمنین<sup>7</sup> جمع‌آوری کرد و آن را بر ابوبکر، عمر و... عرضه داشت، ولی آنها نپذیرفتند.<sup>3</sup> بی‌تردید همان مصحف نزد امامان معصوم موجود بوده و با مصحف مشهور تفاوت‌هایی داشته است.<sup>4</sup>

**نشم. رساله امام ابی‌الحسن موسی<sup>7</sup>:**<sup>5</sup> این رساله دارای سه سند به ترتیب ضعیف، حسن و همانند صحیح، و ضعیف است که در مجموع سند روایت صحیح شمرده می‌شود،<sup>6</sup> اما متن روایت دلالت بر تحریف باطل ندارد، بلکه مراد امام از «تحریف» تغییر لغوی یعنی «تغییر الکلمة عن معناها و حرفها إلى معنی آخر» است<sup>7</sup> و شواهدی بر این معنا وجود دارد:

**1. هماهنگی در کلام معصوم<sup>7</sup>:** شاهد اول اینکه میان کلمات معصوم تعارض و تهافت وجود ندارد. همین معنا در رساله امام باقر<sup>7</sup> دیده می‌شود، آنجا که فرمود: «...وكان من نبذهم الكتاب أن أقاموا حُرُوفه و حَرَفُوا حُدُودَه، فهم يَرَوْنَه و لا يَرَعُونَه...»<sup>8</sup> و این بیان امام صریح است در اینکه در قرآن تحریف باطل یعنی

1. الوافي، ج9، ص1781، ابواب القرآن و فضله، باب اختلاف القراءات ...، ح9088؛ صيانة القرآن من التحريف، ص263.  
2. ر.ک: سراج منير، ش6، ص144-148، مقاله «وهابيان و تحريف در قرآن».  
3. برای اطلاع بیشتر: ر.ک: سراج منير، ش4، ص109، مقاله «مصحف امام امير المؤمنين حقيقت يا توهم».  
4. شرح اصول الكافي، ج11، ص82.  
5. روضة الكافي، ج8، ص124، ح95.  
6. مرآة العقول، ج25، ص295.  
7. نفاع عن الكافي، ج2، ص336.  
8. روضة الكافي، ج8، ص53، ح17 (رسالة ابی‌جعفر<sup>7</sup> الي سعد الخير).

زیادی و نقیصه حتی به اندازه یک حرف صورت نگرفته است؛<sup>1</sup> چنان که ابوزہرہ در پاسخ دیدگاہ فیض کاشانی مبنی بر عدم تحریف قرآن و دلایل او،<sup>2</sup> از این روایت (رسالہ سعد الخیر) عدم تحریف باطل را می فہمد و می گوید: تنها دلیلی کہ این نویسنده شیعی (فیض) برای اثبات عدم اعتقاد کلینی بہ تحریف می آورد، ہمین رسالہ است؛<sup>3</sup> ہرچند وی نقل این رسالہ را بہ واسطہ کلینی دلیل کافی بر عدم اعتقاد او بہ تحریف نمی داند، ولی ہمان گونه کہ در بحث ہای گذشتہ ثابت شد، اولاً، کلینی اعتقاد بہ تحریف نداشت. ثانیاً، نقل روایتی کہ ظہور در تحریف دارد، دلیل نمی شود راوی آن نیز معتقد بہ محتوای آن باشد و اگر چنین ملازمہ ای باشد، باید اکثر بزرگان مانند بخاری، مسلم و... را معتقد بہ تحریف بدانیم؛ زیرا آنان دہہا روایت دال بر تحریف را در کتاب ہایشان نقل کردہ اند.

**2. متأثر شدن امام 7 از قرآن: حفص بن غیاث از امام موسی بن جعفر 7 نقل می -**

کند کہ فرمود:

...فإن درجات الجنة على قدر آيات القرآن يُقال له: اقرأ  
وأرق، فيقرأ ثم يرقى، قال حفص: فما رأيت أحداً أشدَّ خوفاً  
على نفسه من موسى بن جعفر 7 ولا أرجأ الناس منه، و كانت  
قرانته حزناً، فإذا قرأ فكأنه يُخاطب إنساناً.<sup>4</sup>

اینکہ حفص بن غیاث با چشم خود امام را دیدہ کہ ہنگام تلاوت چنین تحت تأثیر قرآن قرار گرفتہ، خود گواہ روشنی است کہ امام قرآن را مُحَرَّف بہ مفہوم باطل آن نمی دانستہ است، و الا ویژگی ہای «درجات بہشت بہ اندازہ آیات قرآن»، «قرائت محزون و متأثر» و «نفوذ در مخاطب»، کہ ہمہ برخاستہ از روح و عمق جان قاری است، معقول نیست از قرآن تغییر یافتہ ناشی گردد.

1. دفاع عن الكافي، ج 2، ص 336.

2. تفسير الصافي، ج 1، ص 46؛ علم اليقين، ج 1، ص 566. یکی از دلایل های عدم تحریف، رسالہ سعد - الخیر را ذکر می کند.

3. الإمام الصانع؛ حیاتہ و عصرہ و...، ص 324.

4. کافی، ج 2، ص 606، کتاب فضل القرآن، باب فضل حامل القرآن، ح 10.

3. **تضییع حق اهل البیت ::** به نصّ روایت، امام رساله را در زندان و شاید در حبس سندی بن شاهک نوشته است. همین که حاکم جور امام را زندانی کرده، تحریف معنای آیه شریفه (...قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ...) و دهها آیه دیگر، در مورد اهل بیت نیست؟! موسی بن جعفر 7 جز اینکه مصداق اهل البیت بود و فضایل و کمالات بی‌مانندی داشت، جُرمی نداشت. در نتیجه مقصود از تحریف، دگرگونی در معنا و عمل به قرآن است، نه در الفاظ.

#### ◆ جمع بندی

دستاورد بحث این شد که متهم شدن کلینی به اعتقاد به تحریف از سوی برخی وهابیان چون احسان‌الهی ظهیر، ناصرالقفاری و برخی دیگر غیرمنصفانه بلکه ظالمانه است و صرف نقل روایاتی که ادعا شده تحریف را می‌رساند،

اولاً، دلیل نمی‌شود راوی به مضمون آنها نیز معتقد باشد و در صورت چُنین ملازمه‌ای، بخاری، مسلم و دیگر بزرگان مورد قبول وهابی نیز باید اعتقاد به این ملازمه باطل داشته باشند.

ثانیاً، نمونه‌هایی از روایات مورد بحث که به تفصیل مورد بررسی قرار گرفت، با قطع نظر از اسناد آنها، تفسیر یا تأویل بیانی یا تنزیل معنوی یا تبیین مصادیق آیات است، نه تحریف؛ چنان که چنین گزارش‌هایی در منابع خود آنان نیز نقل شده است و همین راه حل را ارائه داده‌اند.

ثالثاً، همه احادیثی که به نحوی در زمینه تفسیر و تأویل قرآن در منابع شیعه نقل شده، از دو حال خارج نیست: یا تأویل قرآنی و متن قرآن است یا تأویل بیانی؛ یعنی وحی منزل و جزء امور دین است نه متن قرآن. با این وصف بی‌تردید روایاتی که دارای جمله‌های اضافی همانند «فِي عَلِيٍّ» است، در گروه دوم جای می‌گیرد.

سرانجام با بررسی و پاسخ به اشکالات وارد شده بر احادیث، تکلیف روایات دیگر که ممکن است مضمون آنها را تحریف بدانند، روشن می‌شود که هیچ‌کدام دال بر تحریف قرآن کریم نخواهد بود.

## ◆ كتابنامه

1. **الإتقان في علوم القرآن**: جلال الدين عبدالرحمن سيوطي، ضبط و تصحيح و استخراج آيات: محمد سالم هاشم، قم: ذوى القربى، چاپ دوم، 1429ق.
2. **الإحكام في أصول الأحكام**: ابي محمد علي بن حزم أندلسي، بيروت: دار الكتب العلميه، بي.تا.
3. **أختيار معرفة الرجال المعروف برجال الكشي**: شيخ طوسي، قم: مؤسسة آل البيت، 1404ق.
4. **الاستبصار فيما اختلف من الأخبار**: شيخ طوسي، تحقيق: سيد حسن خراسان، بيروت: دار الاضواء، چاپ سوم، 1406ق.
5. **أسد الغابة في معرفة الصحابة**: عز الدين علي بن محمد جزري ابن اثير، تصحيح: شيخ عادل احمد رفاعي، بيروت: دار احياء التراث، چاپ اول، 1417ق.
6. **أصول مذهب الشيعة الإمامية الاثني عشرية عرض و نقد**: ناصر بن عبدالله قفاري، الجيزة، دار الرضا، بي.تا.
7. **أضواء على السنة المحمدية**: محمود ابورية، قم: مؤسسة دار الكتاب الإسلامي، چاپ دوم، 1428ق.
8. **الاعتقادات (مصنفات الشيخ المفيد، ج5)**: الشيخ صدوق، ابو جعفر محمد بن علي بن حسين بن بابويه، تحقيق: عصام عبدالسيد، قم: المؤتمر العالمي لآلية الشيخ المفيد، چاپ اول، 1413ق.
9. **الإمام الصادق؛ حياته وعصره، آرائه الفقهية**: محمد ابوزهرة، بي.جا، مطبعة احمد علي مخيمر، بي.تا.
10. **إنتصار الحق مناظرة علمية مع بعض الشيعة**: مجدي محمد علي محمد، رياض: دار طيبة، چاپ اول، 1418ق.
11. **أهل السنة والشيعة بين الاعتدال والغلط**: عبدالله بن عبدالقادر تليدي، بي.جا، بي.نا وبي.تا.
12. **البيان في تفسير القرآن**: سيد ابو القاسم خوي، ايران: انوار الهدى، چاپ هشتم، 1401ق؛ ترجمه سيد جعفر حسيني، قم: دار التقلين، 1383ش.
13. **التاريخ الكبير**: محمد بن اسماعيل بن ابراهيم بخاري، بيروت: دار الفكر، بي.تا.
14. **تأويل مختلف الحديث**: عبدالله بن مسلم، تصحيح و ضبط: محمد زهري نجار، بيروت: دار الجليل، 1411ق.
15. **التحقيق في نفي التحريف عن القرآن الشريف**: سيد علي ميلاني، قم: دار القرآن الكريم، چاپ اول، 1410ق.
16. **تدريب الراوي في شرح تقريب النواوي**: جلال الدين عبدالرحمن سيوطي، تحقيق: عرفان العشأ حسونة، بيروت: دار الفكر، 1420ق.
17. **تذكرة الحفاظ**: شمس الدين محمد ذهبي، تصحيح از نسخه خطي قديم: وزارت معارف حكومت هند، بيروت: در احياء التراث العربي، بي.تا.
18. **التشيع بين مفهوم الأئمة والمفهوم الفارسي**: محمد بنداري، مقدمه: سعيدحوي، عمان: دار عمان للنشر، چاپ اول، 1408ق.
19. **تفسير الثعالبي المسمى الجواهر الحسان في تفسير القرآن**: عبدالرحمن بن محمد بن مخلوف ثعالبي مالكي، تحقيق: عبدالفتاح ابوسنة- شيخ علي محمد معوض و...، بيروت: دار احياء التراث، چاپ اول، 1418ق.
20. **تفسير الصافي**: ملا محسن فيض كاشاني، تصحيح، تعليقه و مقدمه: الشيخ حسين اعلمي، مشهد: دار المرتضى للنشر، چاپ اول، بي.تا.
21. **تفسير القمي**: علي بن ابراهيم قمي، تصحيح و تعليق: سيد طيب موسوي جزائري، قم: مؤسسة دار الكتاب، چاپ سوم، 1404ق.
22. **تهذيب الأحكام في شرح المقنعة للشيخ المفيد**: شيخ طوسي محمد بن حسن، تحقيق و تعليق: سيد حسن خراسان، بيروت: دار الاضواء، چاپ سوم، 1406ق.


23. **الجامع الأحكام القرآن (تفسير القرطبي):** محمد بن احمد انصاري قرطبي، بيروت: دار احياء التراث العربي، بي.تا.
24. **الخطوط العريضة للأسس التي قام عليها دين الشيعة الإمامية الاثني عشرية:** محب الدين خطيب، اردن: دار عمان، بي.تا.
25. **الدر المنثور في تفسير المائور:** عبدالرحمن جلال الدين سيوطي، تصحيح، تخريج آيات و حواشي و فهارس با اشراف دار الفكر، بيروت: دار الفكر للطباعة و النشر، 1414ق.
26. **دفاع عن الكافي:** ثامر هاشم حبيب عميدي، قم: مركز الغدير للدراسات الاسلاميه، چاپ اول، 1415ق.
27. **الذريعة في تصانيف الشيعة:** آقا بزرگ تهراني، بيروت: دار الأضواء، بي.تا.
28. **نكرى الشيعة في أحكام الشريعة:** شهيد اول، چاپ حجرى، 1272ق.
29. **رجال الطوسي:** شيخ طوسى ابوجعفر محمد بن حسن، نجف: منشورات المكتبة الحيدرية، 1380ق.
30. **رجال العلامة الحلي:** حسن بن يوسف حلي، تصحيح: محمد صادق بحر العلوم، قم: منشورات رضى، 1402ق.
31. **رجال النجاشي:** احمد بن علي نجاشي كوفي اسدى، تحقيق: محمد جواد نائيني، بيروت: دار الأضواء، چاپ اول، 1408ق.
32. **روح المعاني في تفسير القرآن العظيم والسبع المثاني:** سيد شهاب الدين محمود آلوسي، بيروت: دار احياء التراث العربي، بي.تا.
33. **روضات الجنات في أحوال العلماء والسادات:** ميرزا محمد باقر موسوي خوانساري، تحقيق اسدالله اسماعيليان، تهران، بي.تا و بي.تا.
34. **الروضة من الكافي:** محمد بن يعقوب كليني، تصحيح وتعليق علي اكبر غفاري، تهران: دار الكتب العلمية، چاپ چهارم، 1365ش.
35. **سلامة القرآن من التحريف و تفنيد الافتراءات على الشيعة الإمامية:** فتح الله محمدي...، تهران: مشعر، 1382ق.
36. **شواهد التنزيل لقواعد التفضيل في الآيات النازلة في أهل البيت:** غبيدالله بن عبدالله بن احمد حنفي معروف به حسكاني، تحقيق: محمد باقر محمودي، تهران: مؤسسة الطبع والنشر التابعة لوزارة الثقافة والارشاد الاسلامي، چاپ اول، 1411ق.
37. **الشيعة والسنة:** احسان الهى ظهير، لاهورپاكستان: محل توزيع: رياض عربستان، مكتبة بيت السلام، بي.تا.
38. **الشيعة والقرآن:** احسان الهى ظهير، لاهورپاكستان: ادارة ترجمان السنة، محل توزيع: رياض عربستان، بي.تا.
39. **الشيعة؛ فلسفه وتاريخ:** احمد كمال شعث، قاهره: مكتبة مدبولي، چاپ اول، 1414ق.
40. **صحيح البخاري:** محمد بن اسماعيل بخاري، ضبط، ترقيم، شرح الفاظ، تخريج احاديث و تهيئه فهارس: مصطفى ديب البغا، بيروت- دمشق: دار ابن كثير - اليمامة للطباعة، چاپ پنجم، 1414ق.
41. **صحيح الكافي اختياره من كتاب الكافي للشيخ الكليني:** محمد باقر بهبودى، بيروت: الدار- الاسلاميه، چاپ اول، 1401ق.
42. **صحيح مسلم المسمى الجامع الصحيح:** مسلم بن الحجاج نيشابورى، تحقيق وتصحيح: محمد فؤاد عبدالباقي، بيروت: دار الفكر، چاپ دوم، 1398ق.
43. **صيانة القرآن من التحريف:** محمد هادى معرفت، تحقيق مؤسسة النشر اسلامي، قم: مؤسسه نشر الاسلامى وابسته به جامعه مدرسين، چاپ سوم، 1428ق.
44. **عجائب علوم القرآن:** ابن جوزي، تحقيق، مقدمه وتعليق: عبدالفتاح عاشور، قاهره: الزهراء للاعلام العربي، چاپ اول، 1407ق.
45. **علم اليقين في اصول الدين:** ملا محسن فيض محمد بن مرتضى، قم: انتشارات بيدار، 1400ق.

46. **فتح الباري بشرح البخاري**: ابن حجر عسقلاني احمد بن علي، تصحيح: حسان عبد المنان، بيروت: دار احياء التراث العربي، بي تا؛ همان، تحقيق وتعليق: محمدفؤاد عبدالباقي و عبدالعزيز بن باز، بيروت: دارالكتب العلمية، چاپ اول، 1410ق.
47. **فتح المنان في نسخ القرآن**: علي حسن عريض، مصر: مكتبة الخانجي، چاپ اول، 1973م.
48. **الفصل في الملل والاهاواء والنحل**: ابن حزم اندلسي علي بن محمد، تحقيق: محمد ابراهيم نصر...، بيروت: دار الجليل، 1405ق.
49. **الفهرست**: شيخ طوسي ابو جعفر محمد بن حسن، به كوشش محمود راميار، مشهد: چاپخانه دانشگاه مشهد، 1351ق.
50. **الكافي**: محمد بن يعقوب كليني، تصحيح: علي اكبر غفاري، بيروت: دارالأضواء، 1405ق؛ تهران: دارالكتب الاسلامية، چاپ چهارم، 1365ش.
51. **الكافي**: محمد بن يعقوب كليني، تحقيق: قسم احياء التراث مركز بحوث دار الحديث، قم: دار الحديث، چاپ اول، 1430ق.
52. **الكليني وتأويلاته البياطنية للآيات القرآنية في كتابه اصول الكافي**: صلاح عبدالفتاح خالدي، اردن: دار عمار للنشر والتوزيع، 1427ق.
53. **كنز العمال**: علي متقي هندی، ضبط و توضيح: شيخ بكرى حياني، تصحيح و تهيئه فهارس: شيخ صفوة السقا، بيروت: مؤسسة الرسالة، 1409ق.
54. **لؤلؤة البحرين في الاجازات وتراجم رجال الحديث**: يوسف بن احمد بجراني، تحقيق وتعليق: سيد محمدصادق آل بحر العلوم، قم: بهرام، چاپ دوم، بي تا.
55. **مجمع الزوائد و منبع الفوائد**: نور الدين هيتمي، بيروت: دارالكتب العلمية، 1408ق.
56. **مرآت العقول في شرح أخبار آل الرسول**: محمد باقر مجلسي، تهران: دارالكتب الإسلامية، 1379ق.
57. **المستدرک علی الصحیحین**: محمد بن محمد حاكم نيشابوري، تحقيق: يوسف مرعشلي، بيروت: دار المعرفة، 1406ق.
58. **مع الدكتور ناصر القفاري في أصول مذهبه حول القرآن والتشريع**: ابو الفضل اسلامي، قم: نشر الفقاهه، چاپ اول، 1428ق.
59. **مع الشيعة الاثني عشرية في الأصول والفروع**: علي احمد السالوس، دوحه: دار التقوي، دار الثقافة، چاپ اول، 1417ق.
60. **المعجم الأوسط**: سليمان بن احمد طبراني، تحقيق: ابراهيم حسيني، بي جا، دار الحرمين، بي تا.
61. **معجم الرجال الحديث**: سيد ابو القاسم خويي، بيروت: دار الزهراء للطباعة، چاپ سوم، 1403ق.
62. **مقالات الكوثري**: محمد زاهد كوثري، مصر: المكتبة الأزهرية للتراث، 1414ق.
63. **مناقب الإمام علي بن أبي طالب 7**: علي بن محمد بن مغازلي شافعي بيروت: الأضواء، چاپ اول، 1412ق.
64. **مناهل العرفان في علوم القرآن**: محمد عبدالعظيم زرقاني، تحقيق: احمد طعمة حلي، بيروت: دار المعرفة، چاپ دوم، 1422ق.
65. **الموسوعة القرآنية**: ابراهيم آبياري، بي جا: مؤسسة سجل العرب، 1405ق.
66. **الموسوعة الوهابية والشيعة الامامية**: محمد سوقي الحداد، بيروت: الغدير للطباعة والنشر، چاپ اول، 1418ق.
67. **الوافي**: ملا محمد محسن فيض كاشاني، اصفهان: مكتبة الإمام أمير المؤمنين علي 7، چاپ اول، 1412ق.
68. **الوجيزة في علم الرجال**: ترتيب عبدالله سبزي حاج، بيروت: منشورات مؤسسة الاعلمي، چاپ اول، 1415ق.
69. **هدي الساري مقدمة فتح الباري**: ابن حجر عسقلاني احمد بن علي، تصحيح: عبدالعزيز بن باز و محمد فؤاد عبدالباقي، بيروت: دارالكتب العلمية، چاپ اول، 1410ق.










# تحریرهای ابن تیمیه از واقعه عاشورا

\* محمد صحتی سردرودی



\* استاد حوزه، نویسنده و م



### ◆ چکیده

ابن تیمیه در حوزه عاشورا پژوهی لا اقل به سه تحریف بزرگ دست زده است:

1. قیام امام حسین 7 را شورشی کور خوانده؛
2. بنی امیه به ویژه یزید بن معاویه را از فاجعه عاشورا میراً پنداشته؛
3. کشتگان امام حسین 7 و یارانش را، نه یزید و شامیان، که مردم کوفه و شیعیان انگاشته است.

که در این گفتار با توجه به سه روایت متفاوت از عاشورا (1. روایت بنی امیه؛ 2. روایت بنی عباس؛ 3. روایت آل علی) به نقد و بررسی این تحریفاتی که ابن تیمیه بنیان گذاشته، به تفصیل پرداخته شده است و با استناد به روایت آل علی، حضور مردم شام و عثمانی ها و خوارج در کوفه و کربلا نشان داده شده است و در نتیجه نه شیعیان و نه کوفیان شیعه مذهب، که شامیان و عثمانیان و خوارج به ترتیب قاتلان امام حسین 7 معرفی شده اند.

## ◆ مقدمه

ابن تیمیه از علمای قرن هفتم و هشتم شامات شمرده می‌شود. در حرّان به دنیا می‌آید و در دمشق از دنیا می‌رود. معروف به مفتی و متکلمی است که بسیار شیعه‌ستیز بود. حتی در فضایی که در حقّ مولا علی<sup>7</sup> فریقین متفق القول اند تشکیک می‌کند، حتی گاهی با صراحت آنها را انکار می‌کند. وی در حوزه عاشورا پژوهی دست کم به سه تحریف بزرگ دست زده است. نخست اینکه کار امام حسین<sup>7</sup> را شورش و آشوب پنداشته است و هیچ مصلحتی در آن ندیده است؛ زیرا معتقد بود خروج بر حکومت جور در ممالک اسلامی جایز نیست و باعث ضعف و دودستگی مسلمین می‌شود. او با صراحت قیام امام حسین<sup>7</sup> را زیر سؤال برده و با پررویی تمام، حق را به قتلۀ امام حسین<sup>7</sup> - یعنی به یزید و بنی‌امیه - داده است. این مطلب در آثارش از جمله در *منهاج السنه*<sup>1</sup> پیداست. دومین تحریف بزرگ ابن تیمیه درباره حادثه عاشورا، این است که بنی‌امیه به‌ویژه یزید را از جناباتی که در کربلا رخ داد، تبرئه کرده است و همه گناهان را به گردن عبیدالله بن زیاد انداخته و حتی انکار کرده که سر امام حسین<sup>7</sup> را به شام فرستاده باشند، و می‌گوید اصلاً این قضیه اصالت ندارد؛ در صورتی که همه تواریخ متفق القول نوشته‌اند ابن‌زیاد سر امام حسین<sup>7</sup> را از کوفه به شام فرستاد،<sup>2</sup> اما چون در این وقایع یزید گستاخی‌هایی در مورد سر مقدس امام حسین<sup>7</sup> کرده است و او نخواسته این مسائل اثبات شود، قضیه را از اصل انکار و صورت مسئله را پاک کرده است، مخصوصاً در آن رساله‌ای که به نام *رأس الحسين* منتشر کرده است.<sup>3</sup> این

1. منهاج السنه، ج 2، ص 241-242؛ الوصية الكبرى، ص 54.  
2. ر.ک: تاریخ امام حسین<sup>7</sup>، ج 6، ص 183-902. به نقل از دهها منبع و مأخذ تاریخی و حدیثی؛ از جمله: تاریخ طبری، تاریخ مدینه دمشق، الفتوح ابن اعثم، الثقات ابن حبان، مقتل الحسين خوارزمی، الكامل فی التاريخ، الآثار الباقية أبو ریحان بیرونی، قرب الإسناد حمیری، العقد الفرید ابن عبد ربّه، امالی صدوق، جامع البیان فی تفسیر القرآن طبری، العمدة ابن بطریق، أنساب الاشراف بلاذری، الطبقات ابن سعد، الأخبار الطوال دینوری، التاريخ یعقوبی، مقاتل الطالبیین ابوفرج، الإرشاد مفید، نسب قریش زبیری، الرد علی المتعصب العنید ابن جوزی.  
3. رأس الحسين، ص 199.

مطلب بیشتر به همان «اصل عدالت صحابه و سلف صالح» برمی‌گردد، همان اصلی که او به شدت به آن پایبند و معتقد بود.<sup>۱</sup>

ابن تیمیه اگر یزید را محکوم می‌کرد، بالتبع کسانی که یزید را بر سر کار آوردند مانند پدرش معاویه نیز تقبیح می‌شدند و در نتیجه، کسانی که در شامات از معاویه حمایت کردند نیز تقبیح می‌شدند. از این رو او اساساً خواندن مقتل امام حسین را نیز جایز ندانسته و فتوا به حرمتش داده است.<sup>۲</sup> البته ابن تیمیه در این دو تحریف بزرگ موفق نشد و کسی نظر وی را نپذیرفت.

تحریف سوم ابن تیمیه این است که می‌گوید نه تنها بنی‌امیه و آل‌یزید، که حتی شامی‌ها اعم از اینکه گرایش شامی داشته باشند و یا اهل شام باشند، هرگز دستی در جنایات پیش آمده در کربلا و عاشورا نداشتند، بلکه مردم کوفه مرتکب همه جنایات شدند، همین شیعیان پدرش علی بن ابی‌طالب<sup>۷</sup>، به امام حسین<sup>۷</sup> نامه نوشتند و آن حضرت را به کوفه دعوت کردند و سپس پشیمان شدند و موضعشان را عوض کردند، رو در روی امام حسین<sup>۷</sup> قرار گرفتند و او را کشتند. بعد از فاجعه عاشورا نیز عده‌ای از همان شیعیان کوفه قیام کردند، قتل امام حسین<sup>۷</sup> را به مجازات رساندند و انتقام امام حسین<sup>۷</sup> و انصارش را از آنها گرفتند. و پس از آن نیز عده دیگری از شیعیان او، از آن کشندگان انتقام گرفتند.

بنابراین دیگر چه معنا دارد که هر سال شیعیان جمع می‌شوند و دیگران را محکوم می‌کنند.

وی در این تحریف گناه همه جنایات کربلا را متوجه کوفیان می‌داند و مرادش از اهل کوفه، شیعیان است؛<sup>۳</sup> درحالی که قضیه این‌طور نیست هرچند اهل کوفه مقصر بودند، پسر پیغمبر را دعوت کردند و از او حمایت نمودند و بی‌تدبیری کردند و از حاکم وقت ترسیدند و ننگ ابدی را به خود گرفتند ولی باید توجه داشت که اصل ماجرا به

1. همان، ص 205-207.

2. جامع المسائل، المجموعة الثالثة، ص 93.

3. رأس الحسین، ص 207؛ دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج 3، ص 173.

حکومت یزید بن معاویه و پیروان او بر می‌گردد. مقصر اصلی یزید و پیروان یزید بودند که در ذیل به طور مفصل به این موضوع خواهیم پرداخت.

### ◆ معرفی قتلۀ امام حسین 7 و پاسخ به شبهه ابن تیمیه

قتلۀ امام حسین 7 مرکب از سه گروه بودند:

#### 1. خوارج

از میان این سه گروه، خوارج خیلی شاخص بودند. البته در اینجا هم باید دقت کرد، موقعی که خوارج گفته می‌شود، آنچه به نظر می‌رسد این است که اینها از شیعیان علی بن ابی طالب 7 بودند و در جنگ صفین در قضیه حکمیت از علی بن ابی طالب 7 بریدند و خارجی مذهب شدند؛ در صورتی که این طور نیست. پیدایش خوارج به عصر خلافت خلیفه اول برمی‌گردد. بیشترین مرتدین و اهل رده، از همین خوارج بودند. در واقع خوارج گروهی بودند بدوی؛ اعرابی که زود به جوش می‌آمدند، زود دست به شمشیر می‌بردند، زود رنگ عوض می‌کردند، زود عقیده‌شان را تغییر می‌دادند، تندرو و افراطی بودند. فعالیت اجتماعی‌شان زمانی به اوج می‌رسد که به خانه عثمان بن عفان خلیفه سوم حمله‌ور شدند و او را به قتل رساندند، قتلۀ خلیفه سوم هم بیشتر خارجی مذهب بودند. همین‌ها در روز عاشورا نقش چشم‌گیری داشتند. البته شواهدی از مستندات تاریخی موجود است که بنی‌امیه از همان ابتدا تعمد داشتند فاجعه عاشورا را به نام کوفی‌ها تمام کنند. لذا کسانی را جلو انداختند که از مردم کوفه بودند؛ مثل سنان بن انس، یا شیب بن ربیع، یا شمر بن ذی‌الجوشن، یا عمر بن سعد؛ ولی پشت سر اینها خودشان فعال بودند. بنابراین یک گروه از قاتلان امام حسین 7، خوارج‌اند که نقش اینها چشم‌گیر است؛ مثل شمر بن ذی‌الجوشن و شیب بن ربیع.

#### 2. انتقام‌جویان خلیفه سوم

گروه دوم که نقش بسیار سرسختانه و تعصب‌آلودی در کربلا و در کشتن امام حسین 7 داشتند، کسانی که باور داشتند عثمان مظلوم کشته شده، انتقام‌خونش باید



گرفته شود، باید قتله‌اش قصاص شوند، و چنین می‌پنداشتند که نعوذ بالله حضرت علی 7 به قتله عثمان چراغ سبز نشان داده و شیعیان حضرت علی 7 در قتل خلیفه سوم، نقش داشته‌اند. اینها نیز حضور بسیار تأثیرگذاری، هم در کوفه در قتل مسلم بن عقیل و هم در کربلا داشتند و حضورشان از سر تعصب بود، حتی زمانی که عیب‌الله بن زیاد نامه‌ای می‌نویسد و به دست شمر بن ذی‌الجوشن می‌سپارد تا در کربلا آن را به عمر بن سعد برساند؛ در آن نامه می‌نویسد: «آب را به روی حسین بن علی و فرزندانش بپند تا از تشنگی بمیرند؛ چنان که خلیفه مظلوم از تشنگی مُرد».<sup>1</sup> همواره این مسئله که کشندگان عثمان با امام علی 7 بودند، تبلیغ شده بود و عده‌ای این را باور داشتند، حتی از سپاهیان عمر بن سعد در روز عاشورا کسانی بودند که به میدان می‌آمدند، حریف می‌خواستند، هل من مبارز می‌گفتند و در رجزهاشان تصریح می‌کردند ما عثمانی هستیم.<sup>2</sup> این سخن چیزی نیست که در کتاب‌های مقتل امام حسین 7، انکارش دنی باشد. نقش عثمانی‌ها تردیدناپذیر است و عثمانی‌ها علاوه بر اینکه شیعه نبودند، حتی از مردم کوفه هم نبودند، اما معاویه بن ابی‌سفیان در آن بیست سال - از سال 40 تا سال 60ق- از سال شهادت مولا علی 7 تا سالی که معاویه از دنیا رفت، دو دهه، تا توانسته بود ترکیب شیعی کوفه را کاملاً وارونه کرده بود. از یک طرف طوائفی که به تشیع معروف بودند، قلع و قمع شده بودند، اموالشان مصادره شده بود، یا اصلاً قتل عام گردیده بودند مثل حجر بن عدی و انصارش، و از طرف دیگر معاویه نقشه‌ای کشیده بود تا از شهرهای دیگر از حواشی کوفه، مخصوصاً از بصره، مردمانی از مذاهب دیگر و از عثمانی‌ها را ساکن کوفه کند. آن روزها عرب‌ها به صورت عشیره‌ای زندگی می‌کردند، جای ثابتی نداشتند، بیلاق و قشلاق داشتند، دامدار بودند و با دام‌هایشان می‌کوچیدند. معاویه عشایر عثمانی‌مذهب را کوچانیده و ساکن کوفه ساخته بود.<sup>3</sup> او آن قدر بر شیعیان کوفه سخت گرفته بود که خیلی‌ها جان خود، جان بچه‌ها و خانواده‌شان را از کوفه برداشته و فرار کرده بودند، حتی برخی به ایران آمده

1. تاریخ الطبری، ج 5، ص 412؛ مقتل الحسین، ج 1، ص 240 و 244.

2. تاریخ الطبری، ج 5، ص 435؛ الارشاد، ج 2، ص 103.

3. بازتاب تفکر عثمانی در واقعه کربلا، ص 65.

بودند که در تاریخ نمونه‌های فراوانی دارند، حتی یکی از یاران معروف مولا علی 7 که در ایران ساکن بود، بعد از قتل حجر بن عدی و یارانش وقتی می‌شنود که حجر را با یارانش کشتند، تأسف می‌خورد و می‌گوید: ای کاش حجر هم مثل ما طائفه‌اش را بر می‌داشت و از کوفه خارج می‌شد تا این‌طور مظلومانه خودش و طائفه‌اش کشته نشوند. لذا این عثمانی‌ها هم شیعه مذهب شمرده نمی‌شدند، اصالت کوفی نداشتند، از مردم اصیل کوفه نبودند و شیعه هم نبودند.

### 3. شامیان

گروه سومی که نقش چشمگیری در فجایع عاشورا و قتل امام حسین 7 داشتند، سپاهیان بودند که از شام اعزام شده بودند، هم به کوفه، هم به کربلا. در ادامه به جایگاه آنان در فجایع عاشورا خواهیم پرداخت.

#### ◆ روایت‌های سه‌گانه از قیام امام حسین 7 و حادثه عاشورا

شاید بیش از چند سال باشد که ما کتاب *مقتل الحسین 7* به روایت شیخ صدوق<sup>1</sup> را تحقیق کرده ایم که منتشر شده است. از آن زمان به این فکر افتادیم گزارشی از عاشورا و شش ماه آخر عمر امام حسین 7 را صرفاً به روایت از آل علی 7 تدارک بینیم و با کتاب‌های تاریخ و غیره کاری نداشته باشیم. برای این منظور پنج سال است که در حال یادداشت برداری هستیم، دیدم که عجباً، از شهادت امام حسین و یارانش سه روایت و سه گزارش از عاشورا در میان است!

#### 1. روایت اموی

یک روایت کاملاً اموی است؛ یعنی بنی‌امیه خودشان این روایت را تدارک دیده، به آن رسمیت بخشیده و به تاریخ سپرده‌اند. برخلاف آن قضیه ظاهری که پنداشته می‌شود حکومت بنی‌امیه با ظهور و قیام بنی‌عباس ساقط شد، بعد از قیام بنی‌عباس و

1. این کتاب با همین عنوان *مقتل الحسین 7* به روایت شیخ صدوق تاکنون دو بار، به همت نشر هستی نما منتشر شده است.

بعد از آنکه بنی‌عباس خلافت را به دست گرفتند، بنی‌امیه از شامات کوچیدند و به آندلس که امروزه با نام اسپانیا معروف است رفتند. در آنجا هم بیش از چهار قرن حکومت کردند؛ یعنی در آندلس تمدنی ساختند و کتاب‌های بسیاری درباره تمدنی که بنی‌امیه در آندلس ساختند، نوشته شده است. در آن دورانی که بیش از چهار قرن طول کشید، مورخانی بودند که مستمری‌بگیر حکومت بنی‌امیه بودند. اینها تاریخ اسلام را تدوین کردند و نوشتند؛ اشخاص معروفی مانند ابن‌خلدون، نویسنده مقدمه معروف. ایشان در مقدمه‌اش از اقدام امام حسین 7 و از دفاع جانانه و مظلومانه او، گزارشی کاملاً وارونه می‌دهد که بسیار تأسف‌آور است و عجیب این است که او سال به سال تاریخ اسلام را می‌نویسد، اما زمانی که به سال 60 و 61 می‌رسد، از اعزام مسلم به کوفه می‌نویسد، اما تاریخ و جریانات بعد از اعزام مسلم به کوفه را مسکوت می‌گذارد؛ یعنی در نسخه‌های خطی تاریخ/ابن‌خلدون از این به بعد چند صفحه سفید است. او این صفحات را گذاشته بوده که بعد تصمیم بگیرد چگونه درباره‌اش بنویسد که بعداً هم چیزی نمی‌نویسد؛ در صورتی که او گزارش تاریخ اسلام را تا قرن‌ها بعد از عاشورا و بعد از سال 61 ادامه داده است، اما وقایع قیام امام حسین 7 را اصلاً گزارش نکرده؛ چون اگر گزارش می‌کرد و درست می‌نوشت، اربابانش زیر سؤال می‌رفتند. اگر هم اشتباه می‌نوشت، فردا در تاریخ محکوم بود و با تواریخ دیگر همخوانی نداشت. او فقط در مقدمه‌اش تحلیلی دارد که آن هم بسیار تحریف‌آلود و مغرضانه است؛ به‌گونه‌ای است که مورد پسند بنی‌امیه باشد.

یکی دیگر از کسانی که روایت اموی از عاشورا به عهده او نهاده شد، صاحب کتاب *العواصم من القواصم* است، ابوبکر ابن‌العربی، که دیده‌ام برخی متأسفانه این فرد را با ابن‌عربی معروف در عرفان اشتباه می‌گیرند. وی ناصبی و بسیار متعصب بود. او در کتاب *العواصم من القواصم* خیلی تند و تیز و اصلاً به‌جای قاتل، به مقتول تاخته است، تا آنجا که ابن‌خلدون نیز این تندی ابوبکر ابن‌العربی را برنتافته؛ چون از نظر تاریخی کمی جلوتر از او بوده است.

ابن‌خلدون در مقدمه‌اش نوشته است: این که ابن‌العربی گفته «قتل الحسین بسیف جدّه»، حرف درستی نیست. البته این معنا را ابن‌خلدون از مفهوم و فحوای کلام

ابن‌العربی فهمیده، و الاً منطوق سخنان ابن‌العربی این نیست. این گزارش‌ها، قرائت اموی از عاشورا است که می‌شود مثال‌های دیگری هم برای آن آورد. اگر تحقیق کنید، می‌بینید نویسندگانشان اندلسی و اشبیلی‌اند، در آن فضا و در آن فرهنگ بزرگ شدند و عاشورا را این‌طور روایت کردند.<sup>1</sup>

## 2. روایت عباسی

روایت دوم از عاشورا، روایت بنی‌عباس است که در اینجا به صورت گذرا نقل می‌کنم؛ چون بیان همه شواهدش بسیار طولانی می‌شود. بنی‌عباس هم پس از اینکه خلافت را تصاحب کردند، کسانی را داشتند که تاریخ را چنان که برای آنها خوشایند باشد، می‌نوشتند. متأسفانه همیشه مخاطب تاریخ رسمی قبل از اینکه ملت باشد، حکام بوده است. لذا اینها از عاشورا روایت و گزارشی داده‌اند که با اندکی توجه، رنگ بنی‌عباسی بودنش خیلی به چشم می‌آید و خودش را به رخ می‌کشد. نمونه کامل روایت بنی‌عباسی از عاشورا را می‌توان در تاریخ طبری دید. طبری از *مقتل ابی‌مخنف* آن قسمت‌هایی را برگزیده که بتواند به کتابش در خلافت بنی‌عباس رسمیت ببخشد.

اگر شما تاریخ طبری را نگاه کنید، می‌بینید کاملاً رنگ عباسی دارد. در این کتاب در قضایای عاشورا، عبدالله بن‌عباس، جد بنی‌عباس، انسانی است دوران‌دیش، بسیار تیزبین، قضایا را پیش‌بینی می‌کند. اما حسین بن‌علی 7، انسانی است ساده و صمیمی که چون خودش انسان پاک و درستی است و دیگران را هم مثل خودش می‌پندارد و هیچ گمان دروغ‌گویی به کسی ندارد، فریب کوفیان را می‌خورد و به کربلا می‌رود و کشته می‌شود. نقش عبدالله بن‌عباس در قرائت بنی‌عباسی بسیار پررنگ است.

اگر به تاریخ طبری مراجعه کنید، از ابن‌عباس بسیار نام برده می‌شود که به حسین بن‌علی 7 می‌گوید این راه را مرو که کشته می‌شوی، اما امام حسین 7 می‌رود، تا اینکه در روز عاشورا شرایطی پیش می‌آید و ایشان می‌بینند از خیمه‌هایش ناله و ضججه و

1. درباره گزارش و تحریف‌های ابن‌العربی و ابن‌خلدون ر.ک: *عاشورا پژوهی*، ص 170-176 و 202-220 و نیز کتاب *شهید فاتح*، هر دو از نگارنده.

گریه زن و بچه‌ها بلند شده است. برادرش ابوالفضل و فرزندش علی را می‌فرستد که بروید آنها را آرام و ساکت کنید... . وقتی امام حسین گریه خانواده‌اش را می‌بیند، می‌گوید: «لله درّ ابن عباس؛ خدا ابن عباس را نگه دارد که راست پیش‌بینی کرده بود». او به من گفت اگر خودت می‌روی، لااقل این بچه‌ها را مبر. من به حرفش گوش نکردم. در اینجا حتی از زبان امام حسین<sup>7</sup> نقل می‌شود ابن عباس پیش‌بینی‌اش دقیق بود، ولی امام حسین<sup>7</sup> این پیش‌بینی‌ها را نداشت.<sup>۱</sup>

با نقل نمونه‌ای دیگر از تاریخ طبری، رنگ روایت بنی‌عباسی در این کتاب بیشتر به چشم می‌آید: در سالی که امام رضا<sup>7</sup> به شهادت رسید و با زهر مسموم شد، در آنجا علت وفات امام رضا<sup>7</sup> را فقط این‌گونه نوشته است که علی بن موسی الرضا<sup>7</sup> آنقدر با مأمون عباسی انگور خورد، تا از فرط زیاده‌روی در خوردن انگور مریض شد و از دنیا رفت؛ یعنی علت مرگ را افراط در تناول انگور دانسته و اقوال دیگر را اصلاً نقل نکرده است.<sup>۲</sup>

### 3. روایت آل‌علی<sup>7</sup>

در کنار دو قرائتی که بیان شد، قرائت دیگری نیز وجود دارد که ما آن را قرائت علوی یا روایت آل‌علی از عاشورا نام نهاده‌ایم. متأسفانه متون این روایت سوم یعنی روایت آل‌علی از شهادت امام حسین<sup>7</sup> و انصارش، از میان رفته است و نگذاشتند به دست ما برسد. قبل از لَهوف سید بن طاووس از همان قرن اول، نزدیک به بیست کتاب تحت عنوان مقتل الحسین<sup>7</sup> در میان شیعیان بوده که هیچ‌کدام باقی نمانده و همه از میان رفته‌اند.

اولین مقتل را اصبح بن نباته نوشته بود، سپس برخی از شاگردان امام باقر و امام صادق<sup>8</sup> مقتل‌هایی نوشتند.

1. تاریخ الطبری، ج 5، ص 424، ج 5، ص 424؛ مقاتل الطالبین، ص 110، ظاهراً به نقل از تاریخ طبری.

2. تاریخ الطبری، ج 9، ص 92، در نقل از حوادث سال 203 ق.

شیخ صدوق، شیخ طوسی، نویسنده تاریخ یعقوبی و نویسنده وقعة الصفین از کسانی بودند که کتاب مقتل الحسین 7 نگاشته بودند، اما هیچ کدام از اینها باقی نمانده است؛ یعنی نگذاشتند مقتل های نوشته شده از قرن اول تا ششم باقی بماند. همه را از بین بردند و فقط از آنها نامی مانده است. ما با همه تلاشی که کردیم، فقط توانستیم مقتل شیخ صدوق را تا آنجا که ممکن بود، بازآفرینی کنیم. کتابی به نام مقتل الحسین به روایت شیخ صدوق بود که شامل حدود دویست حدیث از امام سجاد 7 و دیگر ائمه: است که درباره عاشورا و شهادت امام حسین 7 نقل شده است. این کتاب منتشر شد و حدود پنج سال است که قصد داریم روایت آل علی را تعمیم بدهیم تا تنها منحصر به آثار شیخ صدوق نباشد. روایت آل علی با دو روایت دیگر حدود پانزده تفاوت دارند و متأسفانه قرائتی مانده است که امروزه در میان ما رایج است و در ماه محرم و صفر، در مساجد، تکایا، حسینیه ها و رسانه ها تبلیغ می شود و در ادبیات عاشورایی رسوخ کرده است معجونی است از آن دو روایت قبلی. روایت آل علی از عاشورا اصلاً متروک مانده است؛ چون متونش را از میان برده اند. لذا شیعیان هم به متن آن دو روایت قبل مخصوصاً قرائت عباسی روی آوردند، حتی امروزه هم وقتی به دانشگاه ها مراجعه کنید، در کرسی تدریس تاریخ، تاریخ طبری اولین حرف را می زند. اصلاً تاریخ مفصلی که جزئیات را بازتاب دهد و صرفاً شیعی باشد و از طریق شیعه نوشته شده و به دست ما رسیده باشد، نداریم. فقط مروج الذهب و تاریخ یعقوبی هستند که اینها هم بسیار مختصرند. یا ارشاد شیخ مفید که از طبری برداشت شده است و این هم دلایل سیاسی اجتماعی داشته است.

#### ♦ تفاوت روایت های سه گانه در نقل حوادث قیام اباعبدالله 7

یکی از تفاوت های مهم روایت علوی با دو روایت دیگر، این است که آل علی به اتفاق گفته اند قتل حسین بن علی 7 در عاشورا اهل شام بودند. از شام لشکریانی آمده بودند که آنان امام حسین 7 را کشتند. چند نمونه از این روایات را نقل می کنیم:

1. یک نمونه از کتاب کافی است. کلینی رازی از امام صادق 7 نقل می کند: «عن ابی عبدالله 7 قال: تاسوعا یوم حوصر فیه حسین 7 و أصحابه 2 بکربلا و اجتمع

علیه خیل أهل الشام و اناخوا علیه و فرح ابن مرجانه و عمر بن سعد بتوافر الخیل و کثرتها».<sup>1</sup> در این روایت با وضوح و صراحت امام صادق 7 می‌فرماید: سواره نظام‌های مردم شام، امام حسین 7 و یارانش را محاصره کردند.

2. نمونه دوم از همان مقتل الحسین به نقل از *امالی* شیخ صدوق (مجلس سی‌ام، ص 226): «قال علی بن الحسین 7 و أقبل عدو الله سنان بن انس الأیادی و شمر بن ذی الجوشن العامری فی رجال من أهل الشام؛ یعنی سنان بن انس و شمر بن ذی الجوشن در میان مردانی از اهل شام بودند». این زمانی است که این دو برای قتل امام حسین 7 پیش می‌آیند.<sup>2</sup>

3. سومین شاهد: عن ابی عبدالله 7 قال: «إنَّ آل أمیة (علیهم لعنة الله) و من أعانهم علی قتل الحسین من أهل الشام نذروا نذوراً. إن قُتل الحسین 7 أن یتخذوا ذلك الیوم عیداً لهم و أن یصوموا فیهِ شکرًا».<sup>3</sup>

4. مورد چهارم از ابن سعد کاتب واقدی است. ایشان می‌نویسد: «دعا رجل من أهل الشام علی بن الحسین الأكبر 7 فقال: إنَّ لك بأمریر المؤمنین قرابةً و رحماً، فإن شئت آمنَّاك و امض حیث ما أحببت»؛<sup>4</sup> مردی از اهل شام به علی اکبر، فرزند امام حسین 7، می‌گوید که تو با یزید نسبتی داری. مادرت از طایفه بنی‌امیه است و به آنها متصل. لذا ما به تو امان می‌دهیم که در صورت جدا شدن از پدرت، هر جا خواستی، بروی». اینجا می‌گوید: «دعا رجل من أهل الشام» و تردیدی نیست که این امان‌نامه آوردن برای علی اکبر در دشت کربلا بوده است. از همه واضح‌تر مرحوم فضلعلی قزوینی پس از نقل روایت کلینی که ما به‌عنوان اولین شاهد آوردیم، می‌نویسد: «الروایة صریحة فی اجتماع أهل الشام فی کربلا و سنذکر فی ترجمة مسلم بن عقیل أنَّ فی صبیحة یوم شهادته ورد الکوفة عشرة آلاف من جند أهل الشام؛ كما ذکره الطبری و غیره». صبح همان روزی که مسلم بن عقیل به قتل رسید نیز ده

1. کافی، ج 4، ص 1247، ح 7.

2. ر.ک: *مقتل الحسین 7 به روایت شیخ صدوق*، ص 168.

3. *امالی*، ص 667، ح 1397.

4. *طبقات الکبری*، ج 6، ص 439.

هزار نفر از لشکریان شام به کوفه آمده بودند. سپس ایشان یک نتیجه می‌گیرد و با صراحت می‌نویسد:

فمن أنكر وجود جنود من أهل الشام فهو من عدم علمه  
بالتاريخ، بل في مناقب، (مناقب ابن شهر آشوب)<sup>۱</sup> إنَّ خيلِ شمر  
بن ذی الجوشن و هم أربعة آلاف كلهم شاميون.<sup>۲</sup>

شمر بن ذی الجوشن بر چهارهزار نفر فرماندهی داشت که همه شامی بودند، حتی در مقاتل می‌خوانید که قاسم بن حسن در میدان کربلا با کسی جنگ می‌کند و با او مبارزه تن به تن می‌کند که او به ازرق شامی معروف بوده است.

ابن شهر آشوب در مناقبش می‌نویسد: حریف قاسم بن حسن که از مردم شام بود. موقعی که دید حسین بن علی پس از شنیدن استغاثه برادرزاده‌اش از خیمه با عصبانیت به میدان آمد و به سوی او حمله کرد، فریاد می‌زند و از سپاهیان خودش یاری می‌طلبد، که به دادم برسید، الآن حسین بن علی می‌رسد. می‌گوید گروهی از مردم شام از سپاه عمر بن سعد جدا شدند و خواستند این شامی را که با قاسم بن حسن مبارزه می‌کرد، از دست امام حسین نجات بدهند.<sup>۳</sup> در اینجا نیز صحبت از مردم شام است. اگر انگیزه‌های سیاسی اجتماعی را در نظر بگیریم، خواهیم دید که امویان و عباسیان انگیزه‌های فراوانی برای تخریب چهره کوفیان داشتند. همیشه شمشیر مردم عراق به‌ویژه مردم کوفه علیه خلفا از غلاف بیرون بود، چه بنی‌امیه باشند، چه بنی‌عباس. کوفیان آرام نداشتند، مخصوصاً بعد از فاجعه عاشورا، با قضیه توابین شروع شد تا قیام آل حسن که با بنی‌عباس در افتادند. بنابراین جعل حدیث علیه کوفی‌ها از قصر خضرای معاویه شروع شد و در کاخ‌های بنی‌عباس هم ادامه داشت تا کار عراقی‌ها مخصوصاً کوفی‌ها را برای همیشه یکسره کنند؛ چون کوفی‌ها همیشه موی دماغ خلافت بودند و حتی قیام‌کنندگان زیدیه و فاجعه فحّ نیز همه از کوفه برخاسته‌اند.

1. مناقب، ج 4، ص 98.

2. ر.ک: الإمام الحسين واصحابه، ج 1، ص 253 - 254.

3. مناقب آل أبي طالب، ج 4، ص 109.



از طرفی دیگر در برخی روایات‌ها مذمت‌هایی از زبان حضرت علی<sup>7</sup> نقل شده است، مانند آنکه در نهج البلاغه خطاب به کوفیان فرموده: «یا أشباه الرجال و لا رجال»<sup>1</sup>.

در این موارد مخاطب حضرت علی<sup>7</sup> بیشتر همان دو فرقه‌اند؛ یعنی عثمانی‌ها و خوارج. اگر اخبار و روایت‌های حضرت علی<sup>7</sup> و سایر ائمه: در مدح مردم کوفه جمع شوند؛ روایات بسیاری وجود دارند. روایت‌هایی که در میان ما رواج پیدا کرده مانند خطبه حضرت زینب (یا أهل الكوفة یا أهل الغدر...)<sup>2</sup> در برابر این روایت‌های مدح کوفه تاب نمی‌آورد؛ مانند روایتی که کوفه را حرم امیرالمؤمنین علی<sup>7</sup> بیان می‌کند در کنار مکه که حرم خداست و مدینه که حرم نبی مکرم اسلام<sup>6</sup> است. اسناد این روایت‌ها نیز چنان چشمگیر است که هرگز نمی‌توان از آنها چشم‌پوشی کرد<sup>3</sup> و روایت‌های مربوط به مذمت کوفه در کنار اینها رنگ می‌بازند. پس نباید همه تقصیرها را به گردن شیعیان کوفه انداخت، شیعیان کوفه بخشی از مردم کوفه بودند، در واقع شیعیان کوفه از جهاد جا ماندند و با ساکت‌نشستشان دشمن را علیه امام حسین<sup>7</sup> جری کردند، به همین جهت وقتی به اشتباهات خودشان پی‌بردند، پشت سر هم قیام کردند و شهید شدند.

#### ◆ جمع‌بندی

ابن تیمیه کاملاً بنی‌امیه را تطهیر می‌کند، حتی در رساله رأس‌الحسین می‌گوید هیچ‌کس از بنی‌امیه، احدی از بنی‌هاشم را نکشته. با همین صراحت، حتی از حجاج بن یوسف ثقفی هم دفاع می‌کند. البته وقتی که سخنش خیلی تند است، می‌گوید

1. نهج البلاغه، خطبه 27.

2. الأمالی، ص 321-322.

3. کامل‌الزیارات، ص 30؛ تهذیب‌الاحکام، ج 6، ص 31-39، باب 10، باب فضل‌الکوفه؛ وسائل‌الشیعه، ج 10، ص 282؛ مستدرک‌الوسائل، ج 10، ص 202-208؛ تاریخ‌کوفه، ص 80-90؛ تاریخ‌قم، ص 266-267. از باب نمونه از امام صادق<sup>7</sup> روایت است: «ان الله احتج بالكوفة على سائر البلاد، و بالمؤمنين من اهلها على غيرها» (ر.ک: مستدرک‌الوسائل، ج 10، ص 205، ح 10، به نقل از تاریخ‌قم، ص 267).

«مگر در قضیه زید بن علی و فرزندانش»<sup>۱</sup> او نه تنها نقش اهل شام را، حتی نقش بنی‌امیه را در فاجعه عاشورا انکار می‌کند؛ چون کار او با اصل عدالت صحابه نمی‌خواند، زیرا اگر یزید محکوم می‌شد، کسانی که یزید را جانشین خود کردند و به پدر یزید (معاویه) میدان دادند تا آنجا پیش برود که بتواند پسرش را جانشین خود کند نیز محکوم می‌شدند. از این رو برای اینکه پیشاپیش نگذارد کار به آنجا برسد، کل بنی‌امیه را تطهیر می‌کند، حتی یزید و مروان را هم نام می‌برد<sup>۲</sup> و آل مروان و آل یزید را و دیگران را بی‌گناه می‌داند و همه گناهان را به گردن شیعیان می‌گذارد. البته این نگاه بی‌انصافی است و با واقعیات تاریخی و مستندات تاریخی همخوانی ندارد. با نگاهی به تاریخ با روایت آل‌علی به‌وضوح نقش فعال و محوری شامیان و بنی‌امیه در فاجعه کربلا مشخص می‌شود که این مطلب حتی از میان نگاشته‌های تاریخی امویان و عباسیان نیز قابل استنباط است؛ هرچند در این دو روایت سعی شده است که اهل کوفه (شیعیان) مقصر اصلی جلوه داده شوند.

1. رأس الحسین، ص 208.

2. رأس الحسین، ص 208.

## ◆ کتابنامه

1. *الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد*: شيخ مفيد، قم: مؤسسة آل البيت، چاپ دوم، 1416ق.
2. *استشهاد الحسين*: ابوجعفر محمد بن جرير طبري ويليه: *رأس الحسين*: ابن تيميه، تحقيق سيد جميلي، بيروت: دار الكتاب العربي، چاپ دوم، 1408ق.
3. *الأمالي*: شيخ مفيد، تحقيق: علي اكبر غفاري و حسين استاد ولي، قم: مؤسسة النشر الاسلامي، چاپ چهارم، 1418ق.
4. *بازتاب تفكر عثمانى در واقعه كربلا*: محمد رضا هدايت پناه، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، چاپ اول، 1388ش.
5. *تاريخ امام حسين 7 (موسوعة الامام الحسين 7)*: دفتر انتشارات كمك آموزش، تهران: وزارت آموزش و پرورش، چاپ اول، 1390-1378ش.
6. *تاريخ الطبري*: ابوجعفر محمد بن جرير طبري، تحقيق: محمد ابوالفضل ابراهيم، بيروت: دار التراث، 1967م.
7. *تاريخ الطبري*: ابوجعفر محمد بن جرير طبري، تحقيق: محمد ابوالفضل ابراهيم، بيروت: دار احياء التراث العربي، چاپ اول، 1429ق.
8. *تاريخ قم*: حسن بن محمد بن حسن بن سائب اشعري قمی، ترجمه: تاج الدين حسن بن بهاء الدين علي بن حسن قمی، تحقيق: محمد رضا انصاري قمی، قم: كتابخانه آيت الله مرعشي نجفی، چاپ اول، 1385ش.
9. *تاريخ كوفه*: سيد حسين براقی نجفی، ترجمه: سعيد راد رحيمي، مشهد: بنياد پژوهش های اسلامی، چاپ دوم، 1388ش.
10. *تهذيب الاحكام*: شيخ طوسي، بيروت: دارالتعارف، چاپ اول، 1401ق.
11. *جامع المسائل؛ المجموعة الثالثة*: ابن تيميه، تحقيق: محمد عزيز شمس، چاپ اول، دار عالم الفوائد، 1422ق.
12. *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*: به سرپرستی كاظم موسوی بجنوردی، تهران: مركز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، چاپ دوم، 1374ش.
13. *شهيد فاتح در آيينه انديشه*: محمد صحتی سردودی، قم: دفتر نشر معارف، چاپ اول، 1381ش.
14. *عاشوراي پژوهی با رویکردی به تحریف شناسی تاریخ امام حسین 7*: محمد صحتی سردودی، قم: انتشارات خادم الرضا، چاپ چهارم، 1389ش.
15. *الكافي*: محمد بن يعقوب كليني رازی، تصحيح: علي اكبر غفاري، تهران: دار الكتب الاسلاميه، چاپ چهارم، 1365ش.
16. *كامل الزيارات*: ابن قولويه، تصحيح: علامه اميني، تحقيق: غلامرضا عرفانيان، نجف اشرف: المطبعة المرتضوية، چاپ اول، 1356ق.
17. *مستدرک الوسائل*: محدث ميرزا حسين نوري طبرسي، قم: چاپ اول، 1407ق.
18. *مقاتل الطالبين*: ابوالفرج اصفهاني، تحقيق: سيد احمد صقر، بيروت: مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، چاپ چهارم، 1427ق.
19. *مقتل الحسين 7 به روايت شيخ صدوق*: جمع و تحقيق: محمد صحتی سردودی، تهران: نشر هستي نما، چاپ دوم، 1384ش.
20. *مقتل الحسين*: موفق بن احمد خوارزمي، تحقيق: محمد سماوي، قم: مكتبة المفيد، افسست از چاپ مطبعة الزهراء نجف، چاپ اول، 1948م.
21. *مناقب آل أبي طالب*: ابن شهر آشوب مازندرانی، تصحيح: سيد هاشم رسولي محلاتي، قم: انتشارات علامه، چاپ اول، 1379ق.
22. *منهاج السنة النبوية*: ابن تيميه، بيروت: المكتبة العلمية، بی تا.

23. *وسائل الشيعة* : شيخ حرّ عاملی، تحقیق: عبدالرحیم ربّانی شیرازی، تهران: مکتبة الاسلامیة، چاپ ششم، 1403ق.
24. *الوصیة الکبری* : ابن تیمیة، تحقیق: آیاد عبداللطیف ابرهیم، بغداد: مکتب التراث، 1995م.
25. *نهج البلاغة (سخنان امام علی 7)* : سید رضی، ترجمه: محمد صحتی سردودی، قم: انتشارات فقه الثقلین، چاپ اول، 1391ش.



# رد نظر و هائیت از سوی اهل سنت در حرمت زیارت قبور

\* حیب عباسی



### ◆ چکیده

زیارت قبر رسول گرامی اسلام<sup>6</sup> و قبور اولیای الهی در بقیع یکی از اعمال مورد اهتمام مسلمانان بوده است و مسلمانی یافت نمی‌شود که به حج بیت الله الحرام برود و از زیارت قبر آنان غافل بماند و در این موضوع تفاوتی میان شیعه و اهل سنت وجود ندارد و این در حالی است که وهابیان این مسئله را شرک می‌دانند و به شدت با آن مقابله می‌کنند. فرقه وهابیت در حالی با پرچم دفاع از توحید و به کارگیری سنت رسول خدا<sup>6</sup> به مقابله با زیارت قبور و مخالفت با سفر به قصد زیارت قبر رسول گرامی اسلام<sup>6</sup> پرداخت که سنت رسول گرامی اسلام<sup>6</sup> و عمل صحابه و سیره مسلمانان و فتاوی علمای مذاهب اربعه اهل سنت در طول قرون متمادی شاهد خوبی بر حقانیت این اعتقادات است.

این مقاله بر آن است تا با استفاده از روایات نبوی و مستندات تاریخی از منابع اهل سنت و نظر علمای اهل سنت، ریشه‌های عمیق این اعتقاد را نشان دهد و وهن و سستی اعتقاد وهابیت را به اثبات رساند.

**کلیدواژگان:** زیارت قبور، قبر پیامبر، شدّ رحال، توسل به قبور

## ◆ مقدمه

حدود دویست سال پیش با تأسیس فرقه وهابیت به دست محمد بن عبدالوهاب در عربستان که با حمایت بی‌دریغ پیر استعمار، دولت انگلستان منجر به احیای اندیشه‌های افراطی و غلط ابن تیمیه گردید، برخی از عقاید و آداب مهم مسلمانان مورد انکار این فرقه قرار گرفت و وهابیت به بهانه مقابله با شرک و احیای کلمه توحید، به مقابله و مبارزه با این بخش از اعتقادات مسلمانان پرداخت؛ اعتقاداتی نظیر احترام و توسل به اولیای الهی، درخواست شفاعت از اولیای الهی و زیارت قبور رسول گرامی اسلام و ائمه: و اولیای الهی.

اندیشمندان شیعه و سنی کتب زیادی در رد نظر وهابیت نگاشته‌اند که آثاری چون *کشف الارتیاب اثر علامه سید محسن امین، الزیارة و التوسل اثر صائب عبدالحمید و الزیارة فی الكتاب و السنة* تألیف آیت الله سبحانی از علمای شیعه و کتاب‌هایی چون *شفاء السقام فی زیارة خیر الأنام* تألیف سبکی شافعی، *دفع الشبه عن الرسول* نوشته حسنی دمشقی و *رفع المنارة فی تخریج احادیث التوسل و الزیارة* اثر محمود سعید ممدوح از علمای اهل سنت از این جمله است.

در این مقاله بر آنیم تا در ابتدا با بررسی سنت نبوی و سپس عمل صحابه و سیره علمای مسلمان و عموم مسلمانان به بیراهه رفتن وهابیت و عدم پای‌بندی ایشان به سنت نبوی را بر همگان آشکار سازیم. وجه تمایز این مقاله از آثار دیگر در این موضوع، بیان اختلافات عمیق دیدگاه وهابیت با دیدگاه علمای بزرگ اهل سنت از مذاهب گوناگون می‌باشد.

## ◆ مفهوم زیارت

«زیارت» در لغت دیدار کردن با قصد را گویند و در ریشه این واژه، مفهوم میل و گرایش نهفته است. گویی زائر از دیگران روی گردانیده و زیارت‌شونده را قصد کرده است.<sup>1</sup>

1. معجم مقاییس اللغة، ج 3، ص 36.



### ◆ زیارت قبور از نظر ابن تیمیه و وهابیت

ابن تیمیه به عنوان نظریه پرداز وهابیت که قرن ها قبل از محمد بن عبدالوهاب اصول اعتقادی غلط وهابیت را پایه ریزی کرد، از اولین کسانی است که بحث حرمت سفر برای زیارت قبر پیامبر و دعا کردن و درخواست حاجت در کنار قبر آن حضرت را مطرح کرد. وی می نویسد:

هر کس سفرش را به قصد زیارت قبر رسول اکرم انجام دهد، مثل کسانی که به قصد زیارت قبور پیشوایانشان در مدینه و مساجدی که اطراف آن است سفر می کنند، با اجماع مسلمانان مخالفت کرده و از شریعت پیامبر اکرم خارج شده است.<sup>۱</sup>  
و نیز می نویسد: زیارت قبر پیامبر یا غیر او، غیر خدا را خواندن، و شریک کردن غیر خدا در کارهای خدایی، حرام و شرک است.<sup>۲</sup>  
و نیز می گوید:

و اما مسح کردن قبر و بوسیدن آن، هر قبری که باشد، و گذاشتن صورت بر قبر، اگرچه از قبور انبیا باشد، به اتفاق همه مسلمانان نهی شده است و این کار را احدی از سلف و بزرگان آن انجام نداده اند، بلکه این کار شرک است.<sup>۳</sup>

وی کار را به جایی رسانده است که مسافرت به قصد زیارت قبر پیامبر را سفر معصیت دانسته که نماز در چنین سفری شکسته نمی شود.<sup>۴</sup>

همچنین هیئت عالی افتای سعودی؛ بالاترین مقام دینی وهابیت در عصر حاضر، با تأسی به ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب در فتوایی که به امضای اعضای این لجنه و بن باز مفتی اعظم سابق عربستان رسیده است، درباره زیارت قبور اعلام می کند:

1. «فمن جعل سفره إلى مسجد الرسول (صلى الله عليه وسلم) و قبره كالسفر إلى قبور هؤلاء والمساجد التي عندهم فقد خالف إجماع المسلمين وخرج عن شريعة سيد المرسلين» (الرد على الأختائي، ص 18).  
2. همان، ص 52.  
3. زیارت قبور، ص 54.  
4. رفع المنارة في تخريج أحاديث الزيارة، ص 74.

اما سفر به مدینه برای زیارت قبر پیامبر جایز نیست، به دلیل نهی کردن پیامبر از آن که فرمود: جز به قصد سه مسجد زاد و توشه برندارید: مسجد من و مسجد الحرام و مسجد الاقصی. پس باید برای کاری مثل تجارت یا طلب علم و امثال آن مسافرت کند به مدینه، یا به قصد نماز خواندن در مسجد نبوی به قصد ثواب بیشتر سفر کند و اول نماز بخواند و سپس پیامبر را به نحو زیارت شرعی زیارت کند، آن گاه درود بفرستد و بر پیامبر سلام کند و نیز بر ابوبکر و عمر سلام کند و برای این دو طلب مغفرت و دعا کند، بدون آنکه بر قبر یا اطراف آن دست بکشد و آن را ببوسد و بدون آنکه دعا کند و به او استغاثه جوید؛ زیرا دعا و استغاثه به پیامبر بعد از وفات مثل دعا و استغاثه به سایر مردگان است و شرک اکبر است.<sup>1</sup>

چنان که مشاهده می‌شود، ابتدا اجازه مسافرت به قصد زیارت هم داده نمی‌شود و زیارت قبر پیامبر حتی از تجارت و کسب علم نیز کم‌ارزش تر جلوه داده می‌شود و بعد که اجازه به زیارت داده می‌شود، چندین شرط برای آن گذاشته می‌شود که به خوبی مشهود است آنها کراهت دارند مؤمنان قبر پیامبر را زیارت کنند.

#### ♦ موضع علمای اهل سنت در مقابل فتوای ابن تیمیه

از آنجا که مسئله زیارت قبر رسول گرامی اسلام بر اساس آیات و روایات و سیره صحابه امری عبادی و موجب حفظ حرمت آن حضرت بوده است، علمای مذاهب اسلامی به شدت با نظر ابن تیمیه درباره زیارت و سفر برای زیارت آن حضرت مخالفت کرده و به مقابله با وی پرداخته‌اند که در ذیل گوشه‌ای از آرای علمای اهل سنت را درباره ابن تیمیه نقل می‌کنیم:

1. فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة والإفتاء، ج 11، ص 367.

## 1. دیدگاه علمای مذاهب اربعه

بنا بر نقل حصنی دمشقی علمای مذاهب اربعه اهل سنت در مقابل این فتوای ناصواب ابن تیمیه موضع گیری کرده اند. دست خط آنان در پشت فتوای ابن تیمیه موجود است که در قاهره نگهداری می شود و متن فتوا را از این دست خط نقل می کنیم:

سپاس مخصوص خداست. این مطالبی که پشت این فتوا نوشته شده، در پاسخ به سؤالی درباره فتوای ابن تیمیه درباره بدعت شمردن زیارت انبیا و انسان های صالح و جایز نبودن سفر برای زیارت انبیا و از این قبیل دیدگاه هاست.

این نظریات او باطل و مردود است. بسیاری از علما نقل کرده اند که زیارت پیامبر 6 عملی نیکو و مستحب است که علما بر آن اجماع دارند. شایسته است ابن تیمیه را از دادن این فتواهایی که نزد علما باطل است، بر حذر داشت و او را از فتاوی عجیب و غریب منع کرد و اگر از این عملش امتناع نکرد، باید زندانی شود و انحرافات او را برای مردم آشکار کرد تا مردم مواظب باشند از او تبعیت نکنند.

این فتوای محمد بن ابراهیم بن سعد الله بن جماعه شافعی است. محمد بن جریری انصاری حنفی نیز در ردّ ابن تیمیه، همین فتوا را داده است، اما نگفته است در صورت امتناع نکردن ابن تیمیه، باید او را زندانی کرد، بلکه گفته است: به طور یقین در همین زمان باید فوراً زندانی شود. محمد بن ابی بکر مالکی نیز همین فتوا را داده و علاوه بر این گفته که باید با او به شدت برخورد کرد تا به این طریق این مفسده و مفاسد دیگر از بین برود. احمد بن عمر مقدسی حنبلی نیز همین گونه فتوا داده است.<sup>1</sup>

1. دفع الشبه عن الرسول، ص 96.

## 2. دیدگاه ابن حجر عسقلانی

وی که از علمای طراز اول اهل سنت و مؤلف مهم‌ترین شرح صحیح بخاری است، در کتاب خود در شرح صحیح بخاری به نام *فتح الباری فی شرح الصحیح البخاری* می‌نویسد:

حاصل این که علما حکم تحریم بار سفر بستن به جهت زیارت قبر سید ما رسول خدا را به ابن تیمیه نسبت داده‌اند و گفته‌اند او این عمل را انکار کرده است. در شرح این مطلب از هر دو طرف طول و تفصیل وجود دارد و این از بدترین مسائلی است که از ابن تیمیه نقل شده است. یکی از ادله برای دفع مدعای دیگران که همان اجماع بر مشروعیت زیارت قبر پیامبر است، آن است که نقل شده مالک کراهت داشته بگوید من به زیارت قبر پیامبر رفتم، ولی محققان از اصحاب مالک به این مطلب جواب داده و گفته‌اند که او برای رعایت ادب از تلفظ این کلمه کراهت داشته، نه آنکه از اصل زیارت کراهت داشته باشد؛ زیرا زیارت قبر پیامبر از برترین اعمال و بهترین وسیله تقرب است که ما را به ذی‌الجلال رهنمون می‌سازد و مشروعیت آن بدون نزاع، محل اجماع است و خداوند هدایت‌کننده به صواب می‌باشد.<sup>1</sup>

100

## 3. نظر حافظ ذهبی

شمس‌الدین ذهبی که از علمای طراز اول اهل سنت و از بزرگان حدیث و رجال می‌باشد، در رد ابن تیمیه در زیارت قبور می‌نویسد:

پس هر کس در کنار حجره مقدس پیامبر با حالت خواری و تسلیم و در حال درود فرستادن بر پیامبر کبایسته، خوشا به حال او. او بهترین زیارت را انجام داده و زیباترین اظهار محبت را داشته

1. فتح الباری، ج 3، ص 53.

است و او به‌طور حتم عبادتی زاید بر کسی که در سرزمینش یا نمازش بر او درود فرستاده، انجام داده است؛ زیرا زائر هم اجر زیارت و هم اجر درود فرستادن بر او را دارد و هر کس که بر او یک درود فرستد، خداوند بر او ده درود خواهد فرستاد، ولی هر کس که او را زیارت کند و ادب زیارت را به‌جای نیاورد یا بر روی قبر سجده کند یا کاری انجام دهد که مشروع نیست، چنین شخصی کار خوبی را همراه کار بد انجام داده است که باید او را با مدارا و مهربانی تعلیم داد. به‌خدا سوگند! فریاد زدن و شیون کردن مسلمان و نیز بوسیدن دیوارها و گریه بسیار، جز از باب اینکه او محب خدا و رسول است، نیست. پس محبت او معیار و فارق بین اهل بهشت و جهنم است. لذا زیارت قبر پیامبر از بهترین اعمال برای قرب به خداست و بر فرض که استدلال به عموم حدیث «لَاتَشْدُوا الرِّحَالَ إِلَّا إِلَى ثَلَاثَةِ مَسَاجِدَ» را قبول کنیم و با این استدلال، به عدم اذن بستن اثاثیه برای سفر به منظور زیارت قبور انبیا و اولیا حکم کنیم، با این حال می‌گوییم بار سفر بستن برای زیارت قبر پیامبر، همانند بار سفر بستن برای زیارت مسجد پیامبر است. لذا ابتدا زائر شروع به تحیت مسجد پیامبر می‌کند و سپس تحیت صاحب مسجد را به‌جای می‌آورد. خداوند این زیارت را روزی ما و شما کند! آمین.<sup>1</sup>

#### 4. دیدگاه کمال‌الدین حنفی

کمال‌الدین حنفی در شرح فتح‌القدیر در مقابله با دیدگاه ابن تیمیه، رفتن به مدینه را فقط به قصد زیارت قبر رسول گرامی اسلام اولی دانسته و نوشته است:  
برای بنده ضعیف بهتر است که نیت خود را برای زیارت قبر پیامبر خالص گرداند، سپس زمانی که توفیق زیارت برای او حاصل

1. سیر اعلام النبلاء، ج 4، ص 484.

شد، مسجد را نیز زیارت کند یا اگر فضل خدا بر او گشوده شد که مرتبه دیگری به زیارت آید، هر دو (زیارت قبر پیامبر و زیارت مسجد پیامبر) را نیت کند؛ به دلیل آنکه در این امر (خالص کردن نیت زیارت قبر پیامبر)، مقام پیامبر بیشتر تعظیم می‌شود.<sup>۱</sup>

## 5. نظر حصنی دمشقی

وی در کتاب *دفع الشبه عن الرسول* با تقبیح فتوای ابن تیمیه، کار وی را جفا در حق رسول خدا<sup>6</sup> می‌نویسد:

به این عبارت بنگر که چقدر در آن به پیامبر<sup>6</sup> و انبیای الهی ظلم شده است؛ به دلیل آنکه زیارت آنان را گناه شمرده و بر گناه بودن آن نیز ادعای اجماع کرده است. این فرد شکاک می‌خواهد ادعا کند اصحاب پیامبر و تابعین و همچنین علمای امت اسلامی تا زمان وی، بر معصیت بودن زیارت انبیا اجماع دارند. معتقدم هیچ‌کسی مانند او به پیامبر و انبیای الهی جسارت نکرده است، با اینکه کتاب‌های مشهور و غیر مشهور، مردم را در تمامی زمان‌ها و در همه جای عالم، به زیارت پیامبر<sup>6</sup> تشویق کرده‌اند. بنابراین زیارت حضرت رسول<sup>6</sup> از بهترین تلاش‌ها در راه خدا و آسان‌ترین راه‌های نزدیکی به خدا و از جمله سنت‌های انبیا و مورد اجماع انسان‌های یکتاپرست است و هیچ فردی چنین جسارتی نمی‌کند، مگر اینکه در قلب او بیماری نفاق است و از جوجه‌های یهود (دست‌نشانده‌های یهود) و در شمار دشمنان دین و مشرکینی است که در مذمت آقای امت‌های پیشین و امت اسلام، پافشاری کرد.<sup>۲</sup>

1. شرح فتح القدير، ج3، ص180.  
2. دفع الشبه عن الرسول، ص168.

## 6. دیدگاه صالحی شامی

صالحی شامی از علمای برجسته مذهب شافعی و مؤلف کتاب *سبل الهدی و الرشاد* درباره فتوای ابن تیمیّه و نظر علما درباره این فتوا می نویسد:

شیخ تقی الدین سبکی شیخ جمال الدین بن زملکانی، شیخ داود ابوسلیمان مالکی، ابن جمله و علمای دیگر، درباره شرعی بودن سفر به قصد زیارت پیامبر، کتاب‌هایی در ردّ ابن تیمیّه که معاصر آنها بوده، نگاشته‌اند؛ زیرا ابن تیمیّه در این مورد نظر زشتی داده است که آب دریاها آن را پاک نمی‌کند.<sup>۱</sup>

### ♦ بررسی حدیث «لاتشّدوا الرّحال»

مهم‌ترین دلیل علمای وهابیت در جایز نبودن سفر به قصد زیارت قبور، روایت صحیح مسلم نیشابوری به نقل از رسول گرامی اسلام است که آن حضرت می‌فرماید:

لَا تَشْدُوا الرِّحَالَ إِلَّا إِلَى ثَلَاثَةِ مَسَاجِدَ مَسْجِدِي هَذَا وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْمَسْجِدِ الْأَقْصَى...<sup>۲</sup>

جز برای سه مسجد بار سفر بسته نمی‌شود: این مسجد من و مسجد الحرام و مسجد الاقصی... .

البته این روایت در برخی دیگر از منابع حدیثی اهل سنت آمده است.

برداشت ابن تیمیّه از این روایت این است که مستثنی منه، قبور را هم در بر می‌گیرد؛ یعنی پیامبر که فرموده است بار سفر نبندید جز برای این سه مکان، یعنی برای زیارت قبور و در رأس آنها برای زیارت قبر رسول گرامی اسلام نیز نباید بار سفر بسته شود؛ چنان که در *الرد علی الاخوانی* پس از نقل این روایت می‌نویسد:

از صحابه و تابعین ایشان مطلبی مبنی بر اختلاف در اینکه این روایت دالّ بر نهی است، نرسیده است. پس کلام رسول خدا صریح

1. *سبل الهدی والرشاد*، ج 12، ص 384.

2. صحیح مسلم، ج 2، ص 975.

در نهی است و همچنین اختلافی نیست که نهی از سفر به قصد بقاع مورد احترام را که مسجد نیستند نیز شامل می‌شود.<sup>1</sup> اشتباه ابن تیمیه و دیگر وهابیون در تفسیر این حدیث، فهم غیردقیق معنای حدیث است؛ زیرا بعد از «إلا» نام سه مسجد آمده است و نمی‌توان مستثنی منه را جز مسجد در نظر گرفت. در واقع روایت ربطی به زیارت قبور ندارد و هرگز در مقام بیان منع سفر برای زیارت قبور نیست. بسیاری از علمای اهل سنت همین خطای وهابیون را بیان کرده‌اند؛ چنان‌که ابن حجر عسقلانی از علمای بنام اهل سنت در رجال و حدیث و مهم‌ترین شارح صحیح بخاری در این باره می‌نویسد:

برخی از محققین گفته‌اند در کلام رسول خدا که فرموده: «بار سفر بسته نمی‌شود، جز به سه مسجد»، مستثنی منه محذوف است و ما مستثنی منه را یا عام در نظر می‌گیریم که معنای حدیث این می‌شود که به هیچ مکانی و برای هیچ کاری جز برای این سه مسجد بار سفر نباید بست، و یا اینکه مستثنی منه اخص از این است؛ راهی برای انتخاب مورد اول نیست؛ زیرا منجر به بسته شدن باب سفر برای تجارت و صله رحم و طلب علم و غیر آن می‌گردد. پس مورد دوم (معنای اخص) متعین است و اولی این است که ما چیزی را در تقدیر بگیریم که بیشترین مناسبت را داشته باشد و آن این است که بار سفر به هیچ مسجدی جز این سه مسجد برای نماز خواندن در آن بسته نمی‌شود. بنابراین نظر کسی که بار سفر بستن برای زیارت قبر پیامبر و دیگر صالحین را منع می‌کند، درست نیست.

و سبکی می‌گوید: مقصود این است که در زمین بقعه‌ای غیر از این سه منطقه نیست که فضیلت ذاتی داشته باشد تا بار سفر به قصد آن انجام شود، بلکه سفر به قصد زیارت و یا جهاد و امثال آن

1. الرد علی الاخوانی، ص 14.



باید از امور پسندیده و مباح باشد. این مسئله برای برخی مشتبه شده است و گمان کرده‌اند که بار سفر بستن برای زیارت در غیر این سه مورد از موارد ممنوع است و این اشتباه است؛ زیرا استثنا باید از جنس مستثنی‌منه باشد. پس معنای حدیث این است که بار سفر به مسجدی از مساجد و مکانی از مکان‌ها برای خود آن مکان بسته نمی‌شود، جز در سه موردی که ذکر شد و بار سفر بستن برای زیارت یا طلب علم به جهت آن مکان نیست، بلکه به جهت شخصی است که در آن مکان هست و خدا دانایتر است.<sup>1</sup>

بنابراین به نظر می‌رسد این برداشت ابن تیمیه از روایت «لا تشدوا الرحال» برداشتی ناصحیح است؛ زیرا مطلبی مانند زیارت قبور را که در مستثنی‌منه نیامده است، بدون هیچ دلیلی وارد در مستثنی‌منه کرده است. نکته آخر در این باره اینکه چرا قبل از ابن تیمیه کسی این برداشت را از این روایت نداشته است و چرا صحابه و علمای طراز اول در قرون اولیه این را نفهمیده‌اند؟

### ◆ دلایل مشروعیت زیارت قبور و سفر به قصد آن

برای اثبات این موضوع چهار دلیل اقامه شده است:

#### 1. قرآن

خداوند متعال می‌فرماید:

(وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا)<sup>2</sup>

هر گاه آنان زمانی بر خویش ستم کرده‌اند، [ای رسول خدا] نزد تو بیایند و استغفار کنند و پیامبر برای آنان طلب آمرزش کند. خداوند را توبه‌پذیر و رحیم خواهند یافت.

1. فتح الباری، ج 3، ص 53.

2. سوره نساء، آیه 64.

آیه کریمه فوق به صراحت بیان می‌کند هر زمان که مؤمنین مرتکب گناهی شدند، باید نزد رسول گرامی اسلام بروند تا او برای آنها طلب آمرزش کند. بسیاری از علمای اهل سنت که پیرامون زیارت قبور و در ردّ نظر ابن تیمیه دست به قلم شده‌اند، به این آیه استناد کرده‌اند که استناد برخی از علما را ذکر می‌کنیم:

### الف) استدلال سبکی شافعی

وی بعد از نقل این آیه در ضمن ادله زیارت قبور می‌نویسد:

آیه دلالت بر تشویق افراد برای آمدن نزد رسول گرامی اسلام و استغفار کردن نزد ایشان و استغفار ایشان برای افراد دارد و اگرچه این آیه در زمان حیات وی وارد شده است، اما بیانگر مرتبتی است که به منظور بزرگداشت پیامبر و چنان جایگاهی با وفات وی قطع نمی‌شود. پس اگر گفته شود آمدن نزد پیامبر برای زمان حیات است تا برای آنها استغفار کند و بعد از مرگ این‌گونه نیست، در پاسخ می‌گوییم: آیه دلالت بر مشروط بودن توبه و رحیم بودن خدا بر سه مسئله دارد: یکی آمدن آنها نزد پیامبر، دیگری استغفار آنها، و استغفار پیامبر.

پس استغفار پیامبر برای همه مؤمنین حاصل است؛ زیرا رسول خدا برای مردان و زنان مؤمن طلب مغفرت می‌کند، به دلیل کلام خدای متعال که فرموده: (وَأَسْتَغْفِرُ لَدُنِّيكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ)<sup>۱</sup>.

بنابراین یکی از این سه مسئله ثابت شد و آن استغفار پیامبر برای هر زن و مرد مؤمن است. پس زمانی که نزد او بیایند و استغفار کنند، سه مسئله که موجب توبه خدا و رحمت او است، کامل می‌شود. همه اینها زمانی است که بپذیریم پیامبر بعد از

سوره محمد، آیه 19.

مرگ استغفار نمی‌کند، ولی ما این نظر را قبول نداریم، براساس آن ادله‌ای که برای حیات ایشان و استغفار ایشان برای امت بعد از وفات ذکر کردیم.<sup>۱</sup>

حال که استغفار کردن پیامبر بعد از وفات او نیز امکان‌پذیر است و از سویی، نهایت رحمت و مهربانی آن حضرت را به امتش می‌دانیم و درمی‌یابیم که رسول رحمت، مهر و محبت خود را از کسی که برای طلب بخشش از پروردگار نزد او بیاید، دریغ نمی‌کند. بنابراین با هر فرضی سه مسئله یاد شده در آیه برای هر کس که در زمان حیات و وفات پیامبر با استغفار نزد او بیاید، ثابت شد و آیه اگرچه در حق افراد معینی در حال حیات است، به دلیل عموم علت، هر کسی را که این وصف را در حیات و بعد از حیات داشته باشد، شامل می‌شود. به همین سبب علما از این آیه، عموم در هر دو حالت (حیات و وفات پیامبر) را فهمیده و بر کسی که کنار قبر پیامبر می‌آید، مستحب دانسته‌اند این آیه را تلاوت کند و از خدا طلب مغفرت کند.<sup>۲</sup>

### ب) سخن حصنی دمشقی

وی نیز پس از نقل آیه در تحلیل آن می‌نویسد:

آیه شامل حیات و وفات پیامبر می‌شود و رسول خدا به واسطه این آیه از خداوند طلب شفاعت می‌کند و این مسئله به مثابه امری اتفاقی بین علماست و احدی در قرن‌های مختلف متعرض آن نشده و آن را انکار نکرده است. من این دو بیت را در این بحث اضافه می‌کنم و امیدوارم سهمی از شفاعت پیامبر<sup>3</sup> نصیب من گردد:

<sup>۱</sup> این ادله را در «الباب التاسع فی حیاة الانبیاء» ذکر کرده است. (ر.ک: شفاء النقام، ص 321 به بعد).  
<sup>۲</sup> همان، ص 182.

و در او (پیامبر) همه اوصاف نیکو جمع شده است و او کسی است که افراد به دست او تربیت شده‌اند.  
و او (پیامبر) کسی است که در هر مشکلی امید به او وجود دارد، خصوصاً در قیامت؛ زمانی که پای ما می‌لغزد.<sup>۱</sup>

### ج) نظر محمود سعید ممدوح

محمود سعید ممدوح از علمای معاصر مذهب شافعی درباره این آیه می‌نویسد:  
وهذه الآية تشمل حالتي الحياة و بعد الانتقال، و من أراد تخصيصها بحال الحياة، فما أصاب؛ لأن الفعل في سياق الشرط يفيد العموم وأعلى صيغ العموم ما وقع في سياق الشرط. فالآية الشريفة طالبة للمجيء إليه في جميع الحالات لوقوع (جاؤوك) فيها في حيز الشرط الذي يدل على العموم. وقد فهم المفسرون من الآية العموم، ولذلك تراهم يذكرون معها حكاية العنبي الذي جاء للقبر الشريف؛<sup>۲</sup>

این آیه شریفه دو حالت حیات و بعد از وفات را در برمی‌گیرد و هر کس بخواهد آن را به حال حیات تخصیص بزند، به نتیجه نمی‌رسد... و مفسرین از این آیه عموم را فهمیده‌اند. به همین جهت مشاهده می‌شود که همراه این آیه، جریان عتبی را که کنار قبر پیامبر آمد، ذکر کرده‌اند.

### 2. روایات

احادیث بسیاری به طرق مختلف و با مضمون‌های گوناگونی درباره جواز و استحباب زیارت رسول گرامی اسلام<sup>6</sup> وارد شده است:  
الف) از پیامبر<sup>6</sup> نقل شده که فرمود: «هر کس قبر مرا زیارت کند، شفاعتش بر من لازم می‌گردد».<sup>۳</sup>

۱. دفع الشبه عن الرسول، ص 144.

2. رفع المنارة، ص 57.

3. سنن دارقطنی، ج 2، ص 278؛ الشفا بتعريف حقوق المصطفى، ج 5، ص 194؛ كنز العمال، ج 15، ص 651؛ نيل الأوطار، ج 5، ص 108؛ دفع الشبه عن الرسول، ص 193.

این حدیث دارای چهل منبع از کتاب‌های اهل سنت است. سبکی شافعی پس از نقل این حدیث از میان احادیث زیارت پیامبر<sup>6</sup> و بحث مفصل علمی درباره اسناد این حدیث می‌نویسد:

این احادیثی که ما درباره زیارت جمع کردیم - که بیش از ده تا پانزده روایت از روایاتی است که در آن لفظ زیارت به کار برده شده است - غیر از آن روایاتی است که در استدلال به این احادیث از آن استفاده کردیم و کثرت احادیث موجب قوت احادیث است.<sup>1</sup>

در این روایت نیز نیامده است که اگر شخص بدون شدّ رحال بستن به زیارت بیاید، شفاعت من بر او لازم می‌شود و طبیعی است عمل به این روایت برای کسانی که در خارج مدینه هستند، جز با شدّ رحال به سوی قبر پیامبر امکان‌پذیر نیست. (ب) پیامبر<sup>6</sup> فرمود: «هر کس حجّ گزارد و قبر مرا بعد از وفاتم زیارت کند، مانند کسی است که در حیاتم مرا زیارت کرده است».<sup>2</sup>

این حدیث دارای 25 منبع از کتاب‌های اهل سنت است و در آن اشاره به زیارت قبر پیامبر<sup>6</sup> بعد از وفات پیامبر<sup>6</sup> بدون در نظر گرفتن سفر برای این زیارت دارد. صالحی شامی از علمای مذهب شافعی پس از نقل این حدیث و پاسخ به اشکالات سندی بر حدیث می‌نویسد:

حداقل مرتبه‌ای که می‌توان برای این حدیث بیان کرد، حَسَن بودن آن است که اعتبار آن را بیان کردیم و شواهدی برای آن آوردیم. به جز این مطلب، تعداد زیاد احادیث موجب قوت آن می‌شود، تا جایی که این حدیث را در رُمره احادیث صحیح قرار می‌دهد.<sup>3</sup>

1. شفاء السقام، ص 78.

2. «من حجّ فزار قبري بعد وفاتي كان كمن زارني في حياتي» (معجم كبير، ج 12، ص 310؛ سنن دارقطنی، ج 2، ص 244؛ الجامع الصغیر، ج 2 ص 594).

3. سبل الهدی والرشاد، ج 12، ص 378.

ج) پیامبر 6 فرمود: «هر کس حج خانه خدا را انجام دهد و مرا زیارت نکند، به من جفا کرده است»<sup>1</sup>.

بسیاری از حافظان این حدیث را نقل کرده‌اند. حِصْنی دمشقی به ادعای ابن تیمیّه که برای کنار گذاشتن حدیث می‌گوید این حدیث را احدی از علما نقل نکرده است، این گونه پاسخ می‌دهد:

این حرفی که ابن تیمیّه زده است، تهمت آشکار به علما و ناشی از عدم اطلاع او است؛ زیرا این روایت را تعداد زیادی از بزرگان حدیث با الفاظ نزدیک به هم نقل کرده‌اند.<sup>2</sup>

در این روایت نیز یکی از اعمال لازم بعد از حج را، زیارت پیامبر بیان کرده است که به‌طور طبیعی باید با شدّ رحال به مدینه این مسئله انجام پذیرد. این تنها بخشی از روایاتی بود که علمای اهل سنت در جواز زیارت قبر رسول گرامی اسلام و سفر برای زیارت، به آنها استدلال نموده‌اند.

### 3. عمل اصحاب

یکی دیگر از دلایل در جواز زیارت قبر پیامبر گرامی اسلام و قبور اولیای الهی، عمل اصحاب آن حضرت است که از نظر اهل سنت، عمل آنان حجّیت دارد. که به برخی از آنان اشاره می‌کنیم:

110

### الف) زیارت فاطمه زهرا 3

در روایات آمده است که حضرت زهرا 3 به زیارت قبر حمزه می‌رفت و به‌طور طبیعی با فاصله‌ای که قبور شهدای احد از مدینه دارد، اطلاق شدّ رحال بر آن جایز است:

عن جعفر بن محمد عن أبيه عن علي بن الحسين عن أبيه ان فاطمة بنت النبي 6 كانت تزور قبر عمها حمزة كل جمعة فتصلي

1. «من حجّ ولم يزرنی فقد جفانی» (شفاء السقام، ص 98؛ الدر المنثور، ج 1، ص 237؛ نیل الأوطار، ج 5، ص 179).

2. دفع الشبه عن الرسول، ص 171.

وتبكي عنده.<sup>۱</sup>

ابوجعفر % می فرماید: فاطمه دختر رسول خدا 6 همیشه قبر حضرت حمزه % را - که خدا از او خشنود باد - هر جمعه زیارت می کرد. پس نزد آن نماز می خواند و گریه می کرد. و چنان که مورد اتفاق است، حضرت زهرا 3 صحابی است و نظر او معتبر است و عقیده وهابیت کاملاً مخالف عمل و نظر آن حضرت است.

### ب) زیارت عایشه

عایشه که همسر پیامبر بوده به زیارت قبر برادرش به مکه می رفت و کسی کار او را خلاف شرع نمی دانست. ابن ابی ملیکه می گوید: عایشه را دیدم که قبر برادرش عبدالرحمن را - که در مکانی به نام حبشی درگذشت و در مکه دفن گردید - زیارت می کرد.<sup>۲</sup> و نیز می گوید: روزی عایشه برای زیارت به طرف مقابر می رفت. به او گفتم: مگر رسول خدا از زیارت قبور نهی نفرمود؟ گفت: آری، ولی بعداً دستور به زیارت قبور داد.<sup>۳</sup> نقل شده است که ابن عمر از کنار قبر برادرش واقف می گذشت، پس کنار آن ایستاد و برای او دعا کرد و نماز خواند.<sup>۴</sup>

### ج) زیارت بلال

بلال مؤذن رسول خدا 6 در عهد عمر بن خطاب در شهر شام اقامت داشت. شبی در خواب پیامبر را دید که به وی فرمود:

ای بلال، این چه ظلمی است که در حق من روا داشته ای؟ آیا وقت آن نرسیده است که مرا زیارت کنی؟ از خواب بیدار شد. ناراحتی و ترس سراسر وجودش را فرا گرفته بود. با سرعت وسایل

1. المصنف، ج 3، ص 572؛ المستدرک، ج 1، ص 377؛ سنن کبری، ج 4، ص 78.

2. المصنف، ج 3، ص 570.

3. سنن کبری، ج 4، ص 131.

4. المصنف، ج 3، ص 570.

سفر را بست و بر مرکبش سوار شد و به طرف مدینه حرکت نمود. وقتی به شهر مدینه رسید، کنار قبر رسول الله آمد. در حالی که گریه می کرد، صورت خود را بر قبر حضرت مالید. در این هنگام امام حسن و امام حسین را دید که به طرف قبر جدشان می آیند. آن دو عزیز را در آغوشش گرفت و غرق بوسه ساخت.<sup>۱</sup>

سبکی می گوید:

تکیه ما برای مشروعیت سفر برای زیارت پیامبر<sup>6</sup> رؤیای بلال نیست، بلکه تکیه ما عمل بلال است. این عمل در دوره خلافت عمر، با آن همه صحابه که در آن دوره بودند، صورت گرفته است و این جریان بر آنها پوشیده نبود؛ لذا هیچ اعتراضی بر بلال نکردند و رؤیای او تأکید بر دلیل ماست.<sup>۲</sup>

چطور ممکن است بلال از جایی دیگر چون شام بار سفر ببندد و به قصد زیارت قبر پیامبر به مدینه بیاید و آن همه صحابه که در آنجا حاضر بودند، او را نهی از منکر نکنند! پس اگر سفر به قصد زیارت قبر پیامبر<sup>6</sup> حرام بود، قطعاً بلال با ایراد و اشکال صحابه مواجه می شد، نه اینکه به او بگویند ما مشتاق شنیدن اذان تو هستیم!

#### 4. عقل

عقل می گوید تعظیم کسی که خداوند تبارک و تعالی او را بزرگ داشته است، نیکو است و زیارت نیز نوعی تعظیم است. زیارت پیامبر<sup>6</sup> که نوعی احترام به آن حضرت است، از شعائر الهی است که خدای سبحان می فرماید: (وَمَنْ يُعْظِمِ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ)<sup>۳</sup> «و هر کس شعائر الهی را بزرگ دارد، این کار نشانه تقوای

1. «ما هذه الجفوة يا بلال! أما أن لك أن تزورني يا بلال؟ فانتبه حزينا وجلاً خائفاً فركب راحلته و قصد المدينة فأتى قبر النبي<sup>6</sup> فجعل يبكي عنده و يمرغ وجهه عليه. فأقبل الحسن و الحسين فجعل يضمهما و يقبلهما»، (سد الغابة في معرفة الصحابة، ج 1، ص 208؛ تاريخ مدينة دمشق، ج 7، ص 137؛ سير أعلام النبلاء، ج 1، ص 358).

2. شفاء السقام، ص 142.

3. سوره حج، آیه 32.



دل‌هاست». بنابراین این عمل نه تنها جایز است، بلکه مستحب و بزرگداشت شعائر الهی است. همچنین برای عقل پذیرفتنی نیست که سفر برای کسب و کار، صلّه رحم، تفریح و غیره جایز باشد و برای یک امر دینی این‌گونه با حرمت مواجه شود.

#### ◆ زیارت قبور و مشاهد مؤمنان دیگر

مطالب گذشته در مورد زیارت قبر نبی اسلام ﷺ بود؛ اما درباره مشروعیت زیارت سایر قبور نیز مثل زیارت قبر پیامبر ﷺ نزاعی نیست و خود پیامبر ﷺ به زیارت قبور می‌رفت و مسلمین را بر این عمل ترغیب می‌کرد. آن حضرت به زیارت قبر مادرش آمنه بنت وهب می‌رفت. سیره مسلمانان نیز چنین بود که به زیارت قبور مسلمین می‌رفتند و آن را امری عبادی و موجب نشاط معنوی می‌دانستند.

#### ◆ احادیثی در زیارت قبور مؤمنین

درباره زیارت قبور مؤمنین نیز روایاتی از رسول گرامی اسلام ﷺ وارد شده است که به برخی اشاره می‌کنیم:

1. سلیمان بن بریده از پدرش، از پیامبر ﷺ نقل کرده است که ایشان فرمودند: «شما را از زیارت قبور نهی کردم، آگاه باشید که از این به بعد قبور را زیارت کنید...»<sup>1</sup> احتمال دارد نهی موقتی آن حضرت از زیارت قبور به علت کفر این اموات باشد که اکثراً بت‌پرست بودند و پیامبر ﷺ می‌خواست به مسلمانان بیاموزد که علاقه و پیوندی میان جهان اسلام و جهان شرک نیست. همچنین احتمال دارد کسانی که به زیارت قبور می‌رفتند، پا را فراتر از آداب اسلامی گذاشته باشند که با گسترش اسلام و آشنایی مردم با مسائل اسلامی، آداب غلط جاهلی را رها کرده باشند و بعد از مدتی پیامبر ﷺ جواز زیارت را صادر کرده است.
2. در روایتی دیگر از آن حضرت آمده است:

1. «نهیتکم عن زیارة القبور فزوروا...» (ر.ک: صحیح مسلم، ج 3، ص 65؛ السنن الکبری، ج 4، ص 89؛ المستدرک، ج 1، ص 530، ح 1385).

من شما را از زیارت قبور نهی می کردم، سپس به محمد اجازه داده شد که قبر مادرش را زیارت کند. از این پس قبور را زیارت کنید که آخرت را به یاد می آورد.<sup>۱</sup>

ترمذی نام بابی را که این روایت در آن ذکر شده، گذاشته است: «باب ما جاء في الرخصة في زیادة القبور؛ باب روایاتی که درباره اجازه زیارت قبور وارد شده است»، که نظر مثبت وی مبنی بر اجازه قبور را می‌رساند.<sup>۲</sup>

3. پیامبر 6 فرمود:

...شما را از زیارت قبور نهی می کردم، ولی سپس برای من آشکار شد که آن (زیارت) رقت قلب ایجاد می کند و چشم را گریان می‌سازد و به یاد آخرت می‌اندازد؛ پس قبرها را زیارت کنید.<sup>۳</sup>

4. از عایشه نقل شده است:

پیامبر - در آخرین بخش از شب، خانه را به قصد زیارت بقیع ترک کرد. وقتی وارد آنجا می‌شد، می‌فرمود: «درود بر شما ای ساکنان خانه افراد با ایمان! آنچه به وقوع آن در آینده وعده داده شده‌اید، سراغ شما آمد و شما میان مرگ و روز رستاخیز به سر می‌برید. ما نیز - اگر خداوند بخواهد - به شما خواهیم پیوست. پروردگارا، اهل بقیع غرقد را بیامرز.<sup>۴</sup>

1. «قد كنت نهيتكم عن زيارة القبور، فقد أذن لمحمد في زيارة قبر أمه، فزوروا، فإنها تذكر الآخرة، (ر.ك: سنن ترمذی، ج 2، ص 259؛ المصنف، ج 3، ص 224؛ نيل الأوطار، ج 4، ص 164؛ التمهيد، ج 3، ص 225).

2. سنن ترمذی، ج 2، ص 259.

3. «...نهيتكم عن زيارة القبور ثم بدا لي أنها ترق القلب وتدمع العين وتذكر الآخرة فزوروا...» (مسند احمد بن حنبل، ج 3، ص 237؛ سنن كبرى، ج 4، ص 77؛ مسند أبي يعلى، ج 6، ص 373؛ مجمع الزوائد، ج 5، ص 65).

4. «كان رسول الله (صلى الله عليه وسلم) ( كلما كان ليلتها من رسول الله صلى الله عليه وسلم ) يخرج من آخر الليل إلى البقيع فيقول: السلام عليكم دار قوم مؤمنين وأتاكم ما توعدون غداً مؤجلون و إنما إن شاء الله بكم لاحقون. اللهم اغفر لأهل بقيع الغرقد» (صحيح مسلم، ج 3، ص 63؛ السنن الكبرى، ج 4، ص 93؛ سنن كبرى، ج 4، ص 79؛ مسند أبي يعلى، ج 8، ص 199).

5. پیامبر ﷺ به زیارت قبور شهیدان در مکانی به نام «رأس الحول» می‌آمد و می‌فرمود: «سلام بر شما به موجب آنچه که صبر کردید، خوب جایگاهی دارید». در این هنگام ابوبکر و سپس عمر و بعد عثمان بدان مکان آمدند، وقتی که معاویه به آنها رسید، مردم جمع شده بودند و پیامبر ﷺ در مواجهه با انبوه مردم فرمود: سلام بر شما، به موجب آنچه صبر کردید.<sup>1</sup>

طلحة بن عبدالله می‌گوید: با رسول خدا ﷺ برای زیارت قبور شهیدان خارج شدیم. وقتی نزد قبور آنان آمدیم، پیامبر فرمود: «این قبرهای برادران ماست».<sup>2</sup> این سؤال مطرح است که اگر زیارت قبور منعی ندارد و سیره مسلمانان است، چرا سفر برای زیارت قبور حرام و نامشروع است؟! و چه تفاوتی بین زیارت قبر بدون شدّ رحال و با شدّ رحال است. آیا می‌توان گفت زیارت قبور در وطن صحیح است، ولی شدّ رحال برای زیارت قبور نامشروع است. در این صورت بین مردم مدینه و مردم بلاد دیگر تبعیضی گذاشته شده است که مردم مدینه می‌توانند به زیارت قبر رسول گرامی اسلام مشرف شوند، اما مردم دیگر مناطق از آن محروم باشند و اجازه مسافرت به مدینه برای زیارت قبر رسول گرامی اسلام نداشته باشند.

#### ◆ جمع بندی

مواردی که بیان شد، خلاصه‌ای از مطالبی است که در کتاب‌های تراجم، تواریخ و حدیث آمده است. بر این اساس اصحاب، تابعین، رهبران مذاهب اسلامی و علمای بزرگ اسلام به زیارت قبور می‌رفتند و اهمیت خاصی برای زیارت قبور قائل بودند، به‌خصوص قبر پیامبر ﷺ را زیارت می‌کردند و آن را بزرگ می‌داشتند. همچنین بار سفر بسته، به زیارت قبور ائمه طاهرين و صالحان و اولیا و علما می‌رفتند؛ درحالی‌که احدی منکر اعمال آنان نشده است و آنان را اهل بدعت و کافر نخوانده است. با این همه شواهد و قرائن و روایات، وهابیت چه دلیلی بر حرمت زیارت و سفر برای زیارت دارند؟ آیا شیعه و بسیاری از اهل سنت که در زیارت بر طبق سنت نبوی و

1. المصنف، ج 3، ص 573، تخریج الأحادیث والآثار، ج 2، ص 189؛ عمدة القاری، ج 8، ص 70.

2. مسند احمد بن حنبل، ج 1، ص 161؛ سنن أبي داود، ج 1، ص 453؛ سنن کبری، ج 5، ص 249.


سیره مسلمین عمل می‌کنند، مجرم به حساب می‌آیند؟ آیا همه زیارت‌کنندگان و زیارت‌شوندگان شیعه‌اند؟ آیا ابن‌خزیمه شیعه است؟ آیا رئیس حنابله که قبر حضرت موسی بن جعفر<sup>o</sup> را زیارت کرد، شیعه است؟ و آیا ابن‌حَبَّان که به زیارت قبر امام رضا<sup>o</sup> رفت، شیعه بود؟ آیا محمد بن ادریس شافعی که قبر ابوحنیفه را زیارت می‌کرد، بدعت‌گذار است؟ عایشه که قبر برادرش عبدالرحمن را در مکه زیارت می‌کرد، به حرمت زیارت قبور آگاه نبود؟

اینها همه دلایلی واضح بر مخالفت صریح وهابیون با اعتقادات اسلامی است؛ عقایدی که از زمان پیامبر گرامی اسلام<sup>o</sup> و صحابه آغاز شده و تاکنون جریان داشته است و جای بسی شگفتی است که چگونه این عقاید باطل را عقاید حقه اسلام معرفی می‌کنند!

## ◆ کتابنامه


1. *إعانة الطالبین*: بکری دمیاطی، بیروت: دارالفکر، چاپ اول، 1418ق.
2. *الأسباب*: سمعانی، تقدیم و تعلیق: عبدالله عمر البارودی، بیروت: دارالجنان للطباعة و النشر، 1408ق.
3. *البدایة و النہایة*: اسماعیل ابن کثیر، تحقیق: علی شیری، بیروت: داراحیاء التراث العربی، چاپ اول، 1408ق.
4. *تاریخ الإسلام*: شمس الدین محمد ذہبی، تحقیق: عمر عبدالسلام تدمری، بیروت: دارالکتب العربی، چاپ اول، 1407ق.
5. *تاریخ بغداد*: خطیب بغدادی، تحقیق: مصطفی عبدالقادر عطار، بیروت: دارالکتب العلمیہ، چاپ اول، 1417ق.
6. *تاریخ مدینة دمشق*: علی بن حسن بن عساکر، تحقیق: علی شیری، بیروت: دارالفکر، 1415ق.
7. *تخریج الأحادیث و الآثار*: زیعلی، ریاض: دارابن خزیمة، چاپ اول، 1414ق.
8. *تذکرة الحفاظ*: شمس الدین محمد ذہبی، بیروت: دارالکتب العلمیة، چاپ اول، بی تا.
9. *التمهید*: ابن عبد البر، مغرب: وزارة عموم الأوقاف و الشؤون الإسلامیة، 1387ق.
10. *تہذیب التہذیب*: ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، بیروت: دارالفکر، چاپ اول، 1404ق.
11. *الثقات*: محمد بن حبان، حیدرآباد دکن ہند: مؤسسة الکتب الثقافیة، چاپ اول، 1393ق.
12. *الجامع الصغير*: جلال الدین سیوطی، بیروت: دارالفکر، چاپ اول، 1401ق.
13. *الدر المنثور*: جلال الدین سیوطی، بیروت: دارالمعرفة، بی تا.
14. *دفع الشبه عن الرسول*: تقی الدین حصنی دمشقی، قاہرہ: داراحیاء الکتب العربی، چاپ دوم، 1418ق.
15. *الرد علی الإخنانی*: ابن تیمیہ، حلیم الدین، قاہرہ: المطبعة السلفیة، بی تا.
16. *رفع المنارة*: محمود سعید ممدوح، عمان: دارالامام النووی، چاپ اول، 1416ق.
17. *زیارة القبور*: ابن تیمیہ، حلیم الدین، ریاض: الادارة العامة للطبع و الترجمة، چاپ اول، 1410ق.
18. *سبل الهدی و الرشاد*: صالحی شامی، تحقیق و تعلیق: عادل احمد عبدال موجود و علی محمد معوض، بیروت: دارالکتب العلمیہ، چاپ اول، 1414ق.
19. *سنن أبي داود*: ابن اشعث سجستانی، بیروت: دارالفکر، چاپ اول، 1410ق.
20. *السنن الكبرى*: أحمد بن شعيب نسائي، بیروت: دارالکتب العلمیة، چاپ اول، 1411ق.
21. *سنن ترمذی*: ترمذی، تحقیق: عبدالوہاب عبداللطیف، بیروت: دارالفکر، چاپ دوم، 1403ق.
22. *سنن دارقطنی*: دارقطنی، بیروت: دارالکتب العلمیة، چاپ اول، 1417ق.
23. *سنن کبری*: احمد بن حسین بیہقی، بیروت: دارالفکر، بی تا.
24. *سیر اعلام النبلاء*: شمس الدین محمد ذہبی، تحقیق: حسین اسد، بیروت: مؤسسة الرسالة، چاپ نهم، 1413ق.
25. *السيرة النبویة*: مصطفی عبدالواحد ابن کثیر، بیروت: دارالمعرفة، 1396ق.
26. *الشرح الكبير*: عبدالرحمن ابن قدامہ، بیروت: دارالکتب العربی، بی تا.
27. *الشفاء بتعريف حقوق المصطفى*: قاضی عیاض، بیروت: دارالفکر، 1409ق.
28. *شفاء السقام*: تقی الدین سبکی، بی جا، چاپ چہارم، 1419ق.
29. *صحيح مسلم*: مسلم بن حجاج نیشابوری، بیروت: دارالفکر، بی تا.
30. *الطبقات الكبرى*: ابن سعد، بیروت: دارصادر، بی تا.
31. *عمدة القاري*: عینی، بیروت: داراحیاء التراث العربی، بی تا.
32. *اسد الغابة في معرفة الصحابة*: ابن اثیر، بیروت: اسد دارالکتب العربی، بی تا، بی جا(افست انتشارات اسماعیلیان تہران).
33. *الغدیر*: علامہ امینی، بیروت: دارالکتب العربی، چاپ چہارم، 1397ق.

35. فتاوى اللجنة الدائمة للبحوث العلمية والإفتاء: احمد بن عبدالرزاق دويش، عربستان، بی‌جا، بی‌تا.
36. فتح الباري في شرح صحيح البخاري: احمد بن علي ابن حجر عسقلاني، بيروت: دارالمعرفة، چاپ دوم، بی‌تا.
37. فتح المعين: ميلباري، بيروت: دارالفكر، چاپ اول، 1418ق.
38. كمال الدين: محمد بن عبدالواحد، بيروت: دارالفكر، چاپ دوم، بی‌تا.
39. كنز العمال: علي متقي هندی، بيروت: مؤسسة الرسالة، 1409ق.
40. كشف الإرتياب في أتباع محمد بن عبد الوهاب: سيد محسن امين، قم: مكتبة الحرمين، بی‌تا.
41. كيفية الزيارة الشرعية للمدينة المنورة: عبدالله بن محمد بن احمد طيار (استاذ الدراسات العليا بكلية الشريعة و اصول الدين بجامعة القصيم)، رياض: مكتبة الرشد- ناشرون، چاپ اول، 1431ق.
42. مجمع الزوائد: ابن حجر هيثمي، بيروت: دار الكتاب العربي، 1403ق.
43. المستدرک على الصحيحين: محمد بن عبدالله حاكم نيشابوري، بيروت: دارالکتب العلمیة، چاپ اول، 1411ق.
44. مسند أبي يعلى: ابويعلى موصلي، بيروت: دار المأمون للتراث، بی‌تا.
45. مسند أحمد بن حنبل: احمد بن حنبل، قاهره: مؤسسة قرطبة، بی‌تا.
46. المصنّف: ابن ابی شیبہ کوفی، تعليق و تحقيق: سعيد اللحام، بيروت: دار الفكر، چاپ اول، 1409ق.
47. المصنّف: عبدالرزاق صنعانی، مكتبة اهل البيت، بی‌جا، بی‌تا.
48. معجم البلدان: شهاب الدين حموي، بيروت: دار احیاء التراث عربی، 1399ق.
49. معجم كبير: سليمان بن احمد طبرانی، دار احیاء التراث عربی، بی‌تا.
50. المغنی: عبدالله بن قدامه، بيروت: دارالکتب العربی، بی‌تا.
51. أمتاع الأسماع: محمد عبدالحميد النميسي مقریزی، بيروت: دارالکتب العلمیة، چاپ اول، 1420ق.
52. میزان الاعتدال: شمس الدين محمد ذهبی، تحقيق: علي محمد بجاوی، بيروت: دارالمعرفة، چاپ اول، 1383ق.
53. نيل الأوطار: محمد بن علي شوکانی، بيروت: دارالجيل، 1973م.
54. وفيات الأعيان: ابن خلكان، بيروت: دار الثقافة، بی‌تا.



# نقد و بررسی اندیشه‌های دهلوی

\* محمد طاهر رفیعی



\* دانش آموخته حوزه و ک

### ◆ چکیده

شبه قاره هند پس از آنکه غزنویان آن را فتح کردند، تا قرن‌ها بعد مهد تمدن و فرهنگ اسلامی بود. سیر فکری شتابان آن، با وجود فراز و نشیب‌های زیادی که داشت، باعث گسترش مدارس اسلامی، شکل‌گیری جریان‌های فکری مختلف و ظهور شخصیت‌های تأثیرگذار در سطح منطقه و جهان اسلام گردید. در این میان شاه ولی‌الله دهلوی یکی از مهم‌ترین شخصیت‌های فکری اهل سنت شبه قاره است که در پایان همین دوران سربرآورد و تحت تأثیر افکار او چندین جریان فکری مهم و تأثیرگذار در شبه قاره شکل گرفت؛ از جمله نگرش سلفی دهلوی باعث تقویت اهل حدیث و سلفیت و حتی ترویج وهابیت در شبه قاره گردید. در نوشتار حاضر مهم‌ترین اندیشه‌ها و عقاید دهلوی و رابطه او با وهابیت نقد و بررسی می‌گردد.

120

**کلیدواژگان:** شبه قاره هند، شاه ولی‌الله دهلوی، اندیشه، عقاید، وهابیت.



## ◆ مقدمه

شبه قاره هند زمانی به دست زمامداران مسلمان اداره می‌شد و یکی از مراکز مهم اسلامی به‌شمار می‌رفت. سلاطین حاکم بر هند از زمان غزنویان تا مغولان بیشتر از مکتب کلامی ماتریدی و فقه حنفی حمایت می‌کردند که این امر به تثبیت و ترویج مذهب حنفی در شبه قاره انجامید.<sup>۱</sup> در همین فرایند شخصیت‌ها و جریان‌های فکری مهم و تاثیرگذاری در این ناحیه رشد و نمو یافتند.

در این میان احمد ولی‌الله فرزند عبدالرحیم معروف به شاه ولی‌الله دهلوی (1114-1176ق) از بزرگ‌ترین اندیشمندان اهل سنت، به‌خصوص در شبه قاره هند بود و او را متکلم، محدث، مفسر قرآن کریم، فقیه، عارف،<sup>۲</sup> حکیم، نابغه و متفکر بزرگ مسلمانان<sup>۳</sup> اهل سنت در زمان خود، انقلابی و مصلح بزرگ هند یاد کرده‌اند. ایشان در آغاز قرن دوازدهم تحول فکری جدیدی را در تاریخ هند به وجود آورد.

احمد ابتدا نزد پدرش در مدرسه رحیمیه به تحصیل پرداخت و حدیث، هیئت و غیره را از او فرا گرفت. هم‌زمان از شیخ محمد افضل سیالکوتی، نیز بهره گرفت و در پانزده سالگی به توصیه پدر به طریقت صوفیه نقشبندیه درآمد. پس از درگذشت پدرش ریاست مدرسه رحیمیه را به عهده گرفت و به تدریس پرداخت. او در سال 1143ق به زیارت حرمین شریفین رفت و در مدت دو سال اقامت در حجاز، نزد شیخ ابوطاهر کردی مدنی در مدینه منوره، و نزد شیخ وفد الله مالکی مکی و شیخ تاج الدین قلعی مکی در مکه مکرمه شاگردی کرد. اجازه نقل حدیث را از ابوطاهر گرفت و در سال 1145ق به هند بازگشت.<sup>۴</sup>

1. تاریخ و عقاید ماتریدی، ص 123. برخی گفته‌اند سلطان محمود غزنوی از فقه شافعی تبعیت می‌کرد و در زمان او اهتمام بیشتر به نشر فقه شافعی صورت می‌پذیرفت (ر.ک: المدارس الدینیة الباکستانیة، ص 11).

2. نزهة الخواطر، ج 6، ص 859.

3. من أعلام المسلمین و مشاهیرهم، ص 91.

4. نزهة الخواطر، ج 6، ص 858-859.

از شاه ولی الله حدود صد اثر به زبان فارسی و عربی، در موضوعات گوناگون فقه، تفسیر، کلام، حدیث و غیره نقل شده است<sup>۱</sup> که بیشتر آنها به چاپ رسیده است؛ از جمله الفوز الكبير في أصول التفسير، المسوى في شرح الموطأ به زبان عربی، المصنفی شرح الموطأ به زبان فارسی، إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء، حجة الله البالغة در اسرار حدیث و احکام شریعت، القول الجمیل در علم سلوک و الخیر الكثير درباره معارف صوفیه.<sup>۲</sup>

### ◆ مکتب فکری

شاه ولی الله معاصر محمد بن عبدالوهاب بود و هم‌زمان با او در مدینه تحصیل کرد. درباره سفر وی به حجاز و رابطه او با ابن عبدالوهاب و نقش ایشان در ترویج وهابیت و تأثیرپذیری وی از ابن عبدالوهاب در شبه قاره دیدگاه‌هایی مطرح است. عده‌ای به دلیل برخی شباهت‌های فکری میان اندیشه‌های شاه ولی الله و ابن تیمیه و ابن عبدالوهاب، ارتباط میان او و وهابیت را بعید ندانسته‌اند. در این زمینه امور ذیل مورد توجه قرار گرفته است:

امکان مشترک بودن استادان شاه ولی الله و محمد بن عبدالوهاب؛<sup>۳</sup>  
حمایت شاه ولی الله از افکار ابن تیمیه در دفاع تشکیلاتی و ایدئولوژیک از اسلام؛<sup>۴</sup>  
تشابه فکری او با ابن تیمیه و ابن عبدالوهاب در تعریف توحید و شرک، شفاعت و توسل به پیامبران و اولیاء الله؛  
ایراد گرفتن هر سه آنها نسبت به برخی اعمال صوفیان؛<sup>۵</sup>  
دفاع سلفیت ترویج شده از سوی شاه ولی الله از اجتهاد شخصی و مبارزه آنها با تقلید.<sup>۶</sup>

1. برای اطلاع از شرح حال شاه ولی الله و آثار او ر.ک: نزهة الخواطر، ج 6، ص 858-867.
2. ر.ک: همان، ص 156-160.
3. ر.ک: تاریخ تفکر اسلامی در هند، ص 16 و 99.
4. دین و سیاست، ص 312.
5. فریق تسنن، ص 668؛ جنبش اسلامی پاکستان، ص 61.
6. المدارس الدينية الباكستانية، ص 70-72.

بنا بر شواهد فوق، برخی از شاه ولی الله به عنوان نسخه هندی وهابیت نام برده‌اند.<sup>۱</sup> از جمعیت اهل حدیث شبه قاره نیز که منشأش به شاه ولی الله بر می‌گردد، به عنوان طیفی از وهابیان یاد شده است که هرچند وهابی کامل نیستند، ولی تکیه آنان به حدیث و سنت، همانند وهابیت، آنان را تحت حمایت کامل سعودیان و وهابیان قرار داده است؛<sup>۲</sup> چنان که برخی نویسندگان اهل حدیث نیز از نزدیکی اندیشه‌های خود به وهابیت دفاع کرده‌اند.<sup>۳</sup> از طرف دیگر، افرادی همانند شمس سلفی وهابی نیز افکار شاه ولی الله را در مبارزه با شرک و بدعت و خرافات ستوده‌اند.<sup>۴</sup>

اما براساس دلایل و شواهدی، برخی دیگر ارتباط شاه ولی الله با ابن عبدالوهاب را بعید دانسته‌اند؛ از جمله این شواهد است:

ابن عبدالوهاب، حنبلی و از اصحاب حدیث است و دهلوی حنفی و ماتریدی است؛ شاه ولی الله به تصوف توجه زیادی داشت؛ درحالی که ابن عبدالوهاب شدیداً آن را مردود می‌دانست؛

شاه ولی الله به کلام و بازسازی آن توجه زیادی داشت، برخلاف ابن عبدالوهاب و حنبله؛ هیچ مدرکی دال بر این که آنها با یکدیگر ملاقات کرده یا از یکدیگر تأثیر پذیرفته باشند، در دست نیست<sup>۵</sup> و تشابهات میان آن دو می‌تواند معلول جو عمومی مکاتب علمی شهر مدینه در آن زمان باشد.<sup>۶</sup>

آنچه مسلم است، اینکه ابن عبدالوهاب به سبب رفتارهای وحشیانه‌اش، مخالفت بسیاری از علما و اندیشمندان جهان اسلام و از جمله عربستان را بر انگیزخته بود، تا جایی که به گفته خلیل احمد سهارنپوری، نسبت دادن وهابیت به شخص، بیشتر برای ناسزاگویی بود.<sup>۷</sup> با این بیان، ارتباط نداشتن شاه ولی الله با ابن عبدالوهاب امر ممکن، و اختلاف مبانی اعتقادی آن دو امری ثابت و مسلم است، اما نکته مهم اینکه شاه

1. ر.ک: روزنامه رسالت، «نسخه هندی وهابیت»، صفحه 18، ش 6499، 87/5/22.

2. سفرنامه پاکستان، ص 168 و 186-187.

3. الإمام محمد بن عبدالوهاب بین مؤیدیه و معارضیه فی شبه القارة الهندية، ص 19-20.

4. الماتریدية و موقفهم من توحید الأسماء و الصفات، ج 1، ص 396-397.

5. ر.ک: تفکر اسلامی در هند، ص 16.

6. فرق تسنن، ص 667-668.

7. المهند، ص 29-33.

ولی‌الله با سفر به حجاز و یا مطالعه برخی آثار ابن‌تیمیه و امثال آن، عامل اصلی گسترش اهل‌حدیث و یا اساساً تشکیل آن در شبه قاره هند بود که از نظر فکری شباهت‌های نزدیکی با اندیشه‌ها و عقاید جریان وهابیت داشت و شاخه دیگری از سلفیه را شکل می‌دادند. هرچند سلفیه هند از نظر اعتقادی و رفتاری معتدل‌تر از سلفیت وهابی عمل می‌کرد، ولی ترویج آن از سوی شاه ولی‌الله کافی بود که شاگردان و پیروان دهلوی، در دراز مدت با مسافرت‌های پیاپی به حجاز، به تعامل اعتقادی بیشتر میان اهل‌حدیث شبه قاره با وهابیت بیندیشند.

بررسی اندیشه‌های کلامی شاه ولی‌الله بیانگر آن است که وی در برخی موارد با عقاید سلفیت وهابی فاصله‌ای دارد، چنان‌که او به برخی مصطلحات صوفیه و نیز به علوم یونان و اشارات و رموز آن هم توجه داشت که سلفیان شبه قاره، این نکته را از معایب او شمرده‌اند. به اعتقاد مسعود ندوی، اگر چنین مصطلحاتی در کتاب‌های شاه ولی‌الله نمی‌بود، مطمئناً نوشته‌ها و افکار او بیش از ابن‌تیمیه و امثال او نزد عموم پذیرفته می‌شد.<sup>1</sup>

شاه ولی‌الله سعی می‌کرد شریعت اسلامی را مطابق با نیاز زمان عرضه کند؛<sup>2</sup> چنان‌که در کتاب *حجة الله البالغة* که تفسیر فلسفی و عرفانی از آموزه‌ها و احکام اسلامی است، به موضوعات مختلف دیگری چون متافیزیک، سیاست و اقتصاد نیز پرداخته است. او معتقد بود مشکل مسلمانان با هندوها، اجتماعی است، نه دینی، و حل این مشکل را در گرو تشکیل نظام سیاسی مبتنی بر مساوات و عدالت بین تمامی طبقات اجتماعی می‌دانست.<sup>3</sup>

شاه ولی‌الله برخلاف وهابیت، سعی می‌کرد در فقه و کلام، نوعی وحدت میان مذاهب فقهی، کلامی و تصوف به وجود آورد؛ زیرا او اختلافات فقهی چهار مکتب بزرگ اهل سنت را سطحی و ظاهری می‌دانست که با رجوع به احادیث قابل رفع است. از همین رو درصدد بود با علمای اهل سنت جهان اسلام ارتباط برقرار کند. به همین

1. تاریخ الدعوة الإسلامية في الهند، ص 158-159.

2. أشرف علی التهانوی حکیم الأمة، ص 30.

3. الفلسفة العملية و النظرية في الهند و الصين، ص 397.

منظور اندیشه‌های خود را به دو زبان فارسی و عربی منتشر کرد و مکتب خود را براساس گزیده‌ای از مکاتب فقهی مذاهب اربعه بوجود آورد. بر همین اساس، در مکتب فقهی او شخص مسلمان در همه مسائل می‌تواند از هر یک از چهار مکتب اصلی فقهی مالکی، شافعی، حنفی، حنبلی تبعیت کند.<sup>۱</sup> در تصوف و عرفان نیز او اختلاف دو مکتب ابن عربی و احمد سرهندی را جزئی می‌دانست و از همین رو می‌کوشید وحدت وجود متأثر از فلسفه ابن عربی و وحدت شهود شیخ احمد سرهندی را با هم تلفیق کند.<sup>۲</sup>

### ◆ نقد و بررسی اندیشه‌های کلامی دهلوی

بررسی اندیشه‌ها و اعتقادات شاه ولی‌الله نیازمند بحث مفصلی است که در این مقام به اجمال به بررسی و نقد عقاید او می‌پردازیم:

#### 1. توحید، شرک، بدعت و سنت

اصطلاح بدعت و سنت در تبیین مرز توحید و شرک و یا ایمان و کفر کاربرد فراوانی دارد. نص‌گرایان که در رأس آنان سلفیان و اهل حدیث قرار دارند، در این باره راه افراط را پیموده‌اند. از نگاه آنان نه تنها هر مسئله‌ای که در قرآن و سنت مطرح نشده باشد، بدعت و شرک تلقی می‌شود، بلکه برخی از امور مستحب و مباح نیز بنا به دلایلی که در ادامه بیان خواهد شد، از مصادیق بدعت حرام شمرده شده است؛ درحالی که بسیاری از مسلمانان با چنین دیدگاهی مخالف بوده و بدعت را دارای انواع و مصادیق گوناگونی دانسته‌اند که تنها برخی از آنها می‌تواند حرام باشد.

از نظر شاه ولی‌الله توحید چهار مرتبه دارد: 1. انحصار وجوب وجود در ذات خداوند؛ 2. انحصار آفریدگار زمین و آسمان و موجودات در خداوند؛ 3. انحصار در تدبیر امور؛ 4. انحصار عبادت در خداوند. این چهار مرتبه را می‌توان این‌گونه تبیین کرد:

1. توحید در ذات، یعنی اعتقاد به انحصار وجوب وجود در ذات خداوند؛

1. تاریخ تفکر اسلامی در هند، ص 15.

2. همان، ص 16 و 60.

2. توحید در خالقیت، یعنی زمین و آسمان و تمام موجودات آفریده خداوند یکتا است؛

3. توحید در ربوبیت، یعنی تدبیر تمام امور عالم در دست خداوند است؛

4. توحید در عبادت، یعنی آنکه جز خداوند تعالی کسی دیگر مستحق عبادت نیست.

همگان به اعتقاد وی دو نوع اول توحید را قبول کرده‌اند و در آن اختلافی نیست. آنچه محل بحث است، مرتبه‌های سوم و چهارم توحید است.<sup>1</sup>

شاه ولی الله با تعریف شرک به «اثبات صفات مخصوص خداوند تعالی برای غیر، مسائل گوناگونی را از مصادیق شرک شمرده است، از جمله: هرگونه اعتقاد به تصرف مطلق تکوینی برای غیر، علم لدنی بدون اسباب خاص مادی یا روحی، یاری خواستن از اولیای الهی و نذر کردن برای آنان به انگیزه رفع حاجت و شفای مریضان به واسطه آنها، سوگند خوردن به اسمای غیر خداوند، نگاه استقلال‌ی به احبار و رهبان و حتی نام‌گذاری فرزندان به عبدالشمس، عبدالعزی و مانند آنها، لعن و نفرینی که باعث مشکلات مادی یا معنوی برای دیگری شود و یا طلب رحمتی که منافع مادی یا معنوی برای غیر در پی داشته باشد و در نتیجه تعظیم و سجده در برابر غیر برای بهره‌گیری از اختیارات آنان. اینها تماما از مصادیق شرک خواهد بود.<sup>2</sup>

همچنین وی نسبت دادن مقام شفاعت را به غیر خداوند جایز نمی‌داند، ولی توسل به پیامبران را همانند سجده تعظیم بر غیر خداوند، جایز می‌داند.<sup>3</sup>

#### ◆ نقد و بررسی

مشکل اصلی در این امور بحث ولایت تکوینی است؛ یعنی آیا خداوند به بندگان خود قدرت تصرف در عالم هستی را داده است یا نه؟! اگر پاسخ این سؤال مثبت باشد، تمام این امور جایزند، ولی اگر پاسخ، منفی باشد، تمام این امور بوی شرک می‌دهد.

1. حجة الله البالغة، ج 1، ص 61.

2. الفوز الكبير في أصول التفسير، ج 1، ص 35-37؛ حجة الله البالغة، ج 1، ص 61-62.

3. همان، ص 59-60.

چنانکه شاه ولی‌الله با تعریف عبادت به معنای «نهایت فروتنی»، معیار توحید و شرک اعمالی همانند سجده تعظیم و همانند آن را مبتنی بر نیت سجده کننده دانسته است.<sup>۱</sup> او عبادت را به معنای نهایت فروتنی دانسته است که با سجده کردن در برابر مولای حقیقی محقق می‌شود و هنگامی که شخص در برابر مولای حقیقی سجده می‌کند، خود را در برابر او هیچ و او را صاحب همه چیز می‌داند. از این‌رو وی معتقد است هرگونه فروتنی و سجده در برابر غیر به معنای عبادت نیست، و الا فرشتگان برای آدم<sup>۷</sup> و برادران یوسف<sup>۷</sup> در برابر آن حضرت سجده نمی‌کردند، بلکه تا وقتی شخص به قصد عبادت این کار را انجام ندهد و نیت او صرفاً احترام و بزرگداشت باشد، نه عبادت و پرستش، چنین عملی حرام نیست.<sup>۲</sup>

روشن است که این معیار در بسیاری از امور دیگری که وی و دیگران از آنها به عنوان شرک و بدعت نام برده‌اند، وجود دارد؛ زیرا در بیشتر قریب به اتفاق مسائلی همانند زیارت، بزرگداشت‌ها و همانند آنها، مسلمانان تنها قصد تعظیم اولیای الهی و پیشوایان دین را دارند و مطمئناً اگر این مراسم تعطیل گردد، نه تنها باعث بی‌اعتنایی کامل به مقام بزرگان دین خواهد گردید، بلکه در مدت کوتاهی سیره و تاریخ درس‌آموز آنان فراموش خواهد شد و حال آنکه حیات یک دین و مذهب به زنده بودن تاریخ دینی و حفظ شعائر آن است.

## 2. توجیه اختیار انسان از راه کسب و امر بین‌الامرین

در بحث توحید افعالی و یا خالقی، از آنجا که شبهه اختیار و جبر به وجود می‌آید، دهلوی، از راه کسب و همانند آن، از جبرگرایی دوری می‌گزیند و عقیده‌الامر بین‌الامرین را تأیید می‌کند که دیدگاه شیعه است. بر این اساس، وی ضمن آنکه تمام افعال را به نوعی منتسب به خداوند می‌داند، برای انسان نیز اختیاری در نظر می‌گیرد. او در تفسیر نظریه «الامر بین‌الامرین» می‌گوید انسان در افعالش مختار است، اما در اختیار خود مختار نیست، بلکه اختیار او معلول عللِ تخلف‌ناپذیر است. وی در پاسخ

1. همان، ص 60.

2. همان.

این سؤال که چگونه واجبات و محرمات متوجه انسان شده است، گفته است: به همان طریقی که بر بهایم خوردن علف واجب و خوردن گوشت حرام شده است. انجام این گونه امور از سوی آنها، نه از روی جبر است و نه بدون علت، بلکه تمام آنها در کارهای خود مختارند، اما اختیار آنها معلول علل تخلف‌ناپذیر است، با این تفاوت که انجام کارهای آگاهانه در حیوانات فطری است، اما در انسان با کسب و نظر، یا وحی و یا تقلید به دست می‌آید.<sup>۱</sup>

هرچند بخش اخیر سخنان وی به نظریه کسب اشعری نیز اشاره دارد، ولی او و پیروانش به نظریه «الأمر بین الأمرین» نیز تصریح دارند. ممکن است وجه جمع دیدگاه او این باشد که وی سعی می‌کند ضمن حفظ جایگاه توحید افعالی، اختیار انسان را نیز به گونه‌ای اثبات کند و از آنجا که از کلام اشعری متأثر است، به دیدگاه کسب او نیز اشاره دارد، ولی چون این نظریه اشکالاتی دارد، دیدگاه الأمر بین الأمرین را نیز برگزیده است.

عقیده الأمر بین الأمرین که بیشتر از ویژگی‌های مذهب شیعه به‌شمار می‌آید، به این معناست که جبر مطلق و تفویض مطلق هر دو باطل است و آنچه با مبانی اسلام سازگارتر است و ادله نقلی نیز آن را تأیید می‌کند، الأمر بین الأمرین است؛ یعنی اینگونه نیست که خداوند تمام امور را از قبل معین کرده و هیچ‌گونه راه اختیاری برای انسان باقی نگذاشته باشد، بلکه در انجام بسیاری از امور اراده و تصمیم شخص مکلف نقش مستقیم دارد.<sup>۲</sup>

### 3. تأویل اسماء و صفات

درباره اسماء و صفات الهی همانند «ید»، «استواء»، «معیت»، «رحمت» و اوصافی از این قبیل که در ظاهر با صفات موجودات مادی شباهت دارد، چند دیدگاه در میان اهل سنت مطرح است؛ از جمله:

1. حجة الله البالغة، ج 1، ص 68؛ ر.ک: فتح الملهم، ج 1، ص 448.  
2. ر.ک: الاعتقادات، ص 29؛ التوحید، ص 206؛ الاحتجاج، ج 2، ص 414.



نص گرایان که در رأس آنان سلفیان و برخی از اهل حدیث قرار دارند، معتقدند ما نباید آیات و روایات را بر غیر ظاهرش حمل کنیم، بلکه هر آنچه در ظاهر آیات و روایات مطرح شده است، همان را می‌پذیریم و فهم واقعی موارد مبهم و متشابه را به خداوند تعالی واگذار می‌کنیم و به تفسیر آنها نمی‌پردازیم. البته روشن است که چنین نگرشی به آیات و روایات، زمینه ورود افکار انحرافی را در اعتقادات اسلامی بیشتر فراهم می‌کند.

عده‌ای دیگر که بیشتر متکلمان را تشکیل می‌دهند، تأویل‌گرایند و درصددند اسما و صفات الهی را به گونه‌ای تفسیر و تأویل کنند که از یک‌سو، باعث نقص در خداوند نگردد و از سوی فهم حقیقت آن اوصاف برای عوام آسان‌تر گردد و از گرفتار شدن آنان در دام شبهات منحرفین جلوگیری شود.<sup>۱</sup> شاه ولی‌الله دهلوی نیز به تأویل اسما و صفات به معنای معقول و قابل قبول گرایش دارد و با حمل آنها بر معانی ظاهری آنها مخالف است. وی در این باره می‌نویسد:

شأن حق تعالی بالاتر از آن است که با موجود معقول یا محسوسی مقایسه شود، یا صفات او به معنای حلول وصفی در او همانند حلول اعراض در محلشان باشد، بلکه اوصاف الهی را ما باید به لحاظ نتایج آنها معنا کنیم نه مبادی آن. مثلاً رحمت خداوند به معنای سرازیر شدن نعمت‌ها است نه رقت و انعطاف قلبی، ید در جود به کار می‌رود و همین‌طور اوصاف دیگر.<sup>۲</sup>

هم‌چنین وی آیه مبارکه (مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى)<sup>۳</sup> را به مشاهده قلبی خداوند تفسیر کرده است؛ یعنی چنین رؤیتی در قلب پیامبر آفریده شد (علم حضوری)، نه اینکه تنها حصول علم (علم حصولی) بوده باشد؛ زیرا پیامبر<sup>۴</sup> پیوسته به خداوند عالم بود.<sup>۴</sup>

1. ربك: تكملة فتح الملهم، ج 5، ص 379-380.

2. حجة الله البالغة، ج 1، ص 63.

3. سوره نجم، آیه 11.

4. ربك: حجة الله البالغة، ج 1، ص 65؛ فتح الملهم، ج 2، ص 297.

#### 4. مقام پیامبر اسلام ﷺ

دهلوی به عصمت پیامبر اسلام ﷺ معتقد است، اما معیار او درباره عصمت این است که سخنان پیامبر ﷺ یا مستند به وحی و گفتار شارع مقدس و اجتهاد خودش بود که در چنین مواردی هیچ خطایی نداشت و معصوم بود، و یا مربوط به امور عرفی بود؛ همانند لقاح درخت خرما و امثال آن. در چنین موردی خود آن حضرت فرموده است من هم مثل شما هستم. اگر خطایی کردم، مرا ببخشید.<sup>1</sup>

وی در توجیه این امر که چرا بین اولین وحی بر پیامبر ﷺ با دومین باری که بر آن حضرت وحی شد مدتی فاصله افتاد، معتقد است سرّ فاصله شدن وحی برای آن بود که هر انسانی، از جمله پیامبران دارای دو بعد بشری و ملکی هستند. از این رو هنگام خروج از ظلمات به سوی نور با موانع زیادی مواجه می‌شود و رفع آنها زمان می‌برد، تا امر الهی تمام گردد.<sup>2</sup>

شاه ولی‌الله در جایی دیگر درباره ارائه کامل دین از سوی پیامبر ﷺ نیز تردید کرده است و معتقد است بیشتر اختلافات میان مسلمانان به کمبود نصوص بر می‌گردد؛ زیرا از پیامبر ﷺ تنها چند مسئله معدود پرسیده شد، که پاسخ آنها را خداوند در قرآن بیان کرده است. از این رو بعدها در بسیاری از مسائل از جمله در حج پیامبر ﷺ یا تحلیل و تحریم متعه و غیره، میان اصحاب اختلاف به وجود آمد. چون واقعیت و حقیقت آنچه را از پیامبر شنیده بودند، نپرسیدند و پس از رحلت آن حضرت اختلاف کردند.<sup>3</sup>

وی درباره بیان فضایل صحابه گفته است:

من قومی بهتر از اصحاب رسول الله ﷺ ندیدم که تا زمان رحلت او سیزده مسئله بیشتر از آن حضرت نپرسیدند که پاسخ تمام آنها نیز در قرآن بیان شده است؛ همانند جنگ در ماه حرام و امثال آن.<sup>4</sup>

1. حجة الله البالغة، مبحث هفتم، ص 133-134، چاپ بریلی.

2. ر.ک: فتح الملهم، ج 2، ص 239.

3. ر.ک: الانصاف في بيان اسباب الاختلاف، ص 1-70.

4. ر.ک: همان، ص 4.

این امر از این رو فضیلت صحابه به شمار آمده که آنان معتقد بودند به دستور قرآن، ما نباید از پیامبر فراتر از آنچه در قرآن و سنت بیان شده است، بپرسیم؛ زیرا ممکن است پرسش‌های زیاد احکام را مشکل‌تر کند و باعث عسر و حرج گردد.<sup>۱</sup>

#### ◆ نقد و بررسی

اعتقاد شاه ولی‌الله درباره لازم نبودن عصمت پیامبر 6 در امور عادی، با برتری مطلق علمی و اخلاقی پیامبر 6 بر سایر مردم که نزد تمام مسلمانان به خصوص پیروان شاه ولی‌الله امری مسلم است، سازگاری ندارد؛ از جمله از برخی بزرگان شبه قاره و از پیروان مکتب فکری دهلوی نقل شده که گفته است: پیامبر 6 از تمام وقایع گذشته و حال و آینده عالم با خبر بود و در علم به احکام و شرایع، علوم ذات و صفات و افعال باری تعالی و اسرار عالم تکوین و غیره، هیچ بشر یا فرشته مقربی با آن حضرت برابری نمی‌کند.<sup>۲</sup>

بنابراین عقیده درست آن است که پیامبر 6 عصمت کامل داشته حتی از سهو و نسیان و خطاهای رفتاری در امور عادی غیر مرتبط به وحی نیز مصون بوده است.<sup>۳</sup> همچنین این سخن که فاصله شدن وحی برای رفع موانع ظلمانی بوده است، قابل خدشه است؛ زیرا پیامبر 6 ابتدا این موانع را از بین برد تا شایستگی دریافت اولین وحی را دریافت کرد. پس فترت دلیل دیگری داشته است.

این سخن شاه ولی‌الله که نپرسیدن مسائل، که با دستور قرآن انجام می‌گرفت، باعث مبهم ماندن احکام شرعی برای مسلمانان و حتی خلفا گردیده بود، ناتمام است؛ زیرا آنچه مذموم است، پرسش‌های بی‌مورد است، وگرنه تحقیق و تعمق در مسائل مبهم، نه تنها مورد نهی شارع نیست، بلکه برای جامعیت و ماندگاری دین اسلام و پاسخ‌گویی به نیازهای زمان و مکان امر ضروری است؛ چنان که قرآن کریم نیز در

1. ر.ک: تکملة فتح الملهم، ج 4، ص 508؛ همان، ج 2، ص 587، کتاب القضاء، «باب النهی عن كثرة السؤال و کتاب اللعان».

2. الشهاب الثاقب، ص 67، به نقل از النیونیدیه، ص 166.

3. ر.ک: دلائل الصق، ج 4، ص 40.

آیات گوناگون به تفکر و فراگیری علم تشویق کرده و دانش توأم با طهارت باطنی را از امتیازات اصلی انسان دانسته است. بنابراین جامعیت اسلام قطعاً با شعار «حسبنا کتاب الله» منافات دارد؛ زیرا کتاب خداوند مفسر می‌خواهد که خداوند او را معرفی کرده است و اگر کسی متن و تفسیر را کنار هم داشته باشد، آن زمان به حق می‌تواند از جامعیت اسلام دفاع کند و به آن جامه عمل بپوشاند.

### 5. دهلوی و مسئله خلافت

دهلوی موضوع اقامه دین را که در آیه سیزده سوره شوری (أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ)<sup>۱</sup> آمده است، مترادف با تلاش در راه تأسیس حکومت الهی می‌دانست و معتقد بود که اقامه فریضه جهاد، قضا، احیای علوم دین، اقامه ارکان اسلام و دفع کفار از حوزه اسلام بدون نصب امام، امکان‌پذیر نیست. از این‌رو، نصب امام از باب مقدمه واجب، واجب است.<sup>۲</sup>

وی در مسئله خلافت، معتقد به ضرورت و لزوم خلافت جهانی بود و مطابق دیدگاه پیشینان، آن را حق انحصاری قریش می‌دانست؛ زیرا به اعتقاد وی، آنها برترین افراد و عالم‌ترین آنان به دین هستند، ولی به دو دلیل شرط هاشمی بودن خلیفه را قبول نداشت: یکی آنکه اگر پیامبر خلافت را منحصر به بنی‌هاشم می‌کرد، خطر وراثتی شدن و در نتیجه مرتد شدن مردم وجود داشت؛ دیگر آنکه معیار رضایت مردم است و این رضایت در مورد خلفای اولیه به ترتیب وجود داشت.<sup>۳</sup> از نظر وی خلافت عبارت است از: ریاست عامه و حاکمیت به منظور استقرار دین، از طریق احیای علوم دینی و اقامه ارکان اسلام و برافراشتن پرچم جهاد و اموری که وابسته به آن است...؛

1. سوره شوری، آیه 13.  
2. *إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء*، ج 1، ص 6؛ ر.ک: *تفسیر سیاسی از اسلام*، ص 140.  
3. *حجة الله البالغة*، ج 2، ص 149.

همانند اجرای نظام قضا و حدود و رفع مظالم و امر به معروف و نهی از منکر، و همه این امور به نیابت از رسول الله ﷺ انجام شود.<sup>۱</sup>

او تأکید داشت که انتخاب خلیفه منجی اسلام می‌تواند آموزه‌های دین را با تمام ابعادش اقامه کند.<sup>۲</sup> و احمد شاه ابدالی افغان را که در همان زمان به هند حمله کرده بود، چنین خلیفه‌ای می‌دانست و معتقد بود انتخاب خلیفه جامع الشرائط بر عموم مسلمانان تا روز قیامت واجب کفایی است.<sup>۳</sup>

شاه ولی‌الله درباره شیوه‌های برقراری نظام خلافت و مشروعیت نظام دینی، چهار روش معروف این تیمیه و دیگر بزرگان اهل سنت را پذیرفته بود که عبارت‌اند از: بیعت، وصیت، شورا و سلطه بالغه.<sup>۴</sup> همچنین وی یکی از ویژگی‌های خلیفه را شرافت نسبی و قومی می‌دانست.<sup>۵</sup> این امر با تفکر امروزی طالبان که خود را منتسب به یک گروه قومی برتر (پشتون) می‌داند و به وضوح اعلام کرده است که «در افغانستان انتخابات برگزار نخواهد شد؛ چون انتخابات، تقلید غیر اسلامی است»، کاملاً سازگاری دارد.

تقسیم دیگری که ایشان برای خلافت ارائه داد، خلافت ظاهری و باطنی است که وی این تقسیم‌بندی را از سیره پیامبر اسلام استفاده کرده است. خلافت ظاهری شامل خدمات اجتماعی و فعالیت‌های سیاسی‌ای است که جنبه عملی دارند؛ مانند جهاد، دفاع از مرزهای سرزمین اسلامی، جمع‌آوری مالیات، تقسیم مالیات، آماده‌سازی مساجد و سرپرستی یتیمان و فقراء، اما خلافت باطنی مربوط به تعلیم و آموزش احکام، معارف و افکار دینی می‌شود. ایشان گستره خلافت باطنی یا به عبارت دیگر، روش‌های ارائه دین را بسیار گسترده می‌داند. به اعتقاد او فعالیت و خدمات علمی و مذهبی متکلمان، خطبا، مشایخ صوفیه و دیگر مبلغان دینی، عموماً شامل خلافت باطنی می‌گردد.<sup>۶</sup>

1. *إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء*، ج 1، ص 5؛ ر.ک: *حجة الله البالغة*، ج 2، ص 148؛ *التفسير السياسي للإسلام*، ص 139-140.

2. *حجة الله البالغة*، ج 2، ص 148.

3. *إزالة الخفاء*، ج 1، ص 7؛ ر.ک: *التفسير السياسي للإسلام*، ص 143؛ *تفسير سياسي از اسلام*، ص 164.

4. *حجة الله البالغة*، ج 2، ص 149-150.

5. همان، ص 149.

6. *إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء*، ج 2، ص 234-235.

از نظر وی جهان آینده دنیای تفکر و استدلال خواهد بود. از این رو ارائه تفسیر عقلانی از نظام خلافت اسلامی برای آینده جهان را ضروری می‌دانست.<sup>۱</sup>

## 6. اعتقاد به ولایت تکوینی امامان شیعه

گفته شده است: که شاه ولی‌الله از نظر نور تکوینی و علم باطنی، پس از پیامبر اسلام<sup>6</sup>، هیچ کسی را برتر از ائمه اثنا عشر نمی‌دانست؛ همچنان که او سلسله عرفا و تصوف را نیز از طریق حسن بصری یا کمیل یا دیگران، به حضرت علی<sup>7</sup> منتسب می‌کرد.<sup>۲</sup>

همچنین به گفته ابوالحسن ندوی، شاه ولی‌الله بر خلاف کسانی که احادیث عقد اخوت پیامبر گرامی اسلام با امام علی<sup>7</sup> را قابل اعتماد ندانسته‌اند، این احادیث را پذیرفته است.<sup>۳</sup>

با این همه، دهلوی با شیعیان مخالف بود و ضمن برگرداندن کتاب ضد شیعی احمد سرهندی به عربی، کتاب دیگری به نام «ازلة الجفاء» بر ضد شیعه نوشت که پس از او فرزندش شاه عبدالعزیز نیز با نوشتن کتاب *تحفة اثنا عشریة* بر ضد شیعه، سیاست استعماری شیعه‌هراسی و ایجاد اختلاف و تفرقه میان شیعه و اهل سنت را به کمال رساند.

### ◆ نقد و بررسی

تقسیم خلافت به ظاهری و باطنی از سوی شاه ولی‌الله، با چند اشکال مهم مواجه است: یکی آنکه این دیدگاه در حقیقت ترویج نظریه جدایی دین از سیاست است که با اشکالات فراوانی مواجه است. از سوی دیگر با اعتقاد به این دیدگاه بیشتر حکومت‌های تاریخ اسلام، به‌عنوان حکومت اسلامی مشروعیت می‌یابد. براساس این نظریه شایستگی افراد برجسته‌ای همانند خاندان پیامبر<sup>6</sup> نیز انکار نمی‌شود، اما کنار

1. من أعلام المسلمین و مشاهیرهم، ص 91.  
2. فیلسوف شیرازی در هند، ص 167-168.  
3. تفسیر سیاسی از اسلام، ص 43.

گذاشته شدن آنان از حکومت موجه جلوه داده می‌شود؛ زیرا مقام اهل‌بیت: را برتر از آن می‌داند که در امور دنیوی و اداری دخالت کنند، بلکه مهم‌ترین و اصلی‌ترین وظیفه آنان را آموزش دینی و هدایت معنوی مسلمانان است؛ حال آنکه عدم دخالت افراد آگاه به مسائل دینی در مسایل سیاسی و سپردن حکومت به جاهلان و فاسقان، با اسلامیت حکومت ناسازگار است؛ زیرا اجرای احکام اسلامی، نیازمند آگاهی گسترده در تمام ابعاد اسلامی است.

در باره تألیفات ضد شیعی شاه ولی‌الله و امثال وی نیز باید گفت که بسیاری از اموری که به عنوان عقاید شیعه در این آثار مورد نقد قرار گرفته است، خلاف واقع است و بر فرض پذیرش این عقاید، بیشتر اهل‌سنت به خصوص جریان‌های موجود در شبه قاره نیز به آن ملتزم هستند. و اختصاص به شیعه نخواهد داشت. نسبت دادن چنین اموری به شیعیان، باعث شده که امروز ظلم‌های بسیاری به شیعیان شبه قاره و جاهای دیگر شود.

## 7. دفاع از زیارت مشروع

یکی از مهم‌ترین ادله مخالفان زیارت، روایتی است با این مضمون: «بار سفر بستن به جز به سوی سه مسجد (مسجد الحرام، مسجد الأقصى و مسجد النبی) جایز نیست». <sup>۱</sup> بر همین اساس، برخی گفته‌اند زیارت حرم پیامبر و همچنین مطلق زیارت قبور بزرگان دین و اقارب، بر خلاف سنت و از مصادیق بدعت است و باید از آن پرهیز گردد. شاه ولی‌الله دهلوی نیز با استناد به روایت فوق، مدعی است چون مردم دوران جاهلیت به قصد تبرک و زیارت به اماکن مقدسه‌شان می‌رفتند و اعمال مشرکانه انجام می‌دادند، برای جلوگیری از خلط شدن شعائر اسلامی با رفتار مشرکانه جاهلی، هرگونه سفر زیارتی جز در سه مورد، در اسلام منع شده است. <sup>۲</sup> در عین حال ایشان با توجه به حدیث «نهیتکم عن زیارة القبور فزوروها»، اظهار کرده است که نهی از زیارت

1. ر.ک: صحیح مسلم، ج 4، ص 376؛ صحیح بخاری، ج 7، ص 158 و 159؛ سنن أبی‌داود، ج 5، ص 408؛ سنن ترمذی، ج 2، ص 48.

2. حجة الله البالغة، ج 2، ص 63 و 192؛ المصنفی، ص 54.

قبور مربوط به صدر اسلام و تا زمانی بود که اصول و آموزه‌های اسلامی در اذهان مردم تثبیت نشده بود و در نتیجه احتمال انحراف و انجام دادن اعمال مشرکانه و خلط موازین شرعی با غیر آن وجود داشت، اما پس از آشنایی مردم با دستوره‌های اسلامی این نهی برداشته شد و حتی بر زیارت قبور تاکید گردید؛ زیرا رفتن به زیارت مایه یادآوری مرگ و در نتیجه اصلاح حال افراد است.<sup>۱</sup>

خلیل احمد سهارنپوری حدیثی از عایشه نقل کرده است که از پیامبر ﷺ پرسیده شد: چگونه اهل قبور را زیارت کنیم؟ حضرت فرمود: بگو: «السلام علی اهل الدیار، من المؤمنین و المسلمین، و یرحم الله المستقدمین و المستأخرین، و إنا إن شاء الله بکم لللاحقون». سهارنپوری این روایت را دلیل جواز زیارت زن‌ها گرفته است.<sup>۲</sup> شاه ولی‌الله نیز این‌گونه زیارت را برای تمام زائران اهل قبور سفارش کرده است.<sup>۳</sup>

ممکن است از سخنان شاه ولی‌الله نتیجه گرفته شود که حرمت و جواز و حتی وجوب زیارت بسته به آن است که نوع مردم به خرافات گرفتار شوند و ممکن است رفتار بدعت‌آمیز و مشرکانه از آنان سربزند، اما اگر چنین احتمالی در نوع مردم وجود نداشته باشد، زیارت جایز است.

به اعتقاد شاه ولی‌الله، پیامبر ﷺ از گنج‌کاری و ساختن بنا روی قبرها، نشستن روی آنها، افراط در تعظیم اهل قبور و نماز خواندن به سوی آن مکان‌ها نهی کرده است؛ زیرا چنین کارهایی انسان را به رفتار مشرکانه و در نتیجه معبود قرار دادن اهل قبور نزدیک می‌کند. دستور آن حضرت به علی<sup>۷</sup> این‌گونه بود که هر تمثالی را نابود و هر قبر مرتفع را تسویه کند.<sup>۴</sup>

1. حجة الله البالغة، ج 2، ص 38؛ ر.ک: الماتریدیة و موقفهم من توحید الأسماء و الصفات، ج 3، ص 273.

2. همان، ص 205.

3. حجة الله البالغة، ج 2، ص 38.

4. حجة الله البالغة، ج 2، ص 37.



### ◆ نقد و بررسی

هرچند شاه ولی‌الله با استناد به احادیث فوق سفر زیارتی را مقرون به شرک دانسته است، اما با توجه به سیره پیامبر<sup>6</sup>، معتقد است که زیارت شرک‌آمیز و نرفتن اهانت‌آمیز هردو جایز نیست؛ یعنی اگر زیارت به زیاده‌روی در بزرگداشت اهل قبور انجامد و در نتیجه شخص را به شرک نزدیک کند، چنین زیارتی صحیح نیست، ولی ترک زیارت، چنانچه خالی از شائبه شرک و بدعت باشد نیز باعث اهانت به اهل قبور می‌گردد و مطلوب نیست، بلکه حتی گریستنی که به دور از هرگونه گفتار شرک‌آمیز و یا بر سر و صورت زدن باشد، جایز است و اشکالی ندارد.<sup>1</sup>

قائلان به جواز زیارت و توسل و عزاداری نیز دیدگاهی جز این ندارند. تأکید آنها بر زیارت و بزرگداشت‌ها به دلیل لزوم تعظیم بزرگان دین است؛ زیرا خداوند احترام آنها را بر هر مسلمانی واجب کرده و بی‌احترامی به پیشوایان و بزرگان دین را حرام دانسته است. آنها نیز تأکید دارند که نباید در بزرگداشت‌ها و گرمی‌داشت‌ها حدود شرعی را نادیده گرفت، اما این سخن بدان معنا نیست که اگر در برخی موارد، افرادی ناآگاه رفتار نادرستی انجام دادند، گرمی‌داشت و زیارت و توسل و عزاداری به کلی تعطیل گردد و جان و مال آنان را به اتهام شرک و بدعت، حلال دانست.

### ◆ عقاید دیگر شاه ولی‌الله

برخی دیگر از اندیشه‌های او امور زیر است:

1. تفکیک تاریخ اسلام با تاریخ مسلمانان، به این معنا که مشترکات و افتراقات مسلمانان با اسلام جداگانه بررسی گردد، تا آنچه ناشی از جهل و خودخواهی مسلمانان بوده است، به نام اسلام ثبت نگردد.
2. تفاوت گذاشتن میان عصر خلافت اسلامی با دوران پادشاهی مسلمانان. به اعتقاد او عملکرد حاکمان با خلفا متفاوت است و نباید این دو دوران را با یکدیگر خلط کرد و حساب یکی را به پای دیگری نوشت.

1. همان، ص 38.

3. ترویج اجتهاد با ملاحظه شرایط زمانی و مکانی و مبارزه با تقلید کور کورانه.<sup>1</sup>

### ◆ جمع بندی

شاه ولی الله شخصیت مهم و تاثیرگذار در تاریخ هزاره دوم قمری شبه قاره هند به شمار می آید.

اهمیت وی تنها در نقش تأثیرگذار او در سیر فکری زمان خودش نیست، بلکه او توانست تحول جدیدی را در سیر فکری اهل سنت شبه قاره به وجود آورد که هنوز بیشتر مسلمانان شبه قاره و جریان های فکری مهم آنها، به پیروی از مکتب فکری او افتخار می کنند.

مهم ترین ویژگی وی در تفکر اصلاحی او برای مبارزه با بیگانگان و احیای اسلام اصیل است و اندیشه او باعث شکل گیری چندین جنبش سیاسی شد و در نهایت به جریان های فکری فعال و پایداری تبدیل گردیدند.

شاه ولی الله نقش تأثیرگذاری در ترویج اهل حدیث و سلفیت در شبه قاره داشت؛ زیرا توجه او به سلفیت و حدیث گرایی، بی تأثیر در نزدیک شدن برخی جریان ها به وهابیت نبود.

او سعی کرد در فقه و کلام نوعی وحدت میان مذاهب فقهی و کلامی تصوف به وجود آورد.

به اعتقاد او بسیاری از مردم از حقیقت توحید دور گردیده اند و اعتقادات اسلامی مردم با خرافات جاهلی مخلوط شده است. از همین رو وی بر ضرورت پیراستن عقاید اسلامی از بدعت ها تأکید داشت.

دهلوی موضوع اقامه دین را مترادف با تلاش در راه تأسیس حکومت الهی می دانست و معتقد بود اقامه فریضه جهاد و قضا و احیای علوم دین و... بدون نصب امام امکان پذیر نیست.

1. تاریخ الدعوة الإسلامية فی الهند، ص 142-144.

در بحث توحید افعالی و یا خالقی، از آنجا که شبهه اختیار و جبر به وجود می‌آید، شاه ولی‌الله دهلوی از راه کسب و همانند آن، از جبرگرایی دوری می‌گزیند و عقیده‌الامر بین الامرین را تأیید کنند.

درباره اسماء و صفات الهی همانند: ید، استواء، معیت، رحمت و اوصافی از این قبیل، دهلوی به تأویل اسماء و صفات به معنای معقول و قابل قبول گرایش رد و با حمل آنها بر معانی ظاهری آنها مخالف است.

معیار کلی شاه ولی‌الله در باره عصمت این است که سخنان پیامبر 6، یا مستند به وحی و گفتار شارع مقدس و اجتهاد خودش بود که در این موارد هیچ خطایی نداشت و معصوم بود، و یا مربوط به امور عرفی بود که در چنین موردی آن حضرت عصمت نداشت.

به اعتقاد دهلوی از نظر نور تکوینی و علم باطنی، پس از پیامبر اسلام 6 هیچ کسی برتر از ائمه اثنا عشر نیست؛ همچنان که او سلسله عرفاء و تصوف را نیز به حضرت علی 7 منتسب می‌کرد.


از نظر وی، زیارت کردن شرک‌آمیز و زیارت نکردن اهانت‌آمیز هر دو ناروا و غیر جایز است.

## ◆ كتابنامه

1. **الإحتجاج على أهل النجاص**: أحمد بن علي بن أبي طالب طبرسي، مشهد: نشر المرتضى، بي.تا.
2. **إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء**: شاه ولي الله احمد بن عبدالرحيم دهلوي، بي.جا، بي.تا.
3. **أشرف على التهاتوي حكيم الأمة و شيخ مشايخ العصر في الهند**: محمد رحمت الله ندوي، دمشق: دار القلم، چاپ اول، 1427ق.
4. **الاعتقادات**: محمد بن بابويه صدوق، تهران: انتشارات اسلاميه، بي.تا.
5. **الاعلام بمن في تاريخ الهند من الأعلام - المسمى نزهة الخواطر و بهجة المسامع و النواظر**: عبدالحى حسنى، بيروت: دار ابن حزم، چاپ اول، 1420ق.
6. **الإنصاف في بيان اسباب الاختلاف**: شاه ولي الله احمد بن عبدالرحيم دهلوي، هند: مهاكاشي، بي.تا.
7. **أوجز المسالك إلى موطن مالک**: محمد زكريا الكاندهلوي، تحقيق: نقى الدين ندوي، دمشق: دار القلم، بي.تا.
8. **تاريخ الإسلام في الهند**: عبدالمنعم نمر، بيروت: المؤسسة الجامعية للدراسات و النشر و التوزيع، چاپ اول، 1401ق.
9. **تاريخ الدعوة الإسلامية في الهند**: مسعود الندوي، بيروت: دار العربية، بي.تا.
10. **تاريخ تفكر اسلامي در هند**: عزيز احمد، ترجمة: نقى لطفى و محمد جعفر ياحقى، تهران: انتشارات كيهان با همكارى شركت انتشارات علمى و فرهنگى، چاپ اول، 1366ش.
11. **التفسير السياسي للإسلام في مرآة كتابات الأستاذ أبي الأعلى المودودي و الشهيد سيد قطب**: أبو الحسن على ندوي حسنى، مصر: دار آفاق الغد، بي.تا.
12. **تفسيرى سياسى از اسلام بر اساس منابع و ديگاه اهل سنت**: أبو الحسن على ندوي حسنى، ترجمه: عبدالقادر دهقان، تهران: احسان، چاپ سوم، 1388ش.
13. **تكملة فتح الملهم شرح صحيح المسلم**: محمد تقى عثمانى، بيروت: دار احياء التراث العربى، چاپ اول، 1426ق.
14. **التوحيد**: محمد بن بابويه صدوق، قم: مؤسسه نشر اسلامى، بي.تا.
15. **جنبش اسلامى پاكستان بررسى عوامل تاكاملى در ايجاد نظام اسلامى**: محمد اكرم عارفى، قم: مؤسسه بوستان كتاب، 1382ش.
16. **حجة الله البالغة**: شاه ولي الله احمد بن عبدالرحيم دهلوي، قاهره: دار التراث، چاپ اول، 1355ق.
17. **حجة الله البالغة**: همان، هند، بريلي، بي.تا.
18. **دعوة الإمام محمد بن عبد الوهاب بين مؤيديها و معارضيها فى شبه القارة الهندية**: أبوالمكرم بن عبدالجليل، رياض: دار السلام للنشر و التوزيع، چاپ دوم، 1421ق.
19. **دلائل الصدق**: محمد حسين مظفر، قم: مؤسسة آل البيت: لاحياء التراث، بي.تا.
20. **دين و سياست، مورد هند**: عليرضا عطار، تهران: مركز چاپ و انتشارات امور خارجه، چاپ اول، 1381ش.
21. **الديوبندية؛ تعريفها، عقائدها**: طالب الرحمن ابى اسامة، پاكستان: دارالكتاب و السنة، چاپ اول، 1415ق.
22. **روزنامه رسالت**، «نسخه هندی و هابيت»، 87/5/22، ش 6499.
23. **سايت دارالعلوم ديوبند**، «علماء ديوبند اتجاههم الدينى»، محمد طيب قاسمى.
24. **سفرنامه پاكستان؛ نكرشى به تاريخ و فرهنگ**: قاسم صافى گلپايگانى، تهران: كلمه، چاپ اول، بهمن 1366ش.
25. **سنن أبى داود**: أبو داود سليمان بن الأشعث السجستانى، بيروت: دار الكتاب العربى، بي.تا.
26. **سنن ترمذى**: محمد بن عيسى ابو عيسى الترمذى، تحقيق: احمد محمد شاکر و ديگران، بيروت: دار احياء التراث العربى، بي.تا.



27. **صحیح بخاری**: محمد بن اسماعیل ابو عبدالله البخاری، تحقیق: مصطفیٰ دیب البغا، بیروت: دار ابن کثیر، چاپ سوم، 1407ق.
28. **صحیح مسلم**: ابو الحسین مسلم بن الحجاج النیسابوری، بیروت: دار الجیل - دار الآفاق الجدیدة، بی-تا.
29. **فتح الملهم شرح صحیح المسلم**: شبیر احمد عثمانی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، 1426ق.
30. **فرق تسنن**: به کوشش مهدی فرمانیان، جمعی از نویسندگان، قم: دانشگاه ادیان، 1386ش.
31. **الفلسفة العملية والنظرية في الهند والصين**: علی زیعور، بیروت: دار النهضة العربية، چاپ اول، 1426ق.
32. **الفوز الكبير في أصول التفسير**: شاه ولی الله احمد بن عبدالرحیم دهلوی، ترجمه از فارسی به عربی: سلمان حسینی ندوی، چاپ دوم، قاهره: دار الصحوة، 1407ق.
33. **فیلسوف شیرازی در هند**: اکبر ثبوت، تهران: مرکز بین المللی گفتگوی تمدن ها، چاپ اول، 1380ش.
34. **الماتريديّة و موقفهم من توحيد الأسماء و الصفات**: شمس الدین سلفی افغانی، عربستان (طائف): مكتبة الصديق، چاپ دوم، 1419ق.
35. **مجلة الكترونيكي الداعي**، «الجامعة الإسلامية دار العلوم/ ديوبند نشرت ولاتزال العدل والأمن والسلام»، فضل الرحمن، ش 6-7، سال 30، جمادى الثانية ورجب 1427ق.
36. **المدارس الدينية الباكستانية من الجامعة الحقانية إلى المسجد الأحمر**: مصباح الله عبدالباقي، قاهره: مكتبة مدبولي، چاپ اول، بی-تا.
37. **مصفي و مسوي شرح موطأ مالك (فارسی)**: شاه ولی الله احمد بن عبدالرحیم دهلوی هند(دهلی): مطبع فاروقی، 1293ق.
38. **من أعلام المسلمين و مشاهيرهم**: أبو الحسن علی ندوی حسنی، تهیه کننده: سید عبدالماجد الغوری، بیروت: دار ابن کثیر، چاپ اول، 1423ق.
39. **المهند علی المقند**: خلیل احمد سهارنپوری، به اضافه عقائد اهل السنة و الجماعة از سید عبدالشکور ترمذی، پاکستان (لاهور): المطبعة العربية، 1404ق.





# اندیشمندان حنفی و کثراندیشی‌های این تیمیه

\* محسن افضل آبادی



\* دانش آموخته حوزه و کارشناس ارشد فلسفه اسلامی





### ◆ چکیده

انتشار افکار و اعتقادات انحرافی ابن تیمیه در جامعه اسلامی از دیر باز مورد انتقاد و اعتراض گسترده اندیشوران مسلمان بوده و این امر باعث شده تا تعداد زیادی از شخصیت‌های بزرگ اهل سنت از دوران حیات وی تا به امروز، همواره به نقد اندیشه‌های او بپردازند و مسلمانان را از این فتنه شوم آگاه سازند. در این نوشتار دیدگاه عالمان و صاحب‌نظران حنفی درباره این شخصیت بررسی می‌شود.

**کلیدواژگان:** اهل سنت، احناف، وهابیت، ابن تیمیه، تکفیر.

## ◆ مقدمه

از جمله تهدیدهای جدی برای اسلام، تفسیر به رأی‌هایی است که با موازین و مبانی متقن قرآن و سنت مطابقت نداشته و همواره اعتقادات مسلمانان را دچار مشکل کرده است. یکی از کسانی که با این نوع نگرش زمینه تبلیغات دشمنان را بر ضد امت اسلامی فراهم ساخته است، احمد بن عبدالحلیم (661-728 ق) معروف به ابن تیمه است. برداشت‌های متفاوت وی از موضوعاتی همچون توحید، شرک، زیارت، جهاد و... باعث شده پیروان وی امروزه با قرائتی تنگ‌نظرانه و خشن از دین، کژاندیشانه در آتش تفرقه بدمند و اختلاف میان مذاهب اسلامی را تشدید کنند. لذا ضروری است چهره واقعی این شخصیت از دیدگاه مذاهب اسلامی بررسی گردد تا صحت و سقم ادعاهای مربوط به «شیخ الاسلام وهابیت» بیشتر نمایان شود.

## ◆ دیدگاه عالمان حنفی

با مطرح شدن آرای ابن تیمیه در جامعه اسلامی، صاحب‌نظران حنفی مانند دیگر عالمان بیدار مسلمان، از زمان حیات وی تا به امروز به تبیین و نقد اندیشه‌های او پرداخته‌اند که به برخی از این شخصیت‌ها اشاره می‌شود.

### 1. شمس الدین أبو العباس احمد بن ابراهیم سروجی حنفی

سروجی<sup>1</sup> از اولین اندیشمندان حنفی مذهبی است که در زمان حیات ابن تیمیه به

1. أحمد بن إبراهيم بن عبد الغني بن أبي اسحاق العباسي، شمس الدين سروجي حنفي (639-710 ق) ابتدا از پیروان مکتب احمد بن حنبل بود و سپس به مذهب حنفی گرایش پیدا کرد و شرح مفصلی در شش جلد بر کتاب الهدایه نوشت و در شمار بزرگان مذهب حنفی قرار گرفت. وی در سال 691 ق به سمت قاضی القضاة مصر انتخاب شد. ذهبی در ذیل کتاب تاریخ الإسلام وی را این‌گونه مورد ستایش قرار داده است: «الإمام الأوحى، القاضي وشيخ المذهب، أحمد بن إبراهيم بن عبد الغني السروجي الحنفي صاحب التصانيف المفيدة. كان أحد الفقهاء الأذكياء، وتو اليه دالة على ذلك، عاش ثلاثاً وسبعين سنة، ... وكان نبيلاً وقوراً فاضلاً، كثير المحاسن والبر». از وی تألیفات متعددی بر جای مانده است؛ از قبیل: الغایة فی شرح الهدایة، تحفة الأصحاب ونزهة نوي الألباب، ➡ نفحات النسمات في وصول إهداء الثواب للأموات، و اعتراضات على الشيخ ابن تیمیه. (الدرر الكامنة، ج 1، ص 310؛ رفع الإصرار عن قضاة مصر، ج 1، ص 13؛ المنهل الصافي والمستوفى بعد الوافي، ج 1، ص 37؛ طبقات الحنفية، ج 1، ص 53؛ الطبقات السننية في تراجم الحنفية، ج 1، ص 76).

نقد افکار التقاطی وی پرداخت و مقالاتی را در این زمینه منتشر ساخت. ابن حجر عسقلانی، سروجی را از جمله اندیشمندانی دانسته که منصفانه و مؤدبانه به نقد دیدگاه‌های ابن تیمیه پرداخته است، وی در این باره نوشته است: «و من تصانیفه: الردّ علی ابن تیمیه، و هو فیہ منصف متأدّب صحیح البحث. وبلغ ذلك ابن تیمیه فتصدى للرد علی رده». <sup>1</sup> همو در جای دیگری می‌نویسد: «وله ردّ علی ابن تیمیه بأدب وسکينة وصحة ذهن و ردّ ابن تیمیه علی رده». <sup>2</sup>

ابن تغری بردی نیز با اشاره به تخصص و تبحر سروجی در علوم مختلف، با اشاره به اعتراضات سروجی به ابن تیمیه می‌نویسد: «کان بارعاً فی علوم شتی و له اعتراضات علی ابن تیمیه فی علم الکلام». <sup>3</sup>

سروجی در مورد زیارت قبر شریف نبوی، بر خلاف اعتقاد ابن تیمیه می‌نویسد:

هنگامی که حاجیان مراسم حج را به پایان رساندند و از مکه برگشتند، باید متوجه شهر پاک رسول الله ﷺ و زیارت قبر شریف آن حضرت شوند؛ زیرا زیارت قبر پیامبر ﷺ از پیروزمندانۀ‌ترین تلاش‌هاست. <sup>4</sup>

1. رفع الإصر عن قضاة مصر، ص 42 .

2. الدرر الكامنة، ج 1، ص 92.

3. النجوم الزاهرة، ج 9، ص 213.

4. «فإذا انصرف الحاج من مكة شرفها الله تعالى فليتوجهوا إلى طيبة مدينة رسول الله ﷺ وزيارة قبره الشريف فأتها من أنجح المساعي». (دفع شبهه من شبه وتمرد، ص 24؛ شفاء السقام، ص 65؛ الفتاوى السهمية في ابن تیمیه، ص 9، به نقل از الغاية في شرح الهداية).

## 2. أحمد بن عثمان ترکمانی جوزجانی حنفی<sup>1</sup>

ابن ترکمانی که یکی از چهره‌های شاخص و به نام احناف است، با تشخیص به موقع انحرافات اعتقادی ابن تیمیه، به منظور روشن‌سازی افکار عمومی نسبت به تفکرات التقاطی وی کتابی با عنوان *الأبحاث الجلیة في الرد علی ابن تیمیة* در نقد و ردّ ابن تیمیه نگاشته است.<sup>2</sup>

## 3. محمد بن محمد علاء‌الدین بخاری حنفی<sup>3</sup>

علاء‌الدین بخاری یکی دیگر از فقهای حنفی است که حکم به تکفیر و بدعت‌گذار بودن ابن تیمیه کرده است؛ چنان‌که ابن حجر عسقلانی در این‌باره می‌نویسد: «وتعصّب الشيخ علاء‌الدین البخاري نزيل دمشق على الحنابلة و بالغ في الحطّ علی ابن تیمیه و صرّح بتكفيره».<sup>4</sup>

بخاری حنفی در روشن‌سازی افکار عمومی در مورد انحرافات ابن تیمیه فقط به تکفیر وی بسنده نکرده، بلکه تصریح کرد هر کس او را شیخ الاسلام بنامد، کافر است. شوکانی در این‌باره می‌نویسد:

از علاء‌الدین حنفی درباره سخنان ابن تیمیه که منفرد به آن بوده، سؤال می‌شد و او جواب می‌داد که در آنها خطا و اشتباه کرده

1. أحمد بن عثمان بن إبراهيم بن مصطفى بن سليمان، معروف به ابن ترکمانی، به سال 681ق در قاهره متولد شد. او یکی از اندیشمندان بزرگ حنفی عصر خود بود. صدفی در مورد وی نوشته است: «كان إماماً مجيداً و فقيهاً مفيداً». برخی از آثار وی عبارت‌اند از: *الفرائض، أحكام الرمي والسبق والمحلل، شرح كتاب الجامع الكبير، شرح كتاب الهداية، تعليق بر دو كتاب اصولي المحصل و المنتخب، سه تعليق بر كتاب خلاصة الدلائل في تنقيح المسائل، شرح كتاب المقرب في النحو، شرح كتاب عروض ابن الحاجب، شرح الشمسية در منطق، شرح التنبصرة در هینت و نجوم، تعليق بر كتاب مختصر القدوري در فروع حنفیه و كتاب الأبحاث الجلیة في الرد علی ابن تیمیة. وی در سال 744ق در قاهره از دنیا رفت. (تاج التراجم في طبقات الحنفية، ج 1، ص 116).*

2. السلفية الوهابية، ص 136.

3. محمد بن محمد بن محمد بخاری، معروف به علاء‌الدین بخاری، از بزرگان فقهای حنفی و از شاگردان سعد تفتازانی است. او در سال 779ق در ایران به دنیا آمد و سپس به هند، مکه و مصر مسافرت کرد و پس از مدتی اقامت در مصر، در اواخر عمر خود به دمشق رفت، تا اینکه در همان‌جا در سال 841ق از دنیا رفت. مهم‌ترین تألیفات وی عبارت‌اند از: *الملجئة للمجسة، نزهة النظر في كشف حقيقة الإنشاء والخبر، فاضحة الملحدين و ناصحة الموحدين. (إنباء الغمر بأبناء العمر، ج 2، ص 148؛ الأعلام، ج 7، ص 46).*

4. إنباء الغمر بأبناء العمر، ج 2، ص 86.

است. قلب او از ابن تیمیه متنفر بود، تا اینکه بر این امر استحکام یافت. لذا تصریح به بدعت گذاری او نمود و سپس او را تکفیر کرد و کار او به جایی رسید که در مجلسش تصریح کرد که هر کس عنوان «شیخ الاسلام» را بر ابن تیمیه اطلاق کند، کافر خواهد شد.<sup>۱</sup>

#### 4. علی بن محمد قاری هروی حنفی<sup>۲</sup>

ملا علی قاری که از فقهای به نام احناف در شبه قاره‌ی هند محسوب می‌شود، مانند دیگر اندیشمندان مسلمان به نقد فتوای ابن تیمیه درباره منع از زیارت مرقد شریف پیامبر<sup>ص</sup> می‌پردازد و می‌نویسد:

ابن تیمیه از حنابله در تحریم سفر به جهت زیارت پیامبر<sup>ص</sup> تفریط کرده است؛ زیرا او سفر به قصد زیارت نبی مکرم اسلام<sup>ص</sup> را حرام می‌داند؛ چنانکه برخی دیگر نیز راه افراط را در پیش گرفته و گفته‌اند: زیارت مرقد شریف رسول خدا<sup>ص</sup> به یقین، یکی از موارد بارز تقرّب و نزدیکی به خداست و این امر به ضرورت دین ثابت است و کسی که به انکار آن برخیزد، محکوم به کفر است. شاید مورد دوم به صحت نزدیک‌تر باشد؛ زیرا حرام دانستن موردی که بر استحباب آن اتفاق نظر دارند، خود کفر است؛ چون این مورد بالاتر از تحریم عمل مباح است که علما در این باب، اتفاق نظر دارند بر کفر بودن آن.<sup>۳</sup>

1. البدر الطالع، ج 2، ص 137.  
2. علی بن (سلطان) محمد نور الدین ملا هروی قاری، معروف به ملا علی قاری، در هرات به دنیا آمد و در شمار فقهای بنام احناف در شبه قاره‌ی هند محسوب می‌شود و یکی از کسانی است که کتب زیادی از وی بر جای مانده؛ مانند: مرقاة المفاتیح شرح مشکاة المصابیح، شرح کتاب فقه اکبر ابوحنیفه، الأئمار الجنبیة فی أسماء الحنفیة، الفصول المهمة، بداية السالك، المصنوع فی معرفة الحديث الموضوع، تنبیه الغیبی فی تکفیر ابن العربی، شرح الشفاء، شرح الحصن الحصین، شرح الشمائل. وی به سال 1014 از دنیا رفت (البدر الطالع، ج 1، ص 424؛ الأعلام، ج 5، ص 166).  
3. «و قد فرط ابن تیمیه من الحنابله حیث حرّم السفر لزيارة النبي كما أفرط غيره، حیث قال: كون الزيارة قربة معلوم من الدين بالضرورة، و جاحده محکوم علیه بالكفر، و لعلّ الثاني أقرب إلى الصواب؛ لأنّ تحریم ما أجمع العلماء فيه بالإستحباب يكون كفرا؛ لأنه فوق تحریم المباح المتفق علیه في هذا الباب». (شرح الشفاء، ج 2، ص 152؛ شواهد الحق فی الاستغاثة بسید الخلق، ص 177).

## 5. محمد عبدالحی لکنوی حنفی<sup>۱</sup>

وی در شمار اندیشمندان مشهور حنفی است. محمد عبدالحی منع زیارت پیامبر<sup>6</sup> از جانب ابن تیمیه را یکی از زشت‌ترین سخنان وی دانسته و نوشته است:

کلام ابن تیمیه در مسئله زیارت بهترین مردم (علیه الصلاة والسلام) از زشت‌ترین کلمات است؛ زیرا او سفر به جهت زیارت قبر پیامبر<sup>6</sup> را تحریم کرده و آن را معصیت دانسته و نفس زیارت قبر آن حضرت را نیز تحریم کرده است.<sup>۲</sup>

وی همچنین با تصریح به خرق اجماع که ابن تیمیه در مسئله زیارت قبر شریف نبوی مرتکب شده، می‌نویسد:

هیچ‌یک از بزرگان و علمای اسلام تا عصر ابن تیمیه حکم به عدم مشروعیت زیارت قبر پیامبر<sup>6</sup> نکرده است، بلکه اتفاق نظر دارند که نفس زیارت آن حضرت پر فضیلت‌ترین عبادات و بالاترین طاعات است، (بلکه) اختلاف ایشان در استحباب و وجوب آن است که اکثر ایشان حکم به استحباب و بعضی دیگر از آنها مانند مالکیه و ظاهریه حکم به وجوب آن داده‌اند و اکثر اندیشمندان حنفی معتقدند زیارت پیامبر<sup>6</sup> نزدیک به واجب است و حکم نزدیک به واجب نزد علمای احناف در حکم واجب است و اولین کسی که خرق این اجماع را کرد و چیز جدیدی آورد که هیچ‌کس قبل از او نیاورد، ابن تیمیه بود.<sup>۳</sup>

1. محمد عبد الحی بن محمد عبدالحلیم أنصاری لکنوی هندی، معروف به عبدالحی لکنوی، به سال 1264ق در لکنو، یکی از شهرهای هند، به دنیا آمد و در سال 1304ق از دنیا رفت. وی از فقهای حنفی مذهب و متبحر در علوم حدیث بود که کتاب معروف *الرفع و التکمیل فی الجرح و التعديل* یکی از بهترین کتبی است که از وی در این زمینه به چاپ رسیده و تعلیقات عبدالفتاح أبو غدة بر غنای این کتاب افزوده است. برخی دیگر از آثار وی عبارت‌اند از: *الآثار المرفوعة فی الأخبار الموضوعة، الفوائد البهیة فی تراجم الحنفیة، التعلیقات السنیة علی الفوائد البهیة، الإفادة الخطیرة، ظفر الأمانی فی شرح مختصر الجرجانی، مجموعة الفتاوی، نفع المفتی والمسائل بجمع متفرقات المسائل، التعلیق الممجد علی موطأ الإمام محمد الشیبانی، فرحة المدرسین بأسماء المؤلفات والمؤلفین، طرب الأمائل بتراجم الأفاضل، انباء الخلائق بأنباء علماء هندوستان، إبراز الغی الواقع فی شفاء العی (الأعلام، ج6، ص187؛ الرفع و التکمیل، ص12، مقدمه، با تحقیق عبد الفتاح أبو غدة).*

2. *سعادة الدارين فی الرد علی الفرقین*، ج1، ص173.

3. *إبراز الغی الواقع فی شفاء العی*، به نقل از *رفع المناره*، ص64.

وی همچنین در کتاب *التعلیق الممجد* با تصریح به اینکه هر کس در مشروعیت زیارت قبر شریف پیامبر 6 اظهار مخالفت کند، گمراه و گمراه کننده است، می نویسد:

مسلمانان اتفاق نظر دارند بر اینکه زیارت مرقد شریف پیامبر 6 از بزرگترین راه‌های قرب به خدا و با فضیلت‌ترین مشروعات است و هر کس که در مشروع بودن این عمل مخالفت کند، هم خود گمراه شده و هم گمراه کننده است.<sup>۱</sup>

## 6. محمد بخیت المطیعی حنفی<sup>۲</sup>

مطیعی که یکی از بزرگ‌ترین استادان الأزهر و مقامات قضایی مصر در عصر خود است، معتقد است ابن تیمیه با افکار فاسدش کتاب *الواسطیة* را تألیف کرد که این کتاب مشتمل بر بسیاری از بدعت‌ها در مخالفت با کتاب و سنت پیامبر 6 است. وی در این باره می نویسد:

...گروهی در این عصر به تقلید از ابن تیمیه در عقایدشان تظاهر کرده و اقوال فاسدش را بین خاص و عام پراکنده ساخته و در این

1. «اتفقوا علی أنّ زیارة قبره (صلی الله علیه وسلم) من أعظم القربان وأفضل المشروعات، ومن نازع فی مشروعیته فقد ضلّ وأضلّ» (موطأ مالک، روایة محمد بن حسن شیبانی، با شرح و تعلیق عبد الحی لکنوی معروف به *التعلیق الممجد*، ج 3، ص 448).

2. بخیت مطیعی حنفی، در 10 محرم 1271 ق در قریه مطیعه استان آسیوط مصر متولد شد و در 1292 ق، پس از اتمام تحصیلات خود در دانشگاه الأزهر، همان‌جا به تدریس پرداخت، تا اینکه در 1297، به منصب قضا گماشته شد و در شهرهای گوناگونی چون اسکندریه و قاهره به قضاوت پرداخت. او همچنین به مقام‌های عالی دیگری از جمله مفتشی و مفتی‌گری در وزارت دادگستری و عضویت در «الرابطة الشرقیة» نیز رسید. پس از آن در اول ذی‌قعدة 1332 ق به مفتی‌گری مصر که بالاترین مقام قضایی بود، برگزیده شد. مطیعی در دوران حیات خویش با حوادث و جریانات گوناگونی مواجه گردید که وی در آنها شرکت کرد و درگیری فکری فعالانه داشت؛ از جمله: الف) مسائلی که از برخورد اسلام با دستاورد علوم و فنون غرب پدید آمده بود؛ ب) جریان مخالفت با اصلاحاتی که تحت نظر محمد عبده در الأزهر صورت می‌گرفت؛ ج) ماجراهایی که در سال 1300 ق سرانجام به استقلال مصر انجامید. محمد بخیت در رجب 1354 ق وفات یافت. برخی از آثار وی عبارت‌اند از: *سلم الوصول فی شرح نهابة السول، تطهیر الفواد من دنس الاعتقاد، أحسن الكلام فیما یتعلق بالسنة والبدعة من الأحكام، حقیقة الاسلام و أصول الحكم، المرفعات التیمانیة فی عُقُق من قال بیطلان الوقف علی الدریة، ارشاد القاری والسامع الی أنّ الطلاق إذا لم یُضف الی المرأة غیر واقع، حجة الله علی خلیفته فی بیان حقیقة القرآن و حکم کتابته، تنبیه العقول الانسانیة لما فی آیات القرآن من العلوم الکونیة والعمرانیة، الجواب الشافی فی اباحة التصوير الفوتو غرافی، رسالة فی احکام قراءة الفونوغراف (مرآة العصر فی تاریخ و رسوم اکابر الرجال بمصر، ج 2، ص 467؛ کنز الجواهر فی تاریخ الأزهر، ص 172؛ صفوة العصر فی تاریخ و رسوم مشاهیر رجال مصر، ص 501).*

راه به طبع و نشر کتابش به نام *واسطیه* کمک کرده‌اند؛ کتابی که مشتمل بر بسیاری از بدعت‌های ابن تیمیه است که در آنها با قرآن و سنت و جماعت مسلمانان به مخالفت پرداخته است. آنان فتنه‌هایی برپا کردند.<sup>۱</sup>

وی همچنین با برحذر داشتن از کتبی که در مخالفت با کتاب و سنت نوشته شده، به کتاب *الواسطیه* اشاره کرده و نوشته:

از جمله کسانی که در مخالفت قرآن و سنت کتاب نوشته، ابن تیمیه است که کتابی به نام *الواسطیه* تألیف کرده است. او در این کتاب بدعت‌هایی گذاشت که با آن اجماع مسلمانان را برهم زد و در آن با کتاب و سنت صریح و سلف صالح به مخالفت پرداخت و با عقل فاسد خود همراهی کرد. لذا خداوند او را با علمی که داشت، گمراه کرد. پس خدای او هوای نفسش بود؛ زیرا گمان می‌کرد آنچه گفته، بر حق است؛ درحالی که چنین نبود، بلکه به‌طور حتم قول منکر و زور به حساب می‌آمد.<sup>۲</sup>

المطبیعی درباره روش ابن تیمیه و پیروان وی می‌نویسد:

پیروان ابن تیمیه هیچ‌گونه سخنی را نمی‌فهمند. آنان را گروهی می‌بینی که روش خود را بر مذمت علمای پیشین و پسین استوار ساخته و در این باره بین زنده و مرده ایشان و طعن بر آنها و القای شبهات فرقی نگذاشته‌اند. این مطالب را در میان انسان‌های ضعیف و عامی ترویج داده‌اند تا نتوانند عیوب ایشان را ببینند. قصد آنها از این امر القای کینه و بغض بین مردم عادی و علماست، تا روزگار به نفع باشد تا بدین سان بتوانند در زمین فساد کنند و به خدا دروغ ببندند؛ در حالی که (نادرستی اندیشه‌های خود را) می‌دانند. پیروان ابن تیمیه می‌پندارند فقط آنها هستند که امر به معروف و نهی از

1. تطهیر الفؤاد من دنس الاعتقاد، ص 13.

2. همان، ص 9.



منکر می‌کنند. مردم را به پیروی از شرع و اجتناب از بدعت‌ها و امی‌دارند و خداوند شهادت می‌دهد که ایشان دروغ می‌گویند و این‌گونه رفتار همان منش ابن‌تیمیه در دوران خودش و روش پیروان منهج او در هر زمانی است. آنها می‌گویند: به خدا و روز قیامت ایمان آوردیم و حال آنکه ایمان نیاورده‌اند. می‌خواهند خداوند و اهل ایمان را بفریبند و حال آنکه فریب ندهند، مگر خود را، و این را نمی‌دانند.<sup>۱</sup>

وی همچنین در نقد دیدگاه ابن‌تیمیه درباره زیارت مرقد شریف پیامبر گرامی اسلام<sup>ﷺ</sup> می‌نویسد:

قسم دوم تبرک به قبر پیامبر<sup>ﷺ</sup> و دعای زیارت کننده نزد مرقد آن حضرت است. چنان‌که از فحوای کلام ابن‌تیمیه ظاهر می‌شود، او این قسم را ملحق به قسم سوم کرده که هیچ دلیلی بر این کار وجود ندارد، بلکه ما یقین داریم به باطل بودن سخنان وی در این باره، و از دین و سیره‌ی پیشینیان بر می‌آید که در نزد آنان تبرک به بعضی از مردگان صالح جایز بوده، تا چه رسد به انبیا و فرستادگان خداوند، و هر کس ادعا کند که قبور انبیا با دیگران مساوی است؛ به راستی که ادعای بزرگی کرده است و ما به باطل و اشتباه بودن این ادعا قطع داریم، و این ادعا متضمن پایین آوردن مقام پیامبر<sup>ﷺ</sup> از آن مرتبه‌ای است که لایق او است و آن حضرت را با دیگر مسلمانان در یک درجه قرار داده است و این مطلب کفر یقینی است؛ زیرا کسی که مقام پیامبر<sup>ﷺ</sup> را از آنچه برای او ثابت است، پایین بیاورد، به تحقیق کافر شده است.

اگر (اشکال کننده) بگوید: منع از تبرک جستن و دعا نزد مرقد شریف پیامبر<sup>ﷺ</sup> تنزل دادن مقام آن حضرت نیست، بلکه منع از

تعظیم بیشتر از حد وجوب است، به آنها می‌گوییم: این مطلب جهل و سوء ادب به مقام و مرتبه پیامبر<sup>6</sup> است و ما یقین داریم پیامبر<sup>6</sup> بیشتر از این مقدار استحقاق تعظیم را دارد، چه در زمان حیاتش و چه بعد از آن، و کسی که ذره‌ای ایمان در قلبش باشد، در این مطلب شک نمی‌کند.<sup>1</sup>

این استاد دانشگاه الأزهر همچنین معتقد است هیچ عالم مسلمانی سخنان ابن تیمیه درباره توسل و استغاثه را بر زبان نرانده است. وی در این باره می‌نویسد: همانا کمک خواستن و توسل (به پیامبر<sup>6</sup>) که ابن تیمیه انکار کرده، سخنی است که قبل از وی هیچ عالمی آن را نگفته... و من می‌گویم در هر حال توسل به پیامبر<sup>6</sup> جایز است چه قبل از خلقت آن حضرت و چه بعد از خلقتش، و چه در زمان حیاتش در این دنیا و بعد از وفاتش، و چه در عالم برزخ باشد یا بعد از برانگیختن یا در عرصه‌های قیامت و بهشت باشد.<sup>2</sup>

## 7. شیخ محمد عبدالرحمان سلهتی هندی حنفی<sup>3</sup>

وی که از عالمان بیدار دیار هند است، ابن تیمیه را نه شیخ الاسلام، که شیخ بدعت و گمراهی نامیده و نوشته:

ابن تیمیه، بزرگ وهابیان است و او شیخ الاسلام نیست، بلکه شیخ بدعت و گناهان است. او اولین کسی است که تمام عقاید فاسد وهابیت را بیان کرد و در حقیقت او ایجادکننده این فرقه گمراه است. پس عقاید او بین مردم تا سال 746 از میلاد پیامبر<sup>6</sup> بین مردم رواج داشت. پس از آن سال، در عصر سلطان محمود خان دوم در سرزمین‌های عرب مردی به نام محمد بن عبدالوهاب،

1. تطهیر الفؤاد من دنس الاعتقاد، ص 108.  
2. همان، ص 133 - 134.  
3. متأسفانه به زندگینامه وی دسترسی نداشتیم.

از اهل یمن ظهور، کرد و عقاید فاسدی را که مرده بود و با مرگ ابن تیمیه (در حالت زندانی و غل و زنجیر در قلعه‌ی دمشق) فراموش شده بوده، ظاهر کرد و شرع جدید پدید آورد... وهابیت را به اسم بزرگشان محمد بن عبدالوهاب نامیدند. ابن سعود، از بزرگان وهابی، شخصی ملحد بود که نفسش او را فریب داد و بر حجاج راه می‌بست و بندگان خدا را آزار و اذیت می‌نمود و به راهزنی می‌پرداخت... (بعد از حمله محمد علی پاشا) جمعیت آنان متفرق و اجتماعشان پراکنده شد و در شهرها پخش شدند. آنان خود را اهل حدیث نامیدند؛ در حالی که لایق به این اسم نبودند، بلکه آنان اهل بدعت و گمراهی‌اند و پیامبر گرامی اسلام 6 از این فرقه‌ی گمراه خیر داده بود، آنجا که فرمود: از میان شما قومی پدید می‌آیند که نماز خود را در مقایسه با نماز آنها و روزه خود را در مقایسه با روزه آنها و اعمال خود را در مقایسه با اعمال آنها خوار می‌شمارد.<sup>۱</sup>

## 8. احمد رضا بریلوی حنفی<sup>۲</sup>

وی که بنیان‌گذار فرقه‌ی بریلویه هند و از شاگردان احمد زینی دحلان نویسنده شافعی مذهب کتب الدرر السنیه فی الرد علی الوهابیه و فتنة الوهابیه است، با

1. سیف الأبرار المسلول علی الفجار، ص 11.  
 2. احمد رضا بریلوی، ملقب به عبدالمصطفی، از عرفا و دانشمندان شبه قاره و بنیان‌گذار مکتب بریلوی و پیرو مذهب حنفی و طریقه قادری بود. به سال 1272 ق در بریلی، ایالت اترپرادش در شمال هند به دنیا آمد و در سال 1340 ق در همان‌جا درگذشت. احمد رضا دروس خود را نزد پدرش تقی علی خان و حدیث را نزد احمد زینی دحلان مفتی شافعیان که هر دو از مخالفان سرسخت وهابیون بودند، فرا گرفت. وی مخالفت شدیدی با تفکرات مکتب دیوبند و وهابیت داشت و آنها را دست‌نشانده استعمار و انگلیس می‌دانست. به همین جهت دولت عربستان از ورود کتب بریلویان به کشورش به شدت ممانعت کرد. احمد رضا به تفسیر، حدیث، فقه، کلام، عرفان، حکمت و ریاضیات پرداخته بود و گفته شده بیش از هزار کتاب و رساله کوچک و بزرگ به زبان‌های عربی و فارسی و اردو از او باقی مانده است. مجموعه فتاوی او به نام العطایا النبویه فی الفتاوی الرضویه در دوازده مجلد بزرگ گرد آمده است. میلیون‌ها نفر در هند و پاکستان خود را پیرو مکتب او می‌دانند و او را تجدیدکننده دین در آغاز سده چهاردهم می‌انگارند. آرامگاه وی در بریلی زیارتگاه پیروان وی است. (مدارس اسلامی هند در طول تاریخ و جایگاه فرهنگ ایران در آنها، ج 1، ص 96؛ جنبش اسلامی و گرایش‌های قومی در مستعمره هند، ج 1، ص 369).

فاسد دانستن مذهب ابن تیمیه می نویسد: «ابن تیمیه کان فاسد المذهب»<sup>۱</sup>. وی همچنین سخنان ابن تیمیه را «هذیان گویی بی محابا» دانسته و نوشته است: «إن ابن تیمیه کان یهدی جزافاً»<sup>۲</sup>.

## 9. محمد زاهد کوثری حنفی

محمد بن زاهد بن حسن بن علی حلمی کوثری، محدث، فقیه و مورخ منتقد، در 27 شوال 1296 در روستایی به نام «دوزجه»<sup>۳</sup> به دنیا آمد. نام کوثری به دلیل انتساب او به قبیله‌ای از «چرکس» به نام کوثر است. وی بعد از وفات پدر در سال 1311 ق به شهر «آستانه» آمد. او در سن 29 سالگی دانش‌آموخته دارالحدیث شد و در دانشگاه فاتح به تدریس پرداخت. فعالیت‌های علمی وی ادامه یافت و در اوایل جنگ اول جهانی توانست به‌عنوان نماینده مجلس بزرگان عثمانی (وکیل المشیخة العثمانیة) انتخاب شود. با نفوذ یهودیان در ارتش اسلامی ترکیه و نیز در حوزه‌های تربیتی و مطبوعات و همچنین خرید عناصر ترک که سرانجام به فروپاشی حکومت عثمانی منجر شد، محمد زاهد کوثری در برابر این جریان به دفاع از اسلام پرداخت و به همین دلیل او را از سمت خود برکنار کردند و حکم به اعدام وی دادند. در نتیجه وی این سرزمین را ترک کرد و در سال 1341 وارد مصر شد. وی همچنین برای استفاده از نسخه‌های خطی کتابخانه «ظاهریه» دو بار به شام رفت و در نهایت به مصر بازگشت و تا پایان عمر در این کشور زیست. زاهد کوثری در نوزدهم ذی‌قعدة سال 1371 در سن 75 سالگی درگذشت. شیخ محمد ابوزهره در ستایش از کوثری می‌نویسد:

من در سال‌های اخیر جز امام کوثری، دانشمندی نمی‌شناسم. با مرگ او، جای خالی‌اش پر نشود. وی ذخیره پیشینیان صالح و شایسته‌ای بود که علم را وسیله‌ای برای کسب روزی و رسیدن به هدف قرار ندادند، بلکه دانش، هدف نهایی و بلندترین افق دید این

1. الفتاوی الرضویة، ص 198 - 199.

2. همان.

3. در حال حاضر در ترکیه استان دوزجه به مرکزیت شهر دوزجه است.

دانشمندان بوده؛ چرا که برای مؤمن هدفی فراتر از دانش دین وجود ندارد و قلّه بالاتری از آن نیست که دانشمند بخواهد خود را به آن برساند. ایشان مصداق روایت «الْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ»<sup>1</sup> بود.

کوثری تألیفات و آثار خود را در موضوعات مختلف و بر حسب نیاز نگاشته است؛ به گونه‌ای که برخی در پاسخ به یک نویسنده و برخی در نقد یک ادعا تألیف شده است. به‌عنوان مثال زمانی که شیخ محمود شلتوت گمان کرد حضرت عیسی 7 مرده و روحش به آسمان عروج کرده، وی در پاسخ به این باور که قادیانیه آن را باور داشتند، کتاب *نظرة عابرة في مزاعم من ينكر نزول عيسى 7* را نگاشت. زمانی که قاضی احمد شاکر کتابی با عنوان *نظام الطلاق* نگاشت، کوثری کتاب *الإشفاق على أحكام الطلاق* را نوشت. ابن قیم کتابی را به نام *نونية تأليف* کرد و در آن مطالبی به دور از شأن خداوند نوشت و خداوند را به مخلوقاتش تشبیه کرد که کوثری کتاب *الصقيل سبكي* را به همراه تعلیقه‌ای از خود با نام *تبديد الظلام المخبيم* منتشر ساخت. همچنین کتاب *التعقب الحثيث لما ينفيه ابن تيمية من الحديث والبحوث الوفيه في مفردات ابن تيمية* را در نقد افکار ابن تیمیه نوشت.

گفتنی است کوثری تعلق خاصی به ابوحنیفه و مذهب وی داشت و به هر گونه تعریض و نسبت دادن کاستی به وی به شدت پاسخ می‌گفت. به‌عنوان مثال ابن‌ابی‌شیبیه در کتاب *المصنف* در صدد مخالفت با ابوحنیفه در نقل حدیث بر آمد و کوثری در پاسخ به این ادعا کتابی با عنوان *النكت الطريفة في التحدث عن ردد ابن‌ابی‌شيبية علي ابن‌حنيفة* را تألیف کرد. همچنین زمانی که قرار شد کتاب *تاريخ بغداد* منتشر شود، الأزهر کوثری را مکلف کرد که بر این اثر تعلیقه بزند؛ چرا که در این کتاب خطیب بغدادی مطالب تندی علیه ابوحنیفه نگاشته بود و کوثری تعلیق بر آن را با عنوان *السهم المصيب في كذب الخطيب* نوشت. وی پس از آن، کتاب *مستقلی*

1. «لا أعرِفُ أنَّ عالمًا ماتَ فخلًا مكانه في هذه السنين، كما خلا مكانُ الإمام الكوثري؛ لأنه بَيِّتُهُ السلفُ الصالح الذين لم يجعلوا العلمَ مُرْتزَقًا ولا سُلْمًا لغاية، بل كان هو منتهى الغايات عندهم، وأسمَى مطارح أنظارهم. فليس وراء علم الدين غايةً يتغيها مؤمن ولا مُرْتَقَى يَصِلُ إليه عالم. لقد كان 2 عالمًا يتحقَّق فيه القولُ المأثورُ "العلماءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ"» (برگرفته از مقدمه مقالات الكوثري).

با عنوان *تأنيب الخطيب على ما ساقه في ترجمة أبي حنيفة من الأكاذيب* در همین موضوع منتشر ساخت. گفتنی است معلّمی کتابی با عنوان *طليعة التنكيل* نوشت و در این کتاب تلاش کرد تا برخی مطالب کتاب *تأنيب الخطيب على ما ساقه في ترجمة ابي حنيفة من الأكاذيب* را اصلاح کند که کوثری در پاسخ به آن، رساله‌ای با عنوان *الترحيب بنقد التأييب* را نگاشت.

### 1-9. کوثری و ابن تیمیه

کوثری دو کتاب مستقل و چندین مقاله و تعلیقه در نقد افکار ابن تیمیه تألیف کرد. در آثار وی کمتر جایی را می‌توان یافت که نامی از ابن تیمیه نیامده آمده و کوثری تعریضی به وی نداشته باشد. منافرت وی با ابن تیمیه به حدی است که از ذکر مستقیم نام او می‌پرهیزد و او را با القابی همچون «شیخ حرّانی»، «الزائغ»، «الهالك»، «وارث علوم صابنة حرّان»، «المستلف من السلف» و... یاد می‌کند.

کوثری با انتقاد شدید به «شیخ الإسلام» نامیدن ابن تیمیه می‌نویسد: «اگر ابن تیمیه را تاکنون شیخ الاسلام می‌دانند، پس فاتحه اسلام خوانده شده است»<sup>1</sup>. او همچنین در این باره می‌نویسد:

هر کس احاطه علمی به آنچه در این کتاب (*السيف الصقيل*) و غیر آن از نصوص نقل کردیم، پیدا کند و باز هم بر پیروی از او و نام گذاری او به «شیخ الاسلام» اصرار ورزد، پس ناخشنودی و غضب خدا بر او باد!<sup>2</sup>

کوثری درباره اعتقادات تفرقه انگیزانه ابن تیمیه و خصومت وی با فرقه‌های اسلامی مخصوصاً شیعه می‌نویسد:

1. «إن كان ابن تيمية لا يزال يعدّ شيخ الإسلام، فعلى الإسلام السلام» (*الإشفاق على أحكام الطلاق*، ص 89).

2. «ومن أحاط علماً بما نقلناه في هذا الكتاب وغيره من نصوص عباراته وتأكّد من الأصول صدق النقل واستمر على مشايخته وعلى عدّه شيخ الإسلام فعليه مقت الله و غضبه» (*العقيدة و علم الكلام من أعمال الإمام محمد زاهد الكوثري*، پاورقی ص 505).

اگر بگوییم که اسلام در دوران‌های اخیر به کسی مبتلا نشده که ضررش از ابن تیمیه در تفرقه‌ی بین مسلمانان بیشتر باشد، هرگز در این امر مبالغه نکرده‌ایم. او کسی بود که به آسانی با یهود و نصارا مسامحه داشت و درباره کتاب‌های آنها می‌گفت که تحریف لفظی نشده است و بدین‌وسیله مورد ستایش مستشرقان قرار گرفت. او مردی تند مزاج بود و سرسختانه بر فرقه‌های اسلامی مخصوصاً شیعه حمله می‌کرد.<sup>۱</sup>

### 9-2. ابن تیمیه بدتر از خوارج

زاهد کوثری معتقد است اعتراضات و توهین‌های ابن تیمیه به حضرت علی 7، به حدی است که خوارج با آن همه دشمنی‌شان با حضرت علی 7، جرئت ابراز آن را نداشته و از آن ابا می‌کردند. وی در این باره می‌نویسد:

و اگر نبود شدت ابن تیمیه در ردش بر ابن مطهر در منهاج السنه، به حدی که کار را به جایی رسانده که به علی بن ابی طالب 7 اعتراض کرده است؛ همان‌گونه که در اوایل جزء سوم از آن کتاب مشاهده می‌کنی، (دشمنی او) به حدی است که خوارج ناب از آن ابا دارند، همراه با تضعیف احادیث خوبی که در این زمینه وارد شده است.<sup>۲</sup>

### 9-3. توبه‌نامه ابن تیمیه

زاهد کوثری یکی از کسانی است که صورت توبه‌نامه ابن تیمیه را ذکر می‌کند و می‌نویسد: «در برخی از امور مهم چندین بار ابن تیمیه را توبه دادند، ولی وی هر بار عهد و

1. «و لو قلنا لم يُؤل الإسلام في الأدوار الأخيرة بمن هو أضر من ابن تیمیه في تفریق كلمة المسلمين لما كنا مبالغين في ذلك، و هو سهل متسامح مع اليهود و النصارى يقول عن كتبهم أنها لم تحرف تحريفاً لفظياً فاكتمسب بذلك إطراء المستشرقين له، شديد غليظ الحملات على فرق المسلمين لا سيما الشيعة» (الإشفاق على أحكام الطلاق، ص 86).

2. «و لولا شدة ابن تیمیه في رده على ابن المطهر في منهاجه إلى أن بلغ به الأمر إلى أن يتعرض لعلي بن أبي طالب (كرم الله وجهه) الذي تراه في أوائل الجزء الثالث منه بطريق يأباه كثير من أقحاح الخوارج مع توهين الأحاديث الجيدة في هذا السبيل...». همان.

بيمان های خود را نقض می کرد»<sup>۱</sup>.

کوثری بعد از ذکر توبه نامه ابن تیمیه و تأیید آن از سوی برخی از عالمان مانند بدرالدین بن جماعه، محمد بن ابراهیم شافعی، عبدالغنی بن محمد حنبلی، احمد بن رافعه، عبدالعزیز النمرای، علی بن محمد بن خطاب الباجی شافعی و... می نویسد:

وکلّ هؤلاء من كبار أهل العلم في ذلك العصر، وابن الرفعة وحده له المطلب العالي في شرح وسيط الغزالي في أربعين مجلداً وفي ذلك عبر. ولولا أنّ ابن تيمية كان يدعو العامة إلى اعتقاد ضد ما في صيغة الاستتابة هذه بكلّ ما أوتي من حول وحيلة لما استتابه أهل العلم بتلك الصيغة وما اقترحوا عليه أن يكتب بخطه ما يؤاخذ به إن لم يقف عند شرطه، و بعد أن كتب تلك الصيغة بخطه توج خطه قاضي القضاة البدر ابن جماعة بالعلامة الشريفة وشهد على ذلك جماعة من العلماء كما ذكرنا، وحفظت تلك الوثيقة بالخرزانة الملكية الناصرية، لكن لم تمض مدة على ذلك حتى نقض ابن تيمية عهوده ومواثيقه، كما هي عادة أئمة الضلال، وعاد إلى دعوته الضالة ورجع إلى عادته القديمة في الإضلال وكم له من فتن في مختلف التواريخ في سني 698، 705، 718، 721، 722، 726 وهي مدونة في كتب التواريخ وفي كتب خاصة، ومجرد تصوّر شواذه التي ألمنا ببعضها في هذا الكتاب يدلّ المسترشد المنصف على ما ينطوي عليه من الزيغ وإضلال الأمة، والله سبحانه ينتقم منه. والغريب أنّ أتباع هذا الرجل يسرون وراءه ويتشبهون به في إثارة الفلاقل والفتن بين الأمة بمواجهتها بالحكم على أفرادها بالشرك والزيغ والكفر وعبادة الأوثان والطواغيت، يعنون أحباب الله الأنبياء والأولياء يقولون: إنّ من يزورهم يكون عابد الأوثان والطواغيت، ومن هذا الطراز في زمننا كثير نراهم بأعيننا ونسمعهم بأذاننا، طهر الله الأرض منهم وأراح العباد من شرهم.<sup>۲</sup>

1. «وقد استنّيب مرّات في أمور خطيرة وهو ينقض مواثيقه وعهوده في كلّ مرّة وأوردت هنا صورة من صيغ استنّيبته كما هي مسجلة في نجم المهنتي لتكون عبرة للمعتبر وهي هذه: الحمد لله الذي اعتقده أنّ القرآن...» (العقيدة و علم الكلام من أعمال الإمام محمد زاهد الكوثری، پاورقی ص 479).

2. العقيدة و علم الكلام من أعمال الإمام محمد زاهد الكوثری، پاورقی ص 478.



اعتراضات کوثری تنها به آثار ابن تیمیه خلاصه نشده، بلکه او تقریباً به اکثر کتبی که پیش از او نوشته شده است و سلفیان و افراطیون حنابله به آنها نیز استناد می‌جویند، انتقاد کرده است؛ چنان که راجع به کتاب *التوحید* ابن خزیمه که از آثار مهم استنادی سلفیان است، نوشته است: «إنَّه كتاب الشرك» و از شخص ابن خزیمه نیز با تعابیری همچون «مجسّم، جاهلٌ بأصول الدین» و «حملة أسفار» یاد کرده است.

وی همچنین پا را از این هم فراتر گذاشته و درباره *مسند احمد بن حنبل* می‌نویسد:

مسند أحمد علی انفراد من انفراد به لیس من دواوین الصحة  
أصلاً... و مثل مسند أحمد لا یسلم من إقامة السماع والتحدیث  
مقام العنعة، لقلّة ضبط من انفراد بروایة مثل هذا المسند  
الضخم.<sup>1</sup>

گفتنی است به دلیل مواضع نقّادانه و علمی زاهد کوثری در مقابل انحرافات ابن تیمیه و کسانی که ادعای پیروی از سلف را دارند، وی همیشه مورد بی‌مهری و تعرّض آنان بوده است؛ چنان که ناصرالدین البانی، از سلفیان معاصر، در باره وی می‌نویسد:

الكوثری الذی كان -والحق یقال- علی حظ وافر من العلم  
بالحدیث ورجاله، ولكنّه مع الأسف كان علمه حجّة علیه و  
وبالآ؛ لأنّه لم یزدد به هدی ونوراً، لا فی الفروع ولا فی  
الأصول، فهو جهمیّ معطلّ، حنفیّ هالكٌ فی التعصّب، شدید  
الطعن والتحامل علی أهل الحدیث قاطبة، المتقدمین منهم  
والمتأخرین.<sup>2</sup>

1 . الإشفاق علی أحكام الطلاق، ص 23.  
2 . شرح العقيدة الطحاوية، مقدمه ص 50.

## 10. نعيم الدين مراد آبادی حنفی<sup>۱</sup>

او که یکی از بزرگان بریلویان و جانشین احمد رضا بریلوی است، مانند استاد خویش مکتب و مذهب ابن تیمیه را فاسد دانسته است. وی معتقد است ابن تیمیه شریعت را به فساد کشانده است و می نویسد: «إنّ ابن تیمیه أفسد نظم الشريعة»<sup>۲</sup>.

### ◆ تألیفات دیگر در ردّ دیدگاه‌های ابن تیمیه

اندیشمندان حنفی کتاب‌های دیگری نیز در ردّ دیدگاه‌های ابن تیمیه نوشته‌اند که برای اختصار فقط نام آنها را ذکر می‌کنیم:

1. *إعتراضات علی ابن تیمیة فی علم الکلام* نوشته‌ی أحمد بن إبراهیم سروطی

حنفی؛

2. *البصائر لمنکری التوسل بأهل المقابر* نوشته‌ی حمدالله داجوی حنفی هندی؛

3. *الردّ علی ابن تیمیة فی الاعتقادات* نوشته‌ی محمد حمیدالدین حنفی دمشقی

فرغانی.

1. نعيم الدين مراد آبادی (1300-1367ق) ملقب به صدر الأفاضل، از جانشینان احمد رضا بریلوی و یکی از بزرگان مکتب بریلویه به شمار می‌رود. او مؤسس مدرسه‌ای به نام «الجامعة النعیمیة» است که شاگردان این مدرسه به نعیمیون معروف‌اند. وی چهار سال پس از مرگ احمد رضا بریلوی سازمانی سیاسی - مذهبی به نام «کنفرانس سراسر هند» را در مرادآباد تشکیل داد. این سازمان در سال 1326ق و پس از تشکیل کشور پاکستان، جای خود را به «جمعیت العلمای پاکستان» داد. کتب *الکلمة العلیا فی عقیده علم الغیب و اطیب النبیان* که ردیه‌ای بر کتاب *تقویة الایمان* شاه اسماعیل دهلوی است، از جمله تألیفات مراد آبادی است (*الکوکبة لشهبیة فی کفریات الوهابیة*، احمد رضاخان، عظیم آباد هند، 1316ق).  
2. *دعوة شیخ الاسلام ابن تیمیة*، ج 2، ص 611.

## ◆ كتابنامه

1. الأعلام: زرکلی، بیجا، دار العلم للملايين، 2002 م.
2. الإشفاق على أحكام الطلاق: محمد زاهد كوثرى، بيروت: دار الكتب العلمية، 1425ق.
3. انبئ الغمر بأبناء العصر في التاريخ، بيروت: دار الكتب العلمية، 1406ق.
4. البداية و النهاية: ابن كثير، بیجا، بيت الافكار الدولية، بی تا.
5. البدر الطالع بمحاسن القرن السابع: شوکانی، بيروت: دار الكتب العلمية، 1418ق.
6. التوفيق الرباني في الرد على ابن تيمية الحراني: جماعة من العلماء، بیجا، بی تا.
7. تاج التراجم في طبقات الحنفية: قاسم بن فطوبغا، تحقيق: محمد خير، رمضان يوسف، دمشق: دار القلم، 1413ق.
8. تطهير الفؤاد من دنس الاعتقاد: المطيعي، تركيه: 1397ق.
9. جنبش اسلامي و گرايش های قومي در مستعمره هند: مشير الحسن، ترجمه حسن لاهوتي، مشهد: 1367ش.
10. الدرر الكامنة في أعيان المائة الثامنة: ابن حجر عسقلاني، بيروت: دار الجيل، 1414ق.
11. دفع شبهه من شبه و تمرد و نسب ذلك إلى الإمام أحمد: ابوبكر الحصني، بيروت: دار الكتب العلمية، 1991ق.
12. دعوة شيخ الإسلام ابن تيمية: صلاح الدين مقبول، مجمع البحوث العلمية الإسلامية، 1412ق.
13. نبيل تاريخ الإسلام: ذهبي، بيروت: دار الكتاب العربي، 1424ق.
14. الرفع و التكميل في الجرح و التعديل: عبدالحى لکنوى، حلب، بی تا.
15. رفع الإصر عن قضاة مصر: ابن حجر عسقلاني، مصر: مكتبة الخانجي، 1418ق.
16. رفع المنارة لتخريج أحاديث التوسل و الزيارة: محمود سعيد ممدوح، اردن: دار الإمام النووي، 1416ق.
17. سعادة الدارين في الرد على الفرقتين: ابراهيم سموندي، موريتانيا: مكتبة الإمام مالك، 1426ق.
18. سيف الأبرار المسلول على الفجار: محمد عبدالرحمن حنفي، استانبول: 1986م.
19. السلفية الوهابية أفكارها الأساسية و جذورها التاريخية: حسن السقاف، اردن: دار الإمام النووي، 1423ق.
20. شرح العقيدة الطحاوية: محمد بن علاء الدين ابن أبي العز الحنفي، تخريج: ناصر الدين الألباني، مصر: دار السلام، 1426ق.
21. شفاء السقام في زيارة خير الأنام: تقى الدين سبكي، حيدر آباد: دائرة المعارف العثمانية، چاپ سوم، 1402ق.
22. شرح الشفا: على بن سلطان محمد القاري، بيروت: دار الكتب العلمية، 1421ق.
23. شواهد الحق في الاستغاثة بسيد الخلق: يوسف الذبهاني، مصر: المكتبة التوفيقية، بی تا.
24. صفوة العصر في تاريخ و رسوم مشاهير رجال مصر: زكى فهمي، قاهره: 1326ق.
25. الطبقات السنية في تراجم الحنفية: تقى الدين بن عبد القادر التميمي الغزي، رياض: دار الرفاعي، 1403ق.
26. الفتاوى السهمية في ابن تيمية، تقى الدين الحصني الشافعي الدمشقي: نجم الدين أبو الفتوح عمر بن حجي، برهان الدين ابن خطيب عذراء، بیجا، بی تا.
27. العقيدة و علم الكلام من أعمال الإمام محمد زاهد الكوثرى: زاهد كوثرى و آخرون، چاپ دوم، بيروت: 2009م.
28. طبقات الحنفية: عبد القادر بن أبي الوفاء محمد بن أبي الوفاء القرشي، كراچی، بی تا.
29. كنز الجوهر في تاريخ الأثر: سليمان زياتي، قاهره، بی تا.
30. موطأ مالك: رواية محمد بن حسن شيباني، با شرح و تعليق عبدالحى لکنوي معروف به التعليق الممجد، تحقيق: تقى الدين ندوي، دمشق: دار القلم، 1413ق.

31. مرآة العصر في تاريخ و رسوم اكابر الرجال بمصر: الياس زخورا، قاهره: 1916م.
32. مقالات الكوثري: زاهد كوثري، مصر: المكتبة التوفيقية، بي.تا.
33. مدارس اسلامي هند در طول تاريخ و جاينگاه فرهنگ ايران در آن ها: اكبر ثبوت، دهلي نو: 1374ش.
34. المنهل الصافي والمستوفي بعد الوافي: ابن تغري بردي، بي.جا، بي.تا.
35. النجوم الزاهرة في ملوك مصر والقاهرة: ابن تغري بردي، مصر: وزارة الثقافة، بي.تا.



بررسی حدیث  
«قرن  
الشیطان»  
از دیدگاه  
علمای  
اهل سنت

\* حسن حسینعلی



### ◆ چکیده

مقاله‌ای که پیش رو دارید نوشته‌ای است در بررسی حدیث قرن الشیطان به نقل از پیامبر اکرم ﷺ، در کتب معتبر اهل سنت مانند صحاح و مسانید و تبیین موضوع این حدیث از دیدگاه علمای اهل سنت. از حاصل نظر علمای اهل سنت به دست می‌آید که مصداق بارز و اصلی حدیث قرن الشیطان، محمد بن عبدالوهاب مؤسس فرقه وهابیت است و علامتشان تراشیدن سر می‌باشد؛ چون از طرفی پیامبر اکرم ﷺ به سمت مشرق یعنی سرزمین نجد اشاره کردند و فرمودند که فتنه از آنجا آغاز می‌شود و حزب شیطان از آنجا خروج می‌کند. ابن تیمیه امام و مقتدای محمد بن عبدالوهاب می‌گوید: شرق مدینه همان نجد و درعیه است؛ جایی که مسیلمه کذاب از آنجا خروج و ادعای نبوت کرد<sup>۱</sup> و محل پیمان نامبارک محمد بن عبدالوهاب و محمد بن سعود است و فتنه‌ها از آنجا آغاز شد. از طرف دیگر با توجه به جنایات زیاد وهابیت از قتل و غارت و تخریب و... معلوم می‌شود که مراد بارز حضرت از این پیشگویی، محمد بن عبدالوهاب و پیروان او می‌باشد.

**کلیدواژگان:** نجد، فتنه، قرن الشیطان، محمد بن عبدالوهاب، وهابیت، تحلیق.

1. الجواب الصحیح، ص 128، به نقل از نرم افزار مکتبة الشاملة.

امروز جهان اسلام بیش از پیش نیاز به وحدت اسلامی دارد. وحدت اسلامی به معنای تقریب بین مذاهب و ید واحد شدن در برابر استکبار جهانی است که نفع آن به تمام مسلمانان خواهد رسید. البته معنای وحدت این نیست که شیعه، سنی یا سنی، شیعه گردد، بلکه مذاهب مختلف در محیطی آرام دور هم جمع شوند و با حفظ مبانی اعتقادی خود و احترام به معتقدات یکدیگر، مسائل اختلافی را مطرح سازند تا با مبانی یکدیگر آشنا گردند و در همین محیط آرام به هدف اصلی یعنی مسیر حق هدایت شوند و همان گونه که قرآن مبین فرموده است: به ریسمان الهی چنگ بزنند: (وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا)<sup>۱</sup> و اجازه دخالت در امور اسلامی و هتک حرمت به مقدسات و شعائر اسلامی را به بیگانگان و مستکبران جهان ندهند. اما صد افسوس که وحدت اسلامی با مانعی بزرگ همچون فتنه‌های فرقه وهابیت روبه‌رو است که این فرقه مانع پیشرفت اسلام و مسلمین و وحدت میان آنها شده است. محمد بن عبدالوهاب با درخواست کمک نظامی از امیر درعیه محمد بن سعود در سال 1160 ق این فرقه را تأسیس کرد و هرآنچه را که مسلمانان برای اعتلای پرچم اسلام و وحدت اسلامی رشته کرده‌اند، این فرقه پنبه کرد.

### ◆ حدیث قرن الشیطان در منابع معتبر اهل سنت

حدیث قرن الشیطان یکی از احادیثی است که در اکثر کتب صحیح و معتبر اهل سنت آمده است. البته طرق مختلفی دارد و بخاری که از علمای بزرگ اهل سنت است و وهابیت تعصب شدیدی در مورد او دارند، با هشت سند صحیح<sup>۲</sup> و مسلم نیز با

1. سوره آل عمران، آیه 103.

2. هشت سند صحیح از کتاب صحیح بخاری عبارت‌اند از: 1. کتاب الاستسقاء (15)، باب مَا قِيلَ فِي الزَّلَازِلِ وَالْآيَاتِ (25)، جزء 2، ص 41؛ 2. الفتن باب قَوْلِ النَّبِيِّ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) «الْفِتْنَةُ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ»، ج 9، ص 67، حدیث 1؛ 3. سند دیگر در ادامه حدیث قبل؛ 4. الفتن باب قَوْلِ النَّبِيِّ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) «الْفِتْنَةُ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ»، ج 9، ص 67، حدیث 2؛ 5. فرض الخمس باب مَا جَاءَ فِي بُيُوتِ أَرْوَاحِ النَّبِيِّ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ)، باب 4، جزء 4، ص 100؛ 6. کتاب بدء الخلق باب صِفَةِ إِبْلِيسَ وَ جُنُودِهِ، باب 11، جزء 4، ص 150؛ 7. کتاب المناقب، باب حدثنا ابو معمر، باب 6، جزء 4، ص 220؛ 8. کتاب المغازی، باب قُدُومِ الْأَشْعَرِيِّينَ وَ أَهْلِ الْيَمَنِ، جزء 5، ص 220، حدیث 4.



پنج سند صحیح،<sup>۱</sup> احمد بن حنبل با چهارده سند،<sup>۲</sup> ترمذی سه حدیث،<sup>۳</sup> مالک بن انس (امام مذهب مالکی) یک حدیث<sup>۴</sup> و همچنین ذهبی (از علمای حنفی و رجالی اهل سنت) یک حدیث<sup>۵</sup> درباره موضوع قرن الشیطان ذکر کرده‌اند. از جمله آنها روایت ذیل است:

عَنْ ابْنِ عُمَرَ قَالَ ذَكَرَ النَّبِيُّ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ): «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي شَامِنَا، اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي يَمَنِنَا». قَالُوا: وَفِي نَجْدِنَا. قَالَ: «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي شَامِنَا، اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي يَمَنِنَا». قَالُوا: يَا رَسُولَ اللهِ وَفِي نَجْدِنَا. فَأَطْنَه قَالَ فِي الثَّلَاثَةِ: «هُنَاكَ الزَّلَازِلُ وَالْفِتْنُ، وَبِهَا يَطْلَعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ»؛<sup>۶</sup>

عبد الله بن عمر می گوید: پیامبر خدا<sup>6</sup> فرمودند: خدایا، منطقه شام ما و یمن ما را مبارک گردان. در این حین اصحاب به حضرت عرض کردند در مورد منطقه نجد دعا نمی فرمایید؟ حضرت دوباره

1. پنج سند صحیح از کتاب صحیح مسلم عبارتند از: 1. کتاب الفتن و أشراف الساعة، باب الفتنة من المشرق، جزء 8 (ج 2)، ص 180؛ 2. کتاب الفتن و أشراف الساعة، باب الفتنة من المشرق، جزء 8 (ج 2)، ص 181؛ 3. حدیث دیگری در ادامه حدیث قبل؛ 4. حدیث دیگری در ادامه حدیث قبل؛ 5. حدیث دیگری در ادامه حدیث قبل.

2. چهارده سند از مسند احمد بن حنبل: 1. مسند عبدالله بن عمر، حدیث 6130، ج 3، ص 395؛ 2. مسند عبدالله بن عمر، حدیث 5775، ج 3، ص 310؛ 3. مسند عبدالله بن عمر، حدیث 4782، ج 3، ص 65؛ 4. مسند عبدالله بن عمر، حدیث 5227، ج 3، ص 172؛ 5. مسند عبدالله بن عمر، حدیث 4854، ج 3، ص 82؛ 6. مسند عبدالله بن عمر، حدیث 4906، ج 3، ص 93؛ 7. مسند عبدالله بن عمر، حدیث 5537، ج 3، ص 250؛ 8. مسند عبدالله بن عمر، حدیث 5557، ج 3، ص 254؛ 9. مسند عبدالله بن عمر، حدیث 5792، ج 3، ص 314؛ 10. مسند عبدالله بن عمر، حدیث 6046، ج 3، ص 375؛ 11. مسند عبدالله بن عمر، حدیث 6174، ج 3، ص 407؛ 12. مسند عبدالله بن عمر، حدیث 6207، ج 3، ص 416؛ 13. مسند عبدالله بن عمر، حدیث 6395، ج 3، ص 465؛ 14. مسند ابومسعود انصاری، حدیث 17530، ج 7، ص 112.

3. سه حدیث ترمذی در سنن ترمذی عبارت‌اند از: 1. کتاب الفتن، ج 3، ص 350، باب 51، ح 2344؛ 2. کتاب الفتن، باب 65، ص 362، ح 2370؛ 3. کتاب المناقب باب فی فضل الشام و الیمن، جزء 5، ص 389، ح 4047.

4. تنویر الحوالک شرح موطأ مالک، ج 3، ص 141-142؛ موطأ مالک، کتاب الاستئذان، کتاب 54، ح 29، به نقل از مفتاح کنوز السنة، ص 404.

5. سیر اعلام النبلاء، ذیل سالم بن عبدالله، ج 5، ص 383.

6. صحیح بخاری، کتاب الفتن، باب قول النَّبِيِّ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) «الْفِتْنَةُ مِنْ قَبْلِ الْمَشْرِقِ»، ج 9، ص 67، حدیث بک، و ج 9، ص 68، حدیث بک؛ سنن ترمذی، کتاب المناقب باب فی فضل الشام و الیمن، جزء 5، ص 389، ح 4047؛ مسند احمد، ج 3، ص 395، ح 6130. شبیه به این حدیث، حدیث دیگری در مسند احمد وجود دارد: «عن ابن عمر أن رسول الله (صلى الله عليه وسلم) قال: اللهم بارك لنا في شامنا ويمننا مرتين. فقال رجل: و في مشرقنا يا رسول الله. فقال رسول الله (صلى الله عليه وسلم): من هنالك يطلع قرن الشيطان ولها تسعة عشار الشر» (همان، ص 310، ح 5775).

همان دعای قبلی را تکرار فرمودند. باز اصحاب تقاضای دعا برای منطقه نجد کردند و این بار پیامبر اکرم 6 فرمودند: در منطقه نجد سرگردانی‌ها و فتنه‌ها وجود دارد و گروه و قدرت شیطانی از همان جا طلوع خواهد کرد.

#### ◆ مفهوم‌شناسی حدیث

#### ◆ فتنه از نظر لغت

فتنه به معنای قتل و کفر و عذاب است.<sup>1</sup> فتنه بر هر شر و فسادى اطلاق می‌شود<sup>2</sup> و از منظر قرآن، از قتل هم بدتر است: (وَأَلْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ)<sup>3</sup> بنابراین فتنه به هر شرّ اعم از کفر و قتل و غارت گفته می‌شود.

#### ◆ مفهوم کلمه قرن

کلمه قرن الشیطان که در روایت آمده، بر اساس کتب لغوی و شارحین صحیح بخاری، به معنای شاخ،<sup>4</sup> حزب و گروه،<sup>5</sup> امت، قدرت شیطانی که انسان را به سجده خود و برای گمراهی فرا می‌خواند،<sup>6</sup> معنا شده است و به نظر می‌رسد منظور، گروه یا دسته‌ای خاص باشد که در بین مردم فتنه‌گری می‌کند و آنها را از دین منحرف می‌سازد.

170

#### ◆ نجد از نظر جغرافیایی

مراد از نجد و شرق مدینه در روایت قرن الشیطان کدام منطقه است؟

1. لسان العرب، ج 13، ص 319.
2. مجمع البحرین، ج 6، ص 292.
3. سوره بقره، آیه 191.
4. المنجد، ماده قرن، ج 2، ص 1304.
5. عمدة القاری، ج 7، ص 59؛ ارشاد الساری، ج 10، ص 188.
6. لسان العرب، ج 13، ص 331؛ فتح الباری، ج 4، ص 39.

بعضی از وهابیون می‌گویند مراد از منطقه نجد و شرق مدینه در روایت قرن الشیطان، منطقه عراق است، نه منطقه ظهور محمد بن عبدالوهاب و پیروانش.<sup>۱</sup> حال باید دید این سخن با کلام جغرافی‌دانان، علمای لغت، صاحبان دایرة المعارف و شارحان صحیح بخاری مطابقت دارد یا خیر؟

مطابق بیان آنان، البته با کمی تفاوت در تعبیر، نجد به مکانی مرتفع و بلند گفته می‌شود<sup>۲</sup> که مخالف زمین غور (گود و شیب‌دار) است<sup>۳</sup> و محدوده آن را از تهمامه تا سیاهی‌های سرزمین عراق<sup>۴</sup> تعیین کرده‌اند. نجد اسم خاصی است برای شهرهای عرب، و شامل منطقه‌ای می‌شود که محدوده آن از حجاز تا سرزمین عراق است.<sup>۵</sup> ابن‌اثیر جزری و زبیدی می‌گویند: نجد زمینی است که اعراب در آن سکونت دارند که محدوده آن ما بین سرزمین عراق و حجاز می‌باشد.<sup>۶</sup> ناجد و نجد و نُجید و مناجده و نجده اسم هستند و نجدات به قومی از خوارج گویند که منسوب به نجدة بن عامر حروری حنفی می‌باشند.<sup>۷</sup>

حجاز در غرب جزیره العرب واقع است که اهم شهرهای آن مکه مکرمه و مدینه الرسول است و از شمال به شام و اردن، از غرب به دریای احمر، از شرق به نجد و از جنوب به شهرهای عسیر متصل می‌شود.<sup>۸</sup> بنابراین منطقه نجد در شرق حجاز قرار

1. دعاوی المناوئین، ص 239.
2. تاریخ نجد، ص 7؛ معجم البلدان، ج 5، ص 265؛ لسان العرب، ج 3، ص 413؛ العین، ص 940؛ جمهرة اللغة، ج 1، ص 266، ج 3، ص 399 (چاپ قدیم، ج 1، ص 451)؛ تاج العروس، ج 2، ص 508؛ منتهی الارب، ج 4، ص 1227؛ القاموس المحيط، ص 303؛ مفردات، ص 791؛ معجم مقاییس اللغة، ص 975؛ مجمع البحرین، ج 3، ص 148؛ مصباح المنیر، ج 2، ص 593؛ معجم الوسیط، ص 902.
3. تاریخ نجد، ص 7؛ ارشاد الساری، ج 2، ص 247؛ فتح الباری، ج 13، ص 39؛ العین، ص 940؛ لسان العرب، ج 3، ص 413؛ تاج العروس، ج 2، ص 509؛ منتهی الارب، ج 4، ص 1227؛ مجمع البحرین، ج 3، ص 149.
4. ارشاد الساری، ج 2، ص 247؛ عمدة القاری، ج 7، ص 59 و ج 17، ص 312؛ معجم البلدان، ج 5، ص 265؛ لسان العرب، ج 3، ص 414؛ تاج العروس، ج 2، ص 509؛ مجمع البحرین، ج 3، ص 149؛ مصباح المنیر، ج 2، ص 593.
5. تاریخ نجد، ص 7؛ لسان العرب، ج 3، ص 415؛ تاج العروس، ج 2، ص 509؛ مجمع البحرین، ج 3، ص 149؛ منتهی الارب، ج 4، ص 1227؛ جمهرة اللغة، ج 3، ص 399 (چاپ قدیم، ج 1، ص 451)؛ مصباح المنیر، ج 2، ص 593.
6. اللباب فی تهنیبات الانساب، ج 3، ص 299؛ تاج العروس، ج 2، ص 509.
7. لسان العرب، ج 3، ص 419؛ اللباب فی تهنیبات الانساب، ج 3، ص 299.
8. موسوعة العتبات المقدسة، ج 3، ص 7.

دارد<sup>۱</sup> و از همین منطقه، قرامطه و مسیلمه کذاب و وهابیون خروج کردند و از دین منحرف شدند. امروز پایتخت وهابیان (ریاض) است.<sup>۲</sup>

نجد اقلیمی دارد و اقلیم عارض، اقلیم وسط نجد می‌باشد و مهم‌ترین شهرهای عارض عبارت‌انداز: 1. العینیه، 2. الجبیله، 3. الدرعیه، 4. الریاض.<sup>۳</sup>

حافظ وهبه از سفرای قدیم عربستان در لندن و از مدافعان وهابیت است. او در ابتدای کتابش نقشه‌ای را آورده و محدوده نجد را ما بین عراق و حجاز که در شرق مدینه قرار می‌گیرد، ترسیم کرده است.<sup>۴</sup> او می‌گوید: نجد بزرگ‌ترین قسمت از شهرهای عربی است که از شمال به قریبات الملح و از جنوب به وادی الدواسر و از شرق به أحساء و از غرب به حجاز محدود می‌شود.<sup>۵</sup> ذکر این نکته لازم است که وقتی حجاز در غرب نجد باشد، یعنی نجد در شرق حجاز قرار دارد. وی در ادامه می‌گوید ریاض پایتخت نجد و مقر آل شیخ محمد بن عبدالوهاب یا نوادگان او می‌باشد.<sup>۶</sup> آلوسی هم نجد را ناحیه‌بندی کرده و از جمله ناحیه‌های آن را ناحیه عارض ذکر کرده که مرکز این ناحیه در ابتدا درعیه (اماره ابن‌سعود) بوده و بعداً به ریاض منتقل شده است.<sup>۷</sup>

بنابراین نجد منطقه‌ای است با جغرافیا و محدوده مشخص که در شرق مدینه واقع شده است و از جمله شهرهای آن ریاض و عینیه (زادگاه محمد بن عبدالوهاب) و درعیه (زادگاه محمد بن سعود) است؛ چنان که تقی‌الدین ابن تیمیه امام و مقتدای محمد بن عبدالوهاب، می‌گوید شرق مدینه همان جایی است که مسیلمه کذاب خروج و ادعای نبوت کرد.<sup>۸</sup> بنابراین ادعای اینکه منطقه نجد همان منطقه عراق است، خیالی باطل و مخالف نظر صاحب‌نظران است.

1. دائرة المعارف القرن العشرين، ج 10، ص 54؛ آثار اسلامی مکه و مدینه، ص 29.  
 2. دائرة المعارف القرن العشرين، ج 10، ص 54.  
 3. دائرة المعارف الإسلامية، ص 477 - 478؛ جزيرة العرب في قرن العشرين، ص 45؛ تاریخ نجد، ص 28؛ آثار اسلامی مکه و مدینه، ص 32.  
 4. جزيرة العرب في قرن العشرين، ابتداء كتاب در چاپ پنجم.  
 5. همان، ص 41.  
 6. همان، ص 46.  
 7. تاریخ نجد، ص 26.  
 8. فصل الخطاب، ص 100؛ الجواب الصحيح، ج 6، ص 128، به نقل از نرم افزار مكتبة الشاملة

### ◆ سند روایت

این حدیث را شش عالم بزرگ اهل سنت (بخاری، مسلم، احمد بن حنبل، ترمذی، مالک بن انس و ذهبی) با عبارتهای مختلف از سه صحابی (عبد الله بن عمر، ابوهریره، ابومسعود انصاری) نقل کرده‌اند که جمعاً 32 حدیث می‌باشد و طبق مبنای اهل سنت احادیثی که بخاری و مسلم نقل می‌کنند، صحیح‌اند؛ زیرا طبق تحقیق رجالی بر مبنای اهل سنت اسناد هشت‌گانه بخاری صحیح می‌باشند و خود ترمذی در ذیل روایاتش تصریح به صحت سند روایت دارد. بنابراین شکی در صحت اسناد حدیث قرن الشیطان وجود ندارد و صدور این حدیث از ساحت مقدس پیامبر اسلام قطعاً است.

### ◆ تبیین دلالت حدیث

این روایت با عبارتهای مختلف بیان شده است که می‌توان به سه دسته تقسیم کرد. در برخی روایات حضرت رسول اکرم ﷺ اهل شام و یمن را دعا کرده‌اند، ولی در مورد اهل نجد می‌فرمایند فتنه از آنجاست و شاخ شیطان نیز در آنجا طلوع می‌کند و این صورت در احادیث مذکور پنج مورد می‌باشد. در برخی دیگر آن حضرت اشاره به سمت مشرق کرده و فرموده‌اند فتنه از آنجاست و شاخ شیطان در آنجا پدید می‌آید، که این صورت شانزده مورد آمده است و در برخی دیگر حضرت رسول اکرم ﷺ اشاره به مکان خاصی نکرده و فرموده‌اند فتنه از آنجاست و شاخ شیطان در آنجا طلوع می‌کند، که این صورت سه بار آمده است.

برای فهم بهتر روایت لازم است به چند سؤال پاسخ دهیم:

1. چرا حضرت اهل نجد را مانند اهل یمن و شام مشمول دعای خیر خود قرار نداده و پس از سه بار اصرار اصحاب برای دعا، نه تنها دعا نفرمودند بلکه خبری دادند که صددرصد مغایر درخواست اصحاب بود؟

با تأمل به این نحو از پاسخ پیامبر خدا ﷺ درمی‌یابیم گروهی از اهل نجد که در شرق مدینه می‌باشند، ریشه فتنه‌های آینده‌اند و پیامبر خدا ﷺ این مطلب را به خوبی می‌دانستند و می‌خواستند با این نحوه پاسخ، اصحاب و امت اسلامی را متوجه آن خطر بزرگ که موجب شکاف در امت اسلام است، بازگو کنند.

## 2. چرا حضرت اهل نجد را به شاخ شیطان تشبیه کردند؟

به نظر می‌رسد برای فهم این قسمت از روایت لازم است نقش شیطان را در فتنه‌گری بیان کنیم و آن اینکه شیطان رانده‌شده از درگاه الهی، اولین و بزرگ‌ترین فتنه‌گر است که انسان‌ها را از مسیر حق منحرف می‌کند و به سوی باطل می‌کشانند. لذا خداوند به انسان‌ها این‌گونه هشدار می‌دهد: (إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِإِنْسَانٍ عَدُوًّا مُّبِينًا)؛ «همانا شیطان همیشه دشمن آشکار انسان است». بنابراین ما باید از شیطان که دشمن قسم‌خورده ماست، دوری جوئیم و از او تبعیت نکنیم و چون گروهی از اهل نجد فتنه‌گر و اهل قتل و غارت هستند، جزء پیروان شیطان می‌باشند. بنابراین می‌توان گفت مراد حضرت این بوده که آنها مثل شاخ که کارش ضربه زدن به دیگران است، از روی هواهای نفسانی به دین و مسلمانان ضربه می‌زنند و با نام اسلام، اسلام را نابود می‌کنند.

## 3. مراد از اهل نجد (پیروان شیطان) چه کسانی هستند؟

همان‌طور که در ابتدای مقاله گفته شد، نجد بزرگ‌ترین منطقه عربستان سعودی است و محدوده آن از عرض تهامه تا سرزمین عراق<sup>۱</sup> است و در شرق مدینه منوره واقع شده است<sup>۲</sup> و از جمله شهرهای آن، ریاض و عیینه و درعیه می‌باشد<sup>۳</sup> و با توجه به اینکه محمد بن عبدالوهاب در عیینه به دنیا آمده<sup>۴</sup> و در شهر درعیه با محمد بن سعود پیمان بست که مخالفان خودشان را با بهانه تکفیر سرکوب کنند و جان و مال و ناموسشان را حلال شمردند و به غارت ببرند، پس مصداق روایت قرن الشیطان و این

1. سوره اسراء، آیه 53.

2. ابرشاد الساری، ج 2، ص 247؛ عمدة القاری، ج 7، ص 59 و ج 17، ص 312؛ معجم البلدان، ج 5، ص 265؛ لسان العرب، ج 3، ص 414؛ تاج العروس، ج 2، ص 509؛ مجمع البحرین، ج 3، ص 149؛ مصباح المنیر، ج 2، ص 593.

3. موسوعة العتبات المقدسة، ج 3، ص 7؛ دائرة المعارف القرن العشرين، ج 10، ص 54؛ آثار اسلامی مکه و مدینه، ص 29.

4. دائرة المعارف الإسلامية، ص 477-478؛ جزيرة العرب في قرن العشرين، ص 45؛ تاریخ نجد، ص 28؛ آثار اسلامی مکه و مدینه، ص 32.

5. تاریخ نجد، ص 111؛ عنوان المجد فی تاریخ نجد، ص 33؛ علماء نجد، ج 1، ص 129؛ مشاهیر علماء نجد، ص 21؛ دعوة الشيخ محمد بن عبد الوهاب، ص 7؛ الأعلام (قاموس تراجم الرجال و النساء)، ج 6، ص 257؛ جزيرة العرب في قرن العشرين، ص 319؛ تاریخ نجد، ص 31.

آیه شریفه می‌باشند: (مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا)؛<sup>۱</sup> «هر کس انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد، گویی همه انسان‌ها را کشته است».

بنابراین وقتی حضرت رسول اکرم 6 اهل نجد را دعا نمی‌کنند و بیان می‌کنند که اهل آن انسان‌های گمراه‌اند، در واقع ذهن مخاطبان را متوجه مسئله مهم یعنی فتنه‌های آینده این منطقه می‌کنند و ما را از آن برحذر می‌دارند تا گرفتار آنها نگردیم و به جای مسیر الی الله، به سوی شیطان نرویم.

#### ◆ رابطه محمد بن عبدالوهاب با روایت قرن الشیطان

محمد بن عبدالوهاب در سال 1115 ق در شهر عیینه واقع در شمال شهر ریاض از توابع اقلیم بزرگ نجد به دنیا آمد.<sup>۲</sup> وی منکر عقاید مسلمین بود و به حدی افراط کرد که مورد توبیخ و انکار استادان و پدرش و برادرش واقع شد؛ به حدی که آنها می‌گفتند به زودی گمراه خواهد شد و انسان‌های جاهل را به گمراهی می‌کشاند و همین‌طور هم شد.<sup>۳</sup> او در ابتدا علاقه زیادی به مطالعه تاریخ مدعیان دروغین نبوت مثل مسیلمه کذاب و سجاح تمیمی و اسود عنسی و طلیحه اسدی داشت. در واقع در درون ادعای نبوت داشت، ولی قدرت ابرازش را نداشت.<sup>۴</sup> در سال 1160 ق محمد بن عبدالوهاب در

1. سوره مائده، آیه 32.

2. تاریخ نجد، ص 111؛ عنوان المجد فی تاریخ نجد، ص 33؛ علماء نجد، ج 1، ص 129؛ مشاهیر علماء نجد، ص 21؛ دعوة الشیخ محمد بن عبد الوهاب، ص 7؛ الاعلام (قاموس تراجم الرجال و النساء)، ج 6، ص 257؛ جزيرة العرب فی قرن العشرين، ص 319؛ تاریخ نجد، ص 31؛ اعلام الاسلام، ص 37، (عبد الوهاب سکر سال تولد او را 1111 ق می‌داند)؛ کشف الإرتیاب، ص 9؛ الملل و النحل، ج 4، ص 334.

3. الدرر السنیة فی الرد علی الوهابیة، ص 46؛ فتنة الوهابیة، ص 1؛ الفجر الصادق، ص 17؛ تاریخ نجد، ص 120؛ اعلام الاسلام، ص 38.

4. الفجر الصادق، ص 17.

شهر درعیه با محمد بن سعود<sup>۱</sup> هم پیمان شد<sup>۲</sup> که مخالفان را از میان بردارند و فرقه خود را گسترش دهند.<sup>۳</sup>

محمد بن عبدالوهاب معتقد به کفر جمیع مردم زمین مگر معتقدین به اعتقاد خودش بود. لذا خون و مال مسلمین را مباح می دانست و در پی آن غارت کردند و کشتند و تخریب کردند و سوزاندند.<sup>۴</sup>

عثمان بن سند البصری می گوید: او دو اشکال بزرگ دارد:

1. تکفیر اهل زمین بدون دلیل.

2. جسارت در ریختن خون مظلوم بدون دلیل.<sup>۵</sup>

وهابی ها از درود فرستان به پیامبر گرامی<sup>6</sup> بر روی منابر و پس از اذان ممانعت می کردند. مرد صالح نابینایی را که اذان می گفت و پس از اذان به رسول اکرم<sup>6</sup> صلوات فرستاد نزد محمد بن عبدالوهاب آوردند و به دستور او مؤذن نابینا را به جرم درود فرستادن بر آن حضرت کشتند.<sup>۶</sup> بدین ترتیب ابن عبدالوهاب به کمک ابن سعود فتنه بزرگی را در میان مسلمانان ایجاد کردند و در این فتنه هزاران مسلمان بی گناه به جرم کفر، شرک و بدعت به خاک و خون کشیده شدند.<sup>۷</sup>

1. تاریخ آل سعود، ص 21.

2. تاریخ نجد، ص 115؛ کشف الارتیاب، ص 9؛ اعلام الاسلام، ص 39.

3. فی منزل الوحی، ص 114 (کان الشیخ عبد الله بن بلیهد عالم نجد یسعی ممتطاً جواداً... و هذا الرجل خلیفة محمد بن عبد الوهاب الحنبلی مجدد المذهب فی نجد، و الذی خلع اسمه علی الوهابیین الذین اقتدوا به فی اتباع ابن حنبل).

4. اعلام الاسلام، ص 39.

5. همان، ص 42-43.

6. التوسل بالنبی و جهله الوهابیون، ص 244؛ فتنة الوهابیة، ص 14؛ الدرر السنیة فی الرد علی الوهابیة، ص 44.

7. برای نمونه مراجعه شود به: عنوان المجد فی تاریخ نجد، ج 1، ص 34-68؛ تاریخ نجد، ص 116-119؛ کشف الارتیاب، ص 13-36 و 50-81 و ترجمه آن با عنوان تاریخ و نقد وهابیت؛ نصیحة لإخواننا علماء نجد، ص 28-86؛ تاریخ آل سعود، ص 20-25؛ مسیر طالبی، ص 408؛ فی منزل الوحی، ص 153-241.



### ◆ نظر علما درباره روایت «قرن الشیطان»

تا وقتی که محمد بن عبدالوهاب و پیروانش خروج نکرده بودند، شارحان کتب حدیثی مصداق روایت را اهل شرق آن زمان می‌دانستند که اهل کفر و تفرقه میان مسلمین بودند،<sup>۱</sup> و یا گمان می‌کردند فتنه در این روایت، قتل عثمان،<sup>۲</sup> خروج دجال،<sup>۳</sup> فتنه‌های قوم مضر و ربیعہ<sup>۴</sup> و فتنه‌های جنگ جمل و صفین است و یا مراد ظهور خوارج است که در منطقه نجد و عراق بودند.<sup>۵</sup>

ابن حجر عسقلانی و قسطلانی می‌گویند: اینکه مراد از نجد را بادیه عراق دانسته‌اند، توهمی بیش نیست.<sup>۶</sup>

اما بعد از خروج و فتنه‌های محمد بن عبدالوهاب و پیروانش، بعضی از علما مصداق فتنه‌گر و شاخ و پیرو شیطان را در حدیث به او و پیروانش تطبیق کرده‌اند که ذیلاً سخن برخی از علما را ذکر می‌کنیم:

#### 1. شیخ سلیمان بن عبدالوهاب نجدی

شیخ سلیمان برادر محمد بن عبدالوهاب می‌گوید:

از چیزهایی که مذهب وهابیت را باطل می‌کند، حدیث‌هایی است که در صحیح بخاری و مسلم از پیامبر اکرم<sup>6</sup> نقل شده است که آن حضرت فرمود: رأس کفر از طرف مشرق است<sup>۷</sup> و در روایت دیگر فرموده: ایمان از سمت یمن است و فتنه از این سمت از جایی که تابعان شیطان پدید آیند.<sup>۸</sup>

شیخ سلیمان پس از نقل این احادیث می‌گوید:

1. فتح الباری، ج 13، ص 39؛ ارشاد الساری، ج 10، ص 189؛ عمدة القاری، ج 24، ص 199؛ حاشیه صحیح مسلم، جزء 8، ج 2، ص 180.
2. ارشاد الساری، ج 10، ص 188؛ عمدة القاری، ج 24، ص 199.
3. ارشاد الساری، ج 10، ص 188.
4. فتح الباری، ج 6، ص 423.
5. عمدة القاری، ج 24، ص 199؛ حاشیه صحیح مسلم، جزء 8، ج 2، ص 180.
6. فتح الباری، ج 13، ص 39؛ ارشاد الساری، ج 10، ص 189.
7. الصواعق الإلهیة فی الرد علی الوهابیة، ص 44 (چاپ بیروت، ص 137).
8. همان (چاپ بیروت، ص 138).

گواهی می‌دهم رسول الله راست گو بود و ادای امانت و تبلیغ رسالت کرد. بنابراین وهابی‌ها مصداق این روایت‌اند؛ زیرا که به سبب اموری از قبیل زیارت قبور و استغاثه به پیامبر اکرم<sup>6</sup> و مانند اینها، مسلمانان را کافر می‌دانند و از طرفی شهر نجد اول شهری بود که فتنه از آن برخاست و در بین شهرهای مسلمین هیچ شهری فتنه و فساد آن از زمان گذشته تا حال به زیادی شهر نجد نبوده است و وهابیت از این شهر ظهور کردند.<sup>1</sup>

## 2. احمد بن زینی دحلان، مفتی مکه مکرمه

زینی دحلان می‌گوید:

فتنه وهابیان از مصائب بزرگ اهل اسلام است؛ چرا که خون‌های زیادی را ریختند و اموال کثیری به غارت بردند؛ به طوری که ضرر و شرشان عالم‌گیر شد. بنابراین بسیاری از احادیث پیامبر خدا در باب فتنه، تصریح به همین فتنه‌ها دارد؛ مانند این فرمایش او که فرمود: مردمی از سمت مشرق برمی‌خیزند که قرآن می‌خوانند، ولی قرائشان لقلقه زبان است و به آن عمل نمی‌کنند؛ لذا از دین بیرون می‌روند، همان‌طور که تیر از کمان بیرون می‌رود، و نشانه آنها تراشیدن سر می‌باشد.<sup>2</sup>

## 3. جمیل افندی صدقی زهاوی

این دانشمند عراقی محمد بن عبدالوهاب را مصداق قرن الشیطان می‌داند و با استناد به سخنان استادان و پدر و برادرش، محمد بن عبدالوهاب را ملحد و کافر معرفی می‌کند.<sup>3</sup>

1. همان، ص 45، (چاپ بیروت، ص 140-141).  
2. فتنة الوهابية، ص 18-19.  
3. الفجر الصادق، ص 20-22.

#### 4. قاضی عبدالرحمن قوتی

در مقدمه سبیل النجاة عن بدعة أهل الزيغ و الضلالة می گوید:

پیامبر گرامی اسلام فرموده‌اند: «سیظهر من نجد شیطان تتزلزل جزيرة العرب من فتنة... فالمراد من هذا الشيطان محمد بن عبد الوهاب؛ بهزودی از نجد شیطانی ظهور خواهد کرد که فتنه‌اش جزیره العرب را مضطرب و متزلزل خواهد کرد... مراد از شیطان در این روایت، محمد بن عبد الوهاب است.»<sup>۱</sup>

#### ◆ شباهت وهابیان به خوارج

همان طور که محمد ابوزهره می گوید: «فكانوا يشتمهون الخوارج الذين كانوا يكفرون مرتكب الذنب»<sup>۲</sup>. فرقه وهابیت شباهت‌هایی به فرقه منحرف خوارج دارد و از باب نمونه یک مورد را ذکر می‌کنیم که بخاری و مسلم و ابن ماجه با الفاظ مختلف از هفت صحابی نقل کرده‌اند<sup>۳</sup> و مفهوم آنها خروج وهابیت از دین است. ابوسعید خدری نقل می‌کند:

عَنْ النَّبِيِّ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ): «يَخْرُجُ نَاسٌ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ وَيَقْرَعُونَ الْقُرْآنَ لَا يُجَاوِزُ تَرَاقِيهِمْ، يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ، ثُمَّ لَا يَعُودُونَ فِيهِ حَتَّى يُعَوِّدَ السَّهْمُ إِلَى فَوْقِهِ». قِيلَ مَا سَبِيْمَاهُمْ؟ قَالَ: «سَبِيْمَاهُمْ التَّحْلِيْقُ»<sup>۴</sup>

پیامبر خدا می فرماید: مردمی از شرق (خوارج) خروج می‌کنند که قرآن می‌خوانند؛ درحالی که قرآن فقط لقلقه زبان آنها است و از دین خارج می‌شوند مثل خارج شدن تیر از کمان، و سبیما و شعارشان تراشیدن سر است.

زینی دحلان درباره این شباهت می گوید:

1. صفحة عن آل سعود الوهابيين، ص 130.

2. تاريخ المذاهب الإسلامية في سياسة و العقائد، ج 1، ص 236.

3. صحيح بخاری، ج 4، ص 167 و 217؛ ج 6، ص 291؛ ج 9، ص 155؛ صحيح مسلم، ج 3، ص 110-117؛ شرح سنن ابن ماجه، ج 1، ص 72-74؛ تاريخ اسلام، ج 1، ص 719؛ شروح بخاری.

4. صحيح بخاری، ج 6، ص 244.

کلام پیامبر اکرم 6 که فرمود سیمایشان تراشیدن سر است، نصی بر همین فرقه (وهابیت) است که از سمت مشرق خروج می‌کنند. (وی در ادامه می‌گوید:) محمد بن عبدالوهاب دستور می‌داد که زنان نیز مانند مردان تحلیق کنند، تا جایی که به زنی گفت: سر خود را بتراش، آن زن در جواب گفت: موی زن به منزله محاسن مرد است، و با این جواب، محمد بن عبدالوهاب را به سکوت وادار کرد.<sup>۱</sup>

#### ◆ جمع بندی

با بررسی حدیث یاد شده از سوی علمای اهل سنت روشن گردید که مراد از شرق مدینه، منطقه نجد است که در عربستان سعودی قرار دارد؛ همچنان که ابن تیمیه می‌گوید شرق مدینه همان محل خروج مسیلمه کذاب است.<sup>۲</sup> آن منطقه زادگاه محمد بن عبدالوهاب است و محل پیمان نامبارک او با محمد بن سعود و آغاز فتنه‌ها و انحراف‌ها بوده است و نیز روشن شد که مصداق بارز این حدیث محمد بن عبدالوهاب و پیروان او می‌باشد.

1. الفجر الصادق، ص 21. با این مضمون ر. ک: فتنة الوهابية، ص 13؛ كشف الارتیاب، ص 124-125.  
2. فصل الخطاب، ص 100؛ الجواب الصحيح، ج 6، ص 128، (برگرفته از نرم افزار مکتبه الشاملة).

## ◆ كتابنامه


1. *ارشاد الساري لشرح صحيح البخاري*: شهاب الدين احمد بن محمد قسطلاني، مصر: مطبعة الكبرى الاميرييه، 1304ق.
2. *اعلام الاسلام*: محمد بن عبد الوهاب، حلب: المكتبة العربية، بي.تا.
3. *الاعلام؛ قاموس تراجم لاشهر الرجال و النساء من العرب و المستعربين و المستشرقين*: خير الدين زركلي، بيروت: دار العلم للملايين، چاپ ششم، بي.تا.
4. *آثار اسلامي مكه و مدينه*: رسول جعفریان، تهران: مشعر، 1387ش.
5. *تاج العروس من جواهر القاموس*: محمد مرتضى زبيدي حنفي، بيروت: دار مكتبة الحياة، 1193م.
6. *تاريخ اسلام و وفيات المشاهير و الاعلام*: شمس الدين ذهبی، تحقيق: بشار عواد معروف، بيروت: دار الغرب الاسلامي، بي.تا.
7. *تاريخ المذاهب الاسلاميه في السياسة و العقائد*: محمد ابوزهره، دار الفكر العربي، بي.تا.
8. *تاريخ آل سعود*: ناصر سعيد، مكة المكرمة: منشورات دار مكة المكرمة، 1404ق.
9. *تاريخ نجد*: جون فيلبي، بيروت: المكتبة الاهلية، بي.تا.
10. *تاريخ نجد*: سيد محمود شكرى آلوسى، قاهره: المطبعة السلفية، 1347ق.
11. *تاريخچه نقد و بررسى و هابيه ها*: سيد محسن امين، ترجمه: سيد ابراهيم علوى، تهران: امير كبير، 1387ش.
12. *تنوير الحوالك شرح موطأ مالك*: جلال الدين سيوطي، بيروت: مكتبة الثقافيه، 1973م.
13. *التوسل بالنبي و جهلة الوهابيون*: ابو حامد بن مرزوق، استانبول: مكتبة ايشيق، 1396ق.
14. *تهذيب التهذيب*: شهاب الدين احمد بن على بن حجر عسقلاني، تحقيق: صدقي جميل العطار، بيروت: دار الفكر، بي.تا.
15. *تهذيب الكمال في أسماء الرجال للحافظ المتقن*: جمال الدين ابى الحجاج يوسف مزى، تحقيق: بشار عواد معروف، بيروت: مؤسسة الرسالة، 1418ق.
16. *جزيرة العرب في القرن العشرين*: حافظ وهبه (سفير المملكة العربية السعودية بلندن)، مطبعة لجنة التأليف و الترجمة و النشر، چاپ پنجم، 1387ق.
17. *جمهرة اللغة*: ابوبكر محمد بن حسن بن دريد ازدي، بيروت: دار العلم للملايين، چاپ قديم، بي.تا.
18. *الجواب الصحيح*: أحمد بن عبد الحلیم ابن تيمیه، (نرم افزار مكتبة الشاملة).
19. *دائرة المعارف الاسلامية أصدر بالالمانية و الإنجليزية و الفرنسية*: محمد ثابت قندي، احمد شنتاوى، ابراهيم زكى خورشيد، عبد الحميد يونسى، تهران: انتشارات جهان.
20. *دائرة المعارف القرن العشرين*: محمد فريد و جدى، بيروت: دار المعرفة، چاپ سوم.
21. *الدرر السنية في الرد علي الوهابيه*: احمد بن زيني دحلان، مصر: مطبعة مصطفى البانى، چاپ سوم، 1386ق.
22. *دعاوى المناوئين لدعوة الشيخ محمد بن عبد الوهاب عرض و نقد*: عبدالعزيز بن محمد بن علي العبداللطيف، رياض: مكتبة الرشد - ناشرون، 1427ق.
23. *دعوة الشيخ محمد بن عبد الوهاب بين المعارضين و المنصفين و المؤيدين*: محمد بن جميل زينو، مكة المكرمة: دار الحديث الخيرييه.
24. *سنن ترمذي*: محمد بن عيسى بن سوره ترمذى، قاهره: المكتبة السلفية بالمدينه (مطبعة الفجالة الجديده القايره)، 1387ق.
25. *سير اعلام النبلاء*: شمس الدين ذهبى، بيروت: دار الفكر، 1417ق.
26. *صحيح بخاري*: محمد بن اسماعيل بخارى جعفى، قاهره: مطبعة مصطفى بانى حلبى، 1378ق.
27. *صحيح مسلم*: مسلم بن حجاج قشيري نيشابوري، چاپ الازهر مصر مطبعة محمد على، 1334ق.
28. *صفحة عن آل سعود الوهابيين و آراء علماء السنة في الوهابية*: سيد مرتضى رضوى، قاهره.

29. *الصواعق الإلهية في الرد على الوهابية*: شيخ سليمان بن عبد الوهاب نجدى، مصر: مكتبة تهذيب الأزهر (چاپ دیگر چاپ دار ذوالفقار بيروت لبنان با تحقیق السراوى، چاپ اول، 1998م).
30. *علماء نجد خلال ثمانية قرون*: عبدالله بن عبد الرحمن بن صالح آل بسام، رياض: دار العاصمة، چاپ دوم، 1419ق.
31. *عمدة القاري شرح صحيح البخاري*: بدرالدين محمود بن احمد عيني، بيروت: دار احياء التراث العربي.
32. *عنوان المجد في تاريخ نجد*: ابن بشر عثمان بن عبدالله، تحقيق: عبدالرحمن بن عبدالطيف، رياض: چاپ چهارم، 1402ق.
33. *العين*: خليل بن احمد فراهيد، بيروت: دار الاحياء التراث العربي، 1426ق.
34. *فتح الباري بشرح صحيح البخاري*: شهاب الدين احمد بن علي بن حجر عسقلاني، بيروت: دار الاحياء التراث العربي، 1402ق.
35. *فتنة الوهابية*: احمد بن زيني دحلان، چاپ افست استانبول، 1407ق.
36. *الفجر الصادق في الرد على منكري التوسل و الكرامات و الخوارق*: جميل افندي صدقي زهاوى، چاپ افست، استانبول: 1323ق.
37. *فرقه وهابى و پاسخ به شبهات آنها*: علامه سيد محمد حسن قزوینی، ترجمه: على دوانى، تهران: سازمان چاپ و انتشارات، چاپ سوم، 1368ش.
38. *فرهنگ بزرگ جامع نوین؛ ترجمه المنجد*: احمد سياح، تهران: انتشارات اسلام، 1365ش.
39. *فصل الخطاب من كتاب الله و حديث الرسول و كلام العلماء فى مذهب ابن عبد الوهاب*: سليمان بن عبد الوهاب، مصر: قاهره، بی تا.
40. *فى منزل الوحى*: محمد حسين هيكل، مصر: مكتبة النهضة المصرية، چاپ سوم، 1957م.
41. *القاموس المحيط*: فيروز آبادى، بيروت: دار احياء التراث العربي، چاپ دوم، 1424ق.
42. *كشف الارتياح فى اتباع محمد بن عبد الوهاب*: سيد محسن امين، كتابخانه بزرگ اسلامى، چاپ سوم، بی تا.
43. *اللباب فى تهذيب الانساب*: عز الدين بن اثير جزرى، بيروت: دار صادر، بی تا.
44. *لسان العرب*: جمال الدين محمد بن مكرم ابن منظور افريقى مصرى، بيروت: دار صادر، بی تا.
45. *مجمع البحرين*: شيخ فخر الدين طريحي، تحقيق: سيد احمد حسيني، تهران: المكتبة المرتضوية، چاپ دوم، 1395ق.
46. *مجمع البلدان*: شهاب الدين ياقوت بن عبدالله حموى، بيروت: دار صادر، 1388ق.
47. *مسائل الجاهلية*: محمد بن عبد الوهاب، مدينه منوره: مطبوعات الجامعة الاسلامية، 1396ق.
48. *مسند احمد بن حنبل*: احمد بن حنبل، تحقيق: محمد عبد القادر، بيروت: دار الكتب العلمية، 2008م.
49. *مسير طالبى يا سفرنامه ميرزا ابوطالب خان*: ابوطالب بن محمد اصفهاني، تهران، 1383ش.
50. *مشاهير علماء نجد و غيرهم*: عبد الرحمن بن عبد اللطيف بن عبدالله آل شيخ، دار اليمامة، چاپ دوم، 1394ق.
51. *مصباح المنير فى غريب الشرح الكبير للرافعى*: احمد بن محمد بن على مقرئ فيومى، قم: دار الهجرة، 1405ق.
52. *معجم الوسيط*: ابراهيم مصطفى، احمد حسن الزيات، حامد عبد القادر، محمد على نجار، استانبول: دار الدعوة، بی تا.
53. *معجم قبائل العرب القديمية والحديثة*: عمر رضا كخاله، بيروت: دار العلم للملايين، 1388ق.
54. *معجم مقاييس اللغة*: ابوالحسن احمد بن فارس بن ذكريا، بيروت: دار الاحياء التراث العربية، 1429ق.
55. *مفتاح كنوز السنة*: محمد فؤاد عبدالباقي، بيروت: دار احياء التراث العربية، 2001م.
56. *مفردات*: راغب اصفهاني، قم: طليعه نور، چاپ چهارم، 1429ق.
57. *الملل و النحل دراسة موضوعية مقارنة للمذاهب الإسلامية*: جعفر سبحانى، قم: مؤسسة النشر الإسلامية، 1414ق.

58. *منتہی الارب فی لغة العرب*: عبد الرحيم بن عبد الكريم صفی پوری، تهرآن: كتابفروشی اسلامی، 1377ش.
59. *موسوعة العتبات المقدسة*: جعفر خلیلی، بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، چاپ دوم، 1407ق.
60. *الموسوعة العربية المیسرة*: ابراهیم مذکور، سهیر قلمای، زکی نجیب محمود، قاهره: دار الشعب رئیس المکتب سید حسن جلال.
61. *نصيحة لإخواننا علماء نجد*: یوسف بن سید هاشم رفاعی، مقدمه: دکتر محمد سعید رمضان البوطی، مکتبة الرشید، 1420ق.
62. *هل نجد أرض الشيطان*: نجاح طائی، دار الهدی لإحياء التراث، چاپ اول، 1433ق.








# تحقیقی درباره رابطه ذهنی و این تیمیه

\* حامد محمدیان خراسانی



\* دانش آموخته حوزه علمیه

### ◆ چکیده

ذهبی، یکی از علمای پرآوازه اهل سنت و علمای معاصر ابن تیمیه و صاحب کتاب *زغل العلم* و نامه *النصيحة الذهبية* است. ذهبی در این دو تألیف خود، به ویژه در *النصيحة الذهبية* انتقادات تندی از ابن تیمیه و پیروان فکری او کرده و آنها را گمراه نامیده است. از آنجا که این رساله با عقاید علمای سلفی وهابی سازگاری ندارد، آنها به شدت تألیف این دو کتاب از سوی ذهبی را انکار کرده‌اند. در برابر آنها علمای اهل سنت آن دو کتاب را از آثار ذهبی می‌نامند. در این مقاله رابطه ذهبی با ابن تیمیه بررسی و صحت انتساب این دو تألیف به ذهبی با بهره‌گیری از کتب تاریخی و رجالی اهل سنت اثبات می‌شود. در ادامه زندگی دو عالم دیگر به نام‌های ابوحیان و ابن زملکانی را که در ابتدا از حامیان ابن تیمیه بودند و سپس از مخالفین وی گردیدند، بررسی می‌کنیم که شاهدی بر دوری ذهبی از ابن تیمیه در اواخر عمر وی است.

**کلیدواژگان:** ذهبی، ابن تیمیه، *زغل العلم*، *النصيحة الذهبية*، حافظ سخاوی، ابن قاضی شهبه، ابوحیان، ابن زملکانی، ابن عبدالهادی.

## ◆ مقدمه

یکی از مباحث مهم و کلیدی در شناخت ابن تیمیه و آشنایی با افکار و عقاید او در میان علمای معاصرش و نوع نگرش آنان به ابن تیمیه است. اهمیت نگرش و نظر آنها درباره ابن تیمیه بسیار مهم است؛ چراکه آنها از نزدیک او را دیده و بدون واسطه و از نزدیک با نظرهای وی آشنا بوده‌اند. لذا سخن آنها برای شناخت افکار ابن تیمیه بسیار راه‌گشاست. یکی از علمای معاصر ابن تیمیه، ذهبی است که از شاگردان وی نیز به‌شمار می‌آید. ذهبی در میان اهل سنت جایگاه برجسته‌ای دارد و برای آرای رجالی و حدیثی وی ارزش فوق‌العاده‌ای قائل هستند. لذا چگونگی رابطه این دو، تصویر روشن‌تری از زندگی و شخصیت ابن تیمیه به ما ارائه خواهد داد. علمای سلفی و وهابی معاصر مدعی هستند که ذهبی از ابتدا از طرفداران و حامیان ابن تیمیه بوده و تا آخر عمر بر این عقیده استوار مانده و انتساب دو کتاب *زغل العلم والنصيحة الذهبية* به ذهبی از سوی مخالفین ابن تیمیه صورت پذیرفته و ذهبی هرگز با ابن تیمیه مخالفت نکرده است. در این مقاله تلاش خواهیم کرد تا با بررسی کتاب‌های ذهبی و بررسی ادله سلفی‌ها و مخالفین صحت و سقم این ادعا را ارزیابی کنیم.

## ◆ آشنایی با ذهبی

مورخ و رجالی مشهور اهل سنت، شمس‌الدین ابو عبدالله محمد بن احمد بن عثمان بن قایماز بن عبدالله ذهبی، در ربیع الثانی سال 673 ق در دمشق به دنیا آمد.<sup>1</sup> دلیل انتساب او به ذهبی، اشتغال پدرش به صنعت طلا سازی بود و بدین سبب به او ابن‌ذهبی گفته‌اند و بعضی گفته‌اند او در ابتدای امر به شغل پدرش یعنی صنعت طلا سازی اشتغال داشت.<sup>2</sup>

1. الوافی بالوفیات، ج 1، ص 217.

2. انباء الغمر بأبناء العمر، ج 1، ص 202.

او در دمشق به تحصیل پرداخت و استادان برجسته او ابن عساکر و ابن غدیر بودند.<sup>۱</sup> ذهبی قبل از هجده سالگی به دنبال حدیث رفت<sup>۲</sup> و سپس برای تکمیل تحصیلات راهی قاهره شد. کتاب *تاریخ الإسلام* را تألیف کرد و کتاب‌های دیگر همچون *العبر*، *سیر أعلام النبلاء*، *ملخص التاريخ*، *طبقات الحفاظ* و *طبقات القراء*، تلخیص این کتاب هستند. تلخیص سنن کبیر بیهقی، تلخیص مستدرک حاکم، *المیزان فی نقد الرجال*، مختصر تهذیب *الکمال مزی*، *المعجم الکبیر*، *المعجم الصغیر* و *المعجم المختص بالمحدثین* از دیگر تألیفات او است.<sup>۳</sup> دکتر بشار عواد معروف در کتاب *الذهبی و منهجه فی کتاب تاریخ الإسلام*، 213 کتاب از ذهبی نام می‌برد. او در سال 748 ق در دمشق درگذشت. اهمیت و جایگاه او در علم رجال اهل سنت آن‌چنان باارزش است که سبکی او را یکی از چهار حافظ زمان خود می‌داند که نظیر ندارد.<sup>۴</sup>

#### ◆ رابطه ذهبی و ابن تیمیه

برای بررسی دقیق رابطه ذهبی و ابن تیمیه، باید رابطه آنها را به دو مرحله تقسیم کرد: مرحله اول شامل دوران جوانی و میان‌سالی است. مرحله دوم از اواخر زندگی ابن تیمیه شروع می‌شود و تا وفات ذهبی ادامه پیدا می‌کند. هم موافقان و هم مخالفان ابن تیمیه بر این نکته اتفاق نظر دارند که ذهبی در جوانی و میان‌سالی از جمله حامیان و طرفداران متعصب ابن تیمیه و به میزان زیادی تحت تأثیر اندیشه‌های او بود و این تأثیرپذیری نیز تا شروع مرحله دوم رابطه این دو ادامه پیدا کرد. ذهبی در این مرحله پیوسته از او تمجید می‌کند و می‌بینیم تألیفات ذهبی در این دوران، اندیشه‌های ابن تیمیه را تأیید می‌کند. ذهبی در کتاب *تاریخ الإسلام* بارها از ابن تیمیه با عنوان «شیخنا» یاد می‌کند.

در این دوران تأثیرپذیری ذهبی از ابن تیمیه بسیار زیاد است و می‌بینیم که ذهبی علی‌رغم اینکه ادعای رعایت انصاف و دوری از تعصب در تألیفات خود را دارد، در

1. *الدرر الكامنة*، ج 5، ص 66.

2. مقدمه کتاب *العلو*، ص 3.

3. *الدرر الكامنة*، ج 5، ص 66.

4. *الطبقات الشافعية الكبرى*، ج 9، ص 100 و 101.

هنگام سخن گفتن از احادیث صفات و فضایل پیامبر و اهل بیت 6 از صواب و حقیقت دور می‌شود. احادیث زیادی در مستدرک حاکم وجود دارد که حاکم از یک سو آنها را طبق شرایط بخاری و مسلم صحیح می‌داند و از سوی دیگر به دلیل آنکه با عقاید و افکار ذهبی در این دوران هماهنگی ندارد، ذهبی بدون ذکر دلیلی به تضعیف این احادیث می‌پردازد.<sup>1</sup>

سبکی (م756) درباره کتاب‌های ذهبی که اکثر آنها در این دوران منتشر شده‌اند

چنین می‌گوید:

کتاب تاریخ استاد ما ذهبی، به‌رغم برخورداری از حسن و جامعیت، مملو از تعصب مفرط است که امیدوارم خدا او را به‌سبب این تعصب مؤاخذه نکند. بسیار به غیبت اهل دین پرداخته و در انتقاد از بسیاری از امامان شافعی و حنفی زیاده‌روی کرده است.<sup>2</sup> از حافظ صلاح‌الدین خلیل بن کیکلدی علائی نقل شده که گفته است: در دین و ورع ذهبی و شایستگی او در آنچه مردم در حق او می‌گویند، شک ندارم، و لکن مذهب تجسیم بر او غالب شده و از تأویل و مذهب تنزیه دور شده و این امر موجب دوری شدید او از اهل تنزیه و گرایش شدید او به اهل تجسیم شده است. هرگاه به شرح زندگی یکی از اهل تجسیم می‌پردازد، در اتصاف او به جمیع خصایص نیکو زیاده‌روی و از خطاهای او غفلت و حتی‌الامکان خطاهایش را توجیه می‌کند. هرگاه از شخصیات‌های گروه دیگر مثل امام الحرمین، غزالی و مانند این دو سخن به میان آید، درباره‌شان چندان سخن نمی‌گوید و سخن افرادی را که از او بدگویی کرده‌اند، زیاد نقل و آن را تکرار و آشکار می‌کند و آن را

1. برای نمونه می‌توان به حدیث 4319 کتاب مغازی و سربایا، حدیث 4632 باب ذکر اسلام علی، حدیث 4726 باب ذکر مناقب فاطمه، حدیث 4818 فضائل ابی عبدالله الحسین بن علی و بسیاری از احادیث دیگر در مستدرک حاکم اشاره کرد.  
2. طبقات الشافعیة الکبری، ج2، ص22.

حجت می‌داند و بی‌اختیار از خصائص نیکوی فراوان آنها روی برمی‌گرداند و تمام آنها را بیان نمی‌کند. هرگاه به اشتباهی درباره آنان دست یابد، آن را ذکر می‌کند. همچنین درباره اهل زمان ما این کار را انجام می‌دهد و اگر نتواند تصریح کند، هنگام بیان شرح زندگی او می‌گوید خدا او را اصلاح کند و مانند آن. علت این امر مخالفت آنها با عقاید او است. شرح حال استاد ما ذهبی، بیشتر از آن است که بیان شود. [بیان این مطالب] در حالی است که او استاد و معلم ماست، و لکن سزاوار است که به دنبال حقیقت باشیم. تعصب زیاد او موجب ریشخند شدن او شده بود و من در روز قیامت بر او می‌ترسم. چه بسا کسی که در نظر او حقیر باشد، [نزد خدا] آبرومندتر از او باشد، از خدا می‌خواهیم که از بار گناهان او بکاهد و به کسانی که ذهبی از آنان بدگویی کرده است، گذشت از او را الهام کند و استادان از توجه به کلام او نهی کرده و گفتار او را معتبر ندانسته‌اند.<sup>1</sup>

این فراز از کلام سبکی به وضوح شباهت گفتار، رفتار و آرای ذهبی به ابن تیمیه در این دوران را نشان می‌دهد، اما بعدها و در مرحله دوم رابطه ذهبی و ابن تیمیه، شاهد دگرگونی زیادی در آرای ذهبی هستیم و آرای او در این دوره بسیار متفاوت با آرای قبلی او و حتی متناقض با آرای ابن تیمیه است. برای مثال ذهبی درباره زیارت در بخش مربوط به زندگی امام حسن<sup>7</sup> در رد ابن تیمیه چنین می‌گوید: «هر کس که نزد حجره مقدسه با حالت ذلت و تسلیم بایستد و بر پیامبر صلوات فرستد، خوشا به حال او که چه زیارت نیکویی به‌جا آورده و این حالت تذلیل و محبت او چه زیباست!»<sup>2</sup>

1. طبقات الشافعیة الکبری، ج 2، ص 13.

2. سیر اعلام النبلاء، ج 4، ص 484.

### ♦ بررسی کتاب «زغل العلم» و رساله «النصيحة الذهبية»

از جمله تألیفات ذهبی که ادعای تغییر در آرا و نظریات این تیمیه را تأیید می‌کند، کتاب *زغل العلم* و رساله *النصيحة الذهبية* است که در ادامه به بررسی آنها می‌پردازیم.

#### الف) زغل العلم

در انتساب کتاب *زغل العلم* به ذهبی در میان علما و مورخان هیچ اختلافی وجود ندارد. نسخه خطی این کتاب در دارالکتب المصریة موجود است.<sup>۱</sup> ابن حجر عسقلانی (م ۸۵۲)<sup>۲</sup> در *أنباء الغمر* در زندگی عبدالله بن محمد بن ابی بکر، ابن الوزیر (م ۸۴۰) در *العواصم و القواصم في الذب عن سنة ابي القاسم و عبدالحی بن احمد بن محمد عکری حنبلی* (م ۱۰۸۹)<sup>۳</sup> از کتاب *زغل العلم* یاد کرده‌اند.

در این میان برخی از علمای سلفی و وهابی منکر تألیف این کتاب از سوی ذهبی شده‌اند. دلیل انکارشان، عبارات ذهبی در این کتاب علیه ابن تیمیه است. ذهبی در این کتاب عجب و تکبر را علت عمده انحطاط ابن تیمیه دانسته و می‌نویسد:

سال‌های بسیار در بررسی احوال او کوشیدم تا درباره او به این نتیجه رسیدم که علت کناره‌گیری اهل مصر و شام و دلیل تنفر آنها از او و سرزنش و تکذیب و تکفیر او، تکبر و خودخواهی و شدت علاقه‌اش به رهبری در میان علما و توهین به بزرگان بوده است.<sup>۴</sup>

ذهبی در جای دیگر درباره سرنوشت ابن تیمیه و مقایسه آن با دوران قبلی چنین می‌گوید: «و سرانجام امر او را که پستی، انزوا، گمراهی، تکفیر و تکذیب او با حق و باطل بود، دیدم...»<sup>۵</sup>.

1. العقيدة و علم الکلام، ص ۵۵۵.  
2. انباء الغمر بأبناء العمر، ج ۱، ص ۱۶۹.  
3. شذرات الذهب، ج ۶، ص ۲۵۲.  
4. زغل العلم، ص ۳۸.  
5. همان، ص ۴۳.

از آنجا که منابع زیادی به این کتاب اشاره کرده‌اند و کسانی که از زندگی ذهبی سخن گفته‌اند نیز به این کتاب اشاره کرده‌اند، ادعای آن دسته از سلفیون که به انکار انتساب این کتاب به ذهبی پرداخته‌اند، بی‌مورد و بدون دلیل است.

### ب) النصيحة الذهبية

مهم‌ترین اثر ذهبی که اوج انتقاد او به ابن تیمیه به‌شمار می‌آید، نامه معروف به النصيحة الذهبية است. ذهبی در این نامه، ابن تیمیه را مغرور، منافق، تحریف‌کننده حقایق معرفی و در ایمان او تشکیک می‌کند و پیروان او را گمراهانی می‌داند که از روی جهل و نادانی از او تبعیت کرده‌اند.

قدیمی‌ترین کتابی که به وجود این نامه اشاره کرده، کتاب الإعلان بالتوبيخ لمن نم التاريخ تألیف حافظ سخاوی (م 902) است. او می‌گوید:

از جمله کسانی که بعضی از مردم از آنها نفرت دارند و به‌رغم علم زیاد و ورع و زهد آنها از علمشان بهره نمی‌برند، ابن حزم و ابن تیمیه هستند که مورد آزار و اذیت نیز قرار گرفتند. دلیل این امر، هرزگی زبان آنها و عدم کنترل آن است؛ به‌گونه‌ای که علیه‌الما به گرافه سخن می‌گویند و در جرح آنها مبالغه می‌کنند.<sup>1</sup> برای ذهبی عقیده نیکو و رساله‌ای دیدم که خطاب به ابن تیمیه برای دفع نسبت تعصب زیاد او به ابن تیمیه نوشته است.<sup>2</sup>

علامه کوثری این رساله را همان النصيحة الذهبية می‌داند و چنین می‌گوید: وعده دادیم که در آخر کتاب تصویر رساله‌ای را که ذهبی به ابن تیمیه فرستاده و در آن او را از عواقب اصرار بر آرای شاذ فقهی و مخالفت با علما در مسائل اصلی و فرعی بر حذر داشته، بیاوریم. ما به این نامه به خط تقی ابن قاضی شهبه (م 851) دست یافتیم

1. الإعلان بالتوبيخ لمن نم التاريخ، ص 111.

2. همان، ص 136.



که او آن را از خط برهان بن جماعه و او از دستخط حافظ ابوسعید صلاح علائی (م 861) و او آن را از اصل نامه ذهبی استنساخ کرده است. خط تقی بن قاضی شهیه، مشهور و معروف است و کتاب‌هایی به خط او در دارالکتب المصریه و الخزانة الظاهرية دمشق موجود است؛ از جمله این کتاب‌ها بخشی از طبقات الشافعیه است که در دارالکتب المصریه نگهداری می‌شود و گزیده‌ای از *التاریخ الکبیر ذهبی* درباره زندگی علمای شافعی که در الخزانة الظاهرية موجود است. محققى که با دستخط ابن قاضی شهیه آشنا نیست، می‌تواند با مقایسه دستخط او در اینجا که تصویر *النصیحة الذهیبیه* از نسخه دارالکتب المصریه است و بین دستخط محفوظ او در دارالکتب المصریه و الخزانة الظاهریه، از دستخط او اطمینان یابد.

حافظ سخاوی به این رساله در *الإعلان بالتوییح* اشاره کرده است: «و رساله ای از ذهبی به ابن تیمیه دیدم که برای دفع انتساب خودش به تعصب زیاد درباره ابن تیمیه نوشته است».

سخاوی در اینجا در صدد دفاع از ذهبی است و نسبت تعصب فراوان او به ابن تیمیه را رد می‌کند و می‌گوید: «به این نکته در ابتدای رساله که همراه *زغل العلم* در دو سال قبل منتشر شد، اشاره کردم». ذهبی از دوستان او بود و به استثنای مسائل اندکی، پیرو او بود، اما هنگامی که دریافت این فتنه فراگیر شده و جز پیروان خشویه‌ای او و جوانان فریب خورده کسی همراه او باقی نمانده است، تلاش کرد تا فتنه را آرام کند. از یک سو به مخالفین ابن تیمیه نامه نوشت تا آرام‌تر سخن بگویند؛ همان‌طور که طبق

گفته ابن رجب این کار را با تقی‌الدین سُبکی انجام داد و از سوی دیگر، این رساله را به خود ابن تیمیه می‌نویسد.<sup>۱</sup>

دکتر بشار عواد معروف، استاد و رئیس گروه تاریخ دانشکده ادبیات دانشگاه بغداد، نیز در مقدمه کتاب *سیر اعلام النبلاء* ذهبی به وجود این نامه و همچنین کتاب *زغل العلم* اشاره می‌کند و آنها را از تألیفات ذهبی می‌داند.<sup>۲</sup>

ایشان در کتاب *الذهبي و منهجه في كتابه تاريخ الإسلام* می‌گوید:

این نامه‌ای است که ذهبی آن را برای استاد و دوست خود ابوالعباس ابن تیمیه حرانی (م 728) فرستاده و در نامه‌اش او را نصیحت و در بعضی از امورش سرزنش کرده است. حافظ سخاوی از این نامه در کتاب *الإعلان* سخن به میان آورده است. لذا به قول گروهی که در این نامه تشکیک کرده‌اند و گفته‌اند جعلی است، اعتنایی نمی‌شود.<sup>۳</sup>

دکتر صلاح الدین المنجد در کتاب *شیخ الإسلام ابن تیمیه سیرته وأخباره عند المورخين* می‌گوید:

گروهی در انتساب این نامه به ذهبی تشکیک کرده‌اند و ما تردیدی نداریم که این نامه از او است. نسخه خطی آن را از ذهبی نقل کردم. احدی از علمایی که آن را نقل کرده‌اند، مثل تقی‌الدین بن قاضی شهبه و دیگران، منکر آن نشده‌اند. این همان شیوه ذهبی است در هنگامی که انتقاد می‌کند و به نظر می‌رسد این نامه را در آخر زندگی ابن تیمیه نوشته است. کسی مثل ذهبی او را نستوده است، و لکن به سبب دوستی و ترحم بر او، در بعضی از امور از وی انتقاد کرده است.<sup>۴</sup>

1. العقیبة و علم الکلام، ص 555.

2. سیر اعلام النبلاء، ص 38.

3. الذهبي و منهجه في كتاب تاريخ الإسلام، ص 146.

4. أضواء على الرسالة المنسوبة إلى الحافظ الذهبي، ص 8.

سلفی‌ها به شدت به انکار تألیف این رساله پرداخته‌اند و حتی بعضی از آنها از آن با عنوان *الفضیحة الذهبیة* یاد می‌کنند.

### ◆ شبهات مطرح درباره رساله «النصیحة الذهبیة»

#### 1. مرثیه ذهبی در مرگ ابن تیمیه

یکی از مسائلی که در رد این نامه ذکر می‌کنند، مرثیه ذهبی بعد از وفات ابن تیمیه است که ذهبی در فرازی از مرثیه‌اش می‌گوید:

ای مرگ، از این به بعد، هر که را خواهی بگیر یا رها کن، تو  
نشانه علوم و ورع را از بین بردی... شیخ الاسلام را از ما گرفتی و  
ریسمان تقوا بریده شد و صاحبان بدعت به آرزوی خود رسیدند...<sup>۱</sup>

اگر این مرثیه را در منابع جستجو کنیم، به این حقیقت می‌رسیم که ناقل آن فقط ابن‌عبد‌الهادی است و تمام منابع بعدی، از او نقل کرده‌اند. شمس‌الدین عبدالله محمد بن‌عبد‌الهادی بن‌قدامه مقدسی این مرثیه را در کتاب *العقود الدریه* ذکر کرده است. او حنبلی مذهب است و اگر چه در کتاب‌های رجالی به نکته خاصی درباره وی اشاره نشده است، اما نکته برجسته در زندگی این شاگرد ابن تیمیه، تعصب، شیفتگی و دلدادگی او به ابن تیمیه است که در این زمینه گوی سبقت را از دیگران ربوده است.<sup>۲</sup> مطلبی که حکایت از تعصب او دارد، برخورد تند و شدید وی با مخالفین ابن تیمیه است. او در کتاب *العقود الدریه* همچون استادش ابن تیمیه، نسبت‌های ناروایی به مخالفان خود می‌دهد. تقی‌الدین سبکی به سبب مخالفت ورزیدن با افکار ابن تیمیه، در این کتاب مورد اتهام‌های ناروای ابن‌عبد‌الهادی قرار می‌گیرد. ابن‌عبد‌الهادی در معرفی او و کتابش چنین می‌گوید:

دیدم که او در کتابش به دنبال تصحیح احادیث ضعیف و جعلی،  
تقویت روایات موهوم و دروغین، و تضعیف احادیث صحیح و ثابت

1. *العقود الدریه*، ص 410

2. ر.ک: *العقود الدریه* : ص 10.

و روایات قوی و مقبول است. او در صدد است که برای این روایات صحیح تأویلات منکر و مردود ذکر کند.<sup>۱</sup>

او در ادامه، سبکی را مردی ریاکار، دنباله‌رو هوای نفس و معتقد به اقوال شاذ و آرای منکر، کسی که بر خلاف اجماع علما حرکت می‌کند و هیچ‌یک از علما موافق گفتارش نیست، معرفی می‌کند. این شیوه سخن گفتن که همانند ابن تیمیه همراه با جزمیت و قاطعیت است، مخاطب را به قبول آن نزدیک می‌کند و فهم حقیقت را برای آنها دشوار می‌سازد.

نادرستی این نسبت‌ها با مراجعه به کتاب‌هایی که به شرح حال سبکی پرداخته‌اند، آشکار می‌شود و این‌گونه نسبت‌ها نشان می‌دهد که او چگونه برای دفاع از استادش دیگران را به مطالب بی‌پایه و دروغین متهم می‌کند. این اتهامات بی‌پایه که دیگران آن را نفی کرده و از سبکی به نیکی یاد کرده‌اند، تا حدودی شخصیت در سایه و ناشناخته ابن عبدالهادی را آشکار می‌سازد.

ذهبی در معجم محدثی، سبکی را امام، فقیه، علامه، محدث، حافظ و فخر الحفظ وصف می‌کند.<sup>۲</sup>

ابن حجر در الدرر الكامنه گفتاری از دیگران درباره سبکی نقل می‌کند که حکایت از جایگاه بالای او در علم و تقوا و عبادت دارد.<sup>۳</sup>

## 2. دشمنی ناشران آن با ابن تیمیه

این نامه به خط ابن قاضی شبهه است که ناسازگاری خط فکری او با ابن تیمیه و مخالفت این دو با یکدیگر آشکار است. در این زمان ناشر آن کوثری است که

1. همان، ص 13.

2. معجم محدثی الذهبی، ص 116.

3. الدرر الكامنه، ج 4، ص 84.

حنفی مذهب، و در عقاید، اشعری مسلک است و شهادت این دو از نظر شرعی مردود است.<sup>۱</sup>

کسانی که قائل شده‌اند گفتار و شهادت تقی‌الدین ابن‌قاضی شبهه از نظر شرعی مردود است و در وثاقت وی تردید کرده‌اند، تنها سلفیون و وهابیون معاصر هستند. شخصیت و وثاقت او مورد قبول علما است و از او به نیکی یاد کرده‌اند و تنها جرم او این است که مقابل انحرافات ابن‌تیمیه ایستاده است. حنبلی‌ها نیز همانند دیگران او را قبول دارند. ابن‌مفلح (م 884ق) در کتاب خود *المقصد الأرشد فی ذکر اصحاب الامام احمد*، بارها از ابن‌قاضی شبهه با عنوان «شیخنا» یاد می‌کند.<sup>۲</sup>

در وثاقت علامه محمد زاهد کوثری در بین اهل سنت نیز کلامی نیست. دکتر سید محمد حسن علوی، مدرس مسجد الحرام و مدرس دانشکده «الشريعة و الدراسات الإسلامية» در دانشگاه ملک عبد‌العزیز مکه مکرمه، او را به امانت در علم، بصیرت و تلاش فراوان در نشر علم و امور خیر وصف می‌کند.<sup>۳</sup> برای اطلاع از جایگاه علمی و شخصیت علامه کوثری گفتار ابوزهره کافی است؛ ابوزهره وی را مجدد واقعی و کسی می‌داند که برای عبادت خداوند به علم روی آورده است و می‌گوید: «عالمی نمی‌شناسم که جای خالی او را پر کرده باشد... او بقیه سلف صالح است که علم را وسیله رزق و نردبانی برای هدف دیگر قرار نداده‌اند».<sup>۴</sup>

تنها سلفیون هستند که به جرح کوثری پرداخته‌اند؛ چنان که بن‌باز ایشان را «أفأك أثیم» وصف می‌کند.<sup>۵</sup> اگرچه سلفیون از روی بی‌اطلاعی و یا به اشتباه علامه کوثری را در اعتقادات اشعری می‌دانند، اما باید توجه داشت که ایشان در اعتقادات ماتریدی مذهب است. به‌هر حال حنفی بودن در فقه و در اعتقادات اشعری و یا ماتریدی

1. این شبهات، عمده شبهات وهابیون معاصر است که از جزواتی همچون *التوضیح الجلی فی الرد علی النصیحة الذهبیة المنحولة علی الامام الذهبی و یا کتاب مذهب حنبلی و ابن تیمیه* نوشته عبدالحکیم مطرودی نقل شده است.

2. به عنوان نمونه بنگرید: *المقصد الأرشد فی ذکر اصحاب الامام احمد*، ج 1، ص 148، 204، 286 و....

3. *المجلة الجامعة الإسلامية*، ش 1، ص 208.

4. *العقیده و علم الکلام*، ص 10.

5. همان.

بودن، تنها از نظر سلفیون جرح محسوب می‌شود؛ چرا که پیروان مذهب حنفی در جهان اسلام فراوان‌اند و بسیاری از اهل سنت در عقاید پیروی اشاعره و ماتریدیه‌اند و اگر حنفی و اشعری و یا ماتریدی بودن موجب جرح شود، وثاقت بسیاری از اهل سنت محل سؤال و تردید خواهد بود.

### ◆ دو شاهد دیگر برای اختلاف ذهبی و ابن تیمیه

نکته دیگری که بر صحت انتساب این نامه به ذهبی و همچنین دوری او از ابن تیمیه در اواخر عمر وی گواهی می‌دهد، رابطه سایر علما و تغییر نظر آنان به سبب عقاید انحرافی ابن تیمیه است. در ادامه مقاله به بررسی رابطه دو تن دیگر از علمای معاصر ابن تیمیه می‌پردازیم که ابتدا از حامیان ابن تیمیه بودند و به حمایت و تأیید از او پرداختند، اما بعد جزء مخالفان او شدند.

## 1. ابوحنیان

محمد بن یوسف بن علی بن حیان، ابوحنیان اندلسی، نحوی، مفسر، محدث، قاری، مورخ و ادیب مشهور در سال 654 به دنیا آمد. تفسیر *البحر المحیط* مهم‌ترین اثر او است. مورخان و رجالیون از ابوحنیان به نیکی یاد کرده‌اند. صفدی در وصف او می‌گوید: «او را یا در حال تسبیح گفتن یا در حال مطالعه کتاب دیدم. مورد وثوق بود و با لغت آشنایی کامل داشت و در نحو امام مطلق بود». ابن حجر او را بسیار موثق، حجت و دارای عقاید سالم معرفی می‌کند.<sup>1</sup>

او در ابتدا اشعری در مدح و ستایش ابن تیمیه سرود؛ از جمله در ابیاتی ابن تیمیه را احیاگر دین، ظاهرکننده حق در هنگامی که نشانه‌های آن از بین رفته و امامی معرفی می‌کند که همه در انتظارش بودند.<sup>2</sup> بعدها ابوحنیان از مخالفان ابن تیمیه شد و اشعاری را که در مدح وی سروده بود، از دیوان خود حذف نمود و دیگر از ابن تیمیه به خوبی

1. الدرر الكامنة، ج 6، ص 58.

2. همان، ج 1، ص 177.

یاد نکرد.<sup>۱</sup> این تغییر رفتار عجیب و شگرف، بنا به تصریح خود ابوحیان در تفسیرش *البحر المحيط*، به سبب عقاید انحرافی ابن تیمیه بود. او بیان می‌کند که نشستن خداوند بر کرسی را در کتاب ابن تیمیه خوانده است و گویا به سبب همین عقیده و عقاید انحرافی دیگر ابن تیمیه، از وی برگشته است.<sup>۲</sup> سبکی در *السیف الصقیل* نیز بر این نکته اشاره می‌کند که وقتی ابوحیان کتاب *العرش ابن تیمیه* را دید، تا آخر عمر او را لعنت می‌کرد.<sup>۳</sup>

سلفی‌ها تلاش کرده‌اند تا به استناد کلام ابن حجر علت دوری ابوحیان از ابن تیمیه را به نقد تند ابن تیمیه از سیبویه و کتاب نحوی او *الکتاب*، مرتبط بدانند. آنها این کلام را از منابع متعددی نقل می‌کنند، اما با دقت در منابع در می‌یابیم که منابع بعدی همچون *سُدُرَات* این مطلب را از ابن حجر نقل کرده‌اند. ما در اینجا برای آشکار شدن حقیقت عین عبارت ابن حجر را نقل می‌کنیم:

ابوحیان، ابن تیمیه را تکریم می‌کرد و قصیده‌ای در مدح او سرود و سپس از او روی برگرداند و در تفسیرش از او به بدی یاد کرد و به او نسبت تجسیم داد. گفته شده سبب امر این بود که ابن تیمیه و ابوحیان با یکدیگر درباره علم عربی بحث می‌کردند که ابن تیمیه به سیبویه توهین کرد و این امر موجب دوری ابوحیان از او شد و گفته شده علتش این بود که ابوحیان به کتاب *العرش ابن تیمیه* دست یافت و دریافت که او قائل به تجسیم است.<sup>۴</sup>

همان‌طور که دیدیم، ابن حجر مسئله نقد سیبویه را به‌عنوان یک قول مطرح می‌کند و از آنجایی که خود ابوحیان به مسئله تجسیم تصریح کرده است، این قول درباره علت دوری ابوحیان پذیرفتنی نیست.

1. همان.

2. ابن تیمیه، ج 3، ص 25.

3. *العقیده و علم الکلام*، ص 478.

4. *الدرر الكامنه*، ج 6، ص 58.

## 2. زملکانی

عالم دیگر، محمد بن علی بن زملکانی است که در سال 667 متولد شد و یکی از پیشتازان در زمینه‌های فتوا و تدریس بود و هوش سرشاری داشت و ذهبی او را عالم عصر و بزرگ شافعیه خطاب کرد و درباره او گفت: «به مذهب و اصول آن آگاه بود و در علوم عربی قوی بود... بیشتر علمای عصر شاگرد او بودند و در کرامت و بزرگی نفس کسی هم پایه او نبود»<sup>۱</sup>.

ابن زملکانی هنگامی که از حامیان ابن تیمیه بود، درباره او این چنین گفته است:

هرگاه کسی از ابن تیمیه در زمینه‌ای سؤال می‌کرد، به دلیل تبصر و آگاهی وی در این رشته گمان می‌کرد که او تنها در این علم تخصص دارد و می‌گفت که هیچ کس همانند او نمی‌داند. فقهای سایر مذاهب هرگاه نزد او می‌آمدند، از او درباره مذهبشان بهره می‌بردند و او با احدی مناظره نکرد، مگر اینکه حقانیت او ثابت شد، و در دانشی (علوم شرعی و غیر آن) سخن نگفت، مگر اینکه سرآمد اهل آن علم بود و تمام شرایط اجتهاد در او جمع شده بود.<sup>۲</sup>

زملکانی آن چنان به حمایت از ابن تیمیه پرداخت که شغلش را هم به سبب حمایت و طرفداری از او از دست داد.<sup>۳</sup> ابن وردی نقل می‌کند ابن زملکانی بر بعضی از تألیفات ابیاتی نوشته که ترجمه آن چنین است: «وصف کنندگان در حق او چه می‌گویند؛ در حالی که صفات او را نمی‌توان شمرد؟ او یک حجت کامل خداست، او اعجوبه دوران ماست»<sup>۴</sup>.

بعدها زملکانی نظرش درباره ابن تیمیه تغییر یافت و در مسائل زیادی با او مخالفت کرد و دو کتاب علیه آرا و نظریات ابن تیمیه به نام های *الرد علی ابن تیمیه فی مسألتی الطلاق والزیارة و فی تفضیل البشر علی الملک* تألیف کرد. درباره علت

1. *النبر الطالع*، ج 2، ص 205.  
2. *المقصد الرشید*، ج 1، ص 135.  
3. *البدایة و النهایة*، ج 14، ص 49.  
4. *تاریخ ابن الوردی*، ج 2، ص 278.



مخالفت زملکانی با ابن تیمیه در منابع چیزی ذکر نشده، اما به نظر می‌رسد علتی جز آشنایی او با انحرافات ابن تیمیه ندارد و کتاب‌هایی که زملکانی در رد نظر ابن تیمیه تألیف کرد، برای اثبات این ادعا کافی است.

#### ◆ جمع‌بندی

از مطالب فوق آشکار شد که در انتساب کتاب *زغل العلم* و رساله *النصيحة الذهبية* به ذهبی هیچ تردیدی نیست و انکار آن از سوی سلفیون بی‌مورد است. سلفیون نامه ذهبی به ابن تیمیه را با تشکیک در وثاقت ابن‌قاضی شهبه و علامه کوثری انکار می‌کنند؛ در حالی که اهل سنت و حتی حنبلی‌ها ابن‌قاضی شهبه را عادل می‌دانند و حنفی و اشعری و ماتریدی بودن شخص موجب جرح او نمی‌شود و با وجود تصریح دیگران به وثاقت علامه کوثری، با این گونه نسبت‌ها، نمی‌توان وثاقت او در نقل این نامه را مورد تردید قرار داد. شهبه عمده سلفیون در انکار تألیف نامه از سوی ذهبی، ناسازگاری آن با گفتار و ستایش‌های قبلی ذهبی است و مشخص شد که ذهبی پس از پی‌بردن به انحرافات ابن تیمیه، از وی روی برگردانده است؛ همچنان که این جریان درباره ابوحنیفه و ابن‌زملکانی روی داد و این دو به‌رغم حمایت اولیه از ابن تیمیه، پس از آگاهی از انحرافات او به مخالفت با وی پرداختند.

## ◆ كتابنامه


1. *ابن تيمية: حبيب الطاهر الثمري، مشهد: بنياد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، چاپ اول، 1390.*
2. *أضواء على الرسالة المنسوبة إلى الحافظ الذهبي النصيحة الذهبية لابن تيمية: ابو الفضل قونوي، برگرفته از سايت www.frqan.com.*
3. *الأعلان بالتوبيخ لمن ذم التاريخ: حافظ سخاوی، محقق فرانز روزنثال، بيروت: دار الكتب العلمية، بی تا.*
4. *أنباء الغمر بأبناء العمر في التاريخ: ابن حجر عسقلاني، محقق: محمد عبد المعيد خان، بيروت: دار الكتب العلمية، چاپ دوم، 1406ق.*
5. *البدایة و النهایة: ابن کثیر، بيروت: دارالکتب العلمیة، چاپ سوم، 2009م.*
6. *تاریخ ابن الوردی: زین الدین عمر ابن الوردی، بيروت: دارالکتب العلمیة، 1417ق.*
7. *تذكرة الحفاظ: ذهبي، محقق: زكريا عميرات، بيروت: دارالکتب العلمیة، چاپ اول، 1419ق.*
8. *الدرر الكامنة في أعيان المائة الثامنة: ابن حجر عسقلاني، محقق: محمد عبد المعيد ضان، صيدر آباد: مجلس دائرة المعارف العثمانية، 1392ق.*
9. *دول الإسلام: ذهبي، بيروت: اعلمي، 1405ق.*
10. *الذهبي و منهجه في كتاب تاريخ الإسلام: بشار عواد معروف، قاهره: مطبعة عيسى البابي، چاپ اول، 1976م.*
11. *زغل العلم: ذهبي، محقق: محمد بن ناصر العجمي، مكتبة الصحوة الإسلامية، بی جا، بی تا.*
12. *سير اعلام النبلاء: ذهبي، بيروت: دار الفكر، چاپ اول، 1417ق.*
13. *شذرات الذهب في أخبار من ذهب: عبد الحي بن احمد عكري حنبلي، محقق: عبد القادر انزوط، محمود انزوط، دمشق: دار ابن كثير، 1406ق.*
14. *طبقات الحنابلة: ابن رجب حنبلي، بی جا، بی تا.*
15. *طبقات الشافعية الكبرى: تاج الدين سبكي، محقق: محمود محمد الطناحي، بيروت: هجر، چاپ دوم، 1413ق.*
16. *العقود الدرية من مناقب شيخ الإسلام احمد بن تيمية: ابن عبد الهادي، محقق: محمد حامد الفقي، بيروت: دار الكتاب العربي، بی تا.*
17. *العقود الدرية من مناقب شيخ الإسلام احمد بن تيمية: ابن عبد الهادي، محمد بن احمد، بيروت: دار الكتاب العربي، بی تا.*
18. *العقيدة و علم الكلام: محمد زاهد كوثری، بيروت: دارالکتب العلمیة، چاپ دوم، 2009م.*
19. *العلو للعلي الغفار: ذهبي محقق: ابو محمد أشرف بن عبدالمقصود، رياض: مكتبة أضواء السلف، چاپ اول، 1995م.*
20. *مجلة الجامعة الإسلامية بالمدينة المنورة، لقاء الضوء القرآني على كتابه الدكتور علوي حول النبهاي: عبد القادر حبيب السندي، شماره 31.*
21. *المستدرک على الصحيحين مع تعليقات الذهبي في التلخيص: حاكم نيشابوري، محقق: مصطفى عبد القادر عطا، بيروت: دارالکتب العلمیة، چاپ اول، 1411ق.*
22. *معجم محدثي الذهبي: ذهبي، محقق: روحیه عبد الرحمن سويقي، بيروت: دارالکتب العلمیة، چاپ اول، 1413ق.*
23. *المقصد الأرشد في نكر أصحاب الإمام أحمد: ابن مفلح، محقق: الرحمن بن سليمان عثيمين، رياض: مكتبة الرشد، 1410ق.*
24. *الوافي بالوفيات: صفدي، بی جا، بی تا.*

# نقد كتاب

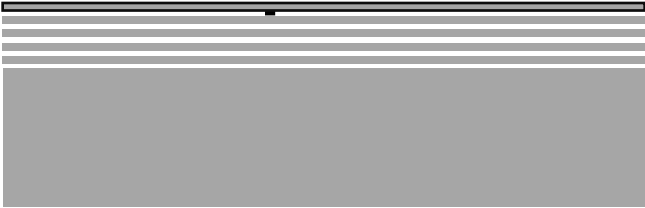
## ب

- ✓ نقد و بررسی کتاب «مجموعه التوحيد»
- ✓ نقدی بر کتاب «التبرک المشروع و التبرک الممنوع»
- ✓ نقد و بررسی کتاب «زيارة القبور والإستجداد بالمقبور»





نقد و بررسی  
کتاب



التوحيد «

\* حسین رجبی

206

سراج‌المنیر

\* عضو هیئت علمی دانشگاه ادیان و مذاهب

### ◆ چکیده

در این نوشته بخشی دیگر از گفتار محمد بن عبدالوهاب را از کتاب مجموعه التوحید بررسی می‌کنیم. وی ادعا می‌کند علم ضروری داریم که پیامبر اکرم خواندن غیر خدا را برای احدی تشریح نفرموده است. او بدون بیان معیار و دلیل، اموری چون محبت، توکل، استغاثه، خوف و غیر آن را جزء عبادتات می‌داند و از این رو معتقد است انجام این اعمال برای غیر خدا عبادت او به شمار می‌رود و در نتیجه موجب شرک است. در این مقاله بررسی می‌شود که آیا در این زمینه ادعای علم ضروری که جای هیچ‌گونه شک و شبهه‌ای وجود نداشته باشد، صحیح است؟ آیا در بین خود علمای حنبلی این ادعا پذیرفتنی است؟ سپس به بررسی ادعای دوم او می‌پردازیم که گفته است انجام انواع عبادت برای غیر خدا به صورت مطلق شرک است. سپس معیار و ملاک عبادت و شرک در مورد انواع اعمال یادشده را بیان می‌کنیم تا خوانندگان محترم به داوری بپردازند.

207

نقد و بررسی کتاب  
«مجموعه التوحید»

**کلیدواژگان:** انواع عبادات، تشریح، محمد بن عبدالوهاب، دعا، استغاثه، محبت، رجا و خوف.

## ◆ مقدمه

محمد بن عبد الوهاب در مجموعه التوحید دو ادعا درباره خواندن غیر خدا و ارکان عبادت کرده است. وی می گوید مسلمانان حقیقت توحید را نفهمیده اند و از این رو به بدعت و شرک مبتلا شده اند. پیروان محمد بن عبد الوهاب گفتار او را حق و بدون دلیل می پذیرند؛ در حالی که اگر کسی اندک آگاهی از مبانی و معیار توحید و شرک داشته باشد، ضعف های سخن ابن عبد الوهاب را درک می کند. در این نوشتار به نقد و بررسی ارکان عبادت از نگاه ابن عبد الوهاب می پردازیم. امیدواریم با عنایات الهی حقیقت توحید را در پرتو قرآن و سنت برای خوانندگان محترم تبیین کنیم.

## ◆ دیدگاه ابن عبد الوهاب درباره عدم تشریح خواندن غیر خدا و پاسخ به اشکال او

محمد بن عبد الوهاب می گوید:

و نحن نعلم بالضرورة أن النبي 6 لم يشرع لأحد أن يدعو  
أحدًا من الأموات والأنبياء ولا الصالحين، ولا غيرهم بلفظ  
الاستغاثة ولا بغيرها...؛

برای ما بسیار روشن است که پیامبر اکرم به کسی اجازه نداده  
است تا به اموات، پیامبران، افراد صالح و غیر آنان استغاثه و توسل  
جوید و آنان را بخواند.<sup>1</sup>

وی این ادعای خود را مانند نماز و روزه ضروری دین و امری قطعی می داند که هیچ مسلمانی در آن هیچ تردیدی ندارد، ولی اولاً، اگر این مسئله ضروری و قطعی است، نباید در آن اختلافی وجود داشته باشد؛ در حالی که سخن او مورد اختلاف است؛ زیرا بسیاری از علما حتی احمد بن حنبل توسل به پیامبر اکرم را جایز دانسته اند؛ چنان که شوکانی،<sup>2</sup> سبکی در شفاء السقام،<sup>3</sup> علمای دیوبند هند در المهند علی المفند،<sup>4</sup>

1. مجموعه التوحید، ص 31.

2. التوسل أنواعه و احكامه، ص 42.

3. شفاء السقام، ص 160.



علمای ترکیه و علمای شیعه به اتفاق توسل را جایز می‌دانند. بنابراین نخستین اشکال این است که محمد بن عبدالوهاب بدون دلیل ادعای بزرگی کرده است که عدم دقت او را در مسائل مهم اعتقادی می‌رساند.

ثانیاً، از محمد بن عبدالوهاب می‌پرسیم که چگونه وی توسل و خواندن زنده‌ها، خواه نبی یا وصی یا غیر آنها، را در کتاب *کشف الشبهات* مشروع دانسته و گفته بر اساس روایت موجود در صحاح، در روز قیامت از انبیای اولوالعزم درخواست شفاعت می‌شود و این استغاثه یا توسل مانعی ندارد.<sup>۲</sup> پس شما از ادعای خود صرف نظر کردید و در برخی از موارد، توسل و استغاثه را مشروع دانسته‌اید. اگر بگویید ما از عمومات آیات و روایات استفاده می‌کنیم که خواندن زنده‌ها اشکال ندارد و تنها خواندن اموات مورد اشکال است، در پاسخ گفته می‌شود کسانی که قائل به جواز استغاثه به اموات هستند، می‌گویند ما نیز از عمومات آیات و روایات مشروعیت خواندن ارواح پیامبران و اولیای الهی را استفاده می‌کنیم؛ زیرا صرف خواندن و توسل عبادت نیست تا شرک لازم آید، بلکه در عبادت نگاه و قصد گوینده دخالت دارد. اگر او را معبود، مستقل و نگاه خدایی داشته باشد، عبادت است، وگرنه عبادت به‌شمار نمی‌آید؛ چنان که درباره زنده‌ها نیز این معیار وجود دارد؛ زیرا اگر به افراد زنده نیز نگاه خدایی باشد و یا آنها را معبود و مستقل بشمارد، او را عبادت کرده است و کار او شرک است.

ثالثاً، دلایلی از قرآن و روایات می‌توان ارائه کرد که دلالت بر مشروعیت استغاثه و توسل می‌کنند. این دلایل را در ادامه بیان خواهیم کرد.

## ◆ دلایل مشروعیت استغاثه و توسل براساس قرآن و روایات

### الف) دلایل قرآنی

دلایل قطعی بر مشروعیت و جواز توسل وجود دارد که دلالت بر بطلان ادعای ابن عبدالوهاب می‌کند. درباره جواز توسل، آیات و روایات فراوانی وجود دارد که در اینجا برخی از آنها را نقل می‌کنیم:

1. المهند علی المفند، ص 36-37.

2. کشف الشبهات، همراه مجموعه التوحید، ص 69.

## 1. آیه توسل و وسیله

خدا می‌فرماید:

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ<sup>1</sup>؛

ای مؤمنان، تقوای الهی پیشه کنید و با وسیله، به خدا متوسل

شوید.

این آیه شریفه عمومیت دارد و هر دو وسیله (اعمال صالح و ذات پیامبر اکرم (6) را در بر می‌گیرد؛ از این رو منحصر دانستن آیه در اعمال صالح، مخالف ظاهر آیه است، به‌ویژه که «الوسيلة» با الف و لام است و مفرد نکره با الف و لام بر عموم دلالت دارد و هیچ دلیلی بر تخصیص آیه وجود ندارد تا گفته شود این آیه، شخص پیامبران و اولیای الهی را در بر نمی‌گیرد.

باید یادآوری کرد که عموم این آیه به جهت وجود دلیل قطعی (آیات و روایات) بر پرهیز از وسیله قرار دادن بت‌ها و طاغوت و کسانی که مورد تأیید الهی نیستند، تخصیص خورده است و هیچ‌کسی اجازه ندارد آنها را وسیله قرار دهد، اما وسیله قرار گرفتن پیامبران و اولیای الهی، نه فقط مورد نهی آیه نیست، بلکه دلیل بر مشروعیت و رجحان آن وجود دارد که در بحث مشروعیت استغاثه و توسل خواهد آمد.

ثانیاً، اگر وسیله، فقط اعمال صالح باشد، مضمون آیه تکراری است؛ زیرا اعمال صالح همان تقواست و مراعات تقوا در اول آیه ذکر شده است؛ بنابراین سخن کسانی که می‌گویند مقصود از وسیله فقط اعمال صالح است، ناتمام می‌باشد.<sup>2</sup>

از آنچه بیان شد، باطل بودن سخن ابن تیمیه، از پایه‌گذاران فرقه وهابیت، و ناصر آلبانی، از نویسندگان معاصر این فرقه، روشن می‌شود که درباره آیه مذکور می‌گویند این آیه فقط اعمال صالح را شامل می‌شود؛ زیرا عمل صالح دارای دو ویژگی است: 1. قصد اخلاص و انجام آن برای خدا؛ 2. موافق شریعت بودن.<sup>3</sup>

1. سوره مائده، آیه 35.

2. التوسل أنواعه و أحكامه، ص 6.

3. همان.

تعجب است از البانی که چگونه و به چه دلیل توسل را از آیه خارج می‌کند؛ در صورتی که هر دو ملاک یادشده در توسل وجود دارد؛ زیرا کسانی که توسل را جایز می‌دانند، قصد اخلاص و موافق بودن با شریعت را لازم می‌دانند و هیچ‌یک از مذاهب اسلامی توسلی را که دلیل شرعی نداشته باشد، مشروع نمی‌دانند.

بنابراین اختلاف در دلیل و قبول نداشتن دلیل مخالف، مجوز برای مشرک دانستن دیگران نیست. پس توسل بر اساس نظریه کسانی که آن را مشروع می‌دانند، از آیه مذکور بیرون نیست.

البانی می‌گوید: ملاک مشروعیت توسل این است که موافق قرآن و سنت باشد.<sup>۱</sup> آیا کسانی که توسل را جایز می‌دانند، موافقت آن را با قرآن و سنت با استدلال ثابت نمی‌کنند؟ بنابراین آیه فوق توسل به پیامبر اکرم<sup>6</sup> و صالحین را شامل می‌شود.

## 2. آیه استغفار پیامبر

در آیه دیگر می‌فرماید:

(وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا)<sup>۲</sup>

اگر آنان که به خودشان ظلم کردند، نزد تو آمدند و سپس درخواست آمرزش کردند و پس از آن رسول برای آنان در پیشگاه خدا طلب مغفرت کرد، خداوند را توبه‌پذیر و مهربان خواهند یافت.

این آیات به روشنی دلالت بر توسل جستن به پیامبران و وسیله قرار دادن آنها دارد. اگر وسیله قرار دادن غیر خدا شرک باشد، هرگز قرآن کریم کسانی را که به خود ظلم کردند، به توسل و چنگ زدن به دامن غیر خدا توصیه نمی‌کرد. از این رو ملاک و معیار شرک فقط وسیله قرار دادن موجودی غیر از خدا نیست.

1. همان.  
2. سوره نساء، آیه 64.

## ب) دلایل روایی

روایاتی هم دلالت بر مشروعیت توسل دارند که ما روایات محدثان اهل سنت را در اینجا می‌آوریم:

**روایت اول:** ابن‌ابی‌شیبیه از محدثان اهل سنت در کتاب روایی خود به نام *المصنف* از مالک‌الدار روایت می‌کند:

أصاب الناس قحط في زمن عمر، فجاء رجل إلى قبر النبي<sup>6</sup> فقال يا رسول الله! استسق لأمتك فإنهم قد هلكوا...؛<sup>2</sup>

در زمان خلیفه دوم، قحطی و خشکسالی پیش آمد. شخصی به نام بلال بن حارث که از اصحاب پیامبر اکرم<sup>6</sup> بود، کنار قبر مبارک آن حضرت آمد و گفت: یا رسول الله، برای امت خود دعای باران کنید، همانا آنان از قحطی هلاک شدند.

هیچ یک از صحابه حتی خلیفه دوم پس از نقل این روایت و نقل خواب، به او اعتراض نکرد که این کار شرک است. دلالت این روایت بر مشروعیت توسل به پیامبر اکرم<sup>6</sup> بسیار روشن است و سند آن را نیز برخی مثل ابن‌حبان،<sup>3</sup> ابن‌حجر<sup>4</sup> و ابن‌کثیر<sup>5</sup> صحیح دانسته‌اند؛ گرچه، آلبانی، از علمای مورد اعتماد وهابیت، روایت را مجهول دانسته است.<sup>6</sup>

**روایت دوم:** احمد بن حنبل در کتاب *المسند* و ترمذی در کتاب *السنن* خود از عثمان بن حنیف روایت کرده‌اند: مرد نابیایی نزد پیامبر اکرم<sup>6</sup> آمد و به آن حضرت گفت: از خداوند بخواهید تا عافیت و بینایی به من بدهد. حضرت فرمود: اگر خواسته باشی دعا می‌کنم و اگر بخواهی، به تأخیر اندازم و دعا نکنم که برای تو خیر خواهد بود. او گفت: دعا کنید. آن‌گاه حضرت دستور داد که وضوی خوبی بگیر و دو رکعت نماز بخوان، پس از آن این‌گونه دعا کن:

1. «هو بلال بن الحارث المزني احد من الصحابه»؛ كما قال ابن حجر في *الفتح الباری*، ج 2، ص 568.
2. *المصنف*، ج 7، ص 482؛ *دلائل النبوة*، ج 7، ص 47، باب ما جاء في رؤية النبي في المنام.
3. *الثقات*، ج 5، ص 384.
4. *الفتح الباری*، ج 2، ص 495.
5. *البدایة و النهایة*، ج 7، ص 101.
6. *رفع المناره*، ص 210؛ *الفتح الباری*، ج 2، ص 379.

اللهم اني أسالك و أتوجه إليك بنبيك محمد نبي الرحمة يا  
محمد اني توجهت بك إلى ربي في حاجتي هذه فتقضي لي اللهم  
شفعة في؛

بار خدایا، از تو می‌خواهم و به وسیله پیامبرت به تو توجه  
می‌کنم. ای محمد، من برای برآورده شدن حاجتم، به وسیله تو به  
پروردگارم رو می‌آورم. پروردگارا، شفاعت او را درباره من بپذیر.

از این روایت استفاده می‌شود که استعانت و کمک‌خواهی از پیامبر با نام «یا رسول  
الله» و «یا محمد» در سیره صحابه بوده است.<sup>1</sup> بدین جهت این روایت دو نوع توسل  
را ثابت می‌کند:

1. درخواست از خدا و واسطه قرار دادن پیامبر رحمت(خدایا، به عظمت پیامبر  
نیاز مرا برآورده ساز)؛
2. درخواست از پیامبر(برای رسیدن به خدا و دستیابی به حاجت و نیاز یا رسول  
الله از خدا بخواه که نیاز مرا برآورده سازد).

در این روایت پیامبر اکرم(نحوه توسل را که با حرف نداست (یا محمد) می‌آموزند.  
لذا ابن تیمیه و وهابيون نمی‌توانند برای توجیه افکار خود از این دلیل قوی فرار کنند.  
این روایت از نظر سند نیز قوی است؛ زیرا ترمذی آن را صحیح می‌داند و حاکم در  
مستدرک بر طبق شرایط بخاری و مسلم صحیح دانسته است. همچنین بیهقی در دو  
کتاب *الدلائل و الدعوات*، با سند صحیح روایت کرده است.<sup>2</sup> دلالت روایت بر  
مشروعیت توسل به شخص پیامبر اکرم(بسیار روشن است. این گونه توسل پس از آن  
حضرت انجام می‌شد و اصحاب جلوگیری نمی‌کردند. نمونه آن را در روایت بعدی  
ببینید.

در روایت دیگر بیان شده است که در زمان خلافت عثمان نیز از پیامبر اکرم(با  
عبارت «یا رسول الله» و «یا محمد» استمداد می‌کردند و صحابه نه فقط از آن  
جلوگیری نمی‌کردند، بلکه او را برای استمداد از رسول خدا کمک می‌کردند:

1. مسند احمد، ج 6، ص 107؛ سنن ترمذی، ج 5، ص 336؛ مستدرک، ج 1، ص 621؛ صحیح، ج 2،  
ص 225.

2. أصول الأربعة في تربية الوهابية، ص 33.

إن رجلاً كان يختلف إلى عثمان بن عفان في حاجة له فكان عثمان لا يلتفت إليه و لا ينظر في حاجته. فلقي عثمان بن حنيف فشكى ذلك إليه. فقال له عثمان بن حنيف: أنت الميضاه فتوضاً ثم أنت المسجد فصل فيه ركعتين، ثم قل: اللهم إني أسئلك و أتوجه إليك بنبينا محمد نبي الرحمة، يا محمد إني أتوجه بك إلى ربّي فتقضى حاجتي و تذكر حاجتك؛

فردی برای رفع نیاز خود نزد عثمان بن عفان رفت و آمد می‌کرد، ولی به او توجه نمی‌شد تا نزد عثمان بن حنیف رفت و شکایت کرد. عثمان بن حنیف پیشنهاد کرد وضو بگیرد و دو رکعت نماز بخواند و از خدا چنین بخواهد: «الهی از تو می‌خواهم و به تو به وسیله پیامبر رحمتت حضرت محمد روی می‌آورم. ای محمد، من با وسیله قرار دادن تو، به پروردگارم رو می‌آورم تا نیازم را برآورده کنی. آنگاه نیاز خود را بیان کن.

آن مرد نیازمند به این دستور عمل کرد و نزد خلیفه آمد. هنگامی که به در خانه خلیفه رسید، مأموران دست او را گرفتند و نزد عثمان بردند، او را با احترام بر مسند نشانند. خلیفه از او پرسید نیاز تو چیست؟ حاجت خودش را بیان کرد و خلیفه بلافاصله حاجتش را برآورد و به او گفت: چرا تاکنون حاجت خود را از ما نخواستی؟ هرگاه نیازی داشتی، نزد ما بیان کن. آن‌گاه این فرد با خوشحالی نزد عثمان بن حنیف آمد و برای او طلب خیر کرد و گفت: به سفارش تو کار من درست شد. عثمان بن حنیف گفت: والله من هیچ سفارشی نکردم، ولی در حضور پیامبر اکرم بودم که یک نفر ناپینا آمد و شکایت کرد. آن حضرت این دستور را به او داد و او عمل کرد. عثمان بن حنیف گفت: به خدا قسم من همان‌جا نشسته بودم و دیری نگذشت فرد ناپینا با بینایی کامل وارد شد. گویا هرگز ناپینا نبوده است. طبرانی و منذری درباره این حدیث گفته‌اند: صحیح است.<sup>1</sup>

**روایت سوم:** داود بن ابی صالح می‌گوید: روزی مروان شخصی را دید که پیشانی اش را بر قبر مطهر گذاشته است. مروان گفت: آیا می‌دانی چه می‌کنی؟ او سرش را

1. معجم کبیر طبرانی، باب من اسمہ عثمان، ج 9، ص 39، رقم 8311.

بلند کرد. مروان با تحیّر دید که این شخص صحابه بزرگ و جلیل‌القدر ابویوب انصاری است و در جواب او فرمود: بلی، می‌دانم:

جئت رسول الله ﷺ و لم أت الحجر. سمعت رسول الله ﷺ يقول:  
لا تبكوا على الدين إذا وليه أهله ولكن ابكوا عليه إذا و ليه غير  
أهله؛

من نزد رسول خدا ﷺ آمده‌ام، نه نزد سنگ؛ زیرا از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرماید: هر گاه اهل دین، والی و حاکم دین بود، بر دین گریه مکنید اما زمانی که نااهلان والی دین شدند، بر دین خود گریه کنید.<sup>۱</sup>

ذهبی در تلخیص، حاکم نیشابوری در مستدرک و هیثمی در مجمع الزوائد نیز سند این حدیث را صحیح می‌دانند. دلالت این روایت بر جواز توسل از عمل ابویوب و سخن گفتن با حضرت رسول ﷺ در پاسخ مروان به‌خوبی استفاده می‌شود.

#### ♦ بررسی ارکان عبادت

محمد بن عبدالوهاب در رساله دیگر این کتاب می‌نویسد:

تضمنت ثلاث آیات و ثلاث مسائل:

الآية الأولى: فيها المحبة أن الله منعم والمنعم يجب على قدر إنعامه، والمحبة تنقسم إلى أربعة أنواع: محبة شركية، و هم الذين قال الله فيهم: (وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ) إلى قوله: (وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ) المحبة الثانية حبّ الباطل أهله، وبغض الحق وأهله وهذه هي صفة المنافقين. المحبة الثالثة، طبيعية، وهي محبة المال و الولد إذا لم تشغل عن طاعة الله ولا تعين عن محارم الله، فهي مباحة، والمحبة الرابعة حب أهل التوحيد، وبغض أهل الشرك.

1. مسند، ج 9، ص 148، رقم 23646؛ مستدرک حاکم، ج 5، ص 418، کتاب الفتن و الملاحم. در سند روایت، کثیر بن زید است که احمد و غیر او توثیق کرده‌اند، ولی نسائی تضعیف کرده است (مجمع الزوائد، ج 5، ص 245).

الآية الثانية فيها الرجاء؛ و الآية الثالثة فيها الخوف (إياك نعبد) أي أعبدك يا ربّ بما مضى بهذه الثلاث بمحبّتك و رجائك و خوفك فهذه الثلاث أركان العبادة و صرفها لغير الله شرك... و فيها من الفوائد الرد على الثلاث الطوائف التي كلّ طائفة تتعلّق بواحدة منها كمن عبد الله تعالى بالمحبّة وحدها و كذلك من عبده بالرجاء وحده كالمرجئة و كذلك من عبده بالخوف وحده كالخوارج.<sup>1</sup>

در این گفتار، ارکان عبادت را سه چیز دانسته است: محبت، رجا و خوف، و هرکس یکی از این سه را برای غیر خدا به کار گیرد، مشرک می شود. از این رو فرقه خوارج که تنها خوف داشتند و فرقه مرجئه که از رجا و امید برخوردار بودند، مشرک می باشند؛ زیرا فقط یک رکن عبادت را داشتند.

محمد بن عبدالوهاب معیار مشخصی برای عبادت، شرک یا توحید عبادی ارائه نمی دهد. مطالب را به صورت کلی بیان می کند که بر ابهام مطلب می افزاید و موجب برداشت های غیر صحیح می شود؛ زیرا مشرک دانستن کسانی که یکی از این سه رکن را برای غیر خدا به کار گیرند، با محبت انسان های کامل، انبیا و اولیای الهی منافات دارد. آیا محبت غیر خدا به معنای این است که در این عالم هیچ گونه محبتی غیر از محبت خدا نباید وجود داشته باشد؟ آیا چنین محبتی امکان دارد؟ آیا خوف از خدا به معنای این است که در این عالم نباید کسی خوفی از غیر خدا داشته باشد. آیا ترس از ظالم و ستمگر یا از درنده موجب شرک می شود؟ آیا رجا و امید به مؤمنان یا انسان کامل و یا هرکس دیگر، با خوف خدا منافات دارد؟ آیا کسی که به مال دنیا و زن و فرزند محبت دارد و این محبت او را از طاعت خدا بازداشت، می توانید او را مشرک یا کافر بدانید؟ چه نوع محبتی، چه نوع رجا و امیدی و کدام خوف و استغاثه ای شرک است؟ چرا در نوشته های پایه گذار وهابیت این نکات بیان نشده است؟ اگر مقصود از خوف و رجای عبادی این است که چنانچه خوف و رجا و توکل در جهت رضای خدا و بندگی او نباشد، عبادت به شمار نمی آید، درست است؛ اما اگر کسی از غیر خدا بترسد یا



از واسطه‌ها کمک بگیرد، بدون آنکه برای آنها شأن الهی قائل باشد، کار او نه عبادت است و نه شرک.

وی ابتدا می‌نویسد که مطالب ما مشتمل بر سه آیه و سه مسئله است. آیه و مسئله نخست را محبت دانسته و محبت را چهار قسم کرده و یکی را شرک دانسته. و فقط آیه (وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ<sup>1</sup>) را نقل کرده است.

سپس می‌نویسد: «الآية الثانية: فيها الرجاء، والآية الثالثة فيها الخوف»، و درباره این دو رکن آیه‌ای در کلامش وجود ندارد و از این رو ما متن سخن او را نقل کردیم تا خوانندگان حقیقت را بهتر بیابند. وی فقط برای محبت آیه‌ای ذکر می‌کند. ظاهراً محمد بن عبدالوهاب یادش رفته که آیات مربوط به رجاء و خوف را ذکر کند که گفتار وی ناهماهنگ گردیده است. درعین حال ما به بررسی گفتار او می‌پردازیم:

چگونه وی ادعا می‌کند که ارکان عبادت سه چیز است؟ هر کسی که سواد ناچیزی داشته باشد، می‌تواند به وی اشکال کند که به چه دلیل این گونه ادعا می‌کند؟ چرا از بین تمام صفات نفسانی انسان که مرتبط با غیر خودش است، فقط این سه صفت را ذکر می‌کند؟ آیا این گونه تفسیر قرآن و منطبق کردن با ذهنیات و برداشت‌های غلط، تفسیر به رأی نیست؟ آیا نمی‌توان ویژگی توکل، یقین و غیر آن را مانند رجا و محبت از ارکان عبادت دانست؟ رجا، محبت و خوف از آثار یقین است و یقین ما به خدایی که کامل مطلق است و از هرگونه نقصی پاک می‌باشد، موجب محبت، خوف و رجا می‌شود؛ چنان که موجب توکل، استغاثه، استقامت و توسل می‌شود. روشن است که یقین به موجودی غیر از خدا که موجب خوف، رجاء، توکل و استعانت گردد، موجب شرک نمی‌شود، مگر آنکه آن موجود را به تعبیر قرآن مثل (أنداداً) و یا همطراز خدا قرار دهند. مسلمانان به پیامبر اکرم<sup>6</sup> عشق می‌ورزند، از روح ایشان استمداد می‌کنند و ولایت ایشان را پذیرفته‌اند، اما چون او را مثل یا همطراز خدا نمی‌دانند، شرک نیست. اما همین رفتارها با سلطان جائر یا فرعون، موجب شرک می‌شود؛ زیرا به آنها شأن

1. سوره بقره، آیه 165.

خدایی می‌دهد و همچنین بدون اذن الهی است. از محمد بن عبدالوهاب می‌پرسیم که آیا حاکمیت غیر خدا شرک است یا خیر؟ آیا ولایت غیر خدا شرک و طاغوت است یا خیر؟ اگر شرک باشد، آیا اعتقاد به حاکمیت و ولایت پیامبران الهی به‌ویژه پیامبر خاتم‌الشرک است؟ در حالی که احدی از مسلمانان آن را شرک نمی‌داند؛ همچنین سایر ویژگی‌ها نظیر طلب شفاعت، توسل و غیر آن. از این رو در قرآن، محبت، خوف، حاکمیت ولایت، شفاعت، توسل و مانند آن به غیر خدا نسبت داده شده و موجب شرک به شمار نرفته است. برای نمونه چند آیه را ذکر می‌کنیم:

#### ♦ ولایت و حاکمیت غیر خدا

در قرآن کریم آیات متعددی در زمینه ولایت و حاکمیت غیر خدا وجود دارد که این آیات به دو دسته تقسیم می‌شوند: برخی آیات حاکمیت را منحصر به خدا می‌دانند و برخی دیگر آن را به واسطه نسبت می‌دهند. آیات دسته اول، مثل (إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ) <sup>۱</sup> (أَفَعَيَّرَ اللَّهُ أَبْتَعَى حَكْمًا...) <sup>۲</sup> (أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ) <sup>۳</sup> در آیات دیگر از حاکمیت غیر خدا یعنی پیامبر اکرم یاد شده است؛ مانند: (وَإِنْ حَكَمْتَ فَأَحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ) <sup>۴</sup> (وَأَنْ أَحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ...) <sup>۵</sup> (وَإِنْ حِفْظُ شِقَاقِ بَيْنَهُمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلَيْهَا إِنْ يُرِيدَ إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا) <sup>۶</sup>.

از آیات دسته دوم استفاده می‌شود که حاکمیت پیامبر اکرم و کسانی که از طرف خدا مآذون می‌باشند، در جهت حاکمیت خدا و همسو با آن است؛ زیرا غیر خدا جدا و مستقل از خدا نیست.

1. سوره انعام، آیه 57.
2. سوره انعام، آیه 114.
3. سوره مائده، آیه 50.
4. سوره مائده، آیه 43.
5. سوره مائده، آیه 49.
6. سوره نساء، آیه 35.

در ولایت نیز دو گونه آیات وجود دارد: برخی ولایت را منحصر در خدا می‌دانند و برخی دیگر غیر خدا را نیز دارای ولایت می‌دانند؛ مثلاً از یک سو می‌فرماید: (قُلْ أَغْيَرَ اللَّهُ اتَّخِذُوا لِيَا فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُهُ وَلَا يُطْعَمُ) <sup>۱</sup> و از سوی دیگر می‌فرماید: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ). <sup>۲</sup>

درباره توکل به خدا و مؤمنین نیز دو نوع آیه وجود دارد: در یک آیه می‌فرماید: (حَسْبُكَ اللَّهُ) و در آیه دیگر می‌فرماید: (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ). <sup>۳</sup> در کنار کفایت خدا، کفایت مؤمنان نیز ذکر شده است. آیا این معیت شرک است؟

درباره شفاعت می‌فرماید: (قُلْ لِلَّهِ الشَّفَعَةُ جَمِيعًا)، <sup>۴</sup> در آیه دیگر می‌فرماید: (مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ). <sup>۵</sup>

درباره علم غیب می‌فرماید: (قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ)، <sup>۶</sup> (وَلَوْ كُنْتَ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْبَرْتَ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوْءُ) <sup>۷</sup> و در آیات دیگر می‌فرماید: (عَلِمَ الْغَيْبَ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا) <sup>۸</sup> (إِلَّا مَنْ أَرْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ)، <sup>۸</sup> (وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْهِرَكُمْ عَلَىٰ الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِيٰ مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ). <sup>۹</sup>

1. سوره انعام، آیه 14.  
2. سوره مائده، آیه 55.  
3. سوره انفال، آیه 64.  
4. سوره زمر، آیه 44.  
5. سوره بقره، آیه 255.  
6. سوره نمل، آیه 65.  
7. سوره اعراف، آیه 188.  
8. سوره جن، آیه 26-27.  
9. سوره آل عمران، آیه 179.

درباره توسل و دعا می فرماید: (فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا)،<sup>۱</sup> (أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ)<sup>۲</sup> و در آیات دیگر می فرماید: (يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ).<sup>۳</sup> در جای دیگر می فرماید: (وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا).<sup>۴</sup>

درباره خوف، محبت، دعا، شفاعت، توسل، استعانت، استغاثه و غیر اینها نیز دو گونه آیه وجود دارد. که یک دسته در جهت توحید و یک دسته در جهت شرک قرار دارد.

محمد بن عبدالوهاب در کتاب *أربع قواعد*، قاعده چهارم می نویسد:

فإن قيل فما أنواع العبادة التي لا تصلح إلا لله؟ قلت من أنواعها الدعاء و الاستغاثه و ذبح القربان والنذر والخوف والرجاء والتوكل والإنابة والمحبة والخشية والرغبة والرهبه والتأله والركوع والسجود والخشوع والتذلل والتعظيم الذي هو من الخصائص الإلهية.<sup>۵</sup>

و سپس این موارد را بر آیاتی تطبیق کرده است: (وَأَنَّ الْمَسْجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا...)<sup>۶</sup>، دلیل استعانت: (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ)<sup>۷</sup>، دلیل استغاثه: (إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ)،<sup>۸</sup> دلیل ذبح: (يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا)،<sup>۹</sup> دلیل خوف: (إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ

1. سوره جن، آیه 18.
2. سوره نمل، آیه 62.
3. سوره مائده، آیه 35.
4. سوره نساء، آیه 64.
5. مجموعه التوحید، ص 16.
6. سوره جن، آیه 18.
7. سوره فاتحه، آیه 5.
8. سوره انفال، آیه 9.
9. سوره انسان، آیه 7.

وَحَافُونَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ<sup>۱</sup>، دلیل رجاء: (فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا)<sup>۲</sup>.

در پایان می‌نویسد: هرکس یکی از این انواع عبادت را برای غیرخدا انجام دهد، او را خدا قرار داده و غیر خدا را با خدا شریک دانسته است؛ درحالی‌که خداوند فرموده است: (إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا)<sup>۳</sup>.

آنچه رئیس وهابیان بیان کرده است، عناوین کلی است که در آیات آمده است، اما انطباق موارد عبادی بر آیات مذکور تمام نیست؛ زیرا عبادت‌های یاد شده نمی‌توانند به صورت مطلق عبادت غیرخدا به‌شمار آیند، به‌طور مثال احترام و تعظیم غیرخدا، کمک گرفتن از بندگان صالح، خواندن و به کمک طلبیدن افراد، محبت انسان‌های کامل، خوف و غیر آن به صورت مطلق عبادت به‌شمار نمی‌آید، مگر آنکه غیر خدا را معبود و رب بداند، اما اگر انسان آنان را موجوداتی بداند که رحمت خدا شامل حال آنان گردیده است و به کمالات مادی یا معنوی دست یافته‌اند و می‌توانند دست او را بگیرند و به او کمک کنند، آیا این‌گونه توکل، محبت و رجا عبادت است و موجب شرک می‌شود یا خیر؟

221

بنابراین اگر غیرخدا را در حد خدا بداند و به او شأن الهی بدهد، شرک می‌شود، اما اگر برای آنها شأن خدایی قائل نباشد، نه تنها شرک نیست، بلکه در جهت عقیده توحیدی است؛ زیرا عقیده توحیدی به معنای نفی واسطه‌ها و محبت و رجا و استعانت از آنها نیست. شأن خدایی وقتی صدق می‌کند که آنان را بدون اذن و اجازه الهی صاحب اثر بداند. بنابراین اعمالی که به عنوان عبادت ذکر شده، این حقیقت را روشن می‌سازد که انسان موحد باید این امور را فقط برای خدا انجام دهد؛ زیرا او شایسته این مقام است و نباید غیر او را در این اعمال شریک دانست، اما به این معنا نیست که اگر این

1. سوره آل عمران، آیه 175.

2. سوره کهف، آیه 110.

3. سوره نساء آیه 116. مجموعه التوحید، ص 16-17.

اعمال را برای پیامبر اکرم و یا اهل بیت یا صحابه انجام دادید، مشرک می‌شوید؛ زیرا خداوند این اجازه را به مسلمانان داده است؛ نظیر طلب شفاعت، توسل و... . افزون بر این اعمال عبادی چنانکه در مقالات پیشین بیان شد، بر دو قسم است: اعمالی که برای عبادت قرارداده شده نظیر سجده، رکوع، طواف، نذر که این اعمال برای غیر خدا جایز نیست؛ گرچه برخی در مورد سجده گفته‌اند که سجده حضرت آدم و حضرت یعقوب دلیل بر این است که صرف سجده عبادت به‌شمار نمی‌آید، ولی در اسلام سجده بر غیر خدا جایز نیست. اما در اعمالی نظیر استعانت و توسل که صرف انجام آنها عبادت به‌شمار نمی‌آید، بلکه در صورتی موجب شرک می‌شود که موجودی هم‌تراز خدا قرار داده و از او کمک گرفته شود. این حقیقت از آیاتی که ذکر شد، به‌خوبی روشن می‌شود. متأسفانه محمد بن عبدالوهاب بر برخی آیات استدلال کرده و آیاتی را که مخالف ادعای او بوده، ذکر نکرده است.

بنابراین نمی‌توان فقط اعتقاد یا انتساب اوصاف قلبی یا اعمال انسان را به غیر خدا شرک دانست. شرک ملاک مشخصی دارد که در قرآن و روایات بیان شده است و متأسفانه محمد بن عبدالوهاب از آن غافل بوده است. پس فقط محبت غیر خدا را نمی‌توان رکن عبادت دانست، بلکه باید یک رکن دیگری به آن اضافه کرد. خوف، امید و محبت را در صورتی می‌توان عبادت غیر خدا دانست که غیر خدا را مانند خدا و او را کفو و هم‌شأن خدا بدانیم و به عبارت دیگر او را درعرض خدا نه در طول او بدانیم. از این رو محبت پیامبر اکرم هرچند زیاد باشد، با محبت خدا منافات ندارد. محبت قرآن و محبت اهل بیت: که مسلمانان توصیه به آن شده‌اند، شرک نیست. آیا محبت صحابه موجب شرک می‌شود؟ بنابراین ادعای اینکه هرگونه رجا، محبت غیر خدا و خوف از غیر شرک است، صحیح نیست؛ چنانکه در افعال و اعمال نیز چنین است.

#### ◆ جمع بندی

روشن شد که ادعای محمد بن عبدالوهاب بر ضروری بودن عدم تشریح خواندن غیر خدا، صحیح نیست؛ زیرا خواندن غیر خدا در صورتی که او را واسطه فیض و

مجرای کمالات معنوی روحانی بدانیم، هرگز موجب شرک نمی‌شود. این‌گونه خواندن‌ها مانند کمک‌گیری و استمداد از ادویه و طیب برای رفع گرفتاری‌های جسمی است.

همچنین روشن شد که ارکان عبادت آن‌گونه که محمد بن عبدالوهاب بیان می‌کند، نیست؛ زیرا خوف، محبت و رجا از آثار ایمان به خداست و باید انسان موحد این اوصاف را در برابر خدای متعال داشته باشد اما اگر برخی انسان‌ها بر اثر علل و عواملی از غیر خدا بترسند و یا به غیر خدا محبت بورزند، موجب شرک نمی‌شود.

## ◆ كتابنامه

1. *أصول الأربعة في ترويد الوهابية*: احمد حسن جان صاحب سرهندي مجدد، استانبول: مكتبة ايشيق، بي.تا.
2. *البدائية و النهائية*: ابن كثير، بيروت: داراحياء التراث، 1408ق.
3. *التوسل انواعه و احكامه*: محمد ناصرالدين الباني، رياض: مكتبة المعارف، بي.تا.
4. *الثقات*: ابن حبان، حيدرآباد هند: الكتب الثقافية، چاپ اول، 1393ق.
5. *دلالت النبوة*: ابوبكر احمد بيهقي، بيروت: دارالفكر، 1418ق.
6. *رفع المناره*: محمود سعيد ممدوح عمان: دارالامام نووي، 1416ق.
7. *سنن ترمذى*: محمد بن عيسى، بيروت: مكتبة العصرية، بي.تا.
8. *شفاء السقام*: تقى الدين سبكي شافعي، حيدرآباد هند: دائرة المعارف العثمانية، 1413ق.
9. *الفتح الباري*: ابن حجر عسقلاني، بيروت: احياء التراث العربي، چاپ چهارم، 1418ق.
10. *كشف الشبهات*، همراه مجموعة التوحيد، بيروت: دارالفكر للطباعة و النشر، بي.تا.
11. *مجمع الزوائد*: على بن ابوبكر هيثمى، بيروت: دارالكتاب العلمية، 1967م.
12. *مجموعة التوحيد*: ابن تيميه، محمد بن عبدالوهاب، بيروت: دارالفكر، بي.تا.
13. *مستدرک على الصحيحين*: حافظ ابو عبدالله الحاكم، بيروت: دارالكتاب العربي، بي.تا.
14. *مسند احمد*: احمد بن حنبل، بيروت: دارصادر، بي.تا.
15. *المصنف*: ابن ابي شبيهه، بيروت: دارالفكر، 1414ق.
16. *معجم كبير*: طبراني، بيروت: داراحياء التراث، 1405ق.
17. *المهنت على المقند*: خليل سهانپورى، لاهور: اداره اسلاميان، 1983م.





نقدي بر كتاب  
«التبرك  
المشروع و  
التبرك  
الممنوع»

\* روح الله فروغی

---

\* استاد حوزه و دانشجوی دکترای فلسفه



### ◆ چکیده

تبرک نه تنها در دین اسلام بلکه در ادیان دیگر نیز سابقه دارد. روایات فراوانی درباره تبرک مسلمانان به پیامبر و آثار و غذای ایشان وجود دارد. تبرک به آب وضوی پیامبر در زمان فتح مکه تأثیر روانی فراوانی بر ابوسفیان گذاشت. پس از پیامبر نیز این تبرک به آثار آن حضرت در میان مسلمانان ادامه داشت. در این میان برخی از جریانات خاص حدیث‌گرا بر این عمل خرده گرفته و ادعا کرده‌اند که تنها تبرک‌هایی که در زمان پیامبر در میان مسلمانان معهود بوده است، توجیه شرعی دارد و می‌بایست به همان‌ها بسنده کرد و پس از رحلت پیامبر تبرک به آثار ایشان ممنوع است و در حد شرک به خداوند است. به نظر می‌رسد این دیدگاه دارای اشکالات و کاستی‌های گوناگون است که در این نوشتار بدان پرداخته خواهد شد.

227

**کلیدواژگان:** تبرک، بدعت، شریعت، نقل، شرک.

## ◆ مقدمه

تبرک که در صدر اسلام مورد توجه مسلمانان بود و با نگاه آنان به پیامبر که او را منشأ خیر و رحمت و برکت خداوند می‌دانستند، تبرک و طلب خیر از ایشان رفتاری دینی و پذیرفته شده در میان مسلمانان و پیامبر بود؛ از این جمله می‌توان به تبرک مردم مدینه به باقی مانده غذای پیامبر یا آب وضوی پیامبر اشاره کرد. پیامبر که این رفتار مسلمانان را مشاهده می‌کرد، بر آنان خرده نگرفت و به اصطلاح این عمل آنان را تقریر کرد که حاکی از جواز و حتی رجحان این عمل است. پس از رحلت پیامبر نیز مسلمانان به تبرک جستن از پیامبر ادامه دادند و چون او در قید حیات مادی نبود، به آثار باقی مانده اش مانند قبر، لباس، کفش، جایگاه نشستن او و مساجدی که آن حضرت در آن نماز به پا می‌داشت، تبرک می‌کردند و هیچ‌گاه کسی از فقهای مدینه یا اصحاب پیامبر که ایشان را درک کرده بود، به این کار مسلمانان خرده نمی‌گرفت بلکه برخی بزرگان اصحاب در این کار پیش قدم بودند و بر آن مداومت داشتند، لکن با ظهور وهابیان و برداشت بی‌بنیانی که از دین صورت گرفت، برخی بر اساس فرضیات یا برداشت‌های نادرست خویش این عمل را شرک شمردند و مسلمانان را از ارتکاب آن نهی کردند و بر کسانی که به این رفتار دینی ملتزم بودند، سخت‌گیری‌های فراوانی اعمال کردند. واضح است اکثر این مسلمانان اهل سنتی بودند که براساس آموزه‌های دین اسلام تبرک را امری مشروع و مستحب می‌دانستند و اکنون با ظهور این اندیشه خاص و تسلط آنان بر مقدس‌ترین مکان‌های مسلمین در تنگناهای شدیدی قرار گرفته‌اند.

این اندیشه به سبب مخالفت با سابقه دیرینه تبرک در میان مسلمانان، مورد نقد مسلمانان قرار گرفت و مخالفان تبرک را به دفاع از خود واداشت. در همین زمینه ریاست عامه هیئت امر به معروف و نهی از منکر جزوه‌ای صد صفحه‌ای با عنوان *التبرک المشروع و التبرک الممنوع* نگاشته است که در میان زائران توزیع می‌گردد. نویسنده این جزوه شخصی به نام علی بن نفع علیانی است. این جزوه دو بخش اصلی دارد: بخش اول درباره تبرکی است که مورد رضایت شرع است و انجام آن اشکال

ندارد و بخش دوم تبرکی است که به زعم نویسندگان مورد نهی شارع قرار گرفته است و نباید انجام شود. نویسنده بخش عمده تبرکات مسلمانان را در قسم دوم قرار داده است. شیوه نویسندگان در این کتاب بیان ادله نقلی متعدد درباره منع از تبرک به آثار پیامبر می‌باشد و از این روایات این گونه استفاده می‌کند که تبرک به این آثار ممنوع است، علاوه بر اینکه تبرک کنندگان به موارد ممنوع، دچار شرک نیز گشته‌اند؛ زیرا تبرک نوعی عبادت است. پس اگر کسی تبرک می‌کند، متبرک به را عبادت کرده است و این شرک و حرام است. مؤلف پس از نقل روایات به بحث از دلالت این روایات بر مدعای خویش پرداخته است. بخش دوم این کتاب به نقل روایاتی می‌پردازد که حاکی از تبرک‌های مشروع است. در این روایات مواردی همچون عسل، زیتون، شیر و اماکنی همچون خوابگاه گوسفندان را از موارد مجاز برای تبرک می‌شمارد. بخش اصلی نوشتار حاضر به بررسی ادعای نخست مؤلف درباره ممنوعیت برخی تبرکات می‌پردازد. به نظر می‌رسد روایات مورد استدلال و ادله دیگری که طرح گردیده است، دلالتی بر مدعای مذکور ندارد و با این ادله نمی‌توان تبرک‌های کنونی را از مصادیق تبرک‌های ممنوع شمرد.

#### ◆ استدلال اول: روایات

مؤلف در ابتدای استدلال خویش به روایات می‌گوید: روایاتی وجود دارد که دلالت می‌کند تبرک عبادت است و در کیفیت آن می‌باید به شارع مراجعه کرد تا فهمید که کدام یک از این تبرک‌ها نامشروع است تا از آن پرهیز کرد: «و ممّا یدلّ علی أنّ التبرک عبادة و أنّ کیفیتها تتلقى عن صاحب الشریعة و لما یجاوز له المشروع ما یلی»<sup>۱</sup>.

#### ◆ نقد استدلال اول

واضح است که مؤلف در این عبارت به نادرستی و با مغالطه، دو ادعا را در یک جمله جمع کرده است؛ در حالی که این دو ارتباطی با یکدیگر ندارند. ادعای اول این

1. التبرک المشروع و التبرک الممنوع، ص 63.

است که تبرک عبادت است؛ یعنی هر گاه کسی به شیئی از اشیای عالم تبرک جست، آن شیء را پرستیده است و ادعای دوم این است که کیفیت تبرک از صاحب شریعت اخذ می‌شود و نباید از آن تعدی کرد.

روشن است که ادعای دوم هیچ ارتباطی به ادعای نخست ندارد. به دیگر سخن ممکن است کسی معتقد شود در تبرک می‌باید توقیفی بود، اما اگر از آن گذر شود و به اشیای دیگر تبرک شود، به معنای پرستش آن نیست، بلکه حداکثر گناهی انجام شده است؛ زیرا به امر توصیه‌نشده تبرک کرده است.

دلیل این مطلب این است که حتی در موارد مجاز تبرک مانند تبرک به جسم پیامبر و اعضای بدن و باقی‌مانده آب و غذای ایشان که وهابیان نیز آن را قبول دارند، اگر شخص تبرک‌کننده معتقد به عبودیت برای تبرک‌شونده باشد، این نیز شرک و حرام است؛ زیرا عبادت مختص به خداوند است؛ یعنی در موارد تبرک مشروع نیز عبادت غیر خداوند وجود ندارد، مگر نادانی بگوید که خداوند شرک را در چنین مواردی تجویز کرده و باقی شرک‌ها را غیر مجاز دانسته که بطلان آن آشکار است؛ زیرا معنا ندارد خداوند در برخی موارد دستور به شرک دهد.

با صرف نظر از این ایراد، هیچ‌یک از روایاتی که در این باره آمده است، دلالت ندارد که تبرک عبادت است؛ گرچه شاید برخی از آنها بر توقیفی بودن مورد تبرک دلالت کند. نکته مهم و اساسی در این بحث که وهابی‌ها با آن دیگران را تکفیر می‌کنند، این است که تبرک نوعی عبادت است، در حالی که تجاوز از موارد معین شده در شرع گناه است و هیچ‌کس انجام آن را موجب کفر نمی‌داند.

مؤلف برای اثبات مدعای خویش در مجموع شش روایت را آورده است:

**روایت اول:** «ما رواه البخاري في صحيحه عن عمر بن خطاب أنه جاء إلى الحجر الأسود فقيل له فقال: إني أعلم أنك حجر لا تضر ولا تنفع و لولا أني رأيت رسول الله يقبلك ما قبلتك»<sup>1</sup>.

1. صحيح بخاري، كتاب الحج، رقم 1605.

مضمون این حدیث این است که عمر می گوید: اگر پیامبر حجر الاسود را نمی بوسید، من نیز تو را نمی بوسیدم؛ زیرا تو سنگی هستی که ضرر و نفع نمی رسانی. این روایت بر این دلالت می کند که می باید در تبرک از شارع تبعیت کرد، لکن دلالتی بر این نمی کند که تبرک، عبادت است، علاوه بر اینکه این جمله عمر بر نکته ای دلالت می کند که واضح است؛ زیرا همواره اعمالی که در شرع آمده است، تابع مصالحی است و برای رسیدن به آن، این افعال واجب یا مستحب شده است.

### روایت دوم:

ما رواه ابن وضاح عن مروان بن سوید الأسدي قال: خرجت مع أمير المؤمنين عمر بن خطاب من مكة إلى المدينة فلما أصبحنا صلى بدار الخداه ثم رأى الناس يذهبون مذهباً. فقال: أين يذهب هؤلاء؟ قيل: يا أمير المؤمنين مسجد صلى فيه رسول الله هم يأتون يصلون فيه. فقال: إنما هلك من كان قبلكم بمثل هذا يتبعون آثار أنبياءهم فيتخذونها كنائس وبيعاً، و من أدركته الصلاة في هذا المسجد فليصل، و من لا، فليمض ولا يعتمدها.

در این روایت خلیفه ثانی از رفتن به مساجد دیگر نهی کرده است، لکن این نهی از چند جهت مورد اشکال است: اول اینکه سیره برخی صحابه مانند عبدالله بن عمر و غیره این بوده است که برای تبعیت از سنت پیامبر در همه اماکنی که پیامبر نماز خوانده بود، نماز می خواندند و بالاتر از آن بسیاری از کارهایی را که مباح بوده و پیامبر آنها را انجام داده است، آن ها را نیز انجام می داده اند.<sup>1</sup> ثانیاً، این سخن مخالف مطالبی است که در بخش اول آمده است که تمسک به افعال خیری همچون صلوات و صوم و تمسک به خود پیامبر مشروع شمرده شده است.

### روایت سوم:

ما رواه أحمد بن حنبل في المسند عن عمر بن عبد الرحمن بن الحرث بن هشام أنه قال: لقي أبو بصرة الغفاري أبا هريرة و هو جاء من الطور فقال: من أين أقبلت؟ قال: من الطور صلّيت فيه. قال: أما لو أدركتكَ قبل أن ترحل إليه ما رحلت إتي سمعت

1. ر.ك: صحيح بخاری، ج 1، ص 470.

رسول الله يقول: لا تشدّ الرحال إلا إلى ثلاثة مساجد المسجد الحرام و مسجدي هذا و المسجد الأقصى.<sup>1</sup>

مفاد این روایت، نهی از سفر کردن به مساجدی غیر از مساجد ثلاث است. این حدیث نیز هیچ ارتباطی به بحث تبرک ندارد؛ چون ظاهر روایت این است که ابوهیریه برای خواندن نماز به طور رفته است و قصد او تبرک به نماز در طور بوده است، علاوه بر اینکه این روایت بر عبادت بودن تبرک هیچ دلالتی ندارد. ثانیاً، مفاد این حدیث از اثبات مدعای وهابیت درباره عدم جواز سفر در غیر این سه مسجد نیز ناتوان است.<sup>2</sup>

### روایت چهارم:

ما رواه ابن سعد في الطبقات عن نافع قال: كانوا الناس يأتون الشجرة التي يقال لها شجرة الرضوان فيصلون عندها. فبلغ ذلك عمر بن الخطاب ما وعدهم فيها و أمر بقطعها فقطعت.

این روایت نیز دلالت بر فعلی از عمر می‌کند که یکی از مهم‌ترین آثار مربوط به مسلمانان را از میان برده است، لکن باز هم بر مقصود مؤلف دلالت ندارد؛ زیرا کسانی که کنار درخت مذکور می‌رفته‌اند، به درخت مذکور تبرک نمی‌کرده‌اند، بلکه در کنار آن نماز می‌خوانده‌اند که در حقیقت تبرک و استعانت به نماز است؛ گرچه این نماز را در این مکان انجام می‌داده‌اند و اگر قصد اصلی آنان نماز نبود، بلکه تنها به خاطر درخت مذکور به آنجا می‌رفتند، خواندن نماز در آنجا خصوصیتی نداشت.

**روایت پنجم:** «قال ابن وضاح و كان مالك بن أنس و غيره من علماء المدينة يكرهون إتيان تلك المساجد و تلك الآثار للنبي عدا قباء و احد».

**روایت ششم:** «ما رواه ابوداود في سننه قال: لا تجعلوا بيوتكم قبوراً ولا تجعلوا قبوري عيداً و صلّوا على فإنّ صلاتكم تبلغني حيث كنتم».<sup>3</sup>

1. مسند احمد، ج 6، ص 7.  
2. شفاء الفؤاد بزيارة خير العباد، ص 12.  
3. سنن ابی داود، ج 2، ص 65.



در نقل پنجم تصریح شده است که برخی علمای مدینه رفتن به مساجد دیگر را مکروه می‌دانند و این از اجتهاد فقهای مدینه است که حجیت برای دیگران ندارد، علاوه بر اینکه ارتباطی به بحث مورد نظر ندارد.

در روایت ششم نیز از قرار دادن قبور در خانه‌ها و رفت و آمد فراوان به قبر پیامبر نهی شده است و سخنی از تبرک در آن وجود ندارد.

مؤلف پس از این، عباراتی را از ابن تیمیه نقل می‌کند که جای تأمل فراوان دارد:

اما اگر شخصی قصد کند که نزد قبور پیامبران یا برخی از نیکان نماز بخواند و بدین وسیله به نماز در این مکان‌ها تبرک جوید، این همانند مبارزه و مخالفت با خداوند و پیامبر او است و این کار مخالفت با دین خداوند و بدعتی در دین است که خداوند بدان اجازه نداده است.

در این تعبیر ابن تیمیه، از تبرک به نماز در این امکانه نیز نهی شده است؛ در حالی که همگان بر تبرک و استعانت به واجباتی همچون نماز اتفاق دارند.

نویسنده کتاب *التبرک المشروع و التبرک الممنوع* پس از این و به تبعیت از این کلام تأمل برانگیز ابن تیمیه، ادعای دیگری را مطرح می‌کند و می‌گوید:

به همین دلیل ثابت شد در مکان‌هایی که پیامبر در سفر یا غیر آن در آن‌ها نماز خوانده است، اما قصد او اختصاص آنجا به نماز خواندن نبوده است، جایز نیست انسان نماز بخواند؛ چون این مکان‌ها مقصود بالذات نبوده‌اند و همین‌طور اماکنی که به نبوت پیامبر ارتباط داشته‌اند؛ مانند غاری که در آن وحی نازل گردید یا غاری که پیامبر در آن پنهان شد.<sup>1</sup>

1. التبرک المشروع و التبرک الممنوع، ص 68.

### ◆ استدلال دوم: دلیل تاریخی

مؤلف در ادامه، برخی قصه‌های تاریخی را از دوران جاهلیت نقل می‌کند که اعراب بادیه‌نشین سنگ‌هایی را به‌عنوان بت می‌پرستیده و در مقابل آن خضوع و قربانی می‌کرده‌اند و چون برخی از آنان هیچ خاصیتی از این سنگ‌ها ندیدند، اشعاری را در مذمت این خدایان سرودند.<sup>۱</sup> مؤلف از نقل این وقایع تاریخی نتیجه می‌گیرد که تبرک به سنگ‌های مکه و تعظیم این سنگ‌ها به صورت غیرمشروع باعث گردید که این افراد به عبادت بت‌ها روی آورند و آن‌ها را پرستند، تا جایی که برای آنان قربانی و نذر هم کنند.

### ◆ نقد دلیل دوم

آشکار است که هیچ مسلمانی در بطلان عقاید مشرکان مکه تردید ندارد. پرستیدن سنگ و چوب و اشیای دیگر عملی بیهوده است که اسلام آن را منع کرد و با آوردن شعار لا اله الا الله مردم را به سوی خالق همه این بت‌ها که خداوند متعال است، راهنمایی کرد. پس کسی نیست که پرستیدن این بت‌ها را حق بداند و بالطبع تبرک به این بت‌ها نیز ممنوع بوده است؛ زیرا اصل این پرستش امر باطلی است و تبرک به آنچه با قصد عبادت پرستیده شده است نیز باطل خواهد بود، لکن آنچه مؤلف زحمت اثبات آن را کشیده است، هیچ ربطی به بحث کنونی ندارد؛ زیرا کسانی که به لباس و آثار و بناهای مربوط به پیامبر و ائمه تبرک می‌کنند، قصد عبادت آنها را ندارند. پس قصد عبادت مهم‌ترین وجه تمایز میان مشرکان مکه و متبرکان به آثار انبیا و اولیا است. سؤال اصلی از نویسنده و هم‌فکران او این است که اگر مکان‌هایی وجود داشته باشد که به خداوند متعال منسوب باشد، آیا تبرک به آن مکان‌ها نیز شرک است؟ اگر جایی همانند کعبه که به خداوند متعال منسوب است و خانه خدا معرفی شده است، مورد تبرک قرار گیرد، آیا این شرک می‌باشد؟ کعبه چیزی جز سنگ‌های بزرگی که بر روی یکدیگر قرار گرفته‌اند، نمی‌باشد و در این جهت مانند همان

سنگ‌هایی است که اعراب برای تبرک بدان تلاش می‌کردند، لکن آنچه در این سنگ‌ها وجود دارد و در آن سنگ‌های اعراب بت‌پرست نیست، دو نکته است: اولاً، این سنگ‌ها انتساب به خداوند متعال دارد و نه به بت‌های ساخته شده به دست انسان‌ها. ثانیاً، سنگ‌های کعبه پرستیده نمی‌شوند؛ درحالی که مشرکان مکه سنگ‌ها را می‌پرستیدند. لذا تبرک به این سنگ‌ها شایسته است و تبرک به آن احجار مذمت شده است. اکنون سؤال این است که اگر ثابت شود موارد دیگری نیز وجود دارد که به انگیزه الهی به آنها تبرک می‌شود و تبرک‌کننده مسلمانی است که در وحدانیت خداوند هیچ شکی ندارد و بدان ملتزم است، آیا می‌توان او را مشرک دانست؟ در این صورت کسی که به سنگ‌های کعبه نیز تبرک می‌جوید، مشرک است؛ زیرا از این سنگ‌ها طلب خیر و برکت کرده است.

#### ◆ استدلال سوم

مؤلف پیش از بیان روایات و استدلال به آنها بیانی دارد که ظاهراً در پی استدلال بر ادعای خویش است. وی در ضمن چند سطر مطالبی را توضیح می‌دهد.

اول: برکت از آن خداوند است؛ همانگونه که رزق و نصرت نیز از سوی خداست و حال که این‌گونه است، طلب برکت از غیر خداوند شرک است؛ همان‌گونه که درخواست رزق و جلب منفعت نیز از غیر خداوند شرک است.

دوم: مسائلی که در روایات به‌عنوان متبرک‌به آمده است، سبب برکت است، نه اینکه برکت به‌وسیله آنها به وجود آید؛ همان‌گونه که دوا سبب شفای بیماران است و نه اینکه خود دوا به شافی بودن متصف شود؛ زیرا شافی خداوند است.

سوم: طلب برکت از هر یک از اشیای عالم امری شرعی است، نه دنیوی و به همین دلیل هر تبرکی به امر شرعی نیازمند است؛ زیرا امور شرعی محتاج دلیل شرعی‌اند، به خلاف امور دنیوی که با عقل یا تجربه شناخته می‌شوند.

چهارم: تبرک به اشیایی که به‌عنوان متبرک‌به معرفی شده‌اند، معمولاً از اشیایی است که نزد مردم معهود نبوده است.

نتیجه این چهار مقدمه این است که تبرک به معنای طلب برکت است و شارع هر چه را که دارای برکت است، بیان کرده است و حق تجاوز از آن و تبرک به امور دیگر وجود ندارد.<sup>۱</sup>

#### ◆ نقد استدلال سوم

به نظر می‌رسد این ادعا اصلی‌ترین ادعاست که به اختصار می‌توان آن را این‌گونه بیان کرد: تبرک به اشیا اولاً و بالذات شرک است؛ زیرا درخواست از غیر خداست و اگر در اموری در سنت پیامبر چنین مسئله آمده است، به همان مورد نص اکتفا می‌شود و بیش از آن نیز جایز نخواهد بود.

به این ادعا که شاید مهم‌ترین ادعای وهابیت است، چند پاسخ می‌توان داد:

1. عمده ادله‌ای که درباره تبرک به پیامبر و آثار ایشان آمده است، امر به تبرک ندارد تا بتوان با تمسک به آن، جواز شرعی تبرک را استفاده کرد.<sup>۲</sup> آنچه در این باره است، عمدتاً تقریر پیامبر است؛ زیرا مسلمانان به ایشان و آثار ایشان تبرک می‌نمودند و پیامبر نیز این کار را منع نمی‌کرد و از عدم منع پیامبر، مشروعیت این عمل استفاده می‌گردد. طبعاً اطرافیان و صحابه پیامبر این کار را انجام می‌دادند. پس اگر در موارد دیگری نیز چنین تبرکی وجود داشته باشد مانند تبرک بعد از حیات پیامبر، کسانی که ادعای پیروی از صحابه پیامبر را دارند، می‌باید فعل آنان را در این باره قبول و از آن تبعیت کنند. در این باره می‌توان به برخی از روایات در این زمینه تمسک نمود. نکته مهم در این روایات یا برخی نقل‌های تاریخی مستند این است که این تبرک‌ها پس از وفات پیامبر انجام می‌شد و دلیلی علیه این عقیده باطل است که هرگونه تبرک پس از مرگ را شرک می‌شمارند:

1. بخاری از انس بن مالک نقل می‌کند: انس از ظرفی که پیامبر در آن آب می‌خورد، به منظور برکت آن استفاده می‌کرد و به قدری این ظرف مورد احترام بود که

1. التبرک المشروع و التبرک الممنوع، ص 17-22.

2. البته برخی از روایات وجود دارد که پس از آنکه ابوطلحه موی پیامبر را تراشید، ایشان امر فرمود تا موی ایشان در میان مردم تقسیم شود.

هنگامی که انس می‌خواست به جای حلقه موجود در ظرف دیگری را جایگزین آن کند، ابوطلحه او را از این کار منع کرد و از او خواست که آن را به همان شکل نخستین نگاه دارد.<sup>1</sup> قرطبی نقل کرده است که در برخی نسخه‌های قدیم بخاری دیده است که بخاری گفته من این ظرف پیامبر را در بصره مشاهده کردم و از آن آب نوشیدم و این ظرف را به هشتاد هزار دینار خریده بودند و این ظرف در میان صحابه و تابعین نگاهداری می‌شد و در آن آب می‌نوشیدند و از هیچ‌یک از صحابه و تابعین نشنیده است که بر این کار خرده بگیرند و آن را شرک بدانند یا حتی چنین عملی را کوچک شمارند.<sup>2</sup>

2. بخاری در کتاب لباس در باب «ما یذکر فی الشیب» نقل می‌کند در ظرفی نقره‌ای تعدادی از موهای پیامبر وجود داشت و ام‌سلمه از این ظرف محافظت می‌کرد و هرگاه کسی به چشم زخم یا مشکل دیگری از این قبیل دچار می‌گشت، با تبرک به این ظرف رهایی می‌یافت.<sup>3</sup> قسطلانی نیز تصریح می‌کند این کار ام‌سلمه برای تبرک اصحاب به موی پیامبر بود.

3. خالد بن ولید تعدادی از موهای پیامبر را در کلاه‌خود خویش قرار داده بود و اعتقاد داشت که به برکت این موها نصرت و فتح نصیب لشکر اسلام می‌شود و صحابه پیامبر نه تنها او را از این کار نهی نکردند، بلکه او را مورد تحسین نیز قرار دادند.<sup>4</sup>

4. محمد بن عبدالله انصاری نقل می‌کند: ام‌سلمه هنگامی که پیامبر به خواب می‌رود، مقداری از عرق و موی پیامبر را جمع‌آوری می‌کند و سپس آن را با مقداری عطر مخلوط و در ظرفی نگهداری می‌کند. بخاری می‌گوید هنگامی که زمان مرگ انس بن مالک رسید، وصیت کرد در حنوط او مقداری از این عطر را که حاوی موی پیامبر بود، بگذارند و بستگان او نیز این کار را کردند.<sup>5</sup>

1. صحیح بخاری، کتاب الأشریة، رقم 5638.

2. تبرک الصحابه بآثار رسول الله و بیان فضله، ص 20.

3. صحیح بخاری، رقم 5896.

4. تبرک الصحابه بآثار رسول الله و بیان فضله، ص 14.

5. صحیح بخاری، کتاب الاستئذان، باب 41، رقم 6281.

5. سهل بن سعد از اصحاب پیامبر نقل می‌کند: پیامبر با اصحاب خویش در سقیفه بنی‌ساعده نشسته بود و از سهل خواست که او را سیراب سازد و سهل در قدحی به پیامبر آب داد و بعدها این قدح را به درخواست عمر بن عبدالعزیز به او هدیه کرد.<sup>1</sup>

6. عبدالله بن عمر پس از رحلت پیامبر به منبر پیامبر تبرک می‌جست و در محل‌هایی که پیامبر نماز اقامه کرده بود، نماز می‌خواند و گاهی برای رسیدن به این مکان‌ها مسافرت می‌کرد.

این ادله حاکی از توجه مسلمانان و خصوصاً صحابه و فقهای امت به حفظ آثار پیامبر و تبرک به این آثار است، تا جایی که کسی مانند انس بن مالک یا ام‌سلمه نیز به این مسئله اهتمام داشته‌اند و هرگز مخالفت صحابه پیامبر با این رفتار ایشان نقل نگردیده است. بنابراین جای تعجب است که عده‌ای با نادیده گرفتن این روایات به سراغ روایاتی می‌روند که کمترین ظهوری در نهی از تبرک به آثار پیامبر ندارد.

البته کسانی که همواره از تبعیت از سیره صحابه پیامبر دم می‌زنند، در این موارد به تخطئه صحابه می‌پردازند. برای نمونه بن‌باز درباره این عمل عبدالله بن عمر می‌گوید: آنچه از ابن عمر نقل شده است، مورد رضایت پدرش و دیگر صحابه نمی‌باشد. آنان به رفتار پیامبر آگاه‌تر بودند و این رفتار آنان با احادیث معتبر نیز موافق است:

و أمّا ما نقل عن ابن عمر لم يوافق عليه أبوه ولا غيره من اصحاب النبي<sup>6</sup> وهم أعلم منه بهذا الأمر و علمهم موافق لما دلّت عليه الأحاديث الصحيحة.<sup>2</sup>

مولف کتاب نیز درباره فعل عبدالله بن عمر می‌گوید: «و هذا اجتهاد منه<sup>2</sup> و أمّا غيره من الصحابة فلم يبالغوا في ذلك خشية من الفتنة».<sup>3</sup>

این روایات و نقل‌های تاریخی نشان می‌دهد صحابه پیامبر به میراث پیامبر اکرم<sup>6</sup> و آنچه به ایشان تعلق داشت، توجه خاص داشتند و همواره برای حفظ آن می‌کوشیدند و تبرک به این آثار نیز امری پذیرفته‌شده در میان صحابه بود و هیچ‌گاه مسلمانان را از این کار به بهانه شرک منع نکردند.

1. همان، باب الشرب من قدح النبي، رقم 5637.  
2. رسالة في التبرک و التوسل و القبور، ص 16.  
3. التبرک المشروع و التبرک الممنوع، ص 7.

2. وهابیت به سبب جمود بیش از حد و البته فهم ناقص از روایات چنان به حفظ و روایت احادیث مشغول گشته‌اند که از تفقه و درایت آن بازمانده‌اند. واضح است اگر در مورد یک واقعه، عمومات یا اطلاقاتی وجود داشته باشد، می‌توان به حکم عموم یا اطلاق مراجعه کرد و با تطبیق آن عموم یا اطلاق بر مصداق مورد نظر حکم آن را استفاده کرد و قطعاً این حکم شارع است؛ زیرا اگر شارع به تطبیق بر این مصداق راضی نبود، اطلاق یا عموم آیه یا روایت را تخصیص و تقیید می‌زد. اگر کسی منکر این مطلب شود، هیچ‌گاه نمی‌تواند احکامی را برای مکلفین اثبات کند؛ مثلاً اگر خداوند در آیه شریفه سخن از حلال کردن بیع می‌گوید و ربا را حرام می‌شمارد، مقصود او از بیع کدام بیع است؟ اگر تنها خرید و فروش‌های زمان خویش باشد، مکلفین زمان‌های آینده چه حکمی دارند؟ در اینجا است که فقها می‌گویند اطلاق بیع شامل همه بیع‌های آینده نیز می‌شود، مگر آنچه خود شارع استثناء کرده است؛ مانند بیع غرری یا ربوی یا اقسام دیگری از بیع‌ها که در میان اعراب آن زمان مرسوم بوده است و شارع به آن‌ها رضایت نداده است.

در بحث مورد نظر نیز گرچه درباره تبرک به مورد خاص روایتی در خصوص آن مورد نیامده است، لکن عمومات یا اطلاقاتی آن را تشریح کرده است و برای تطبیق بر آن موارد می‌توان مشروع بودن آن تبرک‌ها را نیز استفاده کرد. اگر چنین نباشد، چگونه می‌توان جواز استسقای عمر به عباس عموی پیامبر را توجیه نمود؟ پیامبر در آن زمان از دنیا رحلت نموده بود و بر چه اساسی عمر و دیگر مسلمانان به عباس استسقا می‌کردند؟ این به همان جهت بود که عموماتی از آیات و روایات وجود داشت و با تمسک به آنها، جواز شرعی مواردی را که نصی بر آن وجود نداشت، اثبات می‌کردند. در غیر این صورت استسقا به عموی پیامبر هیچ وجه شرعی ندارد؛ زیرا چنین کاری در زمان پیامبر وجود نداشت و انجام آن بدعت است. برای نمونه از اطلاق آیه (وَأَبْتَعُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ)<sup>1</sup> می‌توان اصل مشروعیت تبرک را اثبات کرد؛ زیرا در تبرک، متبرک به در واقع وسیله‌ای برای رسیدن به هدف است.

1. سوره مائده، آیه 35.

3. برخی بر این عقیده‌اند که سبب آنکه پیامبر تبرک به خود را جایز شمرد، این بود که آن حضرت محبت مسلمانان به خود را نشان دهد تا به این وسیله در قلوب کفار و مشرکان رعب و هراس ایجاد کند و عظمت اسلام در چشم آنان بیشتر شود. البانی در این باره می‌گوید:

لازم است مطلبی روشن شود که گرچه پیامبر تبرک یاران خویش به خود و آثارش را در صلح حدیبیه و غیر آن جایز شمرد، اما این به منظور غرض مهمی بود که همان ترساندن کفار قریش و نشان دادن مقدار تعلق خاطر مسلمانان به پیامبر و دوست داشته شدن آن حضرت بود؛ گرچه پس از این جنگ‌ها (و پس از استقرار مسلمانان و قدرت یافتن آنان) پیامبر با شیوه‌ای حکیمانه مردم را به انجام دادن اعمال صالح ترغیب می‌کرد تا از این کار صرف نظر کنند.

اگر این کلام البانی را بپذیریم، معنایش این است که مصلحتی در تبرک به پیامبر و آثار پیامبر وجود دارد که باعث رضایت دادن پیامبر بر این کار گردید. اکنون سؤال این است که اگر بار دیگر موقعیتی پیش آید و لازم باشد مسلمانان با تبرک به آثار پیامبر و منبر و قبر و دیگر امور مربوط به ایشان عظمت اسلام و مسلمانان را در چشم کفار نشان دهند، تبرک به این آثار جایز نیست؟

امروزه نیز همین موقعیت برای اسلام و مسلمانان پیش آمده است و هر قدر مسلمانان در برابر عقاید و رسوم اسلامی خویش محکم‌تر و ثابت قدم‌تر باشند، به همان اندازه می‌توانند در مقابل کفر ایستادگی نمایند.

4. علاوه بر اطلاق ادله مذکور، لااقل دو راه دیگر نیز در فقه اسلامی وجود دارد که بسیاری از فقها به آن ملتزم می‌باشند و انکار این دو راه موجب پدید آمدن مشکلاتی خواهد شد که کمترین آن عدم حجیت احکام شرع در زمان‌های آینده است؛ در حالی که همگان به جهان شمولی و ابدی بودن دین اسلام اعتراف دارند: راه اول تنقیح مناط و راه دوم الغای خصوصیت است. البته این دو مطلب به تفصیل در اصول فقه مطرح گردیده است.



و خلاصه آن این است که گرچه مخاطب احکام شرع افراد خاصی بوده‌اند که در زمان پیامبر وجود داشتند و ایشان را درک کردند، لکن احکام اسلام به این افراد اختصاص ندارد، بلکه شامل همگان می‌شود؛ مثلاً هنگامی که سلمان یا مقداد یا دیگر صحابه پیامبر حکمی را از ایشان می‌پرسیدند و پیامبر پاسخ آنان را بیان می‌فرمود که حکم تو در این مسئله چنین است، این حکم اختصاص به سلمان یا مقداد نداشت، بلکه دیگران نیز در آن شریک می‌باشند.

اگر عقل وهابی ملاک باشد، می‌گویند در اینجا پیامبر به سلمان فرموده که لباس خویش را تطهیر کن و سرایت این حکم به دیگران جایز نیست؛ زیرا باید بر همان مورد نصوص اکتفا کرد، لکن عقل سلیم می‌گوید سلمان و مقداد و دیگران خصوصیتی ندارند، بلکه لازم است الغای خصوصیت شود و تا ابد هرگاه مورد مشابه یافت شود، همین حکم را دارد.

این مسئله در اصول فقه به الغای خصوصیت مشهور است. با توجه به این نکته در مواردی که تبرک به پیامبر یا اشیای مربوط به ایشان شده است، این موارد خصوصیتی ندارد یا لااقل دلیلی بر مقید بودن جواز تبرک به آثار پیامبر در حال حیات وجود ندارد، بلکه همان‌گونه که به وجود پیامبر در حال حیات تبرک می‌شود، با الغای خصوصیت می‌توان جواز تبرک پس از رحلت ایشان را نیز اثبات کرد.

241

دومین راه نیز تنقیح مناط است، به این معنا که اگر حکمی در شریعت وارد شد و ما توانستیم مناط قطعی آن حکم را درک کنیم، می‌توانیم در موارد مشابه نیز آن را سرایت دهیم؛ مثل اینکه می‌دانیم مناط حرمت خمر، سُکراوری آن است و لذا مایعات دیگری را که دارای خاصیت مست‌کنندگی‌اند نیز حرام می‌شماریم. البته تنقیح این مناط باید به صورت قطعی باشد؛ یعنی یقین داشته باشیم که ملاک این حکم همین نکته است، و گرنه مناط ظنی فایده‌ایی ندارد.

در هر صورت اگر توانستیم مناط قطعی از تجویز تبرک را کشف نماییم که همانا تمسک به وسیله برای رسیدن به رضایت خداوند است، می‌توان آن را در مواردی که اولاً، نص خاصی درباره‌اش وجود ندارد و ثانیاً، از جهت دیگر مورد نهی شارع قرار نگرفته است، جاری کنیم و حکم را به آن نیز سرایت بدهیم.

اگر از این نکته یعنی تمسک به اطلاق و تنقیح مناظ و الغای خصوصیت صرف نظر کنیم و آن را در حیطه شریعت مجاز ندانیم، در مقابل بسیاری از فقها و مسلمانان قرار گرفته‌ایم که این طریق را برای رسیدن به حکم شرعی مجاز می‌دانند و حتی اگر دیدگاه این افراد را نپذیریم، در حقیقت اجتهاد عده زیادی را نپذیرفته‌ایم که حداکثر منجر به فسق آنان خواهد شد، لکن بر اساس چه مبنایی می‌توان حکم به کفر و جواز قتل این افراد کرد؟

بسیاری از عبادت و هابیان بر همین نکته دلالت می‌کند که اگر کسی به غیر از موارد منصوص تبرک کند، کافر است که باید توبه داده شود، وگرنه کشته خواهد شد. این منطق بی‌بنیان در مقابل بسیاری از مسلمانان ایستاده است که مجتهد را در رأیی که با زحمت و کاوش در ادله به دست آورده است، تخطئه می‌کند و آن شخص را جایز القتل می‌شمارد.

سخن آخر این است که این اندیشه نادرست منجر به این می‌شود که نویسنده جزوه، پس از بر سر و سینه کوبیدن و اثبات اشتباه کسانی که به قبر پیامبر و آثار ایشان تبرک می‌جویند، چند مورد از مکان‌ها را به مسلمانان معرفی کرده که تبرک به آنها جایز است. برای نمونه جایگاه خوابیدن گوسفندان دارای برکت است! و دلیلش روایتی به نقل از پیامبر است که فرموده است در استراحتگاه گوسفندان نماز بخوانید که در آن برکت است!<sup>1</sup> به نظر می‌رسد فاجعه‌ای از این بالاتر وجود ندارد که مسلمانان برای تبرک به آثار اولیای خداوند و پیامبر او مورد ظلم و تعدی قرار می‌گیرند و همواره برای آنان مشکلات فراوانی ایجاد می‌شود و آن‌گاه از برکت محل خوابیدن گوسفندان تمجید می‌شود!

## ◆ كتابنامه

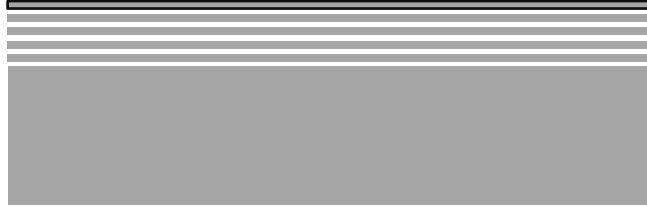
1. تبرك الصحابة بأثار رسول الله و بيان فضله: محمد طاهر كردي، قاهره: مكتبة القاهرة، 1997م.
2. التبرك المشروع و التبرك الممنوع: علي بن نفيح يماني، بیجا: انتشارات هیئت امر به معروف و نهی از منکر، بی تا.
3. الجامع لسیرة شیخ الإسلام ابن تیمیة: ابوزید بکر بن عبد الله، مکه مکرمه: دار عالم الفوائد، بی تا.
4. سنن ابی داوود: ابی داود سجستانی، بیروت: دار النشر، 1985م.
5. شفاء السقام فی زیارة خیر الأنام: تقي الدين سبكي، بیروت: دار الکتب العلمیه، 2008م.
6. شفاء الفؤاد بزیارة خیر العباد: محمد بن علوی مالکی، بیروت: دار العالمیه، 2002م.
7. صحیح بخاری: محمد بن اسماعیل بخاری، تحقیق: محمد فؤاد عبدالباقي، ریاض: نشر دار السلام، بی تا.
8. المسند: احمد بن محمد بن حنبل، بیروت: دار الفكر، بی تا.





نقد و بررسی  
کتاب  
«زيارة القبور  
والإستجداد  
بالمقبور»

\* قادر سعادتى



246

سراج مہنیر

\* دانش آموخته حوزه.

### ◆ چکیده

ابن تیمیه در کتاب‌های<sup>۱</sup> خود، زیارت قبور، استغاثه و طلب دعا و شفاعت از پیامبر<sup>6</sup> و صالحان را غیر مشروع می‌داند، ولی این برخلاف عمل صحابه و سیره مسلمین و ادله عقلی و قرآنی است و طلب دعا و حاجت، چنانچه بدون اعتقاد به ربوبیت و الوهیت برای ایشان و به این قصد باشد که ایشان بندگان مقرب خدا هستند، مانعی ندارد.

**کلیدواژگان:** ابن تیمیه، زیارت، استغاثه، زیارت قبور، شفاعت، ابن تیمیه، طلب دعا.

1. زیارة القبور والاستنجاد بالمقبور، احمد بن عبدالحلیم حرانی، ریاض: رئاسة العامة للبحوث العلمية والافتاء، چاپ پنجم، 1426ق.

## ◆ مقدمه

اکثر فرق اسلامی و علمای اسلام، زیارت قبور اولیای الهی مخصوصاً قبر پیامبر گرامی اسلام<sup>6</sup> و استمداد از آن حضرت را جایز بلکه آن را رویکردی توحیدی می‌دانند؛ زیرا از دیدگاه مسلمین شخصی که به زیارت پیامبر<sup>6</sup> و اولیای الهی می‌رود و از آنها طلب دعا و شفاعت و حاجت می‌کند، به این جهت نیست که آنها را در برآوردن حاجات مستقل می‌داند، بلکه با اعتقاد به اینکه آنها بندگان مقرب الهی هستند و واسطه میان حق تعالی و خلق می‌باشند و همه کارشان به اذن خداست، آنها را زیارت می‌کنند. با این حال عده‌ای با رفتن به زیارت و استمداد از ایشان مخالفاند و هرگونه خطاب قرار دادن میّت را شرک می‌دانند.

ابن تیمیه در این زمینه دیدگاه‌هایی دارد که برخی از آنها را قبل از او هیچ عالمی نگفته است<sup>1</sup> و بعد از او علمای زیادی در رد او کتاب‌ها نوشته‌اند.<sup>2</sup>

ابن تیمیه معتقد است زیارت قبور و درخواست حاجت از اولیای الهی، از اعمال قوم حضرت نوح<sup>7</sup> و برخی نصار است و نوعی شرک به خدا به‌شمار می‌آید. او در کتب دیگرش ادعا می‌کند عمل قوم نوح این بود که ابتدا قبر عده‌ای از صالحان قوم خود را زیارت می‌کردند و بعدها مجسمه آنها را ساختند و به‌عنوان بت عبادت کردند: (وَقَالُوا لَا تَدْرُنَّ ءَالِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا)<sup>3</sup> و اینها نام صالحانی بود که بعدها به بت تبدیل شدند.

در پاسخ باید گفت: اگر این ادعا بر فرض هم درست باشد، ربطی به جواز زیارت قبر پیامبر<sup>6</sup> و اولیای الهی ندارد؛ چون قوم نوح<sup>7</sup> با اعتقاد به الوهیت بت‌ها، از آنها طلب حاجت می‌کردند و به عبادت آنها می‌پرداختند و در مقابل آنها سجده می‌کردند و

1. شفاء السقام، ص 160.

2. ر.ک: نقدی بر افکار ابن تیمیه، ص 27. در این اثر نام 57 نفر از علمای اهل سنت که در رد ابن تیمیه کتاب نوشته‌اند، آمده است.

3. سوره نوح، آیه 23.



## ◆ دلیل ابن تیمیه و نقد او

دلیل ابن تیمیه برای مخالفت با طلب دعا و حاجت از پیامبر<sup>6</sup> و اولیای الهی چنین است:

کسی که از او طلب حاجت یا شفاعت می‌شود، یا خودش مستقلاً مالک همه چیز است، یا شریک خدا و یا معاون خداست و یا سائل است؛ مثل دیگران. سه صورت اولی منتفی است. پس او هم سائل است و از خدا می‌خواهد و کمک و برآوردن حاجت

عبادت خدا را کنار می‌گذاشتند<sup>1</sup> و آنها را با پروردگار عالمیان یکسان می‌پنداشتند و مقام ربوبیت برای آنها قائل بودند: (تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٦٦﴾ إِذْ نُسَوِّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ)،<sup>2</sup> ولی زائر قبر پیامبر<sup>6</sup> این اعتقاد را ندارد و آن حضرت را عبادت نمی‌کند و صرف تعظیم و احترام، عبادت نیست، و الا در زمان حیات نیز احترام به دیگری باید عبادت و شرک محسوب شود. عمل نصارا این بود که حضرت عیسی<sup>7</sup> و مادر او را خدا می‌دانستند: (لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَأُمُّهُ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا)<sup>3</sup> و (وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَلْعَسَى ابْنُ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالِ سُبْحٰنَكَ)<sup>4</sup> «و (یاد کن) هنگامی را که خدا فرمود: ای عیسی پسر مریم، آیا تو به مردم گفتی: من و مادرم را همچون دو خدا به جای خداوند بپرستید؟ گفت: منزهی تو...». و یا احبار و بزرگان خود را (من دون الله)، رب خود می‌گرفتند: (اتَّخِذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ)؛<sup>5</sup> در حالی که زائر قبر نبی<sup>6</sup> و طالب حاجت از او، چنین اعتقادی ندارد و مقایسه میان این دو صحیح نیست.

1. عمدة القاری، ج 19، ص 261.

2. سوره شعراء، آیات 97-98.

3. سوره مائده، آیه 17.

4. سوره مائده، آیه 116.

5. سوره توبه، آیه 31.

انجام نمی‌شود، مگر به اذن خدا؛ چنان که فرموده: (مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ)<sup>۱</sup> و خدا به هر که بخواهد، اذن می‌دهد.<sup>۲</sup>

**نقد:** اولاً، این مطلب در مورد زمان حیات پیامبر ﷺ هم صادق است؛ چون در زمان حیات هم پیامبر ﷺ و غیر او فقط سائل هستند و خدا به هر که بخواهد، اذن می‌دهد. پس در زمان حیات نیز نباید از او درخواست حاجت و دعا یا طلب شفاعت کرد، درحالی که این برخلاف اجماع مسلمین و عمل صحابه و حتی نظر ابن تیمیه است و آیات قرآن و روایاتی که توصیه به رجوع به پیامبر ﷺ می‌کنند، اختصاصی به حال حیات ایشان ندارند.

ثانیاً، با این دلیل، دعا و مناجات نیز کاری عبث و بی‌فایده خواهد بود؛ چون خدا خودش به هر که هر چه بخواهد، می‌دهد؛ درحالی که حق تعالی فرموده است: (ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ)، و دعا کردن طبق این آیات فایده دارد.

ثالثاً، معنای آیه نفی شفاعت اصنام و اوئان است، نه نفی شفاعت پیامبر ﷺ که خدا به شفاعت آنان اذن داده است و مقام محمود دارند. منظور از مقام محمود، مقام شفاعت است که خدا وعده داده است.

در روایتی پیامبر ﷺ در مورد شفاعت خودشان فرموده است: در قیامت خدا به من می‌فرماید: «ارفع محمد و قل یسمع و اشفع تُشفع و سل تُعطه...»؛ ای محمد، سرت را بلند کن و بگو، تا شنیده شود و شفاعت کن، تا قبول شود و بخواه، تا به تو عطا شود...». در ادامه پیامبر ﷺ این آیه را تلاوت فرمود: (عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا)<sup>۳</sup> و سپس فرمود: این شفاعت، همان مقام محمود است که به پیامبرتان وعده داده شده است.<sup>۴</sup>

1. سوره بقره، آیه 255.  
2. زیارة القبر و الاستجداد بالمقبر، ص 6-8.  
3. سوره اسراء، آیه 79.  
4. صحیح البخاری، ج 8، ص 184.

ابن تیمیه می‌گوید: «ملائکه و انبیا را ارباب دانستن در آیات قرآن شرک شمرده شده است، چه برسد به اینکه مشایخ و غیر آنها رب گرفته شوند».<sup>۱</sup> این مطلب تعریض به مشابهت عمل زیارت‌کنندگان قبور و طلب حاجت‌کنندگان دارد و او در جای جای کتاب‌هایش به این نکته تصریح کرده است.

در پاسخ باید گفت: کافر شمردن قرآن از کسان یاد شده، ربطی به جواز یا عدم جواز طلب حاجت از نبی و غیر او ندارد؛ چون کافران، ملائکه و انبیاء: را رب و خدای عالم و آنها را در اجابت دعایشان مستقل می‌دانستند، ولی کسی که از پیامبر<sup>6</sup> طلب دعا یا شفاعت می‌کند، او را رب و مالک نمی‌داند، بلکه معتقد است او رحمة للعالمین است و خدا این مقام را به او داده است و آن حضرت برای همه عالمیان در هر زمان، موجب رحمت است.

#### ♦ انواع طلب حاجت و حکم آنها نزد ابن تیمیه

ابن تیمیه در ادامه، به تفصیل سخن می‌گوید و به‌طور پراکنده انواع و احکام درخواست حاجت را بیان می‌کند که خلاصه کلامش چنین است: درخواست از غیر به چند صورت متصور است:

#### 1. درخواست چیزی که فقط از خدا برمی‌آید

مثل شفای مریض و بخشیدن گناهان و ادای دین و...، «این شرک است، مثل شرک مشرکین و نصارا، درخواست‌شونده حیّ باشد یا میت»<sup>2</sup>

اما برخلاف ادعای او، این کارها بلکه بالاتر از اینها در قرآن به مخلوقات اسناد داده شده است؛ مثل خلق و شفا دادن مریض به دست حضرت عیسی<sup>7</sup>: (أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ)<sup>3</sup>، که به اذن خدا بود. و درخواست این کارها از غیر خدا هم صحیح است، ولی باید دانست درخواست‌کننده اگر غیر خدا را در برآوردن

1. زیارة القبور والاستنجاد بالمقبور، ص 8.

2. همان، ص 9.

3. سوره آل عمران، آیه 49.

حاجات مستقل شمارد و او را مثل خدا بداند، این شرک است، مثل شرک جاهلیت: (تَاللّٰهِ اِنْ كُنَّا لَفِي ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ ﴿٧٧﴾ اِذْ نُسُوْكُمْ بِرَبِّ الْعٰلَمِيْنَ)،<sup>1</sup> ولی اگر او را مأذون از طرف خدا و دارای مقام بلندی نزد خدا و واسطه بین خدا و خودش در طلب استغفار و دعا بداند، این شرک نیست: (وَلَوْ اَنَّهُمْ اِذْ ظَلَمُوْا اَنْفُسَهُمْ جَآءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوْا اللّٰهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُوْلُ لَوَجَدُوْا اللّٰهَ تَوَّابًا رَّحِيْمًا).<sup>2</sup>

در ادامه می گوید:

درخواست این نوع حاجت‌ها، حتی اگر بگویند چون او از من نزد خدا مقرب‌تر است، او را واسطه می‌کنم، باز شرک است؛ چنان‌که در آیه (وَالَّذِيْنَ اتَّخَذُوْا مِنْ دُوْنِهِ اَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ اِلَّا لِيُقْرِبُوْنَا اِلَى اللّٰهِ زُلْفٰى)<sup>3</sup> و امثال آن به این مطلب اشاره شده است.<sup>4</sup>

ولی باید دقت داشت که این آیه در مورد مشرکانی است که چیزهایی غیر از خدا را ولیّ خود قرار می‌دهند که خدا آنها را ولیشان قرار نداده است (من دون الله)، و آنها را عبادت می‌کنند. ولی کسانی که پیامبر<sup>6</sup> را مقرب خدا و واسطه برای قرب قرار می‌دهند، اولاً، به امر خدا آن حضرت را ولیّ خود قرار داده‌اند: (اِنَّمَا وِلٰيٰتُ اللّٰهِ وَرَسُوْلُهُ وَالَّذِيْنَ ءَامَنُوْا الَّذِيْنَ يَّقِيْمُوْنَ الصَّلٰوةَ وَيُوْتُوْنَ الزَّكٰوةَ وَهُمْ رٰكِعُوْنَ)<sup>5</sup>؛ یعنی ولایت او «من الله» است، نه «من دون الله». ثانیاً، آن حضرت را عبادت نمی‌کنند، بلکه از او طلب دعا و شفاعت می‌کنند.

1. سوره شعراء، آیات 97-98.  
2. سوره نساء، آیه 64.  
3. سوره زمر، آیه 3.  
4. زیارة القبور والاستنجاد بالمقبور، ص 17-18.  
5. سوره مائده، آیه 55.

## 2. درخواستی که مقدور مخلوق است

این درخواست دو صورت دارد:

الف) این درخواست یا طلب حاجت است که اگر از شخص زنده، حاجتی را بخواهد، جایز است؛ اگرچه بهتر است، نخواهد،<sup>1</sup> و اگر از میت و غایب حاجتی بخواهد، شرک و بدعت است؛ چون در زمان ممات، این کار منجر به شرک می‌شود، ولی در زمان حیات نبی یا صالح، درخواست از او شرک نیست؛ چون او خودش از شرک نهی می‌کند؛ مثل نهی پیامبر<sup>6</sup> از سجده بر او،<sup>2</sup> و هیچ‌یک از صحابه و تابعین و تابعین تابعین، بعد از ممات، از پیامبر<sup>6</sup> و غیر او، سؤال و طلبی نکرده‌اند.

ولی این سخنان ابن تیمیه برخلاف واقعیات است؛ زیرا اولاً، شرک اعتقاد به ربوبیت و الوهیت غیر خداست و کسی که از پیامبر<sup>6</sup> یا دیگری در حال حیات یا ممات، طلب حاجتی می‌کند، ایشان را خدا و رب نمی‌داند، و اینکه ممکن است برخی از جهال بر اثر جهالت این‌گونه فکر بکنند، باعث نمی‌شود که آن عمل از اصل شرک باشد، و آلا اکثر بلکه همه اعمال عبادی باید شرک باشد؛ چون ممکن است جاهلی خیالی دیگر بکند؛ مثلاً در مورد طواف، خیال کند که کعبه، مقصود است یا در نماز، جاهلی ممکن است خدا را در جلوی خود تصور کند و اینها باعث نمی‌شود که بگوییم این اعمال چون ممکن است منجر به شرک شود، پس شرک و بدعت است!

253

ثانیاً، این ادعا که هیچ‌یک از صحابه و تابعین بعد از ممات پیامبر<sup>6</sup> در رفع مشکلات و طلب حاجت به پیامبر رجوع نکرده‌اند، برخلاف نقل کتب حدیث و تاریخ است. در روایات صحیح زیادی وارد شده که صحابه از قبر پیامبر<sup>6</sup> طلب حاجت کرده‌اند؛ مثلاً ابن ابی شیبیه نقل می‌کند: در زمان عمر قحطی بود، مردی به نزد قبر پیامبر<sup>6</sup> آمد و گفت «یا رسول الله استسق لأمتك فإِنَّهم قد هلكوا». پیامبر دعا کرد و بر اثر دعای او باران بارید.<sup>3</sup>

1. زیارة القبور والاستنجاد بالمقبور، ص 10.

2. همان، ص 29-32.

3. المصنف، ج 7، ص 482.

ابن حجر عسقلانی نقل کرده: آن مرد بلال بن حارث از صحابه بود و اسناد این حدیث صحیح است.<sup>۱</sup>

بزرگانی که این روایت را در کتب خود نقل کرده‌اند، هیچ‌کدام نگفته‌اند آن صحابی که از پیامبر ۶ بعد از مماتش طلب حاجت کرد، مشرک یا ضال شده است. امثال این روایت زیاد است که به برخی اشاره خواهد شد.

ب) یا درخواست او، طلب دعاست؛ که چند صورت دارد. اگر درخواست‌شونده زنده باشد، جایز است، چنان‌که رسم صحابه درخواست دعا و شفاعت از پیامبر ۶ بود ولی اگر مرده باشد، بدعت است؛ چنان‌که صحابه بعد از پیامبر ۶ از او طلب دعا نمی‌کردند،<sup>۲</sup> و علما استسقاء به اهل صلاح را مستحب می‌دانند، ولی هیچ‌یک از علما توسل و استسقاء به صالح بعد از وفاتش را مشروع نمی‌دانند.<sup>۳</sup>

درباره این قسمت از ادعای ابن تیمیه نیز باید گفت: مقام پیامبر ۶ نزد خدا، در زمان حیات و ممات او یکی است و فرقی میان طلب دعا و شفاعت در حال حیات و ممات او ندارد، و گفتیم که جهل جهال باعث حسن و قبح عمل نمی‌شود.

#### ◆ نمونه‌هایی از طلب حاجت صحابه بعد از رحلت پیامبر ۶

ما نمونه‌هایی را از طلب دعای اصحاب ذکر کردیم، ولی چون این روایات با اعتقاد شخصی ابن تیمیه سازگار نیستند، اصلاً از آنها یاد نمی‌کند. برخی از این نمونه‌ها را نقل می‌کنیم:

1. دارمی در سنن خود به سند صحیح نقل می‌کند:

قحط أهل المدينة قحطاً شديداً فشكوا إلى عائشة فقالت  
انظروا قبر النبي (صلى الله عليه وسلم) فجعلوا منه كوى إلى  
السماء حتى لا يكون بينه وبين السماء سقف قال ففعلوا فمطرونا  
مطراً...؛ قحطی در مدینه پدید آمد. مردم از این وضع به عایشه

1. فتح الباری، ج 2، ص 412.

2. زیارة القبور والاستنجاد بالمقبور، ص 23-25.

3. همان، ص 39-40.

شکایت کردند. او گفت: دریچه‌ای از قبر پیامبر ﷺ به سوی آسمان باز کنند تا سقفی بین قبر و آسمان نباشد. چنین کردند، باران بارید.<sup>۱</sup>

2. وقتی که رگ پای عبدالله ابن عمر گرفته و بی‌حس شده بود، گفت: «یا محمد»، و رگش باز شد.<sup>۲</sup>

3. شخصی بعد از رحلت پیامبر ﷺ به مدینه آمد و خود را بر خاک قبر پیامبر ﷺ انداخت و می‌گفت: «ما گفته‌ات را شنیدیم که خدا بر تو نازل کرده و از جمله این بود: (وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَأَسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا).<sup>۳</sup> من به خودم ظلم کردم و آمده‌ام برایم استغفار کنی.<sup>۴</sup>

پس ادعای ابن تیمیه مبنی بر عدم طلب حاجت صحابه از پیامبر ﷺ بعد از رحلت ایشان نمی‌تواند درست باشد.

#### ♦ حکم درخواست از خدا، به جهت مقام مقبور

ابن تیمیه می‌گوید: صحابه درخواست از خدا به سبب جاه و مقام مقبور را صحابه انجام ندادند و چنین کاری جایز نیست، ولی طبق نظر ابی محمد بن عبدالسلام چنین کاری در مورد پیامبر ﷺ جایز است.<sup>۵</sup>

پاسخ این است که برخی، این نوع توسل را به دلیل روایاتی از صحابه جایز دانسته‌اند؛ مثلاً پیامبر ﷺ به یکی از اصحابش دعایی را یاد داد که وقت دعا بگو: «اللهم إني أسألك وأتوسل إليك بنبيك نبي الرحمة...». <sup>۶</sup> این حدیث و مانند آن مطلق است و پیامبر ﷺ این گونه دعا کردن را به زمان حیاتش منحصر نساخته است.

1. سنن الدارمی، ج 1، ص 43.  
 2. الطبقات الکبری، ج 4، ص 154.  
 3. سوره نساء، آیه 64.  
 4. وفاء الوفاء باخبار دار المصطفی، ج 4، ص 186.  
 5. زیارة القبور والإستنجاد بالمقبر، ص 35-36.  
 6. المستدرک علی الصحیحین، ج 1 ص 526.

### ◆ رابطه دعا و عبادت، و مغالطه در استدلال

ابن تیمیه در ادامه در رد جواز سؤال و درخواست از غیر خدا دلیلی می‌آورد و می‌گوید:

الدعاء مُخَّ العِبَادَةِ وَالْعِبَادَةُ مَبْنَاهَا عَلَى السَّنَةِ وَالِاتِّبَاعِ، لَا عَلَى الْأَهْوَاءِ وَالْإِبْتِدَاعِ؛

دعا مغز عبادت است و عبادت باید براساس سنت و تبعیت باشد، نه براساس سلايق و بدعت‌ها.<sup>۱</sup>

این مطلب در حقیقت مغالطه است؛ چون معنای اینکه دعا مغز عبادت است، این نیست که «هر دعایی عبادت است و هر دعایی باید برای خدا باشد، بلکه دعا و عبادت، عام و خاص من وجه هستند؛ یعنی برخی عبادت‌ها دعا هستند (مثل نماز یا دعا و تضرع در نماز)، برخی عبادت‌ها دعا نیستند (مثل روزه)، و برخی دعاها عبادت هستند (مثل دعا و تضرع به درگاه خدا در نماز) و برخی دعاها عبادت نیستند (مثل دعا و درخواست از غیر خدا)، و اگر هر دعایی عبادت باشد، چرا خود ابن تیمیه دعا و طلب حاجت از زنده را جایز می‌داند، با اینکه طبق دلیلش دعا عبادت است و فرقی میان عبادت زنده و مرده در شرک بودن نیست و قرآن از زبان حضرت نوح می‌فرماید: (رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَبِئًا وَنَهَارًا).<sup>۲</sup> لذا طبق بیان ابن تیمیه، باید بگوییم این دعوت حضرت نوح نیز برای آنها عبادت محسوب می‌شده است!

256

### ◆ مشروعیت زیارت قبور نزد ابن تیمیه

ابن تیمیه در یک صورت زیارت قبور را جایز می‌داند و می‌گوید: زیارت قبور مشروع این است که برای میت دعا کنی، نه اینکه از او طلب حاجت کنی.<sup>۳</sup> ولی باید بگوییم درست است که دعا برای میت مشروع است و هنگام زیارت مستحب است برای میت طلب مغفرت و دعا شود، ولی این معنایش این نیست که

1. زیارة القبور والاستنجاد بالمقبور، ص 40.

2. سوره نوح، آیه 5.

3. زیارة القبور والاستنجاد بالمقبور، ص 15.



مخاطب قرار دادن میت و طلب دعا از او شرک باشد، مخصوصاً اگر میت پیامبر<sup>6</sup> و اولیای الهی باشند.

#### ♦ حکم مسح و تقبیل نزد ابن تیمیه

درباره مسح و تقبیل می گوید:

تقبیل و مسح قبر پیامبر<sup>6</sup> و منبر ایشان مشروع نیست و در عالم، تقبیل و مسح هیچ جمادی غیر از حجرالاسود جایز نیست، طبق روایت عمر که هنگام استلام حجرالاسود گفت: می دانم تو سنگی و ضرر و نفعی نداری و اگر استلام رسول خدا<sup>6</sup> را نمی دیدم تو را استلام نمی کردم، و مسح و تقبیل و دعا نزد قبر، اصل شرک و بت پرستی است.<sup>1</sup>

البته در روایت عمر، حضرت علی<sup>7</sup> به او پاسخ داد که در اکثر کتابها جواب آن حضرت را حذف کرده اند که فرموده:

وَلَمَّا قَبَّلَهُ عُمَرُ قَالَ: «إِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّكَ حَجَرٌ لَا تَضُرُّ وَلَا تَنْفَعُ، وَلَوْلَا أَنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُقَبِّلُكَ لَمَا قَبَّلْتُكَ». فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ 7: «مَهْ يَا عُمَرُ، بَلْ يَضُرُّ وَيَنْفَعُ؛ فَإِنَّ اللَّهَ سَبَّحَانَهُ لَمَّا أَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلَى بَنِي آدَمَ حَيْثُ يَقُولُ: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ» - أَلَفَمَهُ هَذَا الْحَجَرُ لِيَكُونَ شَاهِدًا عَلَيْهِمْ بِأَدَاءِ أَمَانَتِهِمْ. وَذَلِكَ مَعْنَى قَوْلِ الْإِنْسَانِ - فِي الدَّعَاءِ الْمُنْتَقَمِ - عِنْدَ اسْتِلَامِهِ: أَمَانَتِي أُدِيْتُهَا، وَمِيثَاقِي تَعَاهَدْتُهَا، لِيَتَّشَهَّدَ لِي عِنْدَ رَبِّكَ بِالْمُؤَافَاةِ»؛<sup>2</sup>

حضرت علی<sup>7</sup> در پاسخ عمر فرمودند: ساکت باش ای عمر، بلکه این سنگ نفع و ضرر می رساند، وقتی خدا از بنی آدم میثاق گرفت، این سنگ را آورد تا شاهد ادای امانت او باشد و این معنای داعی است که زمان استلام می گویی: امانتم را ادا کردم و به

1. همان، ص 28.

2. كنز العمال، ج 5، ص 177؛ تاريخ مدينة دمشق، ج 42، ص 406.

میثاقم عمل کردم تا تو شاهد وفای به عهد من باشی در نزد پروردگارت.

و این سخن که گفته است «مسح و تقبیل هیچ چیزی از جمادات غیر از حجر الاسود مشروعیت ندارد»، درست نیست، بلکه در روایت صحیح وارد شده که پیامبر ﷺ عصای خود را که به حجر الاسود مالیده بود، می بوسید: «ثنا أبو الطفیل، قال: رأیت النبی (صلی الله علیه وسلم) یطوف بالبیئت علی راحلته یستلم الرکن بمحجنه، ثم یقبله»<sup>۱</sup> محجن در لغت به معنای عصای سر خمیده است.<sup>۲</sup> پس هر چیزی که به شیء مقدسی متبرک شود، بوسیدن آن جایز است، اگرچه عصا باشد، بلکه به تبعیت از فعل پیامبر ﷺ مستحب است.

باز ابن تیمیه در جای دیگر می گوید: «مسح و تقبیل قبر، اگرچه قبر پیامبر ﷺ باشد، جایز نیست و هیچ یک از مسلمین آن را انجام نداده اند و این کار شرک است»<sup>۳</sup>. این ادعا نیز برخلاف مدارک تاریخی و حدیث است، بلکه مسح و تقبیل قبر پیامبر ﷺ و محراب ایشان در روایات و عمل صحابه و تابعین وارد شده است و بزرگان اهل سنت آن را جایز می دانند؛ مثلاً عبدالله بن احمد بن حنبل از پدرش در مورد کسی که دسته منبر پیامبر ﷺ را می گیرد و حجره او را لمس می کند، پرسید. گفت: اشکالی در آن نمی بینم، خدا ما را از رأی خوارج و از بدعت‌ها نجات دهد.<sup>۴</sup> همچنین نقل شده عبدالله بن عمر هر وقت از سفر می آمد، دو رکعت نماز می خواند و دست بر روی قبر پیامبر ﷺ می گذاشت و رو به قبله دعا می کرد.<sup>۵</sup>

#### ◆ حکم استغاثه به شیخ و تعظیم او

ابن تیمیه به شدت با اعمال صوفیه مخالف است. لذا درباره برخی اعمال آنها می گوید: استغاثه به شیخ برای رفع مصیبت یا تثبیت قلب، شرک است. از جنس شرک

1. سنن أبي داود، ج 1، ص 420؛ سنن ابن ماجه، ج 2، ص 983.

2. لسان العرب، ج 13 ص 108.

3. زیارة القبور والاستجداء بالمقبور، ص 50.

4. سیر اعلام النبلاء، ج 11، ص 212.

5. فضل الصلاة علی النبی، ص 82.

نصارا؛ چون فقط خدا رفع بلیات و کشف ضرر می‌کند و در موقع خوف و ضرر، صحابه فقط دعا می‌کردند و از قبر پیامبر و غیر او استغاثه نمی‌کردند، بلکه دعاهایی را که در این زمینه وارد شده بود، می‌خواندند.<sup>1</sup>

درست است که شیوخ صوفیه قابلیت ندارند که از آنها طلب استغاثه بشود، ولی ابن تیمیه خودش طلب دعا و حاجت از شخص زنده را جایز می‌دانست. از طرفی مقایسه رسول خدا<sup>6</sup> با شیوخ، روش درستی نیست و صحابه در زمان حیات پیامبر<sup>6</sup> و بعد از رحلت ایشان، از ایشان طلب دعا و شفاعت و حاجت می‌کردند که قبلاً نمونه‌هایی را ذکر کردیم.

ابن تیمیه می‌گوید: قراردادن سر بر زمین در مقابل شیخ، و بوسیدن دست او و انحنای (و تواضع کردن) برای او جایز نیست و از هر نوع انحنای در مقابل غیر خدا، نهی شده است و قیام و قعود و رکوع و سجود فقط برای خداست؛ مثل قسم خوردن به او: «فالعِبَادَةُ كُلُّهَا لِلَّهِ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ»<sup>2</sup>

ولی این استدلال با ادعایش سازگار نیست؛ چون هر قیام و قعود و انحنایی عبادت نیست تا فقط مخصوص خدا باشد. قیام و قعود و انحنای برای نیت‌ها و کارهای گوناگون انجام می‌گیرد که هیچ‌کدام عبادت محسوب نمی‌شوند؛ مثلاً اگر در مجلس برای کسی برخیزیم و برای او جا باز کنیم، این عمل عبادت او محسوب نمی‌شود؛ چنان‌که در آیه قرآن نیز فرموده:

(يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ

فَأَفْسَحُوا يَفْسَحَ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ أَنْشُرُوا فَأَنْشُرُوا)<sup>3</sup>

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هرگاه به شما گفته شود در مجلس توسعه دهید، توسعه دهید و چون گفته شود به‌پا خیزید، برخیزید.

1. زیارة القبور والاستنجاد بالمقبور، ص 41-42.

2. همان، ص 52-53.

3. سوره مجادله، آیه 11.

پس این کارها فقط زمانی عبادت است که با اعتقاد به الوهیت شخص و با نیت عبادت او به جا آورده شود.

#### ◆ امام مهدی 7 و حکم ابن تیمیه

ابن تیمیه می گوید: اعتقاد به باب در نصیریّه، مهدی منتظر در رافضه و غوث در بین جهال، اصلی ندارد و مطالبی که در مورد خضر و زنده بودن او بیان شده، صحیح نیست و او مرده است.<sup>۱</sup>

اینکه ابن تیمیه، مهدی منتظر 7 را با باب و غوث مقایسه کرده، بسیار بی انصافی است؛ چون هرچند مقامات غوث و باب مورد مستند به ادله شرعی نیست، ولی اعتقاد به وجود مهدی 7، از اخبار صحیح پیامبر 6 نشئت گرفته است؛ مثلاً در روایتی که کتب صحاح آن را مکرراً نقل کرده اند، از جابر بن سمره نقل شده: از پیامبر 6 شنیدم که فرمود:

لا يزال الدين قائماً حتى تقوم الساعة أو يكون عليكم اثنا عشر خليفة كلهم من قریش؛<sup>۲</sup>

دین تا زمان قیامت برپاست یا تا زمانی که بر شما دوازده خلیفه هست و همه شان از قریش هستند دین برپا خواهد بود.

و مضمون همین روایت در صحیح بخاری،<sup>۳</sup> و سنن ابی داود،<sup>۴</sup> سنن ترمذی<sup>۵</sup> و کتب حدیثی دیگر نیز آمده است.

طبق این روایت خلفای دوازده گانه ای که همه از قریش باشند و خلافتشان تا قیامت باقی باشد، فقط امامان دوازده گانه شیعه اند که با غیبت امام دوازدهم این معنا تحقق می یابد و اینکه او زمین را پر از عدل و قسط خواهد کرد و او از اهل بیت

1. زیارة القبور والاستجداء بالمقبور، ص 63-65.

2. صحیح مسلم، ج 6، ص 4.

3. صحیح بخاری، ج 8، ص 127.

4. سنن ابی داود، ج 2، ص 309.

5. سنن ترمذی، ج 2، ص 340.

پیامبر 6 و از فرزندان فاطمه 3 است، در روایات معتبر آمده است؛ چنان که احمد بن حنبل در مسندش نقل می‌کند:

قال رسول الله (صلى الله عليه وسلم): أبشركم بالمهدي، يبعث في أمّتي على اختلاف من الناس وزلازل فيملا الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً؛<sup>1</sup> شما را به مهدی بشارت می‌دهم که در زمان اختلاف و انحراف مردم مبعوث می‌شود و زمین را پر از عدل و قسط می‌کند؛ همچنان که پر از ظلم و جور شده است.

و در سنن ابی‌داود نقل شده از پیامبر 6 که فرمودند: «المهدي من عترتي من ولد فاطمه؛<sup>2</sup> مهدی از عترت من و از فرزندان فاطمه است» و باز آن حضرت فرمود:

لو لم يبق من الدهر إلا يوم لبعث الله رجلاً من أهل بيتي يملأها عدلاً كما ملئت جوراً؛ اگر از روزگار جز یک روز باقی نماند، در همان روز خدا مردی از اهل بیتم را مبعوث می‌کند تا زمین را پر از عدل کند؛ چنان که پر از ظلم شده است.

این روایات و مانند آن در کتب معتبر روایی فراوان است و ما فقط برای نمونه برخی را ذکر کردیم. شیعه طبق این روایات، منتظر تحقق وعده الهی و بشارت رسول خدا 6 می‌باشد و این قابل مقایسه با خرافات موجود در مورد غوث و باب نیست.

#### ◆ جمع‌بندی

ابن تیمیّه برای اثبات عقیده خود به چند روش عمل می‌کند که نمی‌تواند عقیده او را به اثبات برساند. گاهی عقیده خود را به همه مسلمین نسبت می‌دهد، درحالی‌که بسیاری از مسلمانان برخلاف آن عقیده دارند، و گاهی عقیده خود را مطابق با عمل صحابه و تابعین معرفی می‌کند، درحالی‌که در تاریخ و کتب حدیثی خلاف آن ثبت شده است، و گاهی در استدلال مغالطه می‌کند و از حق دور می‌شود. وی روش‌های

1. مسند احمد، ج 3، ص 37.

2. سنن ابی‌داود، ج 2، ص 31.

نادرست دیگری هم دارد که در جای خود بحث شده است. لذا برای یافتن عقیده حق  
نباید به گفته‌های او اکتفا کرد.  
همچنین او زیارت قبور و استغاثه و طلب حاجت و دعا از پیامبر و صالحین را غیر  
مشروع دانسته؛ در حالی که این اعمال در روایات منقول از صحابه و تابعین نقل شده و  
در سیره بزرگان اهل سنت آمده است.

## ◆ كتابنامه

1. تاريخ مدينة دمشق: على بن حسن ابن عساكر، تحقيق: على شيرى، بيروت: دار الفكر، 1415ق.
2. تذكرة الحفاظ: شمس الدين محمد ذهبى، بيروت: دار احياء التراث، بى.تا.
3. زيارة القبور والإستجداد بالمقبور: احمد بن عبدالحليم حرانى ابن تيميه، رياض: رئاسة العامة للبحوث العلمية والافتاء، چاپ پنجم، 1426ق.
4. سنن ابن ماجه: محمد بن يزيد قزوينى، تحقيق: محمد فؤاد عبدالباقي، بيروت: دار الفكر، بى.تا.
5. سنن أبي داود: ابن أشعث سجستاني، تحقيق: سعيد محمد اللحام، بيروت: دار الفكر، چاپ اول، 1410ق.
6. سنن الترمذى: محمد بن عيسى ترمذى، تحقيق: عبدالوهاب عبداللطيف، بيروت: دار الفكر، 1403ق.
7. سنن الدارمي: عبدالله بن بهرام، دمشق: الاعتدال، چاپ دوم، بى.تا.
8. سير اعلام النبلاء: شمس الدين محمد ذهبى، بيروت: مؤسسة الرسالة، چاپ نهم، 1413ق.
9. شفاء السقام في زيارة خير الأنام: سبكي شافعي، حيدرآباد دكن، هند: نشر دائرة المعارف عثمانى، چاپ سوم، 1402ق.
10. صحيح البخارى: محمد بن اسماعيل بخارى، بيروت: دار الفكر، چاپ اول، 1401ق.
11. صحيح مسلم: مسلم بن حجاج نيشابورى، بيروت: دار الفكر، بى.تا.
12. الطبقات الكبرى: محمد بن سعد، بيروت: دار صادر، بى.تا.
13. عمدة القارى: محمود بن احمد عيني، بيروت: دار إحياء التراث العربي، بى.تا.
14. فتح البارى: ابن حجر، بيروت: دار المعرفه، چاپ دوم، بى.تا.
15. فضل الصلاة على النبي: جهضمى، تحقيق: ناصر الدين البانى، بيروت: مكتب الإسلام، چاپ دوم، 1379ق.
16. كنز العمال: على متقى هندی، بيروت: مؤسسة الرسالة، 1409ق.
17. كتاب الأم: شافعي، بيروت: دار الفكر، چاپ دوم، 1403ق.
18. المستدرک على الصحيحين: ابو عبدالله حاكم نيشابورى، بيروت: دار المعرفه، بى.تا.
19. مسند احمد: احمد بن حنبل، بيروت: دار صادر، بى.تا.
20. المصنّف: ابن ابى شيبه كوفى، تحقيق: سعيد اللحام، بيروت: دار الفكر، چاپ اول، 1409ق.
21. نقدى بر افكار ابن تيميه: على اصغر رضوانى، تهران: مشعر، 1386ش.
22. وفاء الوفاء باخبار دار المصطفى: على بن عبدالله سمهودى، بيروت: دار الكتب العلميه، 1419ق.






# بیانات


- ✓ اهمیت پرداختن به مسائل و شبهات و هابیان
- ✓ ترفندهای و هابیت در مناظره





آیت الله سید علی  
میلانی (دامت برکاته)  
در دیدار با محققان  
مؤسسه دارالاعلام  
لمدرسة اهل البيت:

اهمیت پرداختن  
به مسائل و  
شبهات و هائیان





بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على خير خلقه و أشرف بريته محمد  
 وآله الطاهرين و لعنة الله على أعدائهم أجمعين. قال الله عز وجل: (وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ  
 ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا  
 رَّحِيمًا).<sup>1</sup>

این آیه مبارکه، مفید توسل است و خیلی ظرافت دارد. می فرماید: (وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ  
 ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ). اگر انسان به خودش ظلم بکند، باید استغفار کند، حتی کمترین  
 معصیت ظلم است. گناهان صغیره نیز در حدّ خودشان ظلم اند. بنابراین حتی در  
 ظلم‌هایی که به نظر نمی‌آید، انسان باید استغفار کند. روایت هم وارد شده که انسان  
 نباید ذنب را کوچک بشمارد. خود استصغار ذنب، شاید معصیت کبیره باشد. پس اگر  
 انسان کمترین ظلم در حقّ خودش بکند، ولو کمترین گناه که بر آن عنوان ظلم صدق  
 کند، باید استغفار کند. آیه مبارکه می فرماید: (وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ). اگر  
 گناه کردند، خدمت رسول الله ﷺ بروند. فاستغفروا الله، با «فاء» تفریح آمده است.  
 استغفار و طلب مغفرت از باری تعالی در حضور رسول الله ﷺ باشد. این هم کافی نیست،  
 بلکه (وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ)، از رسول الله نیز درخواست کنند که او هم برای آنها

1. سوره نساء، آیه 64.

استغفار کند. آن وقت جواب می‌گیرند: (لَوْجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا) خوب این بیان قرآن است. و از آن طرف، باز هم از خود قرآن استفاده می‌کنیم که اساساً توسل یک اصل ارتکازی است. داستان اولاد یعقوب، کسی به اینها نگفته بود از پدرشان بخواهند که برایشان استغفار بکند، خودشان آمدند، و گفتند (يَا أَبَانَا أَسْتَغْفِرُ لَنَا) این امر، امر ارتکازی است. چرا خودشان مستقیماً از خداوند متعال طلب آمرزش نکردند؟ از اینکه نزد پدر رفتند و تقاضای استغفار کردند، معلوم می‌شود که توسل به یک وجود شریف و عزیز و به سراغ انسان وجیه رفتن و او را واسطه قرار دادن، امری ارتکازی است. قرآن نفرموده است که کسی به آنها گفته باشد نزد پدر بروید. بلکه می‌توانم ادعا کنم که توسل حتی در حیوانات وجود دارد و امری است غریزی. ما در روایات داریم که حیوانات به ائمه: متوسل شدند و بعضی از این روایات سنداً معتبرند. برای مثال امام رضا<sup>7</sup> نشسته بودند، پرنده‌ای آمد و خیلی سروصدا کرد. کسی در آنجا نشسته بود. امام به آن شخص فرمود چوب یا چیز دیگری بردارد و برود ماری را که به لانه آن حیوان رفته، دفع کند؛ چون این پرنده به امام پناه آورده بود و از این حیوان شکایت می‌کرد. حالا باید در کتب دیگران هم تفحص کنیم و ببینیم که آیا حیوانات به پیغمبر اکرم یا به اولیای خدا متوسل شده‌اند.

به هر حال توسل، امری ارتکازی نزد عقلاست و من معتقدم وهابی‌ها با توسل مبارزه نمی‌کنند، بلکه فی‌الواقع با متوسل به مبارزه می‌کنند. اینها نمی‌خواهند در جامعه مسلمین کسانی وجود داشته باشند که نزد مسلمین عندالله، شأنی داشته باشند. در واقع با خود پیغمبر اکرم<sup>6</sup> و با ائمه اطهار و اولیای خدا دشمنی دارند، اینها صاحب مکتبی باشند؟ ابداً چنین نیست. کدام مکتب و کدام اعتقاد، در مقابل قرآن ارزش دارد؟ آنها اغراض دیگری دارند، والا قرآن مجید در موارد کثیر به استغفار امر کرده. این آیه برای چه آمده؟ (وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَأَسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ) بنابراین در کوچک‌ترین گناهان باید به پیغمبر اکرم<sup>6</sup> متوسل بشویم و او را واسطه

قرار دهیم و از آنجا که ادله کثیر داریم کتاباً و سنتاً، شیعتاً و سنتاً که پیغمبر اکرم ﷺ را بعد از خودشان به اهل بیتشان ارجاع دادند، پس در این جهت هم اهل بیت: با پیغمبر اکرم ﷺ شریک اند و انسان باید نزد امامی از ائمه اهل بیت: برود و در آنجا حاجت بخواهد و متوسل شود و به توسط سنت، دایره آیه مبارکه را توسعه بدهیم؛ چون اهل بیت: بقائاً وجود رسول الله ﷺ هستند. در اینجا یکی از مفسرین بزرگ اهل سنت نکته‌ای دارد که انصافاً جالب است و خوب است تذکر داده شود و من این مطلب را از او استفاده کردم و انسان باید انصاف داشته باشد و اگر مطلبی را از کسی استفاده کرده، بگوید که از چه کسی استفاده کرده است. نظام الدین نیشابوری در ذیل آیه مبارکه (وَكَيفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ)<sup>۱</sup>.

می‌گوید: طبق این آیه رسول خدا ﷺ حافظ امت است از گمراهی: (وَكَيفَ تَكْفُرُونَ... وَفِيكُمْ رَسُولُهُ) چگونه می‌شود با وجود قرآن مجید کافر شوید: (عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ)، اگر مقصود از خود قرآن باشد. مسلمانان چگونه می‌شود کافر شوند و حال اینکه امان‌هایی دارید که آنان را از ضلالت و گمراهی و کفر حفظ می‌کند؟ این امان‌ها، یکی قرآن است و دیگری رسول الله. سؤال پیش می‌آید که اکنون رسول الله ﷺ از دنیا رفته‌اند و دیگر وجود فیزیکی ندارند. نظام الدین نیشابوری می‌گوید در اینجا باید به اهل بیت آن حضرت رجوع کرد و تا وقتی که اهل بیت ایشان هست و قرآن هست، مردم کافر نمی‌شوند.<sup>۲</sup> این کلام نظام الدین نیشابوری مفسر سنی است. او می‌گوید: نور رسول الله و حقیقت پیغمبر اکرم، نزد اهل بیتش محفوظ است. کلمه «رسول» را در «فیکم رسوله» توسعه می‌دهیم؛ کما اینکه در اصول در بحث خبر

1. سوره آل عمران، آیه 101.

2. تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان: نظام الدین نیشابوری، بیروت: دار الکتب العلمیة، 1416ق، ج2، ص221.

واحد، به آیه مبارکه (وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا)<sup>۱</sup> در این آیه رسول را به معنای حجت می‌گیرند، اعم از شخص رسول الله ﷺ و یا هر حجت دیگری از ائمه معصوم (علیهم الصلوة و السلام). خوب اینها ظریفی است. این نکته جالب در تفسیر نیشابوری آمده است.

وهابیون سنگ قرآن را به سینه می‌زنند و می‌گویند ما شیعیان اهل قرآن نیستیم و ما را متهم می‌کنند که کاری با قرآن نداریم. می‌گویند ما شیعیان، نه قرآن می‌خوانیم، نه آن را حفظ می‌کنیم و نه تفسیرش را بلدیم! حتی قائلند که ما به تحریف قرآن اعتقاد داریم! همه این اتهامات را به ما نسبت می‌دهند تا بگویند شیعه اهل قرآن نیست، آنها اهل قرآن‌اند. حالا این قرآن! پس مطلب چیز دیگری است. هدف آنان دشمنی با خود پیغمبر اکرم ﷺ است. اینها پیرو معاویه‌اند. آیا معاویه نگفت کاری باید بکنم که اسم پیغمبر اکرم از اذان برداشته بشود: «لا والله إلا دفناً دفناً»<sup>۲</sup>. معلوم می‌شود این وهابیان با خود پیغمبر اکرم ﷺ و با خود اولیای خدا دشمنی دارند، حتی با اولیایی که نزد اهل سنت مورد قبول‌اند و نزد ما مورد قبول نیستند، با آنها هم بدند؛ حال اینکه همه فرق برای خودشان اولیایی دارند. وهابیت مکتب و مذهب نیست، یک حزب و گروه است، یک جریان است که تأسیس شد و قطعاً این را می‌دانید و درباره‌اش مطالعه کرده‌اید. داستان چیزی دیگر است.

ما از حضرت آیت الله العظمی آقای مکارم (دامت برکاته) و از مسئولین این مؤسسه، از مدیران و استادان تشکر می‌کنیم که این کار (پرداختن به فرقه وهابیت و شبهات آنان) را به عهده گرفتند. این کار در این زمان بسیار ضروری است. ضرورت و اولویت این کار قابل بحث نیست و یک تکلیف الهی است. نمی‌دانم به حج یا عمره مشرف شدید، اگر مشرف نشده باشید، از کسانی که مشرف شده‌اند، شنیده‌اید که در بقیع

1. سوره اسراء، آیه 15.

2. مروج الذهب و معادن الجواهر: مسعودی، قم: دارالهجرة، چاپ دوم، 1363 ش، ج 3، ص 454.




و در غیر بقیع و عمدتاً در بقیع، یک افغانی، با حجّاج فارسی‌زبان، یک هندی با هندی‌ها، یک آفریقایی به زبان خودشان، یک عرب با زبان عربی صحبت می‌کند. این افراد را آنجا تربیت می‌کنند، از کشورهای مختلف با برنامه.

آماری را دیدم که در این دوره‌های گمراهی و ضلالت افراد را از کشورهای مختلف می‌برند و در آنجا به آنها آموزش می‌دهند و آنها را در بلاد منتشر می‌کنند. آن وقت ما کار منسجمی نداریم که در مقابل آنها افرادی تربیت بشوند، حقایق گفته و شبهات دفع شود. این کار خیلی ضرورت دارد. تربیت افرادی برای وهابیت‌شناسی مرحله اول کار است و بایستی دوره‌های مکرر، با امکانات بیشتر و افراد بیشتر تشکیل شود. الحمدلله در حوزه علمیه فضلالی فراوانی هستند که می‌توانند در این جهت هم تخصص پیدا بکنند و این موضوع به‌عنوان یک وظیفه باید به احسن وجه برگزار بشود. مطلبی که بنده می‌خواهم در اینجا تذکر بدهم، این است که وهابی‌ها چند مسئله بیشتر ندارند: مسئله توسّل، مسئله شفاعت، مسئله زیارت قبور و بناء علی القبور و مسائلی مانند اینها، ولكن آنچه ما با آنها بحث داریم، در مباحثی است که به توحید و مبدأ و معاد برمی‌گردد و یا مباحث مربوط به امامت و ولایت است که بناست آقایان در این قسمت نیز در این مؤسسه تخصص پیدا کنند به خصوص مباحث امامت مرکز اختلاف بین ما و آنهاست؛ چون وهابی‌ها قائل‌اند به امامت شیخین، بعد از پیغمبر اکرم<sup>6</sup>. در آن جهت نیز باید کار شود و ادلّه و شبهات آنها بررسی گردد و ما هم به کیفیت بحث و استدلال با آنها باید پردازیم. آن موضوع دیگری است که وسیع‌تر از این چند مسئله است. آن مسائل، مسائل خاص خود وهابیت است، ولی در مسئله امامت و ولایت و مبانی اعتقادی، آنان با جمهور اهل سنت توافق نظر دارند.

خداوند متعال شما را در این مسیر ثابت قدم بدارد و توفیق بیشتری عنایت کند. هر یک از شما به سهم خود در آینده می‌تواند دوره‌هایی را در این زمینه‌ها تشکیل بدهد. خداوند متعال همه ما را در مسیر حق، در مسیر قرآن و عترت، ثابت قدم و موفق بدارد


تا بتوانیم به وظایف خود به احسن وجه قیام کنیم و مورد عنایت و لطف و دعای ائمه اطهار: و حضرت ولی عصر(عجل الله تعالی فرجه الشریف) بوده باشیم. والسلام علیکم و رحمة الله و بركاته.



# ترفندهای وهاییت در مناظره

شیخ علی آل محسن

\* مترجم: احمد ربیعی فر



\* دانش آموخته حوزه.



آنچه پیش رو دارید ترجمه بیانات حجت‌الاسلام  
والمسلمین شیخ علی آل‌محسن (زید عزه) با موضوع  
«شناخت ترفندهای وهابیت در مناظره» است که در  
تاریخ 1391/10/5 ش در مرکز امامت در شهر  
مقدس قم برگزار گردید و در انتها به سؤالات  
حاضرین پاسخ داده شد.

#### ◆ چکیده

شیخ علی آل‌محسن در سال 1377 ق در شهر سیهات از استان قطیف در  
عربستان به دنیا آمد و دروس کلاسیک را تا دانشگاه ادامه داد و در دانشگاه در رشته  
پزشکی مشغول به تحصیل شد. اما در سال 1398 ق دانشگاه را برای تحصیل در  
علوم دینی ترک کرد و به شهر مقدس قم هجرت نمودند و پس از گذراندن سطوح  
علمی حوزه به قطیف بازگشت. وی برای فراگیری دروس خارج فقه و اصول در سال  
1416 ق به نجف هجرت کردند. ایشان علاوه بر تدریس و تربیت طلاب، تألیفاتی  
نیز در علوم دینی دارند. خوانندگان محترم می‌توانند با مراجعه به سامانه اینترنتی  
ایشان به‌طور مفصل با مقالات و مؤلفات ایشان آشنایی یابند.

همان‌طور که می‌دانید، مناظرات از زمان‌های قدیم برقرار بوده است و علمای شیعه (قدس الله اسرارهم) کتاب‌هایی در این زمینه جمع‌آوری و نگاشته‌اند که از مشهورترین آنها کتاب/حتجاج است و همچنین مناظرات دیگری به‌طور متفرقه در کتب شیعه مانند کتاب‌های شیخ مفید (قدس الله نفسه)، کتاب بحار/الانوار و کتاب‌های دیگر شیعه نقل شده است.

اما در عصر حاضر شاهد انقلابی رسانه‌ای در عرصه ارتباطات هستیم، به‌گونه‌ای که ارتباط شیعیان با وهابیان و غیر آنها به آسانی به وسیله اینترنت و شبکه‌های ماهواره‌ای صورت می‌گیرد. این فناوری‌ها مناظرات را بیشتر و آسان‌تر ساخت و شیعیان و وهابیان را به مناظره با یکدیگر برانگیخت.

قبل از این انقلاب رسانه‌ای وهابیان به‌حسب معلوماتی که در دسترس آنان قرار داشت، گمان می‌کردند که مذهب شیعه مذهبی ضعیف است و دیدار و مناظره یک وهابی با یک شیعه بسیار آسان است و خیلی زود می‌توان او را شکست داد؛ زیرا وهابیان در محاسبات خود گمان می‌کردند شیعه معتقد به تحریف قرآن است و هر کس معتقد به تحریف باشد، دلیل و حجتش سست است. می‌پنداشتند شیعه به الوهیت ائمه: اعتقاد دارد و هر کس معتقد به الوهیت ائمه: باشد، حجتش سست است. گمان می‌کردند شیعه کسی است که بر سر و سینه می‌زند و هر کس چنین کند، حجت و دلیلش سست است و از همین قبیل اطلاعات ساده در اختیار آنان بود که اغلب آن اطلاعات تحریف‌شده و ناقص بود و بنابر همین اطلاعات گمان می‌کردند به آسانی می‌توانند در مناظرات، شیعیان را شکست دهند و روسیاه کنند.

زمانی که اینترنت وارد عربستان سعودی شد، بحث‌ها و مناظرات بسیار زیادی بین شیعیان و وهابیان صورت گرفت، اما در آن زمان مناظرات به صورت مکتوب و در انجمن‌های گفتگوی اینترنتی انجام می‌شد. در واقع وهابیان غافل‌گیر شدند. با دیدن قدرت شیعیان غافل‌گیر شدند؛ زیرا معلومات آنان درباره شیعه، نادرست و تحریف‌شده بود. در مناظرات، این شیعیان بودند که بر وهابیان ضربه وارد می‌آوردند و آنان را روسیاه می‌کردند. وهابیان بعد از تحمل شکست‌های مکرر بر این شدند که روش خویش را در مناظره با شیعیان تغییر دهند.

## ♦ روش‌های وهابیان در مناظره

آنان روش‌هایی را اتخاذ کردند که به آن طریق بتوانند به مواجهه با شیعیان بپردازند و بر آنان فائق آیند. این روش‌ها بر چند امر استوار است:

### 1. به‌کارگیری چهره‌های گمنام وهابی در مقابل بزرگان شیعه

وهابیان سعی می‌کنند که با مشاهیر از علما و فضالای شیعه مناظره کنند؛ زیرا تضعیف کردن و شکست‌خورده جلوه دادن یکی از علمای مشهور شیعه، در واقع شکست شیعیان محسوب می‌شود. به‌همین جهت دائماً می‌گویند: ما فلانی را به مناظره دعوت می‌کنیم، ما فلان مرجع را به مبارزه می‌طلبیم - به اصطلاح، تحدی می‌کنند - و اسامی بعضی از مراجع شیعه را می‌گویند. اما در مقابل اگر یکی از مناظره‌کنندگان مشهور و معروف شیعه بخواهد با آنان مناظره کند، چه کسی را برای مناظره با او می‌فرستند؟ شخصی را که در میان مردم ناشناخته و غیر معروف باشد؛ مثلاً طرف مناظره من شخصی به نام دکتر محمد البراک بود که شخص ناشناخته‌ای نزد مردم بود. او چنان که خود را معرفی کرد؛ یکی از استادان دانشگاه امّ القری در مکه مکرمه بود، اما منصبش چه بود؟ چیزی جز اینکه وی یک استاد دانشگاه است، یافت نمی‌شد. مؤلفاتش چه بود؟ من هیچ کتابی از او ندیده بودم و از جایگاه مردمی در عربستان نیز برخوردار نبود تا شکست او اثری در محافل اهل سنت و وهابیان داشته باشد. این روش اول بود.

بنابراین اگر خواستیم با وهابیت به مناظره بپردازیم، باید بین دو طرف مناظره از لحاظ شهرت برابری باشد. اگر مناظره با شخص مشهوری را می‌خواهید، ما نیز در مقابل او شخصی مشهور را می‌طلبیم. من بعد از تجربه مناظره با شیخ محمد البراک، چند بار دعوت به مناظره شدم که گفتم من فقط با دو شخص مناظره می‌کنم یا باید مشهور باشد که به دلیل شهرتش با او مناظره کنم یا عالم باشد که به جهت علمش با او مناظره کنم و اگر نه مشهور باشد و نه عالم، پس برای چه وقت خود را برای مناظره با او تلف کنم؟

## 2. مناظره با شیعیان کم اطلاع

آنها تلاش می‌کنند با شیعه‌ای مناظره کنند که او یا از افراد جاهل و غیر متخصص باشد، یا از معمم‌هایی که به روش‌های مناظره تسلط نداشته باشد. آنها در بسیاری از موارد با اشخاص غیرمشهور و غیرعالم مناظره می‌کنند، اما می‌گویند بنگرید این فرد یکی از علمای شیعه است. در حالی که فقط یک شخص معمم است. شما اینجا در حوزه می‌دانید که هر معممی عالم نیست. آنها سعی می‌کنند افرادی را انتخاب کنند که معمم باشند و غیر عالم؛ اما آنان را چگونه معرفی می‌کنند؟ می‌گویند این فلان بن فلان آیت الله یا فلان علامه شیعه است؛ در حالی که او فقط یک طلبه معمم است که شاید فقط مقدمات را خوانده باشد. یا برخی اوقات با اشخاص معروفی مناظره می‌کنند که مهارتی در مناظره با وهابیان ندارد و در این حال او در موقعیت بد و وضعی قرار می‌گیرد. شخصی که می‌خواهد با وهابیان مناظره کند، باید با روش‌های آنان آشنایی داشته باشد و بداند که آنان بیش از اینکه بر مناظره و گفتگوی علمی تکیه داشته باشند، وابسته به حيله و فریب هستند.

## 3. داشتن حالت تهاجمی در مناظره

وهابیان وقتی بخواهند مناظره کنند، موضوعاتی را انتخاب می‌کنند که طرف شیعی در آن موضوع مسئول و محکوم باشد، مورد محاکمه و حساب قرار گیرد و موضع تدافعی داشته باشد. آنها سؤال می‌کنند و شیعی باید پاسخ دهد، آنها هجوم می‌آورند و شیعه در مقابل این حملات باید از خود دفاع کند. یکی از این موضوعات، تحریف قرآن است. «شما شیعیان قائل به تحریف هستید. فلانی قائل است فلانی قائل است... حالا دفاع کن». طرف شیعه در موضع دفاع قرار می‌گیرد. طرف شیعه از دو حالت خارج نیست، یا می‌تواند در مقابل این تهاجمات ایستادگی کند که در این حال پیروز نیست؛ زیرا فقط مانع از هجوم شده است، یا نمی‌تواند در مقابل هجوم این سؤالات بایستد که در این حال طرف شیعه شکست خورده است. پس انتخاب موضوعات به گونه‌ای است که طرف شیعی یا شکست می‌خورد و یا نه شکست می‌خورد و نه پیروز می‌شود؛ مثلاً در مورد ازدواج موقت می‌گویند: شما قائل به متعه



هستید، شما متعه می‌کنید، علمایان متعه می‌کنند. حالا تو بیا و دفاع کن؛ مثلاً عصمت ائمه: ثابت کن ائمه:، معصوم هستند. طبیعتاً آنها نیز روایاتی می‌آورند که ظاهرش بر خلاف عصمت ائمه: باشد. یا می‌توانی عصمت ائمه: را اثبات کنی که پیروز نیستی، یا نمی‌توانی اثبات کنی و شکست می‌خوری. حتی در قضایای تاریخی مانند هجوم به خانه حضرت زهرا<sup>3</sup> اثبات کن که پهلوی زهرا شکست. برای چه؟ برای اینکه آنها موضوعاتی را انتخاب می‌کنند که شیعه نمی‌تواند به آسانی در مورد آن سخن بگوید؛ مثلاً عقیده شیعه در مورد ابوبکر و عمر چیست؟ شیعه نمی‌تواند به آسانی و آزادانه سخن بگوید و اگر چیزی بگوید، می‌گویند ببینید! شیعیان به خلفا ناسزا می‌گویند و موضوعاتی از این قبیل.

پس کسی که می‌خواهد با وهابیان مناظره کند، باید موضوعاتی را انتخاب کند که آنان را به سختی بیندازد و در موضع انفعال قرار دهد، نه موضوعی که شیعه در آن باید مدافع باشد. وقتی او می‌گوید در مورد متعه بحث کنیم، ما می‌گوییم متعه مسئله‌ای فقهی است و قبل از اینکه بخواهیم وارد مسائل فقهی شویم، لازم است به اصول پردازیم؛ مثلاً به توحید. آنان از بحث در موضوع توحید فراری هستند؛ زیرا این موضوع آنان را دچار مشکل می‌کند. مجسمه بودن و مشبّه بودن آنان را آشکار می‌کند و این امری است که شیعه و اهل سنت در آن با وهابیت مخالفاند. همچنین ما در مورد عدالت صحابه بحث می‌کنیم. آیا تمام صحابه عادل بودند یا نه؟ اخیراً مناظره حسن فرحان مالکی را با ابراهیم فارس در مورد صحابه شنیدید. چقدر مالکی قوی بود و تا چه اندازه ضعف ابراهیم فارس آشکار گشت! عدالت صحابه موضوعی است که آنها نمی‌توانند اثبات کنند. همچنین باید موضوعاتی را انتخاب کنیم که به مصلحت ماست، نه موضوعاتی که به صلاح آنان است.

#### 4. برگزاری مناظره در شبکه‌های تلویزیونی و ماهواره‌ای وهابی

وهابیان همواره تمرد دارند که مناظرات را در شبکه‌های خودشان برگزار کنند. ملاحظه کردید مناظره حسن الفرحان در شبکه وصال بود که متعلق به آنان است. یا در شبکه‌هایی که همسو با آنان است مانند *المستقلة*، و مجری مناظره را شخصی

قرار می‌دهند که از خود آنها باشد یا به آنان تمایل داشته باشد. بنابراین آنان با چند وسیله با مناظره‌کننده شیعه مقابله می‌کنند: اولاً، مناظره در شبکه خودشان صورت می‌گیرد و آنها هستند که وقت را مشخص می‌کنند؛ یعنی چه زمانی مناظره را قطع و به زمانی دیگر موکول کنند یا اصلاً آن را الغا کنند و این امری است که در دست آنهاست و به همین جهت مناظره شیخ حسن فرحان المالکی را الغا کردند؛ چون شبکه متعلق به آنان بود. ثانیاً، مجری مناظره از آنان است: مجری کسی است که می‌تواند کلام طرف شیعه را قطع کند و مثلاً بگوید الآن یک تماس داریم از فلان بن فلان. مجری است که قدرت دارد وقت مناظره را تنظیم کند و وقتی را که به طرف شیعه تعلق دارد، مدیریت کند؛ همچنان که اگر در شبکه المستقلة دیده باشید، هنگامی که طرف شیعه سخن می‌گوید، مجری کلام او را قطع می‌کند اما وقتی که طرف وهابی سخن می‌گوید، اجازه می‌دهد تا آخر سخن بگوید. هنگامی که طرف شیعه سخن می‌گوید، مجری مناظره به او ایراد می‌گیرد و می‌گوید نه، این صحیح نیست، این کلام خارج از موضوع است. چه کسی باید این جملات را بگوید؟ قاعدتاً باید طرف دیگر مناظره بگوید، اما این مجری مناظره است که اشکال می‌کند. در واقع طرف شیعه با دو نفر مناظره می‌کند، هم با شخص وهابی، و هم با مجری. بیشتر اوقات مجری مناظره بدتر و سخت‌تر از طرف وهابی است؛ زیرا وقت در اختیار او است و می‌تواند در هر زمانی شروع به سخن گفتن کند.

ثالثاً، اگر شخصی برای اظهار نظر درباره مناظره با آن شبکه تماس بگیرد، ابتدا از او می‌پرسند تو کدام طرف را تأیید می‌کنی؛ همچنان که در شبکه المستقلة اتفاق افتاد. زمانی که مناظره سید حسن بن علی سقاف برگزار شد، سید حسن سقاف گفت: عده‌ای از مردم با من تماس گرفتند و گفتند ما برای مشارکت و اظهار نظر با شبکه المستقلة تماس گرفتیم، اما از ما می‌پرسیدند که شما با چه کسی هستی؟ چه کسی را تأیید می‌کنی؟ سقاف را تأیید می‌کنی یا عرعور را؟ اگر می‌گفتیم، سقاف را تأیید می‌کنیم، مکالمه را قطع می‌کردند. فقط به کسی که طرف وهابی را تأیید می‌کرد، مجال می‌دادند. از این رو اگر خواستیم با وهابیان مناظره کنیم، نباید در شبکه‌های آنان باشد و مجری مناظره نیز باید شخصی بی‌طرف باشد.

## 5. فرار از اصول مناظره

وهاییان از قرار دادن مبانی، چه‌اچوب‌ها و قواعدی برای مناظره فرار می‌کنند. هنگامی که می‌خواهی ضوابطی را برای مناظره قرار دهی، قبول نمی‌کنند؛ زیرا به مصلحت آنان نیست. آنان مناظره‌ای همراه با هرج و مرج و هوچی‌گری می‌خواهند که در هر موضوعی سخن بگویند، از موضوع اصلی خارج شوند، به هر چیزی استناد کنند و هر کلام و سخنی را حجت قرار دهند؛ اگرچه آن سخن از یک فرد معمم ناشناخته از شیعه باشد. از این رو قواعدی که برای مناظره وضع می‌کنیم، آنان را دچار مشکل می‌کند. هنگامی که مناظره با آقای محمد البراک برگزار شد، من قواعدی را برای مناظره قرار دادم؛ مثلاً از اموری که بر آن توافق کردیم، این بود که احتجاج نکنیم، مگر با حدیث صحیح. لکن طبیعتاً او در عمل این شرط را زیر پا می‌نهاد و به احادیث غیر صحیح استناد می‌کرد و من می‌توانستم به او بگویم این حدیث صحیح نیست و یا صحتش را اثبات کن. ضابطه دیگر این بود که اگر حدیثی تصحیح شده بود، مورد قبول باشد؛ یعنی اگر حدیثی را یکی از علمای شیعه تصحیح کرده بود، من قبول کنم و اگر روایتی را یکی از علمای اهل سنت تصحیح کرده بود، او باید بپذیرد. لکن این قاعده را نیز زیر پا گذاشت؛ زیرا من روایاتی آوردم که بعضی از علمایشان تصحیح کرده بودند، اما او آن روایات را رد کرد. قاعده دیگر این بود که به گفته‌های اشخاص استناد نشود؛ زیرا به قول او «أقوال الرجال يُحْتَجُّ لَهَا وَ لَا يُحْتَجُّ بِهَا»؛ یعنی گفته‌های اشخاص نیاز به دلیلی دارند که صحتشان را اثبات کند، نه اینکه به‌عنوان دلیل أخذ شوند؛ زیرا تنها قول یک شخص عالم است و حجیتی ندارد. لکن او در این قاعده نیز عملاً مخالفت کرد و در مقابل من با اقوال علما دلیل می‌آورد که کاشف الغطاء در کتاب *أصل الشیعه و أصولها* این‌گونه گفته است، یا فلانی آن‌گونه گفته است. من به او گفتم اینها گفته‌های اشخاص است و تو گفتی: *أقوال الرجال يُحْتَجُّ لَهَا وَ لَا يُحْتَجُّ بِهَا*. پس چگونه با گفته‌های اشخاص با من احتجاج می‌کنی؛ بنابراین من نیز می‌توانم با اقوال علمایتان با تو احتجاج کنم.

پس ناچاریم قواعدی برای مناظره قرار دهیم؛ ضوابطی که بتوانیم در هنگام اختلاف به آنها رجوع کنیم و آنها معمولاً از پذیرفتن چنین قواعدی امتناع می‌کنند.

## 6. جو سازی علیه شیعه

وهاییان از مناظرات برای جو سازی علیه شیعیان بهره برداری می کنند. آنها در هر مناظره ای سعی می کنند خشم مردم را علیه شیعه برانگیزند؛ مثلاً هنگامی که مناظره را شروع می کنیم، می گویند: شما شیعیان صحابه را تکفیر می کنید، شما شیعیان اصحاب پیامبر را مورد سب و ناسزا قرار می دهید، شما شیعیان، اهل سنت را تکفیر می کنید. حتی بحث تحریف قرآن را برای این مطرح می سازند که احساسات مسلمانان دیگر را علیه شیعه برانگیزند. همچنین می گویند شما شیعیان دشمنان اهل سنت هستید، شما برای کشتار اهل سنت تلاش می کنید و امثال اینها. در این حالت باید طرف شیعی نیز همین گونه از مناظرات بهره برداری کند، اما ما نمی خواهیم که احساسات را علیه آنان برانگیخته سازیم، بلکه قصد داریم واقعیت را آشکار کنیم؛ یعنی زمانی که او می گوید شما مسلمانان و اهل سنت را می کشید، شما به او بگویید برعکس ما نه تنها دست به کشتار اهل سنت نمی زنیم، بلکه علما و مراجع ما نیز ما را از این مسائل نهی می کنند. اما چه کسی است که اهل سنت را در عراق ترور می کند؟ چه کسی است که در بازارهای عراق بمب گذاری می کند؟ شما تکفیری ها هستید. شما باید که خون مسلمانان را در هر مکان حلال می شمارید؛ یعنی ما در قدم اول، خود را از اتهامات وهابیت مبرا می سازیم و سپس واقعیت را آشکار می کنیم؛ چون در واقع این آنها هستند که کشتار می کنند و متأسفانه انگشت اتهام را به سمت شیعیان می گیرند.

## 7. تمسک به سخنان شاذ

همان طور که گفته شد، وهاییان در مناظرات از مبانی و اساس علمی پیروی نمی کنند. به هر گفتار یا نوشتاری از علما و فضلا و نویسندگان شیعه احتجاج می کنند. چه بسا برای شما کتابی از شخصی می آورند که اصلاً او را نمی شناسید. بعضی از نویسندگان شیعه از طریق وهاییان کسب شهرت کردند. قبل از مناظرات با وهاییان ما این نویسندگان را نمی شناختیم، مثلاً خطیبی که در میان شیعیان گمنام بود، در بعضی از کتاب هایش بعضی مقولات اشتباه را آورده است. وهاییان به همان تمسک می کنند و می گویند فلانی این گونه گفته است... تا آن شخص به شهرت می رسد. باید توجه

داشته باشیم و بگوییم که هر گفتاری از هر شخص شیعه سندی و قابلیت احتجاج ندارد. باید به آنان گوشزد کرد شما با سخنان مراجع عظام ما احتجاج کنید یا با آنچه بین شیعه مشهور است، با ما احتجاج کنید؛ ما قبول می‌کنیم. اما اگر با گفتارهای شاذ و نادر که مخالف نظر علمای شیعه است، احتجاج کنید، چگونه می‌توانیم بپذیریم؟

### 8. طرح اشکالات تکراری

وهاییان اشکالاتی را که قبلاً از جانب شیعیان پاسخ آن را دریافت کرده‌اند، تکرار می‌کنند. الآن وقتی مناظراتی صورت می‌گیرد، چه اشکالاتی را مطرح می‌کنند؟ اشکالات معروفی مانند: تحریف قرآن، متعه، سب صحابه و تکفیر صحابه (ارتدّ الناس بعد رسول الله إلا ثلاثة أو أربعة) که علما پاسخ اینها را داده‌اند. آنان کتابی در پاسخ به شیعیان ندارند، مگر بسیار کم. به اغلب کتاب‌هایی که از جانب آنان منتشر می‌شود، شیعیان به آنها پاسخ داده و رد کرده‌اند، اما بسیاری از کتاب‌های مهم شیعه که باعث استبصار و شیعه شدن عده زیادی از اهل سنت شده است، هنوز از جانب آنها رد نشده است و نتوانسته‌اند پاسخی در مقابلش بیاورند؛ مانند *المراجعات*. آیا تا به حال ردی علمی برای *المراجعات* یافته‌اید؟ نه. این در حالی است که کتاب *المراجعات* حدود هشتاد سال پیش منتشر شده است. آیا ردی بر کتاب *التدیر* نوشته‌اند؟ پاسخی از جانب آنها یافت نشده است؛ زیرا توانایی پاسخ‌گویی ندارند. اما علمای شیعه به هر مسئله‌ای که مخالفین بر آن اشکال گرفته‌اند، پاسخ داده‌اند. آنان جواب شیعه را نقض نمی‌کنند، بلکه همان اشکال را تکرار می‌کنند؛ مثلاً ما را متهم به تحریف قرآن می‌کنند، جوابشان را می‌دهیم. دوباره شخص دیگرشان همین اشکال را می‌گیرد.

برادران من! هدف، توهین به شیعیان و بی‌اعتبار جلوه دادن شیعیان است. هدف این نیست که به پاسخ دست یابند؛ زیرا جواب‌ها موجود است. هدف آنان بد و زشت است، هدفشان خوب و نیکو نیست، هدفشان علمی نیست؛ بنابراین باید متوجه هدف آنان باشیم.

### 9. تعصب و لجبازی

یکی از روش‌های آنان در مناظره، تعصب و لجاجت است. اگر خواستی با یک وهابی مناظره کنی، بدان که او متعصب و معاند است و هدفت قانع کردن او نباشد؛ چرا که هر دلیلی برای او بیاوری، قانع نخواهد شد. پس هدفت چه باشد؟ هدفت ضعفای شیعه باشد که با شبهات او فریب نخورند. همچنین هدفت مخالف‌های معتدل باشد؛ مخالفان منصفی که وقتی سخنان و دلایل تو را می‌شنوند، آن را قبول می‌کنند. این باید هدف تو باشد؛ زیرا کسی که تو با او مناظره می‌کنی، هیچ دلیل و حجتی را قبول نمی‌کند و تسلیم تو نمی‌شود. من در تمام مناظراتم کسی از آنان را ندیدم که تسلیم شود، با اینکه من ده‌ها مناظره نوشتاری و صوتی داشتم. فقط توانستم یک نفر را در یک مسئله تسلیم کنم، آن هم به این طریق بود که ابتدا او را قانع کردم که پذیرفتن قول من در این مطلب، ضرری به مذهب تو نمی‌رساند. او می‌گفت: نزد شیعه هیچ حدیث متواتری در فضایل امام علی بن ابی‌طالب 7 وجود ندارد. از شیعه می‌خواهم یک حدیث متواتر در فضایل امام علی بن ابی‌طالب 7 از طرق خودشان ارائه کنند. من بیست فضیلت را که نزد شیعه و سنی متواتر بود، برایش آوردم. گفت: نه، من می‌خواهم حدیثی با اسانید بیاوری و با سند ثابت کنی که متواتر است، آن هم از طرق شیعه. من حدیث «من کنت مولاه» را برایش با سندهایش آوردم که هم از طرق اهل سنت متواتر است و هم از طرق شیعه. گفت: نه این حدیث‌ها متواتر نیست؛ چون سند تمام آن به امام صادق 7 منتهی می‌شود و اگر به یک نفر منتهی شود، متواتر نیست. گفتم: تو می‌گویی از طرق شیعه؛ پس باید به یکی از امامان شیعه منتهی شود. گفت: نه، من می‌خواهم سندش به پیامبر برسد. روایاتی را بدین ترتیب برایش آوردم که: عن ابی- عبدالله عن آبائه عن أمير المؤمنين عن رسول الله. گفت: نه، اینها نیز همه به امیرالمؤمنین 7 ختم می‌شود و وقتی به یک نفر ختم شود، غیر متواتر است. برایش روایاتی آوردم از صحابه. تقریباً ده نفر از صحابه از رسول خدا روایت کرده بودند. از فلان صحابی از رسول خدا. گفت: نه، قبول نمی‌کنم. گفتم اینها که متواتر هستند. گفت: تو در این روایات از ابوهیره و ابوسعید خدری نیز روایت کردی، در حالی که شما این دو را قبول ندارید. گفتم: بفهم که در تواتر وثاقت شرط نیست، بلکه تنها شرط در تواتر این است که یقین کنی این عده راویان مجتمع بر دروغ نمی‌شوند.

می‌گفت: نه، شما این‌گونه قائل نیستید. تا اینکه به او گفتم: بین اگر تو در این مسئله، تسلیم دلایل من شوی، ضرری به مذهب نمی‌رسد؛ یعنی شیعه که فلان حدیث را به طور متواتر نقل کرده، ضرری به مذهب اهل سنت نمی‌زند. آن‌گاه بعد از کمی گفتگو قبول کرد و تسلیم شد.

### 10. عوام فریبی

آنان برای طرف خودشان جشن می‌گیرند و هیاهو می‌کنند، اگرچه شکست خورده باشد؛ دائماً این‌گونه است. طرف آنها ضعیف است و در بدترین حالت قرار دارد، اما بعد از مناظره همه جا اعلام می‌کنند: الحمدلله فلانی پیروز شد و رافضی را شکست داد؛ برای اینکه به عوام این‌گونه القا شود که طرف وهابی پیروز شده است. یک فرد عامی پیش خودش می‌گوید: آن‌طور که من دیدم، طرف ما ضعیف بود، اما شاید من مناظره را نفهمیده‌ام. این چنین مردم را فریب می‌دهند. اما بدانید که این ضرری به ما نمی‌رساند. انسان نباید به آنچه آنان می‌گویند، اعتنا کند؛ زیرا آنان در حقیقت، نزد خودشان می‌دانند که شکست خورده‌اند.

### 11. نیمه‌کاره رها کردن مناظره

آنان هنگامی که ببینند در مناظره موقعیت بدی دارند و مناظره به نفع آنها نیست، از راه‌های مختلف سعی می‌کنند مناظره را متوقف کنند. همان‌طور که اخیراً برای شیخ حسن الفرحان پیش آمد؛ صاحب شبکه تلویزیونی، ادامه یافتن مناظره را رد کرد و گفت ادامه این مناظره با سیاست‌های این شبکه سازگاری ندارد. من در یکی از مناظرات دیدم که یک شیخ سنی در دفاع از شیعه مناظره می‌کرد و خوب دفاع می‌کرد، اما در خلال مناظره طرف مقابل او گفت: پیامی از مدیر شبکه به من رسید که مناظره باید متوقف شود و این مناظره با سیاست‌ها و اهداف شبکه در تناقض است؛ زیرا این شبکه برای دفاع از شیعه ساخته نشده.

راه دیگرشان این است که درخواست مباحثه می‌کنند؛ آن‌چنان که در مناظره‌ام با شیخ برآک پیش آمد. مباحثه برای چه منظور؟ قطع مناظره. یا اینکه عمداً شروطی را

وضع می کنند که شیعه آنها را نپذیرد و مناظره قطع شود. پس هنگامی که در مناظره خودشان را در موضع ضعف ببینند، از هر راهی که بتوانند، مناظره را متوقف می کنند.

## 12. سوءاستفاده از آیات قرآن

وهابیان همواره سعی می کنند که با کثرت نقل آیات قرآن، ضعف خودشان را بپوشانند؛ قال الله کذا، قال الله کذا... و آیات بسیاری را می آورند تا همه خیال کنند دلیل او محکم است و بیشتر به قرآن استناد دارد؛ مثلاً در مناظره با شیخ برآک می گفتند ببینید! شیخ برآک همواره به قرآن استناد و احتجاج می کند، اما شیخ علی آل محسن حتی یک آیه هم نیاورد. ما چون می خواهیم دلیل واضح باشد، به قرآن کمتر احتجاج می کنیم؛ زیرا قرآن وجوه مختلف دارد؛ مثلاً اگر من در موضوع خلافت به آیه ولایت احتجاج کنم که: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ)<sup>1</sup> طبیعی است که کلام در این باب طولانی می شود باید بررسی شود که که «الذین آمنوا» چه کسانی هستند؟ معنای «وهم راکعون» چیست؟ با این اوصاف چرا به قرآن احتجاج کنم؟ به سفارش امیرالمومنین علی<sup>7</sup> عمل می کنم که به ابن عباس که می خواست به مناظره با خوارج برود، فرمودند: «با سنت بر آنان دلیل بیاور و به وسیله قرآن با آنان احتجاج نکن؛ زیرا قرآن حامل وجوه مختلفی است». خوارج نیز به قرآن احتجاج می کردند و می گفتند: لا حکم الا لله. قدری ها با قرآن دلیل می آورند. قائلین به جسمیت برای خدا و خود وهابیان با قرآن دلیل می آورند. قرآن شامل محکم و متشابه است. به هر حال آنان با توسل به نقل آیات سعی می کنند تا ضعف خویش را بپوشانند و به مردم القا کنند من به قرآن استناد می کنم، اما طرف مقابل من به قرآن استناد نمی کند.



## ◆ پاسخ به سؤالات

**سؤال:** آیا صلاح است که وهابیان را به مناظره بخوانیم و به اصطلاح با آنان تحدی کنیم، یا بهتر این است که خودشان ما را به مناظره بخوانند؟

**جواب:** بنا بر آنچه من از روش اهل بیت: می فهمم، آنان هیچ گاه دشمنانمان را به مبارزه دعوت نمی کردند، بلکه وقتی مخالف و دشمن می آمد و آنان را به مبارزه می طلبید، به مصاف او می رفتند، مناظره می کردند و پاسخش را می دادند. اما اگر کسی تحدی نمی کرد، دعوت های اهل بیت: دائماً در مسیر تقرب، الفت و دوستی بوده است، نه قرار دادن راهی برای تشنج، هیاهو و تقابل. از طرفی در بعضی روایات آمده است اگر کسی به دیگری تجاوز کند و شروع کننده باشد، خداوند او را یاری نمی کند. از این رو در جنگ ها نیز هیچ کدام از ائمه و حتی هیچ شخصی از جانب امام و رسول خدا به میدان نمی آمد تا مبارزه طلبی کند و هل من مبارز بگوید. آنان این گونه با دشمن برخورد نمی کردند، بلکه او را به مسالمت و برگشت دعوت می کردند، اما اگر کسی آنان را به مبارزه می طلبید، به مصاف او می رفتند.

**سؤال:** شما فرمودید که در مناظره از موضوعاتی استفاده کنیم که آنها را به چالش بکشانیم؛ مانند موضوع توحید. اگر امکان دارد موضوعات دیگری را در این باب نام ببرید.

289

**جواب:** مثلاً عدالت صحابه موضوع مهمی است. در مورد تجسیم به ویژه در مسائل توحید مانند اینکه آیا خدا دو دست و دو پا دارد؟ مثلاً تمسک به اهل بیت: موضوعی است که آنان را به چالش می کشاند. زمانی که ما حدیث ثقلین را می آوریم، دیگر جوابی ندارند. یا مثلاً تبعیت از عموم صحابه. آیا دلیلی وجود دارد که تبعیت از صحابه واجب است یا نه؟ یکی دیگر از موضوعات مناظرات این است که با قطع نظر از اینکه آیا تبعیت از صحابه درست است یا تبعیت از اهل بیت: آیا اهل سنت و وهابیان از صحابه تبعیت می کنند یا این صرف ادعاست و در واقع چنین چیزی نیست؟ یا مثلاً بگوئیم دلیل لزوم تبعیت از مذاهب چهارگانه چیست؟ یا اینکه امام عصر کیست؟ روایتی در اینجا داریم که هر کس بمیرد در حالی که بیعتی - با امام زمانش - بر گردش نباشد، در حال جاهلیت مرده است. ما در این عصر با چه کسی باید بیعت

کنیم؟ طبیعتاً عربستانی‌ها می‌گویند با پادشاه عربستان و اهل مصر می‌گویند با رئیس مصر باید بیعت کرد. حالا سؤال این است که مسلمانانی که در آمریکا به دنیا می‌آیند، با چه کسی بیعت کنند؟ با اوپاما؟ مسلمانانی که از بدو تولد در انگلستان هستند با چه کسی بیعت کنند؟

**سؤال:** آیا هم اکنون در عربستان یا خارج از آن جمعیت‌ها یا اشخاص و علمای اهل سنت و غیر شیعه وجود دارند که در مقابل وهابیت باشند؟

**جواب:** بله، در عربستان علمایی هستند که از اهل سنت‌اند، ولی وهابی نیستند. شافعی‌ها در مکه حضور دارند. شخصی به نام محمد علوی مالکی بود که چند سال قبل درگذشت و الآن شخصی با نام عبدالله فدعق هست که اینها وهابی نیستند. همچنین در حجاز، برخی از علمای مالکی و شافعی هستند که ضد وهابیت‌اند و وهابی‌ها هم ضدشان هستند؛ درحالی که رسانه‌های وهابیت اینها را مخفی کرده است. اگر کسی به حجاز برود، خواهد دید که اینها در میلاد پیامبر اکرم 6 مراسم جشن برگزار می‌کنند. بعضی از طلاب قطیفی که به آنجا رفته‌اند، نقل می‌کنند که در یکی از مجالسشان حاضر شدم و دیدم که اشعاری در مدح پیامبر اکرم 6، امیرالمؤمنین 7، حضرت زهرا 3، امام حسن و امام حسین 8 می‌خوانند. دوازده امام: را مدح می‌کنند و به اهل بیت: عشق می‌ورزند. در آنجا حتی حنبلی‌هایی هستند که با روش وهابیت مخالف‌اند؛ زیرا وهابی‌ها خیلی خشن هستند و هرکس غیر خودشان را قلع و قمع می‌کنند. به همین جهت در سال‌های اخیر عده زیادی از جوانان تحصیل کرده در عربستان گروه بزرگی را تشکیل داده‌اند که به آنان اصطلاحاً «علمانیین» گفته می‌شود؛ یعنی کسانی که لائیک و بی‌دین هستند؛ زیرا آنان دیدند دینی که وهابیت داعیه‌دار آن است، دینی است سخت، خشک، جفاکار و بدخلق. آن را قبول نکردند. با دین دیگری نیز آشنایی ندارند. چهره تشیع را نیز رسانه‌های عربستان به شدت تخریب کرده‌اند. البته در کشورهای دیگر نیز از غیر شیعیان هستند که در مقابل وهابیت قرار دارند؛ مانند شیخ الازهر که ضد وهابیت است. مفتی مصر دکتر علی جمعه، صدیق غماری در مغرب، سید حسن سقاف در اردن و در عربستان شیخ حسن فرحان مالکی، عبدالله فدعق و غیر آنان و در یمن حبیب جفری، اینها همه ضد وهابیت‌اند.

## ترفندهای وهابیت در

مناظره

291



# ترجمه ها

✓ انگلستان و ظهور وهايت و آل سعود





# انگلستان و ظهور و ہائیت و آل سعود

عبداللہ محمد سندی

\* مترجم: رضا طاہری





### ◆ معرفی نویسنده

دکتر عبدالله محمد سندی یکی از استادان برجسته در حوزه روابط بین الملل در دانشگاه کالیفرنیاست. وی به‌عنوان یکی از ده دانش آموز برتر کشور عربستان فارغ‌التحصیل شد. بورسیه‌های تحصیلی مختلفی از دولت عربستان برای تحصیل در اروپا و ایالات متحده دریافت کرد. او در دو دانشگاه گرونوبل و پویترز فرانسه در 1963-1964 به تحصیل پرداخت. وی در سال 1964-1965 در دانشگاه لیژ بلژیک و در سال 1965-1966 در دانشگاه ایندیانا در بلومینگتون حضور یافت. وی مدرک BA (1970) و MA (1971) خود در روابط بین‌الملل را از دانشگاه ایالتی کالیفرنیا در ساکرامنتو دریافت کرد. در سال 1971-1972 مدیر گروه بورس تحصیلی دانشگاه ملک عبدالعزیز جده شد و دکترای خود در رشته روابط بین‌الملل را از دانشگاه کالیفرنیا جنوبی در سال 1978 دریافت کرد.

دکتر سندی استاد علوم سیاسی و روابط بین‌الملل (در سال‌های 1978-1984) در دانشگاه ملک عبدالعزیز در جده و استادیار مؤسسه مطالعاتی دیپلماتیک در جده بود. وی در 1984-1986، به‌عنوان محقق در مؤسسه آموزش و تحقیقات (UNITAR) مشغول به کار شد و در دانشگاه‌ها و کالج‌های مختلف آمریکا تدریس کرد.

تا به حال از ایشان مقالات متعددی به زبان انگلیسی و عربی در عربستان و ایالات متحده آمریکا منتشر شده است. از جمله نوشته‌های مهم او عبارت‌اند از: «ناسیونالیسم: مطالعات انجام شده در مفاهیم سیاسی معاصر»، مجلات *الدراسات الدیپلماسیه*،

مؤسسه مطالعاتی دیپلماتیک (وزارت امور خارجه عربستان)، آوریل سال 1984؛ «سیاست‌های دیوان‌سالاری و تأثیر آن بر سیاست خارجی آمریکا»، مجله اقتصاد و مدیریت، دانشگاه ملک عبدالعزیز، سپتامبر 1983؛ «مفهوم ملی متحدانه در حوزه امنیت گروهی: یک ارزیابی انتقادی»، مجله اقتصاد و مدیریت، آگوست 1982؛ «ملک فیصل و پان اسلامیسیم»، ویرایش شده ویلارد آبلینگ، (بولدر، کلرادو: نشریه وست ویو<sup>1</sup> 1980)؛ و «چگونه جنبش یهودی - صهیونیستی آمریکا تعصب علیه اعراب و مسلمانان را در فیلم و تلویزیون آن ترویج می‌کند»،<sup>2</sup> مجله بررسی‌های تاریخی، سپتامبر و اکتبر 1998، و مقاله‌ای تحت عنوان «انگلستان و ظهور وهابیت و آل سعود» دارد که به زبان انگلیسی در سایت نشریه پژوهشی کنعان آنلاین<sup>3</sup> منتشر شده است. این مقاله درباره پیوند وهابیت و انگلیس با نگاهی بر کتاب خاطرات مستفر همفر، تأیید و تأکید بر این پیوند نوشته شده است. اینک ترجمه این مقاله را تقدیم خوانندگان گرامی مجله سراج منیر می‌کنیم:

#### ◆ پیش‌گفتار

امروزه یکی از فرقه‌های متعصب و استبدادی جهان اسلام، وهابیت است. این مذهب رسمی و غالب در عربستان شکل گرفت که مدعی بود تنها قانون اساسی آن قرآن کریم است.

وهابیت و آل سعود، حاکم پادشاهی عربستان، از دیرباز و از زمان شکل‌گیری‌شان تاکنون در هم تنیده شده‌اند. وهابیت، سلطنت عربستان را ایجاد کرد و آل سعود وهابیت را گسترش داد. یکی از آنان نمی‌تواند بدون دیگری به حیات خود ادامه دهد. وهابیت به کاخ سعود مشروعیت داد و آل سعود نیز از وهابیت محافظت کرد و آنرا

1. Westview Press.

2. How the Jewish-Zionist Grip on American Film and Television Promotes Bias Against Arabs and Muslims

3. این مقاله در سایت‌های [wikipedia.org](http://wikipedia.org)، [scibid.com](http://scibid.com)، [ebookcenter.co.uk](http://ebookcenter.co.uk) نیز به همین سایت استناد شده است:

[www.kanaanonline.org/articles/00361.pdf](http://www.kanaanonline.org/articles/00361.pdf)

گسترش داد. این دو از یکدیگر جدایی ناپذیرند؛ چراکه هر کدام از سوی دیگر برای بقا به دیگری وابسته است.

با این حال، بر خلاف دیدگاه اسلامی دیگر کشورهای اسلامی، رفتار وهابیت با زنان همانند کشورهای جهان سوم است؛ آنها را از حقوق اساسی انسان مانند رانندگی، آزادی مسافرت در داخل کشور و یا خروج از آن بدون کسب اجازه از محرم و یا بدون همراه محرم (بدون همراهی مرد نسبی با دختران جوان)، تعامل با مردان غیرمرتبط با آنها به منظور حفظ یک جداسازی کامل جنسیت‌ها، و تا چند دهه پیش از آموزش عمومی و حضور در رادیو و تلویزیون را منع می‌کند.

علاوه بر این، برخلاف دیگر فرقه‌های اسلامی، وهابیت جشن المولد (تولد حضرت محمد<sup>6</sup>) را بدعت و قانون‌شکنی می‌داند، آزادی مذهبی، آزادی بیان سیاسی، تئاتر و سینما را منع می‌کند، صاحبان کسب و کار را به برپایی نماز وامی‌دارد، توده مردم را با اتکا به وحشتناک‌ترین مجازات اسلامی مانند سربریدن قاتلان و قطع دست دزد (عمدتاً برای فقیران نیز این‌گونه مجازات می‌شود) می‌ترساند، تابعیت عربستان را برای غیرمسلمانان رد می‌کند و تا سال 1960 برده‌داری را جایز می‌دانست. همچنین وهابیت از سیگار کشیدن، آواز خواندن و رقص انزجار دارد. وهابیت برای اطمینان از انطباق کامل احکام سخت‌گیرانه‌اش، «کمیته‌ای برای اشاعه عفت و پیشگیری از گناه و فساد» با سیاست مذهبی خود بنا نهاده است که نظارتی مراقبت‌گونه بر عموم مردم عربستان دارد.

وهابیت بسیار خودمحمور و در مواجهه با ایدئولوژی‌های مترقی و مذاهب دیگر و فرقه‌های اسلامی دیگر مانند تشیع و تصوف شدیداً متعصب است. از ملت‌گرایی عرب با تعصب زیاد بیزار است و با این حال ملت‌گرایی «عربستان» را ترویج می‌کند؛ با وجود این واقعیت که هرگونه ملت‌گرایی نقض کلام اسلامی قرآن با توجه به مفهوم اسلامی امت در نظر گرفته شده است. وهابیت خود را تنها راه صحیح در اسلام و هر مسلمان مخالف را به عنوان مرتد یا غیر مؤمن می‌داند.

### ◆ تأثیر مستر همفر در انحراف فکری ابن عبدالوهاب

وهابیت در اواسط قرن 18م در صحرای کم‌فروغ و خواب‌آلود روستای درعیه واقع در نجد در منطقه مرکزی شبه جزیره عربستان به وجود آمد. فرقه وهابی نام خود را از نام مؤسس آن محمد بن عبدالوهاب (1703-1792) گرفته است. ابن عبدالوهاب در صحرایی دورافتاده در روستای عیینه در نجد متولد شد. او واعظی نسبتاً متعصب بود که در مجموع با بیست زن (بیش از چهار همسر در یک برهه) ازدواج کرد و نتیجه آن هیجده فرزند بود.<sup>1</sup> ابن عبدالوهاب قبل از تبدیل شدن به یک واعظ، برای کسب و کار، تفریح و تحصیل به حجاز، مصر، سوریه، عراق، ایران و هند سفر کرد.

اگرچه ابن عبدالوهاب پدر وهابیت شناخته شده است، اما در واقع در ابتدا این بریتانیا بود که او را با اندیشه‌های وهابیت آغشته کرد و او را رهبر دست‌نشانده خود برای مقاصد شومش در نابودی اسلام و مسلمانان امپراتوری عثمانی قرار داد. جزئیات پیچیده این توطئه جالب انگلیسی، فراتر از محدوده این مقاله است که در خاطرات جاسوس استاد او، با عنوان *اعترافات یک جاسوس انگلیسی* یافت می‌شود و قسمتی از آن در دو پاراگراف زیر آمده است:<sup>2</sup>

ابن عبدالوهاب در بصره تحت نفوذ و کنترل یک انگلیسی با نام مستعار «همفر»<sup>3</sup> قرار گرفت. او از جمله جاسوسان زیادی بود که از لندن برای بی‌ثبات کردن امپراتوری عثمانی و ایجاد درگیری در میان مسلمانان، به سرزمین‌های اسلامی فرستاده شده بود. همفر که وانمود به مسلمان بودن می‌کرد، با نام «محمد» ظاهر شد و با حيله‌گری یک دوستی صمیمی طولانی مدت با ابن عبدالوهاب ایجاد کرد. همفر که ابن عبدالوهاب را با پول و هدیه زیاد، کاملاً شستشوی مغزی کرده بود، او را متقاعد کرد که اکثر مسلمانان باید کشته شوند؛ چرا که آنها به طرز خطرناکی «مشرك» و «مرتد» گردیده و از اصول اساسی اسلام تخطی کرده‌اند. همفر نیز این رؤیای کاذب را برای

1. الکسی واسیلیو، *التاریخ العربیة السعودیة*، ترجمه این کتاب از روسی به عربی از سوی خیری الضامن و جلال الماشتا انجام شده است (مسکو: Attagaddom در 1986)، ص. 108.

2. برای جزئیات بیشتر به «اعترافات یک جاسوس انگلیسی» به وب‌سایت [http://www.ummah.net/Al\\_adaab/spy1-7.html](http://www.ummah.net/Al_adaab/spy1-7.html) مراجعه کنید.

3. Hempher

ابن عبدالوهاب جعل کرد که در خواب ظاهراً حضرت محمد<sup>6</sup> را دیده است که میان چشم‌های ابن عبدالوهاب را می‌بوسد و می‌گوید: شما «بزرگ‌ترین» هستید، و از ابن عبدالوهاب درخواست می‌کند تا برای نجات اسلام از «بدعت» و «خرافات» جانشین پیامبر باشد. ابن عبدالوهاب پس از شنیدن رؤیای همفر، شادتر و مصمم‌تر از همیشه، مسئولیت ایجاد فرقه جدید اسلامی برای «خالص ساختن» و «اصلاحات» اسلام را بر عهده گرفت.

همفر در خاطرات خود ابن عبدالوهاب را با عناوین بسیار متزلزل، بسیار خشن، از نظر اخلاقی فاسد، عصبی، متکبر، و نادان معرفی کرده است. حکومت بریتانیا نیز به ابن عبدالوهاب به‌عنوان یک نمونه بارز «احمق و دل‌فک» می‌نگریست و نیز ترتیب نکاح متعه او را با دو زن جاسوس بریتانیا دادند. جاسوس اول زنی مسیحی با نام مستعار صفیه بود که با او در بصره و نیز در اصفهان زندگی می‌کرد و دیگری نیز زنی یهودی با نام مستعار «آسیه» بود که در شیراز با او ازدواج کرد.

### اولین حکومت سعودی وهابی (1744-1818م)

ابن عبدالوهاب پس از بازگشت از سفر خود به نجد، شروع به تبلیغ و موعظه ایده‌های خود در عیینه کرد. از آنجا که موعظه‌های او خشن و سخت بود، او را از زادگاه خود راندند. سپس او برای موعظه به نزدیکی درعیه رفت که دوست عزیز خود همفر و سایر جاسوسان مخفی بریتانیا به او پیوستند. ابن عبدالوهاب به زنان دستور داد موهای سرشان را به منظور جلوگیری از «انحراف» مردان اصلاح کنند.<sup>1</sup> او همچنین بی‌رحمانه در یک میدان شلوغ عمومی به طرز کاملاً وحشیانه سر یک زن زناکار بومی را با یک تخته سنگ بزرگ خرد کرد و او را کشت؛<sup>2</sup> درحالی‌که مجازات اسلامی برای زنای محصنه سنگسار است، اما تنها با سنگ‌های کوچک. دانشمندان مسلمان با مجازاتی که عملاً به قصد کشتن در نظر گرفته شده باشد، مخالف‌اند.<sup>3</sup>

1. «آغاز و گسترش وهابیت»، [http://www.ummah.net/Al\\_adaab/wah-36.html](http://www.ummah.net/Al_adaab/wah-36.html)

2. ویلیام پاول (William Powell)، عربستان سعودی و خانواده سلطنتی (NJ, Secaucus): شرکت لایل استوارت، (1982)، ص. 205.

3. مترجم: این دیدگاه نویسنده از سوی بسیاری از اندیشمندان مسلمان مورد نقد قرار گرفته است.

هرچند بسیاری از مردم مخالف تعالیم سخت ابن عبدالوهاب بودند، از جمله پدر و برادر او سلیمان که هر دو از علمای دینی بودند، اما جاسوس مخفی انگلیس شیخ گمنام درعیه، محمد بن سعود را برای پشتیبانی از عبدالوهاب با پول فریب داد.<sup>1</sup> در سال 1744م خاندان آل سعود با جعل ایجاد یک سیاسی، مذهبی و خانوادگی با ابن عبدالوهاب به هم پیوستند. از اتحاد بین آنها و خانواده‌هایشان که هنوز هم در دنیای امروز وجود دارند، وهابیت به عنوان یک جنبش سیاسی و مذهبی متولد شد. این حرکت بدین گونه است که بر هر حاکمی از آل سعود یک امام وهابی (رهبر مذهبی) گماشته شد و نیز از طرف وهابی نیز کنترل تفسیر دینی تضمین شده بود.

مردم نادان دنباله‌رو این فرقه نه با توسل به دانش و آگاهی و یا اجبار، بلکه با خشونت تمام و با خون‌ریزی و ترور، وهابیت را در شبه جزیره عربستان گسترش دادند. در نتیجه اتحاد 1744م سعودی - وهابی، یک ارتش کوچک بدوی با کمک جاسوس مخفی بریتانیا و با پول و سلاح تأسیس شد.<sup>2</sup> در آن زمان این ارتش عظیم به تهدیدی بزرگ تبدیل شد که در نهایت ترس و وحشت کل شبه جزیره عربستان را فراگرفت و به دمشق نیز سرایت کرد و یکی از بدترین فتنه‌ها (درگیری‌های خشونت‌آمیز مدنی) در تاریخ اسلام را در پی آورد. در این روند، این ارتش قادر بود که به طرز وحشیانه‌ای شبه جزیره عربستان را تسخیر و حکومت عربستان وهابی را ایجاد کند. برای مثال در سال 1801م برای مبارزه با «مشرک» و «ارتداد»ی که آنها به مسلمانان نسبت می‌دانستند، ارتش سعودی - وهابی کل جهان اسلام را مبهوت حرکت وحشیانه خود کرد و حرم مقدس شهید حسین بن علی (نوه حضرت محمد6) در کربلا (عراق) را خراب کرد؛ حرمی که جایگاه مقدسی برای مسلمانان شیعه است. همچنین بی‌رحمانه بیش از چهار هزار نفر را در کربلا قتل عام کردند و هر چیزی را که به دست می‌آوردند، به سرقت می‌بردند. بیش از چهارهزار شتر برای حمل در آن زمان غارت کردند.<sup>3</sup> مجدداً در سال 1810م آنها با بی‌رحمی، بسیاری از مردم بی‌گناه

1. «اعتراقات یک جاسوس انگلیسی».

2. همان

3. تاریخ واسیلیو، ص 117.

سراسر شبه جزیره عربستان را کشتند، به بسیاری از کاروان‌های حج و چند شهر بزرگ حجاز از جمله دو شهر مقدس مکه و مدینه یورش بردند و اموالشان را به غارت بردند، در مکه زائران را محاصره کردند، در مدینه به مسجد حضرت محمد<sup>6</sup> حمله کردند و با بی‌حرمتی، قبر او را گشودند و آثار ارزشمند و جواهرات گران‌قیمت را فروختند و توزیع کردند.

این اعمال تروریستی و جنایات کفرآمیز عربستان وهابی، خشم عمیق مسلمانان را در سراسر جهان از جمله خشم خلیفه عثمانی را در استانبول تحریک کرد. خلیفه عبدالحمید دوم به‌عنوان حاکم رسمی جزیره العرب و خادم مقدس‌ترین مساجد اسلام، دستور داد نیروهای مصری برای مجازات خاندان سعودی - وهابی به جزیره العرب فرستاده شوند. در سال 1818م ارتش مصر به رهبری ابراهیم پاشا (پسر حاکم مصر) حکومت سعودی - وهابی را نابود و درعیه پایتخت صحرائی آنها را با خاک یکسان کرد. پیشوای وهابی‌ها عبدالله آل سعود و دو نفر از پیروان او در غل و زنجیر به مصر فرستاده شدند و بقیه خاندان سعودی - وهابی به قاهره تبعید گردیدند.

### حکومت دوم سعودی وهابی (1843-1891م)

اگر چه وهابیت خشونت‌طلب متعصب در سال 1818م نابود شد، اما خیلی زود با کمک استعمار انگلیس احیا شد. بعد از اعدام عبدالله امام وهابی سعودی در ترکیه، باقیمانده خاندان سعودی وهابی، به برادران عرب و مسلمان خود به‌عنوان دشمنان واقعی خود، و به انگلیس و غرب به‌عنوان دوستان واقعی خود می‌نگریستند. بر این اساس، در سال 1820م بریتانیا مبادرت به استعمار بحرین و ورزید و شروع به گسترش استعمار خود در منطقه کرد و حرکت استعماری این بار برای پادشاهی وهابی سعودی بخت بزرگ حمایت و کمک بریتانیا را در پی داشت.

در سال 1843م امام وهابی فیصل بن ترکی آل سعود از اسارت در قاهره فرار کرد و به شهر نجدی ریاض بازگشت. امام فیصل شروع به برقراری ارتباط با انگلیس کرد. در سال 1848م و به اقامتگاه سیاسی بریتانیا در شهر ایرانی بوشهر «به منظور حمایت از نماینده خود در امارات عمان»، توسل جست. در سال 1851م فیصل دوباره

کمک و حمایت از بریتانیا را تقاضا کرد.<sup>1</sup> در نتیجه در سال 1865م بریتانیا برای ایجاد پیمان رسمی بریتانیا با کاخ سعودی - وهابی سرهنگ لوئیس پلی را به ریاض فرستاد. ملک فیصل برای تحت تأثیر قرار دادن پلی با تعصب و خشونت وهابیتی خود گفت: تفاوت عمده‌ای بین استراتژی وهابیت در جنگ‌های سیاسی و مذهبی نیست پس هیچ مصالحه‌ای برای اینکه «ما همه را بکشیم» وجود ندارد.<sup>2</sup>

در سال 1866م کاخ وهابی سعودی به طرز خائانه پیمان «دوستی» با بریتانیا، قدرتی که به دلیل جنایات استعماری‌اش مورد نفرت همه مسلمانان بود، امضا کرد. این پیمان مانند بسیاری از عهدنامه‌های نابرابر ننگینی بود که بریتانیا بر دست‌نشانده‌های عرب در خلیج فارس تحمیل کرد. در ازای کمک بریتانیا، پول و سلاح، کاخ وهابی سعودی موافقت کرد که با مقامات استعماری انگلستان در منطقه همکاری کند.

با این اقدامات خائانه برای بدترین دشمن اعراب و اسلام، کاخ وهابی سعودی خشم شدید اعراب و مسلمانان در داخل و خارج از شبه جزیره عربستان را تحریک کرد. در میان کسانی که در کاخ سعودی وهابی به شدت عصبانی شدند، خاندان وطن‌پرست الرشید از الحیل (Hail) در مرکز عربستان سعودی بود. در سال 1891م امپراتوری عثمانی در حمایت از الرشید به ریاض حمله و خاندان سعودی وهابی را نابود کرد. برخی از اعضای نماینده سعودی وهابی موفق به فرار شدند که در میان آنها امام عبدالرحمان آل سعود و فرزند نوجوان او به نام عبدالعزیز بود. هر دو بلافاصله برای جلب حمایت و کمک بریتانیا به کویت که تحت کنترل بریتانیا بود، فرار کردند.

### سومین حکومت سعودی وهابی (1902م)

فرار آنان به کویت در حالی صورت می‌گرفت که در کویت نیز امام وهابی عبدالرحمان و پسرش عبدالعزیز وقت خود را صرف التماس کردن به استادان بریتانیایی خود برای پول، سلاح، و کمک برای تصرف ریاض می‌کردند. در پایان سده

1. تولد عربستان سعودی: انگلستان و رشد کاخ سعود (لندن: فرانک کاس، 1976)، گری ترولر، ص 15-16.

2. به نقل از رابرت لیبسی، انگلستان: سعودی و کاخ سعود (نیویورک: جوانیچ هارکورت بریس، 1981)، ص 145.



1800م عبدالرحمان به علت پیری و بیماری مجبور شد نمایندگی پادشاهی وهابی - سعودی را به پسرش عبدالعزیز واگذار کند.

در آغاز قرن بیستم استراتژی استعماری بریتانیا در جزیره العرب با چرخش و تغییر روش سریعی همراه بود و به سمت تخریب نهایی و کامل امپراتوری مسلمان عثمانی و متحدان او در نجد یعنی خاندان الرشید پیش می‌رفت و در این حال بریتانیا تصمیم گرفت به سرعت از امام عبدالعزیز وهابی حمایت تازه‌ای کند که با پشتیبانی بریتانیا از پول و سلاح بی‌نیاز شده بود. در سال 1902م امام جدید وهابی قادر بود کل ریاض را تصرف کند. یکی از اولین اقدامات وحشیانه آنها پس از تصرف ریاض، ایجاد رعب و وحشت در ساکنان آنجا با خون‌ریزی و سر بریدن رؤسای در حال سقوط آل رشید در میدان شهر بود. او و پیروان متعصب وهابی او نیز 1200 نفر از مردم آنجا را سوزاندند و کشتند.<sup>1</sup>

نام «ابن سعود» در غرب شناخته شده بود، ملک عبدالعزیز وهابی شدیداً در میان اربابان انگلیسی‌اش محبوب گردید. بسیاری از مقامات بریتانیا و فرستادگان آن در منطقه عربی خلیج فارس، اغلب ملاقات یا تعاملاتی با وی داشتند و به‌طور سخاوتمندانه پول و سلاح در اختیار او قرار می‌دادند و با او مشاوره فکری می‌کردند. از این میان سر پرسی کاکس، کاپیتان پریداکس، کاپیتان شکسپیر، گرتروود بل و هری سنت جان فیلبی (به اصطلاح «عبدالله») از مقامات بریتانیا و مشاورانی بودند که برای استقرار و توسعه حکومت عبدالعزیز دائماً هر کمکی نیاز بود، می‌کردند. با استفاده از سلاح‌های بریتانیا، پول و مشاوران، عبدالعزیز به تدریج قادر به غلبه بر بخش زیادی از شبه جزیره عربستان به شیوه‌ای بی‌رحمانه تحت پرچم کاخ سوم سعودی وهابی شد که امروزه با عنوان عربستان شناخته شده است.

برای ایجاد عربستان، امام وهابی عبدالعزیز و سربازان متعصب وهابی او قتل عام وحشتناکی به‌ویژه در سرزمین مقدس اسلامی حجاز مرتکب شدند که قشر شریف و محترم آنجا را که نوادگان مستقیم حضرت محمد<sup>6</sup> بودند، را از آنجا بیرون راندند. در

1. ظهور، فساد و سقوط کاخ آل سعود، سعید ک، ابوریث، (نیویورک: سنت مارتین پرس، 1995)، ص. 14.

ماه مه 1919م در توراباه (Turabah) آنها حمله شبانه وحشتناکی علیه مردم حجاز کردند و وحشیانه بیش از شش هزار نفر از مردان آنجا را قتل عام کردند. مجدداً در ماه اوت 1924م، گروه متعصب سعودی وهابی به طرز وحشیانه در خانه‌های مردم شهر طائف حجاز را شکستند، آنها را تهدید کردند و پول‌های آنها را به زور سلاح به سرقت بردند. آنها پسران و مردان پیر را گردن زدند و به زنان وحشتزده که جیغ می‌زدند و گریه می‌کردند، تجاوز کردند. بسیاری از زنان طائف برای فرار از تجاوزها و قتل‌های خاندان سعودی وهابی، خود را در چاه‌های آب می‌انداختند. خاندان سعودی وهابی بدوی نیز امامان بسیاری را در حالی که آنها در مساجدشان در حال برگزاری نماز بودند، به قتل رساندند، بسیاری از خانه‌های طائفی را سوزاندند، بسیاری از مردانی را که در خیابان‌ها می‌یافتند، یکسره قتل عام کردند و هر چیزی را که می‌توانستند حمل کنند، به سرقت بردند. بیش از چهارصد نفر از مردم بی‌گناه طائف به سرعت به قتل رسیدند.<sup>1</sup>

هنگامی که خاندان شرور سعودی وهابی وارد مقدس‌ترین شهر اسلام شدند، ساکنان مکه در خانه‌های خود پنهان شدند، خیابان‌ها کاملاً خلوت گردید، و درب خانه‌ها و پنجره‌ها به روی آنها محکم بسته شد. خاندان سعودی وهابی به طرز وحشیانه‌ای وارد خانه‌های مردم مکه شدند و همه وسائل منزل آنها مانند: رادیوها، ضبط‌ها، قاب‌عکس‌ها و... را شکستند، همه این ابزارآلات در آن زمان برای آنها وسایل شیطانی تلقی می‌شدند. مهاجمان بدوی برای تهیه هیزم پخت و پزشان از قسمت‌های چوبی درب خانه‌های مکه استفاده می‌کردند. سربازان وهابی به ساکنان مکه که عینک، لباس‌های غربی، طلا، عطر یا ابریشم داشتند، شلاق می‌زدند. آنها به قدیمی‌ترین گورستان‌ها بی‌احترامی کردند و بسیاری از مقبره‌های زیبای مکه، مساجد زیبا و زیارتگاه‌هایی را که قرن‌ها منعکس‌کننده گذشته با شکوه اسلامی و تاریخ بزرگ شهر مقدس بودند، تخریب کردند. به‌علاوه، مهاجمان نادان وحشیانه هرگونه آثار فیزیکی آثار تاریخی حضرت محمد<sup>6</sup> و جاهای دیدنی شهر مقدس را نیز همانند تمام

1. عربستان سعودی، پاول، ص 68.

ساختمان‌های دیگر تاریخی یا ساختارهای فیزیکی دیگر را که به نوعی می‌توانستند نمایانگر پیروان پیامبر باشند، به این بهانه که «به‌عنوان نقاط مقدس پرستش نشوند»، نابود کردند.<sup>۱</sup>

علاوه بر این، سربازان وهابی عبدالعزیز، مدینه دومین شهر مقدس اسلام را بمباران کردند. برای ایجاد وحشت در مسلمانان سراسر جهان، توپ‌ها و بمب‌های بریتانیا را بر حرم مطهر حضرت محمد ﷺ انداختند و به‌شدت به آن آسیب رساندند. سپس ارتش متعصب سعودی وهابی یک سال شهر بندر جده را محاصره کردند و گرسنگی سختی بر آنها تحمیل کرد. در نتیجه آن، یافتن آب آشامیدنی عملاً ناممکن شد و مردم فقیر جده روز خود را صرف جستجوی غذا در خیابان‌ها و در میان زباله‌ها می‌کردند. بسیاری از آنها حتی ذرت هضم‌نشده در سرگین شتر را بر می‌داشتند و می‌خوردند. پس از بمباران شدید شهر برای برهه‌ای از زمان، مبارزان نادان سعودی وهابی در نهایت وارد جده شدند و بلافاصله شروع به از بین بردن خطوط تلفن، ایستگاه رادیویی و سایر وسایل زندگی مدرن کردند؛ زیرا آنها (در آن زمان) این وسایل را بی‌احترامی به مقدسات و شیطانی می‌دانستند.

در طول سی سال از ایجاد عربستان (1902-1932م)، خاندان متعصب سعودی وهابی به‌طرز وحشیانه‌ای بیش از چهل هزار تن از اعراب در شبه جزیره عربستان را کشتند و مجروح ساختند و بالغ بر چهل هزار نفر را اعدام و 35 هزار نفر را در ملأعام قطع عضو کردند، که این تعداد به ترتیب یک درصد و هفت‌دهم درصد از کل جمعیت چهار میلیونی آنجا تخمین زده می‌شد.<sup>۲</sup> علاوه بر این، ترورهای سعودی وهابی بیش از یک میلیون نفر از شبه جزیره عربستان را مجبور به فرار و ترک زندگی به‌سوی سایر نقاط جهان عرب کرد که دیگر هرگز به وطن خود بازنگشتند.<sup>۳</sup>

1. برای اطلاعات بیشتر به کتاب من، اعراب و غرب: مشارکت و تحمیل مراجعه کنید:

<http://www.amazon.com/exec/obidos/ASIN/0967431603/104-9757218-5989525>

2. ظهور، فساد و سقوط کاخ آل سعود، سعید ک، ابوریث، (نیویورک: سنت مارتین پرس، 1995)، ص 27.

3. همان، ص 24.

بر خلاف یک قرن پیش که ابراهیم پاشا پادشاه مصر تحت فرمان عثمانی، سربازان سعودی وهابی را به دلیل ارتکاب جنایات در شهرهای مقدس حجاز و ساکنان آنجا مجازات کرد، در این زمان جهان عرب و مسلمان تحت کنترل بی‌رحمانه قدرت‌های استعماری غرب بودند و برخی سربازان متعصب سعودی وهابی تحت حفاظت قدرت بریتانیا و به سبب دوستی با آن، از مجازات فرار کردند.

پس از ایجاد حکومت وهابی سعودی دست‌نشاندهٔ بریتانیا، عبدالعزیز دیکتاتوری بی‌رحم گردید و در آن زمان کنترل همه چیز را شخصاً به دست گرفت. او مطبوعات آزاد حجاز، احزاب سیاسی، قانون اساسی و همه دستگاه‌های دولتی آن را نابود کرد و سپس امام وهابی با گستاخی، تمام کشور را به نام خانواده‌اش، «سرزمین پادشاهی عربستان سعودی» نامید.

علاوه بر این، ملک عبدالعزیز به اشتباهی سیری‌ناپذیر جنسی‌اش شناخته شده بود. این امام «دیندار!» وهابی علاوه بر داشتن تعداد بی‌حد و اندازه همسران متعه، با سیصد زن ازدواج کرد که برخی از آنها تنها برای یک شب همسرش بودند. تعداد پسران او را حدود 125 نفر تخمین زده‌اند، اما هیچ‌کس نمی‌تواند اطمینان حاصل کند که او پدر چند دختر بوده است. علاوه بر این، ملک عبدالعزیز برده‌داری را با داشتن صدها برده برای خود و اعضای خانواده‌اش، ترغیب کرد. خاندان وهابی سعودی برای جلوگیری از رسوایی بین‌المللی، در نهایت مجبور شدند برده‌داری را در سال 1962م لغو کنند.

همه پسران ملک عبدالعزیز پس از مرگ او در سال 1953م (سعود، فیصل، خالد و فهد) قدرت را به عهده گرفتند و دیکتاتورهایی بی‌رحم مثل او شدند و باز با تکیه شدید بر غرب که دشمن اسلام و اعراب است، به موجودیت خود ادامه دادند و از زمانی که در طول جنگ جهانی دوم، ایالات متحده آمریکا به‌عنوان قدرت غالب بر جهان عرب جایگزین بریتانیا شد، بی‌شرمانه عربستان (سرزمین مقدس اسلام) را مستعمره مجازی آمریکا به‌عنوان بزرگ‌ترین دشمن اسلام در آورد.

فرزندان عبدالعزیز بر خلاف پدر خود، با ترجیح دادن نام «ملک»، عنوان «امام» را از نام خود انداختند، اما در اواخر 1986م شاه عربستان فهد - یک عیاش در روزهای

اوج پادشاهی‌اش - به معنای متفاوتی از «امام» بازگشت و عنوان «ملک» را حذف کرد. و عنوان «خادم الحرمین» مکه و مدینه را به خود گرفت؛ عنوانی که در اصل برای پادشاه مسلمان ترکیه سلطان سلیم اول (سلطنت: 1512-1520) ابداع شده بود.

با وجود ثروت نفتی عظیم عربستان در دهه‌های اخیر، وهابیت نه تنها توانسته است بسیاری از منتقدان خود را نادیده بگیرد، بلکه به‌طور چشمگیری به بهبود تصویر خود در سراسر جهان اسلام مبادرت ورزیده است. از این رو وهابیت در حال حاضر خود را «جنبش اصلاح‌گرایانه»‌ای که در پی خلوص اسلام است، معرفی کرده است، حتی نام «وهابیت» را به نام جدیدتر و مناسب‌تر مانند «جنبش سلفی» (سنت اصیل) و «یکتاپرستان» و «موحدان» تغییر داده است. علاوه بر این، بنیان‌گذار وهابیت، محمد بن عبدالوهاب، به‌عنوان «مرد بزرگ»، شخصیت عظیم و عالم و مردی که به تنهایی اسلام را از «خرافات» نجات داد، معرفی شده است. در سال‌های اخیر، وهابیت غنی شده با دلارهای نفتی شروع به خزیدن در سرزمین‌های عرب و میان مردم مسلمان عربستان کردند و با تلاش بیهوده‌ای کوشیدند ننگ در اقلیت بودن خود را در دنیای اسلام پاک کنند.

پادشاهی وهابی سعودی در دفاع از مسجد الاقصی در بیت المقدس و در برابر اشغال و خشونت غیر قانونی در فلسطین به‌دست اسرائیل، شکست ملال انگیزی خورد. آنان در خیانت شرم‌آور خویش همکاری آزاد با غرب - دشمن اسلام و اعراب - نه تنها از کشتار مسلمانان و اشغال سرزمین‌های افغانستان و عراق دفاع نکردند، بلکه خودش نیز به دشمن اجازه داد تا برای اشغال سرزمین مقدس اسلام حمله نظامی کند. این عملکرد تمام تلاش وهابیت را برای بهبود بخشیدن تصویر خود را بی‌ارزش و بی‌ثمر ساخت.

بر خلاف تبلیغات رسانه‌های آمریکا بعد از حملات تروریستی 11 سپتامبر، ایالات متحده هنوز هم به شدت از کاخ وهابی آل سعود (که آن هم به اندازه ایالات متحده از تروریسم می‌ترسد) حمایت می‌کند. در واقع وهابیت در اجرای دستورهای آمریکا برای تغییر مفاهیم اسلامی مانند جهاد (جنگ مقدس) به نفع واشنگتن است. مسلمانان از

پادشاهی آل سعود و رهبران وهابی انزجار دارند، چنان که از آمریکایی‌ها منجرند. حملات تروریستی بنیادگرایان مسلمان عربستان در داخل عربستان با هدف بی‌ثبات کردن کاخ وهابی آل سعود که برخی از آنها به حزب القاعده اسامه بن لادن مرتبط است در ده سال گذشته افزایش یافته است.

حقیقت این است که دشمنان اسلام و اعراب، اسرائیل و ایالات متحده، از شیعه — برای مثال از ایران و حزب الله — بیش از هر فرقه دیگر اسلامی می‌ترسند و بیزارند. این برای بسیاری از مسلمانان افتخاری برای شیعه شمرده شده است و وهابیت نیز با سرافکنندگی تمام در رسیدن به هدف خود شکست خورده است.

#### ◆ فرمایش پیامبر اسلام حضرت محمد ﷺ

هر دو خانواده طبقه حاکم (کاخ سیاسی سعود و کاخ مذهبی وهابی)، از منطقه نجد در مرکز عربستان به‌پا خاستند و عمیقاً مورد نفرت میلیون‌ها مسلمان در داخل و خارج از عربستان به‌ویژه در منطقه حجاز قرار گرفتند. آن با وجود وهابیت، بسیاری از مردم این کشور به صورت خصوصی تولد حضرت محمد ﷺ را جشن می‌گیرند. به روایت ابن‌عمر، حضرت محمد ﷺ در حدیثی معروف فرموده است:

پروردگارا، اسباب نعمت را برای شام ما [سوریه بزرگ] فراهم فرما! پروردگارا، اسباب نعمت خود را در یمن ما فراهم فرما! مردم گفتند و نیز در نجد؛ اما پیامبر همچنان فرمود: «پروردگارا، سبب نعمت خود را در شام ما (در شمال) فراهم فرما! پروردگارا، اسباب نعمت خود را در یمن ما فراهم فرما! مردم گفتند: ای رسول خدا، و همچنین در نجد ما. من فکر می‌کنم بار سوم رسول خدا ﷺ فرمودند: «... (در نجد) زلزله و بیماری شایع می‌شود و در آن سمت شاخ شیطان بیرون خواهد آمد.»<sup>1</sup>

1. صحیح بخاری: محمد محسن خان، عربی، انگلیسی (دانشگاه اسلامی دارالفکر مدینه منوره ND)، ج9، ص166.

بسیاری از مسلمانان در سراسر جهان واقعاً باور دارند که منظور از «شاخ شیطان» در حدیث حضرت محمد<sup>ص</sup>، چیزی جز دو تبار شرور پادشاهی آل سعود، پیشوایی مذهبی وهابی و سینه‌اش کاخ استبدادی وهابی نیست.

همچنین در حدیث معروف دیگر حضرت محمد<sup>ص</sup> فرمود که یکی از نشانه‌های نزدیکی پایان جهان این است: «... که پابرهنگان بی بضاعت، در رقابت با یکدیگر در ساخت و ساز ساختمان‌های با شکوه خواهند بود.»<sup>1</sup>

باز هم بسیاری از مسلمانان معتقدند حضرت محمد<sup>ص</sup> در این حدیث دوم به این دو خانواده طبقه حاکم عربستان اشاره کرده است. در واقع تنها چند دهه قبل بود که نفت در عربستان کشف شد و هر دوی این خانواده‌ها در واقع بی‌بضاعت و پا برهنه و دامداران بز بودند که در روستاهای بیابان‌های عربستان و واحه‌های چادری ساخته‌شده از پوست گوسفند زندگی می‌کردند. آنها در حال حاضر با شکوه‌ترین آسمان‌خراش‌ها را در کل جهان اسلام دارند و ثروت عظیم عربستان را کنترل می‌کنند.

#### ◆ جمع‌بندی

با این سابقه تاریخی، بسیار روشن است که بدون کمک بریتانیا، نه وهابیت و نه آل سعود در دنیای امروز وجود نداشتند. این وهابیت، رشدیافته به دست انگلستان و الهام‌گرفته از جنبش بنیادگرای اسلامی است. ایالات متحده از طریق دفاع از آل سعود، از وهابیت نیز به‌طور مستقیم و غیر مستقیم، با صرف‌نظر از حملات تروریستی 11 سپتامبر 2001 پشتیبانی کرده است.

وهابیت، خشن، بیش از حد محافظه‌کار، سفت و سخت، افراطی، استبدادی، پراشته‌ترین فرقه در امور جنسی و بی‌گذشت‌ترین فرقه است. رکورد خونین تاریخی آن به‌خوبی مستند است و پاک‌شدنی نیست و کسی نمی‌تواند آن را رد کند. همه تغییراتی که می‌تواند وهابیت را زیبا جلوه دهد و یا بتواند تصویر خود را بهبود بخشد، هرگز اعراب و مسلمانان تعلیم دیده و آگاه را فریب نخواهد داد.

1. صحیح مسلم، ترجمه عبدالحمید صدیقی، جلد 1، (لاهور: شیخ محمد اشرف، 1976)، ص 2.

اگرچه در سال‌های اخیر برخی از رهبران مذهبی وهابی سعی کرده‌اند خود را از کاخ خشن سعودی به دور سازند و با جدا شدن از سیاست‌های غیر اسلامی، برای حفظ تصویری مثبت از وهابیت، تلاشی بیهوده کرده‌اند، اما بسیاری از رهبران مذهبی سطوح بالای وهابی هنوز هم به‌صورتی پایدار و محکم صددرصد پشتیبان آل سعودند. بسیاری از رهبران وهابی آشکارا از کاخ منفور سعودی و سیاست‌های داخلی و خارجی آن از جمله اجازه دادن به آمریکا برای اشغال سرزمین‌های اسلامی و عربی و از بین بردن اعراب و مسلمانان در عراق و افغانستان، حمایت و دفاع کرده‌اند.

دو خانواده آل سعود و وهابی را نمی‌توان جدا از هم دانست؛ چرا که آنها از طریق نسب و ازدواج از سال 1744م در هم آمیخته شده‌اند. اتحاد پویای آنها امروز در ترکیب طبقه حاکم در عربستان به وضوح دیده می‌شود. وحدت میان آنها قوی‌تر از اتحاد قدیمی کلیسا و دولت در قرون وسطا در اروپاست.


ارتباط صمیمی وهابیت با حمایت از کاخ سعودی که به‌طور گسترده‌ای به یکی از خشن‌ترین، فاسدترین، غیردموکرات‌ترین و فئودالی‌ترین طبقه حاکم در سراسر جهان شناخته شده است، باعث می‌شود وقتی لاف بزرگی می‌زنند که «بهترین شکل اسلام» را بازنمایی کرده‌اند، مورد تمسخر مسلمانان واقع شوند. امروزه بسیاری از اعراب و مسلمانان تحصیل کرده احساس می‌کنند وهابیت اسلام را بدنام می‌کند و نشان‌دهنده زنجیری استبدادی است که مانع از پیشرفت اعراب و مسلمانان است. بدیهی است بسیاری از علمای اهل سنت اسلام در 250 سال گذشته، چه محافظه‌کار و چه لیبرال در سراسر جهان اسلام، از مراکش گرفته تا اندونزی، و نیز فرقه‌های مسلمان دیگر مانند شیعه و صوفی، همگی وهابیت را رد کرده‌اند و آن را تغییر شکل وحشتناک اسلام دانسته‌اند.



# گزارش‌ها

- ✓ سلسله گزارش‌هایی از آثار اهل سنت  
در نقد افکار وهابیت (5)
- ✓ معرفی آثار منتشر شده علمای اهل سنت  
در سده 12 و 13 قمری در نقد فرقه وهابیت
- ✓ گزارشی از کتاب «پاسخ جوان شیعی به  
پرسش‌های وهابیان»
- ✓ گزارشی از سایت





سلسله گزارش‌هایی از آثار  
اهل سنت در نقد افکار  
وهایت (5)  
گزارشی از کتاب  
«الجوهرة المنظم  
في زيارة قبر  
الشریف النبوي  
المکرم»

\* پیام عبدالملکی



316

سراج منیر

\* دانش آموخته حوزه و موسسه کلام



#### ◆ مقدمه

مسئله زیارت قبور از صدر اسلام مطرح بوده است. در قرآن به صراحت، دستوری برای رفتن به زیارت قبور یا منع از آن وجود ندارد. با دقت در روایاتی که از پیامبر اکرم ﷺ در مجامع حدیثی شیعه و سنی نقل شده است، برمی آید که زیارت قبور مسلمانان و طلب آمرزش برای آنان در زمان رسول الله ﷺ امری رایج بوده است و نه تنها خود آن بزرگوار به زیارت مقابر می رفته است،<sup>۱</sup> بلکه دیگر مسلمانان و پیروان خود را نیز بدین کار ترغیب می کرده است.<sup>۲</sup> علمای اسلام نیز همواره با اتکا به

317

گزارشی از کتاب

الجهه المنظمه

1. صحیح مسلم، مسلم بن حجاج نیشابوری، بیروت: دارالفکر، ج 3، ص 63؛ السنن الکبری، احمد بن شعیب نسائی، بیروت: دارالکتب العلمیه، 1411ق، ج 4، ص 93؛ سنن کبری، احمد بن حسین بیهقی، ج 4، ص 79؛ مسند ابویعلی، احمد بن علی بن المننی التمیمی، تحقیق و تخریج احادیث: سلیم اسد، دمشق: دارالمأمون للتراث، بی تا، ج 8، ص 199.

2. سنن ترمذی، محمد بن عیسی ترمذی، تحقیق و تصحیح: عبدالوهاب عبداللطیف، چاپ دوم، بیروت: دارالفکر، 1403ق، ج 2، ص 259، المصنف، ابن ابی شیبیه کوفی، تعلیق و تحقیق: سعید اللحام، بیروت:

نصوص فراوانی که وجود دارد، زیارت قبور امامان و اهل بیت را جایز و بلکه مستحب می‌دانند و آن را موجب ثواب و برکت دنیا و آخرت می‌شمارند. ابن تیمیه و شاگردانش و به تبع آنها وهابیت، با طرح ایراداتی راجع به این موضوع، دنیای اسلام را در مقابل خود قرار دادند. اولین واکنش‌ها در برابر این جریان، از سوی خود اهل سنت صورت گرفت و آثار زیادی در این باره نوشته شد؛ از جمله *شفاء السقام* سبکی، *وفاء الوفاء* سمهودی، *جوهر المنظم* ابن حجر مکی که در اینجا ما بر آنیم تا گزارشی از کتاب *الجوهر المنظم* ارائه دهیم. این کتاب در یک جلد (149 صفحه) و به تصحیح دکتر محمد زینهم در مکتبه مدبولی در مصر در سال 1999م به چاپ رسیده است. ظاهراً این کتاب بیشتر برای استفاده زائران و به منظور بیان سنن و آداب زیارت نوشته شده است.

#### ◆ ابن حجر مکی

ابوالعباس احمد بن محمد بن حجر هیتمی مکی در سال 909ق در محله ابی‌الهیم (محله‌ای در ایالت غربی مصر) به دنیا آمد. او القاب زیادی مثل *العلامة الشافعي*، *المحدث الفقيه*، *الصوفي المحقق* و... داشت. در وجه تسمیه او گفته‌اند که جد او بسیار ساکت بود و فقط در مقام ضرورت سخن می‌گفت و لذا به او حجر می‌گفتند. ابن حجر در کودکی، پدر و جدش را از دست داد و سرپرستی او را دو تن از استادان پدرش به عهده گرفتند. وی پس از فراگفتن مقدمات در اوایل سال 924ق که حدود چهارده سال داشت، به دانشگاه الازهر مصر رفت و با وجود خردسالی با علمای مصر همنشین شد. استادان او از بزرگان فقها و علمایی چون شاگردان ابن حجر عسقلانی مثل زکریا انصاری، ناصرالدین طبلاوی، و... بودند. هنوز بیست سالش تمام نشده بود که از رملی و طبلاوی اجازه افتا و تدریس گرفت و در علومى مانند تفسیر، حدیث، کلام، فقه، اصول، حساب، ادبیات، منطق و تصوف سرآمد گشت.<sup>1</sup>

دارالفکر، چاپ اول، 1409ق، ج 3، ص 224؛ *نبیل الأوطار*، محمد بن علی، شوکانی، بیروت: انتشارات دارالجیل، 1973م، ج 4، ص 164.  
1. *دایرة المعارف بزرگ اسلامی*، مدخل ابن حجر، عنایت الله فاتحی نژاد، کاظم موسوی بجنوردی، تهران: مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی، چاپ چهارم، 1383ش، ج 3، ص 331.

ابن حجر در زمان خود از مرتبه والایی برخوردار بود؛ چنان که در سرزمین حجاز، ائمه وقت به او اقتدا می کردند و او را ناشر علوم شافعی می خواندند. ابن حجر مطالبی در فضایل اهل بیت نوشته، اما بیشتر به رد شیعه نظر داشته است. او به معاویه ارادت داشت و حتی یکی از تألیفات خود را به او اختصاص داد و به نفی کفر یزید هم بی علاقه نبود.<sup>۱</sup>

ابن حجر مؤلف پرکاری بود و در زمینه های فقه شافعی، حدیث، کلام، ادبیات، تعلیم و تربیت، تصوف و... به تألیف پرداخت و آثار زیادی به جای گذاشت. از جمله:

1. الجوهر المنظم في زيارة قبر الشريف النبوي المكرم (مصر 1999م)؛

2. الصواعق المحرقة في الرد على اهل البدع و الزندقة؛

3. الأعلام بقواطع الاسلام. (این کتاب در توجیه مسئله ای است که در 942ق

در مکه فتوا داده بود و بعضی از علما بر او اعتراض و او را تکفیر کرده بودند)؛

4. الزواجر عن اقتراف الكبائر (مجموعه احادیث درباره گناهان کبیره) (مصر

1331ق)

علما در منقبت او بسیار سخن گفته اند. برای مثال، ابن عماد در *شذرات الذهب* می گوید: «ابن حجر هیتمی، شیخ الإسلام و خاتم علمای اعلام است، دریایی است که نمی توان درک کرد، یگانه زمان و...».<sup>۲</sup>

ابن حجر در سفری که در سال 956ق برای زیارت قبر پیامبر می رفت، در وادی مرالظهران تصمیم گرفت کتابی در احکام زیارت و فضایل و آداب آن بنویسد تا هر کسی که قصد زیارت قبر نبوی را دارد، با آن کتاب از هر چیزی بی نیاز باشد و لذا آن را *الجوهر المنظم في زيارة قبر الشريف النبوي المكرم* نام نهاد و آن را بعد از ذکر مقدمه ای مشتمل بر هشت فصل و یک خاتمه قرار داد.

ابن حجر در سال 940 به مکه رفت و در آنجا اقامت گزید و به تدریس و افتا مشغول بود و در سال 974ق در 65 سالگی در همان جا از دنیا رفت و در معلاة در آرامگاه طبریین دفن شد.<sup>۱</sup>

1. همان، ص 332.

2. *شذرات الذهب*، ابن عماد حنبلی، قاهره: نشر القدسی، 1350ق، ج 8، ص 370.

## ◆ نگاهی به فصول کتاب

مصنف در مقدمه به ذکر آداب شروع سفر از جمله آداب قبل از حرکت و زمان حرکت و... می‌پردازد و روایات و ادعیه لازم در این زمینه را ذکر می‌کند و می‌گوید بحث مفصل آن را در حاشیه بر مناسک نووی ذکر کرده ایم و در اینجا به مهمات آن اکتفا می‌کنیم.

## ◆ فصل اول: مشروعیت زیارت پیامبر 6

ابن حجر برای اثبات مشروعیت زیارت قبر پیامبر، از ادله اربعه (کتاب، سنت، اجماع و قیاس) استفاده می‌کند.

## (الف) کتاب

ابن حجر از قرآن به آیه (وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا)<sup>2</sup> استدلال می‌کند و می‌گوید: این آیه بر برانگیختن مردم به رفتن زیارت نبی و طلب استغفار نزد او و استغفار آن حضرت برای آنها دلالت می‌کند و استغفار پیامبر برای مردم با مرگ او از بین نمی‌رود و هر زمانی که مردم نزد او بروند و طلب استغفار کنند و پیامبر برای آنها استغفار کند، تمام شرایط توبه فراهم است و پذیرفته می‌شود، این شالیه. ایشان می‌گوید نمی‌توان گفت این آیه برای زیارت در حال حیات پیامبر است؛ زیرا احادیث صحیح داریم که «أن زیارته بعد وفاته کزیارته فی حیاته» (ص 17).

1. دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج 3، ص 331.  
2. سوره نساء، آیه 64.



## ب) سنت

روایات زیادی وجود دارد که ایشان در اینجا متذکر آن نمی‌شود و آنها را در فصل دوم و در بیان فضایل ذکر می‌کند؛ مانند «من زارني وجبت له شفاعتي، من زارني بعد وفاتي كمن زارني في حياتي و...» (ص 19).

## ج) قیاس

ابن حجر یکی از ادله را قیاس می‌داند و در این زمینه امور زیر را بیان می‌کند:

1. از امور مورد اتفاق در سنت، امر به زیارت قبور است؛ پس قبر پیامبر اولی و آحق به زیارت است.
2. همچنین از ادله مشروعیت زیارت قبور اینکه پیامبر قبر شهدای احد و اهل بقیع را زیارت می‌کرد.
3. پیامبر به عایشه نحوه سلام به اهل قبور را تعلیم فرمود (البته این خود دلیل بر مشروعیت زیارت زنان نیز هست). پس قبر خودش اولی به تعظیم و اکرام است و نیز معلوم می‌شود زیارت فقط برای تعظیم و تبرک به ایشان است و ما با حضور در نزد قبر ایشان به سبب وجود ملائکه در آنجا، غرق در رحمت و برکت می‌شویم (ص 19).

## د) اجماع

مصنف می‌گوید:

بعضی از علما حکم به وجوب زیارت کرده‌اند؛ زیرا در بعضی از اقوال سلام بر حضرت واجب شده است (به سبب روایات: من حج البيت و لم يزورني فقد جفاني، البخيل من ذكرت عنده فلم يصل علي و...) پس به طریق اولی زیارت باید واجب باشد؛ زیرا عدم زیارت جفای بیشتری بر پیامبر است.

ابن حجر می‌گوید:

اکثر علمای سلف و خلف قائل به استحباب زیارت هستند و آن را بدون در نظر گرفتن قصد اعتکاف یا نماز در مسجدالنبی و... از

اهم قربات دانسته‌اند و لذا احناف می‌گویند: «إنها أقرب من درجة الواجبات» و بعضی از ائمه مالکی حکم به وجوب آن کرده‌اند (ص 19).

سپس ابن حجر به ذکر روایاتی در این زمینه می‌پردازد که به گفته خود او، اکثر آنها را سبکی در *شفاء السقام* آورده است. او از نظر سندی آنها را بررسی و اشکالات آن روایات را رد می‌کند؛ روایاتی چون: «من زار قبري وجبت له شفاعتي»، «من زارني بعد موتي فكأنما زارني في حياتي»، «من زارني كنت له شفيعاً أو شهيداً». او در مجموع 22 حدیث نقل می‌کند که همگی در ترغیب مردم به زیارت است.

ایشان در نهایت نتیجه می‌گیرند که این روایات صریح یا ظاهر در ندب است و شامل زن و مرد و زیارت از دور و نزدیک می‌باشد و طبق آنها شدّ رحال برای همه جایز است؛ زیرا وقتی که اصل زیارت قربت است، هر سفری برای آن هم از باب مقدمه و شرط آن، قربت است (ص 28).

مصنف می‌افزاید:

آنچه بعضی‌ها - مانند ابن تیمیه - می‌گویند که باید مانع زیارت شویم تا از توحید محافظت شود و زیارت منجر به شرک می‌شود و...، تخیلی باطلی است؛ زیرا آنچه به شرک کشیده می‌شود، اتخاذ قبور به منظور مسجد و اعتکاف در آن و... است کما اینکه در روایات صحیح نیز آمده است، و بین این و آنچه به قصد زیارت و سلام و دعا و... باشد فرقی روشن است.

البته ابن حجر به این نکته توجه دارد که باید در دو امر دقت شود:

1. وجوب تعظیم نبی 6 و ترفیع رتبه ایشان از سایر خلق؛
2. افراد و انحصار در ربوبیت خدا و اعتقاد به اینکه او از نظر ذات و صفات منفرد است و شریک و مانندی ندارد.

بنا بر نظر ایشان، انکار اولی عصیان و انکار دومی، شرک است. پس هر دو را باید قبول کرد و تعظیم پیامبر تا جایی که به مختصات خداوند کشیده نشود، واجب است.

همچنین می‌توان گفت کسی که به زیارت قبر نبی می‌رود، به قصد سلام و دعا برای صاحب قبر می‌رود، نه برای تعظیم بقعه و قبر و مانند اینها (ص 29\_30).

ابن حجر مکی سؤال بعضی افراد را که می‌گویند چگونه ادعای اجماع می‌کنید، درحالی که شخصی مثل ابن تیمیه از متأخرین حنابله منکر مشروعیت آن است، این‌گونه پاسخ می‌دهد:

ابن تیمیه چه کسی است که به عقاید و افکار او اعتنا شود و یا در چیزی از امور دین به او اعتماد کرد؟ بسیاری از علمای بعد از او، وی را شدیداً طرد کرده‌اند. او در بسیاری از مسائل، برخلاف اجماع حرکت کرد و معایب بسیار داشت. او حتی خلفای راشدین را مورد طعنه قرار داد و به خداوند نسبت نقص داد.

ابن حجر کلام سبکی از بعضی علما را در اینکه مسئله زیارت از واضحات دین است و منکر آن کافر است، نقل و تحسین می‌کند که این خود از طعن‌های او علیه ابن تیمیه است (ص 31).

نویسنده می‌گوید:

روایت شدّ رحال فقط این را ثابت می‌کند که برای تعظیم مسجدی و تقرب به نماز در آن و... به غیر از این سه مسجد نروید، زیرا استثنای متصل است و غیر از این را نمی‌رساند؛ زیرا ما شدّ رحال به عرفه در مناسک حج و شدّ رحال برای جهاد و طلب علم و... را داریم که علما همگی حکم به وجوب یا جواز آنها داده‌اند. پس همه موارد شدّ رحال را نمی‌توان غیر جایز شمرد و شدّ رحال برای زیارت نیز خارج از مضمون این روایت است و منهی عنه نیست.

ابن حجر تمام استدلالات به حدیث شدّ رحال برای عدم زیارت قبور را نفی می‌کند و مطلبی را که در معنی حنابله از ابن عقیل نقل شده و طبق حدیث شدّ رحال، سفر برای زیارت قبور را جایز نشمرده، رد می‌کند و می‌گوید این برداشت با روایات دیگر

مثل زیارت پیامبر از مسجد قبا و زیارت قبور اصحاب و امر کردن آن حضرت به زیارت قبور سازگار نیست (ص 34).

ابن حجر در رابطه با زیارت قبور زنان می‌گوید:

تعلیم پیامبر به عایشه بهترین دلیل بر مشروعیت زیارت زنان است، البته با شروط خاص، و روایت «لعن الله زورات القبور» منافاتی با آن ندارد؛ زیرا این روایت مربوط به زنانی است که بسیار جزع و فزع می‌کنند و یا ترس از فتنه وجود دارد (ص 35).

ابن حجر در ادامه، حدیث «لاتجعلوا قبری عیدا» را که مستمسک مانعین زیارت است، ذکر می‌کند و در جواب می‌گوید با فرض ثبوت حدیث باید بگوییم حدیث موردی را ذکر می‌کند که زیارت بر وجه صحیح نباشد و اصل زیارت را رد نمی‌کند. او در ادامه به ابن تیمیه و هوادارانش طعنه می‌زند که همه اینها از جهل به زبان عربی است؛ زیرا اگر مراد پیامبر منع از زیارت بود، می‌فرمود: لاتزوروا... حتی در صورت قبول سخن آنها، باید در مقابل اجماع مسلمین آن را تأویل کرد؛ زیرا اجماع از ادله قطعی است و این‌گونه امور ظنی نمی‌تواند با اجماع مقابله کند. (ابن حجر می‌گوید تفصیل این حدیث را در کتاب الدر المنضود فی الصلاة علی صاحب المقام المحمود ذکر کرده‌ام و گفته‌ام که ممکن است این حدیث برای ترغیب به زیارت باشد، نه منع از آن. (ص 35-36).

#### ◆ نتیجه‌گیری

تمام مسلمانان بر مشروعیت زیارت اجماع دارند و از عهد صحابه تا به امروز از اقصی نقاط دنیا آن را انجام می‌داده‌اند و در این راه بذل مال می‌کرده و اعتقاد داشته‌اند که این کار افضل قُرَبَات است.

#### ◆ فصل دوم: فضایل زیارت و فواید آن

ابن حجر می‌گوید در فصل اول ثابت شد که زیارت پیامبر مشروع و بلکه از افضل قُرَبَات است. روایات زیادی درباره فضایل عظیم برای زائر داریم؛ از جمله: «من زار

قبري وجبت له شفاعتي»، «من زارني بعد موتي كمن زارني في حياتي»، «من زارني إلى المدينة كنت له شفيحاً أو شهيداً». او برای این امر بیش از پنجاه روایت در این فصل نقل می‌کند. در مجموع می‌توان برای زیارت قبر نبوی 6 به فواید و آثاری همچون موارد زیر اشاره کرد:

1. شفاعت پیامبر که شامل زیاد کردن نعمت‌ها، تخفیف احوال روز قیامت، حشر بدون حساب و... می‌شود؛
2. بهره‌گیری از آثار زیارت پیامبر در حال حیات ایشان؛ مثل استغفار نزد پیامبر طبق آیه قرآن؛
3. اجر مصاحبت با پیامبر را داشتن؛
4. قرار گرفتن در زمره امان‌یافتگان در روز قیامت؛
5. در جوار پیامبر بودن در روز قیامت؛
6. نایل شدن به ثواب دو حج مقبول؛
7. شنیدن جواب سلام بدون واسطه از پیامبر؛
8. تقرب به پیامبر در روز قیامت؛.

ابن حجر احادیث سلام بر پیامبر را می‌افزاید و می‌گوید:

از احادیث رد سلام و شنیدن سلام (مانند إن صلاتکم معروضة علیّ و...) فهمیده می‌شود که پیامبر همواره زنده است و جسد ایشان در قبر سالم باقی مانده است. این مطلبی است که همه علما بر آن اجماع دارند؛ کما اینکه بسیاری از علما و صلحا بوده‌اند که بعد از مدت‌ها جسدشان سالم باقی مانده است؛ مثل عبدالله و ابوجعفر که از شهدای روز احد بودند، و بعد از 46 سال با آمدن سیل با بدنی سالم از خاک بیرون افتادند. روایات زیادی در مورد زنده بودن انبیا در قبرشان داریم که همه اینها دلیل بر زنده بودن آنها در قبر و شنیدن صدای زائرین است. خود ابن تیمیه می‌گوید اصحاب قبر، صدای زائرین را می‌شنوند و جواب سلام آنها را می‌دهند. حال در مورد پیامبر چه می‌گوید؟ (ص 45-46)

در ادامه ابن حجر درباره سلام به پیامبر و جواب آن از دور و نزدیک و تفاوت‌های آنها در وجود یا عدم واسطه در شنیدن و جواب دادن می‌پردازد و روایاتی در این باره ذکر می‌کند (ص 47).

ایشان عمل بعضی از صحابه از جمله رجوع بلال به مدینه برای زیارت پیامبر و سلام ابن عمر به پیامبر بعد از هر مسافرت می‌آورد و نیز نقل می‌کند عمر بن العزیز برای رساندن سلام به پیامبر برید را فرستاد که مؤید جواز و استحباب زیارت است (ص 54). البته بهتر بود ابن حجر این موارد را در فصل اول و به‌عنوان دلیل دیگری ذکر می‌کرد؛ زیرا برای آنها عمل صحابه اهمیت فراوانی دارد.

#### ◆ فصل سوم: تحذیر از ترک زیارت در صورت استطاعت

ابن حجر درباره زیارت می‌گوید:

كل استطاعة أوجب الحج اقتضت تأكد نذب الزيارة؛  
هر استطاعتی که حج را واجب می‌کند، استحباب زیارت را نیز  
تأکید می‌کند؛ زیرا روایات بسیاری در ترغیب به زیارت بعد از حج و  
انجام زیارت بعد از حج داریم.

ایشان چهارده روایت در این زمینه ذکر می‌کند و می‌گوید:

پیامبر به نحو اتمّ مردم را از ترک زیارت بر حذر می‌داشت؛  
مانند: «من حج ولم يزورني فقد جفاني»، و مؤید آن هم روایت  
دیگری است که می‌فرماید: هر کس نام مرا بشنود و صلوات  
نفرستد، بر من جفا کرده است (من الجفاء أن أذكر عند رجل فلا  
يصلني علي). سپس روایات زیادی را در عواقب ترک سلام بر  
پیامبر ذکر می‌کند؛ مانند: «البخيل كل البخيل من ذكرت عنده فلم  
يصل علي»، «من لم يصل علي فلا دين له»، «الأم الناس من  
إذا ذكرت عنده فلم يصل علي» و... .

او می‌گوید:

وحدت سیاق روایات عدم زیارت و عدم صلوات، این را می‌رساند که عدم زیارت و عدم صلوات، جفا بر پیامبر است و نقطه مشترک هر دو حکم جفا به پیامبر است. پس در روایات آنچه به‌عنوان عواقب عدم صلوات آمده، در عدم زیارت هم ثابت است؛ مثل: دوری از خداوند، مالیده شدن بینی بر خاک (ذلت)، شقاوت، داخل شدن در آتش، ندیدن صورت پیامبر<sup>6</sup>، بخل، اشتغال به دنیا و... (ص 57).

#### ◆ فصل چهارم: تقدم حج بر زیارت یا بالعکس؟

ابن حجر در این زمینه می‌افزاید:

سلف و خلف در این مسئله اختلاف داشته‌اند که ابتدا کدام یک را انجام دهند. روایتی از احمد داریم که گفته است ابتدا به مکه روید و همه کارها را بعد از رفتن به مکه انجام بدهید. ظاهر کلام اصحاب ما و نووی و... این است که شروع به مکه را ترجیح داده‌اند. احمد و ابو حنیفه و... هم ابتدا به مکه را ترجیح داده‌اند (ص 63).

البته ابن حجر کلام آنها را حمل بر زمانی می‌کند که وقت کافی برای رسیدن به حج نباشد و کلامی از سبکی در تأیید ادعای خود ذکر می‌کند. سبکی می‌گوید: اینکه احمد رفتن به مکه را مقدم کرده، در عمره توجیه دارد، ولی در مورد حج که زمان معینی دارد، اگر وقت باشد، معنا ندارد منع از زیارت کنیم.

علقمه، اسود، عمر بن میمون و... ابتدا به مدینه را - البته اگر وقت برای حج باقی باشد - ترجیح داده‌اند. (ص 63-64)

ابن حجر در مورد محل دفن پیامبر می‌افزاید:

سهروردی می‌گوید: اینکه قبر پیامبر در خارج از مکه است، در حالی که معمولاً هر کسی را در زادگاه اصلی خود دفن می‌کنند و نیز

به اعتقاد بسیاری از علما، مکه اشرف از مدینه است، حکمتی دارد و آن به این جهت است که مقام والا و عظیم ایشان فهمیده شود و اعلام شود که ایشان متبوع است، نه تابع، و اگر در مکه دفن می‌شد، تابع حج و زیارت خانه خدا بود(ص 65).

### ◆ فصل پنجم: مستحبات حین حرکت به سمت مدینه

ابن حجر می‌گوید:

علمای شافعی و غیر آنها گفته‌اند: برای زاید مستحب است موارد زیر را رعایت کند:

1. علاوه بر نیت زیارت، اعتکاف در مسجد را نیز نیت کند.
2. همواره در حال صلوات و سلام بر پیامبر باشد، (مخصوصاً از وقتی که چشمش به شهر مدینه افتاد یا هر جایی که اثری از پیامبر می‌باشد). ابن حجر روایاتی در آثار صلوات ذکر می‌کند؛ مانند: «من صلی علی عشرأ صلی الله علیه مائة»، «ومن صلی علی مائة صلی الله علیه ألفا»، «ومن زاد صباحه وشوقاً كنت له شفیعاً وشهیداً یوم القيامة»، «إن أولی الناس بی یوم القيامة أكثرهم علی صلاة فی الدنيا». ابن حجر با استفاده از سیزده روایتی که درباره صلوات بر پیامبر ذکر کرده، آثار صلوات را برای زائر لازم‌تر می‌داند و بر آن تأکید بیشتری می‌کند.
3. درخواست قبولی زیارت و بهره‌گیری از آن از خداوند متعال.
4. توقف در بطحا (واقع در ذوالحلیفه) و اقامه نماز در آنجا. ابن حجر در مورد آن، کلامی از مالک و ابن فرحون (از علمای مالکی) و روایتی از ابن عمر را ذکر می‌کند.
5. غسل قبل از دخول در مدینه و قبل از دخول در حرم نبوی.
- 6.



6. پوشیدن لباس‌های تمیز و پاکیزه و ترجیحاً سفید رنگ، عطر زدن، پا برهنه به زیارت رفتن و خواندن ادعیه مأثور (ص 70-74).  
ابن حجر در این فصل چند نکته در باب صلوات جهری یا خفی، افضلیت قرائت قرآن یا ذکر صلوات و... ذکر می‌کند. (ص 70)

♦ **فصل ششم: مستحبات حین دخول به مدینه تا دخول به مسجد نبوی**  
ابن حجر ابتدا اسامی مختلف شهر مدینه را ذکر می‌کند و می‌گوید برای مدینه حدود هزار اسم وارد شده که ما به مشهورترین آنها اشاره می‌کنیم: مدینه، الدار، طابه (طیبه)، یثرب و... (ص 75).  
مصنف در این فصل مستحبات هنگام داخل شدن به مدینه را ذکر می‌کند که شامل موارد ذیل است:

- خواندن ادعیه مأثوری که در این زمینه وارد شده است.
- زائر در قلبش متذکر شرافت شهر مدینه باشد.
- قلب زائر مملو از عظمت و بزرگی پیامبر 6 باشد.
- قبل از زیارت از اسب پیاده شود و با کمال ادب پیاده به سمت روضه نبوی برود.
- قبل از زیارت صدقه بدهد.
- مدتی که در مدینه می‌باشد، به جایی غیر از مسجد و روضه نبوی نرود.
- در کنار درب مسجد از گناهانش توبه کند تا با پاک‌ترین و بهترین حالت وارد مسجد شود.

- قلب زائر از تمام شئون دنیوی فارغ شود تا صلاحیت و لیاقت دریافت کمک پیامبر را بیابد.

♦ **فصل هفتم: مستحبات حین داخل شدن در مسجد نبوی تا زمان خروج از آن**  
ابن حجر در این فصل در قالب سی مسئله به مستحبات هنگام دخول به مسجد نبوی می‌پردازد:

- با پای راست وارد حرم شود و ادعیه مذکور را تلاوت کند و با پای چپ خارج شود.

- بعضی گفته‌اند برای احترام بیشتر در کنار درب لحظه‌ای بایستد و بعد وارد شود، ولی ابن حجر عقیده دارد که این نه اصلی دارد و نه مقتضای ادب و احترام می‌باشد.  
- بهتر است از باب جبرائیل وارد شود.

- مستحب است قصد روضه مقدسه کند و با وقار و خشوع ملازم باشد، سپس دو رکعت نماز تحیت مسجد بخواند و خدا را شکر کند و تقاضای قبولی زیارت کند و بعد به زیارت قبر برود.

- طبق مذهب ما و جمهور علما مستحب است در کنار قبر، پشت به قبله و رو به ضریح بایستد؛ زیرا ما اعتقاد داریم که پیامبر در قبرش زنده است و زائرش را می‌شناسد و قول مالک خطاب به منصور هم در این مورد مؤید ماست.  
- مقتضای ادب این است که رو به ضریح بایستد و ننشیند.

- اینکه به زمین و پایین دیوار قبر نگاه کند و توجه داشته باشد که پیامبر زنده است و او را می‌بیند.

- دراینکه نزدیک قبر بایستد یا از دور زیارت کند، اختلاف هست. مالکی‌ها می‌گویند نزدیک بودن اولی است، ولی نزد ما دور بودن از قبر اولی است.  
- صدایش را بلند نکند، بلکه با صدای معمولی بگوید: السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته، السلام علیک... .

- به پیامبر توسل جوید و برای خود و دیگران درخواست شفاعت کند ابن حجر در رد این تیمیه مبنی بر منع توسل به پیامبر می‌گوید: توسل انبیا و اولیا به پیامبر خاتم از قبل و بعد از تولدش ثابت بوده است؛ مانند توسل حضرت آدم به ایشان بعد از خوردن از شجره ممنوعه و توسل شخص نابینا در زمان خود حضرت و بینایی یافتن چشمان نابینا.

- بهتر است زائر همواره به ذکر صلوات بپردازد.

- از دیگر مستحبات، شب‌زنده‌داری در مسجد نبوی - و لو در یک شب - می‌باشد.

- ابن حجر متذکر این نکته می‌شود که باید دقت شود از طواف دور قبر خودداری شود.

- چسباندن شکم و سینه به دیوار قبر مکروه است؛ هر چند می‌توان عمل بعضی‌ها را مبنی بر تبرک جستن به قبر توجیه کرد و کراهت آن را برداشت؛ زیرا همان‌گونه که احمد گفته تقبیل و مس قبر اشکالی ندارد.  
- انحنای رو به قبر و بوسیدن زمین در مقابل قبر مکروه است. البته نماز خواندن رو به قبر حرام است.

- مستحب است کنار منبر پیامبر رود و به نماز و دعا پردازد.  
نویسنده کتاب در نهایت به ذکر چند نکته در مورد چگونگی سلام به پیامبر و مدلول جملات و کلمات زیارت‌نامه حضرت می‌پردازد (ص 98).

#### ◆ فصل هشتم: آداب بعد از خروج از مسجد نبوی

ابن حجر در این فصل در چند مسئله به بیان مستحبات بعد از خارج شدن از مسجد نبوی می‌پردازد، از جمله:  
- زائر به جایی در نزدیکی حرم شریف برود تا از آنجا قبه منوره را ببیند و در عنایتی که خداوند به او داشته، به تفکر پردازد تا اینکه رجای او در توسل به پیامبر افزایش یابد.

331

- نمازهایش را در مسجد نبوی به جماعت بخواند و در آنجا اعتکاف کند.  
- هر روز با طهارت به زیارت قبور اهل بقیع و شهدای احد برود؛ همان‌طور که پیامبر هم به زیارت آنها می‌رفت.  
- هنگام خروج از مدینه به زیارت مسجد قبا برود و نماز به جا آورد.  
- در مدینه به ختم قرآن پردازد.

#### ◆ خاتمه

ابن حجر دو امر را در خاتمه بیان می‌کند:

- زائر قبل از خروج از مدینه برای وداع به مسجد برود و در مصالای پیامبر دو رکعت نماز بخواند، سپس دعا کند و نزد قبر برود و ادعیه مأثور را قرائت کند. سپس برای اهل خود هدیه بخرد و... .

- وقت شروع برگشت، چند چیز برای زائر مستحب است: اینکه به هر بلندی رسید، تکبیر بگوید و اذکار وارد را تکرار کند و هر گاه به وطن خود نزدیک گشت، قاصدی را برای خبر به اهلش بفرستد و بعد از رسیدن به وطن غذایی تدارک ببیند و به آشناها بدهند و... .

در اینجا گزارش این کتاب به حول و قوه الهی به پایان رسید. به امید روزی که تمام مسلمانان بدون دغدغه و با معرفت، توفیق زیارت قبر پیامبر اعظم (ک) را داشته باشند، إن شاء الله.



معرفی آثار  
منتشر شده  
علمای  
اهل سنت در  
سده 12 و 13

# قمری در نقد فرقه وهابیت

\* اباذر نصر اصفهانی



334

سراج منیر

\* کارشناس پژوهش پژوهشکده حج و زیارت

## ◆ مقدمه

حرکت تند و افراطی وهابیت به اسم اهل سنت و پیرو احمد بن حنبل به پشتیبانی استکبار جهانی آن چنان که باید نتوانست در دل‌های مسلمانان خصوصاً جوانان و روشنفکران نفوذ نماید، بلکه بر عکس، موجب هشیاری بسیاری از علمای اهل سنت و توجه دادن آنها به بدعت‌هایی گردید که این فرقه به نام دین و سنت سلف صالح به مردم عرضه می‌کرد. از ابتدای ظهور وهابیت در سرزمین حجاز، گروهی از علمای اهل سنت با هوشیاری به مقابله با این فرقه و نقد تفکرات مؤسس آن محمد بن عبدالوهاب روی آوردند و کتاب‌های متعدد در ردّ وی نوشتند و نامه‌هایی برای او فرستادند تا وی را از اندیشه تکفیر مسلمین بازدارند و با بازگشت به سنت پیامبر (کسعی در تصحیح خطاها و تبیین برداشت‌های نادرست این فرقه از دین نمودند. سلیمان بن عبدالوهاب برادر محمد بن عبدالوهاب اولین کسی است که در رد افکار و عقاید برادرش کتابی نوشت و آن را *فصل الخطاب فی الرد علی محمد بن عبدالوهاب* نامید. در این کتاب از نادانی، گمراهی، عدم صلاحیت و بی‌لیاقتی آنها سخن به میان آمده است. پس از او نیز تعداد زیادی از علمای بزرگ اهل سنت به مخالفت با اندیشه‌های ابن تیمیه و ابن عبدالوهاب و فرقه وهابیت برخاستند و بر رد و نقض اندیشه‌های آنان در قالب جزوه، مقاله و شعر پرداختند. بسیاری از این آثار تاکنون انتشار یافته و در اختیار پژوهشگران قرار گرفته‌اند. البته بخشی از این آثار نیز متأسفانه از دست رفته‌اند و اکنون تنها نامی از آنها در برخی کتب است. این نوشتار گزارشی از آثار نویسندگان اهل سنت در سده‌های 12 و 13 قمری در نقد این فرقه است که به صورت مستقل چاپ و منتشر شده‌اند و آثار خطی که تعدادشان هم اندک نیست، معرفی نشده‌اند. در شماره‌های بعدی گزارشی از آثار منتشر شده در دهه‌های اخیر ارائه می‌گردد. باید یادآوری کرد بخشی از کتاب‌هایی که در موضوع شفاعت و تکفیر بوده‌اند، از آنجا که در شماره‌های قبل مجله گزارش شده‌اند، در این گزارش نیامده‌اند.

## ♦ الف) تألیفات سده 12 قمری

1. **بذل المجهود في خدمة ضريح نبي الله هود:** عبدالرحمن بن محمد التريمي (م1112ق)، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

نویسنده که از علمای برجسته یمن بوده، عقاید وهابیون درباره زیارت قبور و توسل به انبیای الهی را نقد و بررسی کرده است.

2. **تجريد سيف الجهاد لمدعى الاجتهاد:** عبدالله بن محمد بن عبداللطيف الشافعي، بی‌جا، بی‌تا، بی‌نا.

نویسنده یکی از شیوخ و از استادان محمد بن عبدالوهاب در منطقه احساء بوده است. ابن عبدالوهاب پس از شروع دعوت خود، نامه‌ای برای استاد خود نوشت و او را به آیین خود دعوت کرد، ولی استاد از دعوت او سرباز زد و رساله *سيف الجهاد لمدعى الاجتهاد* را علیه او نوشت.

3. **جواب ابن عفالق على ابن معمر:** محمد بن عبدالرحمن العفالق (1100-1164ق).

این رساله در کتاب *الرد على الوهابية؛ نصوص الشرح الاسلامي* (ص 85-107) به چاپ رسیده است.

4. **الرد على ابن عبدالوهاب:** عبدالله بن عيسى الموييس (م1175ق)، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

نویسنده متولد نجد و قاضی درعیه و از دشمنان سرسخت محمد بن عبدالوهاب بود. در برخی منابع رساله او در رد ابن عبدالوهاب با عنوان «رسالة في الرد على الوهابية» ثبت شده است.

5. **الرد على الوهابية:** سيف بن حمد العتيقي (1189ق)، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا. العتيقي از مخالفین سرسخت محمد بن عبدالوهاب بود که تمامی ردیه‌های نوشته شده بر ابن عبدالوهاب را تا آن زمان در یک کتاب جمع نمود.

6. **الرد على محمد بن عبدالوهاب:** محمد بن سليمان الكردي (1127-1194ق)، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

نویسنده این کتاب مفتی شافعی در مکه مکرمه و به نقل برخی استاد محمد بن عبدالوهاب بوده است. بخشی از این رساله در کتاب *خلاصة الكلام في بيان أمراء البلد الحرام* نوشته احمد بن زینی دحلان آمده است.



7. **الرد على الوهابية: صالح بن حسن الكواش التونسي (1137-1218ق).**

این رساله در کتاب *سعادة الدارين في الرد على الفرقتين* به چاپ

رسیده است.

8. **الرد على الوهابية: عبدالمحسن بن علي الاشيقري الحنبلي (م1187ق)، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.**

9. **رسالة ابن عفالق: رسالة وجهها إلى عثمان بن معمر أمير العيينة، محمد بن عبدالرحمن العفالق الحنبلي (1100-1164ق).**

این رساله در کتاب *زیر به چاپ* رسیده است:

*الرد على الوهابية؛ نصوص الشرح الإسلامی: حمادی الرديسي*

و اسماء نویره، بیروت: دارالطليعة، 2012م/1433ق، ص 109-133، 208ص.

نویسنده علاوه بر این رساله، رساله دیگری با عنوان *تهکم المقلدین*

في مدعى تجديد الدين نیز در رد محمد بن عبدالوهاب نوشته که هنوز

مخطوط است.

10. **الرسالة المرضية في الرد على الوهابية: محمد بن عبدالله بن فيروز (1142-1216ق)، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.**

ابن فیروز از دشمنان معاصر و سرسخت محمد بن عبدالوهاب بود که

در نجد زندگی می‌کرد. او در رساله‌اش تلاش کرد عقاید ابن عبدالوهاب

را رد و انکار کند تا کسی به دعوتش پاسخ نگوید.

11. **سداد الدین و سداد الدین في اثبات النجاة والدرجات للوالدين: محمد**

بن رسول برزنجی (1040-1103ق)، تصحیح عباس احمد صقر حسینی و حسین محمد علی شکری، قاهره: دار جوامع الكلم، 2005م، 426ص.

چاپ‌های دیگری از این کتاب با این اطلاعات موجود است: بیروت:

دارالکتب العلمیة، 1427ق/2006م، 335ص؛ بی‌جا، دارالمدينة

المنورة، 1419ق/1998م، 430ص.

مؤلف این اثر، مفتی شافعی در مدینه و سرسلسله برزنجیان مدنی

بوده است. وی در این کتاب عقاید علی بن سلطان القاری مشهور به ملا

علی قاری را نقد و رد می‌کند. برزنجی در این کتاب، هم عقیده ابوحنیفه

را که معتقد بود آبا و اجداد پیامبر اهل نجات نبوده‌اند را نقد کرده و هم

عقاید برخی فرق دیگر از جمله فرقه وهابیت.

12. **الفتح المبين في جواز الدعاء و إهداء ثواب الأعمال لسيد المرسلين:** محمد بن حسن بن همام دمشقي حنفي (1091-1175ق)، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.  
13. **كشف النور عن اصحاب النور:** عبدالغنی بن اسماعیل النابلسی (1050-1143ق)، تحقیق: احمد فرید مزیدی، مقدمه: احمد محمد مصطفی القادری، سریلانکا، بریلی: دار الآثار الإسلامیة، 1428ق/2007م، 71ص.

این رساله در باب ظهور کرامات اولیا بعد از وفاتشان سخن می‌گوید.  
دو چاپ دیگر از این کتاب نیز موجود است که اطلاعات آن این‌چنین است: پاکستان: لابل پور، 1397ق؛ بی‌جا، مکتبة النورية الرضوية، 1397ق/1977م، 23ص.

14. **لوائح القبول والمنحة والأعزاز في الرحلة لزيارة السيدة زينب و سيدي مدرک و عمر الخباز:** عبدالله بن عمر افیونی (م1154ق)، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.  
رساله‌ای از عالمی حنفي مذهب اهل دمشق و در رد عقاید وهابیون

درباره زیارت قبور انبیا و اولیای الهی است.

15. **مسائل و أجوبة و ربود علی الخوارج:** محمد سلیمان کردی شافعی (1127-1194ق)، مصر، بی‌نا، 1357ق.

مؤلف شافعی مذهب این اثر، متولد دمشق است و در مدینه رشد نمود و در همان دیار متولی فتوا از سوی شافعی‌ها شد. او سؤال‌ها و جواب‌هایی بر ضد دعوت محمد بن عبدالوهاب مطرح ساخته و آن را در مجموعه‌ای با عنوان فوق گردآوری کرده است. این رساله به ضمیمه کتاب *قرة العين في فتاوى علماء الحرمين* (مصر: 1357ق) چاپ شده است.

16. **المشكاة المضية في الرد علی الوهابية:** علی بن عبدالله السویدی البغدادی (م1170ق).

این رساله در کتاب *الرد علی الوهابية؛ نصوص الشریع الاسلامی* (حمادی الریدیسی و اسماء نویره، بیروت: دار الطلیعة، 2012م) در صفحات 21 تا 83 به چاپ رسیده است.

#### ♦ (ب) تألیفات سده 13 قمری

17. **إتحاف أهل الزمان بأخبار ملوک تونس:** أحمد بن أبي الضیاف تونسسی (1217-1291ق)، تونس: الدار التونسية للنشر، 1389ق/1969م، 4 جلد.

این کتاب در اصل تاریخ تونس است که مورخی تونس‌ای آن را نوشته است. نویسنده در خلال بحث‌ها به وهابیون و موضع علمای دینی تونس در قبال آنها پرداخته است. چاپ دیگری از این کتاب با این مشخصات موجود است: تحقیق لجنة من وزارة الشؤون الثقافية، تونس: الدار العربية للكتاب، 1421ق/2001م.

**18. أسنى المطالب في نجاة أبي طالب**: احمد بن زینی دحلان (1232-1304ق)، تحقیق و تعلیق حسن بن علی السقاف، عمان: اردن، دار الإمام النووی، 1425ق/2005م، 152ص.

ناشرین مختلف این کتاب را منتشر کرده‌اند که مشخصات آنها این چنین است: مکه المكرمة: المطبعة الميرية، 1321ق/1903م، 36ص؛ قاهره: المطبعة الميمنية، 1325ق/1905م، 52ص؛ قاهره: مطبعة مصطفى محمد، 1305ق/1887م، 36ص؛ به کوشش صالح الوردانی، قاهره: الهدف الاعلام، 1999م، 114ص؛ تعلیق علی بن حسین هاشمی خطیب، تهران: المطبعة الإسلامية، 1382ق/1962م، 64ص؛ شیکاگو: اوپن اسکول، بی‌تا، 96ص.

این کتاب به زبان اردو نیز ترجمه و با این مشخصات منتشر شده است: محبوب الرغائب ترجمة أسنى المطالب في نجاة أبي طالب، ترجمه محمد نجم الدين علی مدارسی، بی‌تا، 233ص.

ترجمة أسنى المطالب في نجاة أبي طالب، ترجمه مقبول احمد بن غضنفر صاحب دهلوی، هند، بی‌تا، 1313ق، 184ص.

همچنین به فارسی ترجمه و با این مشخصات منتشر شده است: ابوطالب چهره درخشان قریش، ترجمه أسنى المطالب في نجاة أبي طالب، ترجمه: محمد مقیمی، تهران: سعدی، 1351، 102ص.

**19. أشد الجهاد في إبطال دعوى الإجتهااد**: داود بن سلیمان بغدادی نقشبندی (1231-1299ق)، تصحیح عبدالوهاب بغدادی، بمبئی: نخبة الأخبار، 1293ق، 44ص.

**20. الانتصار للأولياء الأبرار**: محمد طاهر سنبل حنفی (م1218ق)، بغداد، بی‌تا، 1345ق.

**21. أنموذج الحقائق**: سید داود بن سلیمان بغدادی نقشبندی حنفی (1231-1299ق)، بی‌جا، بی‌تا، بی‌تا.

در این کتاب جواز توسل به انبیا و صالحین اثبات شده است.

**22. الإيمان و الإسلام**: خالد بن أحمد بغدادی نقشبندی (1190-1242ق)، ترجمه حاج فیض الله افندی، استانبول: مكتبة الحقيقة، 1414ق/1994م، 94ص.

اصل این کتاب فارسی بوده و/اعتقاد نامه نام داشته است که حاج فیض الله افندی کماخی آن را به ترکی استانبولی ترجمه می‌کند و *فوائد* نام می‌گیرد و در سال 1312 ق در استانبول به چاپ می‌رسد. سپس مولانا حسین حلمی ایشیق، اصل کتاب فارسی را در سال 1966 م مجدداً آن را به زبان ترکی ترجمه می‌کند و شرحی بر آن می‌نویسد و سه بخش هم بدان می‌افزاید و آن را *الإيمان والإسلام* نام می‌گذارد. کتاب به بحث درباره ارکان اسلام می‌پردازد و ردی است بر مخالفین و لامذهبین که به زعم نگارنده وهابیون هستند.

**23. تاریخ اشراف الحجاز 1840-1883م؛ خلاصة الكلام في بيان أمراء البلد الحرام:** احمد بن زینی دحلان (1232-1304ق)، تحقیق: محمد امین توفیق، بیروت، لساقی، 1413ق/1993م، 107ص.

در این کتاب نقش علمای حجاز پیش از حرکت سراسری وهابیت بررسی شده است. این کتاب در واقع تحقیقی است که به صورت مقارن بین کتاب *خلاصة الكلام في بيان أمراء البلد الحرام* و کتب دیگر تاریخی معاصر صورت گرفته است. چاپ دیگری از این کتاب با اطلاعات زیر موجود است:

*خلاصة الكلام في بيان أمراء البلد الحرام من زمن النبي عليه الصلاة والسلام إلى وقتنا هذا بالتمام، قاهره: المطبعة الخيرية، 1304ق/1887م، 332ص.*

*خلاصة الكلام في بيان أمراء البلد الحرام، استانبول: مكتبة الحقيقة، 1403ق/1983م، 115ص.*

**24. تبصرة أولى الالباب:** عثمان بن عبدالعزيز بن منصور تمیمی (م1282ق)، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

عثمان عبدالعزيز از سرسخت‌ترین مخالفان محمد بن عبدالوهاب در سدير عراق بود. او که به امر قضاوت اشتغال داشت، چندین رساله علیه ابن عبدالوهاب نوشت؛ از جمله *جلاء الغمة عن تكفير هذه الأمة، منهج المعارج لأخبار الخوارج*. او همچنین قصیده‌ای در مدح داود بن جرجیس بغدادی، از دشمنان محمد بن عبدالوهاب، سروده است.

**25. جلاء الغمة عن تكفير هذه الأمة:** عثمان بن عبدالعزيز بن منصور تمیمی (م1282ق)، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

نویسنده مفتی و صاحب قضاوت در شهر سدیر در زمان ترکی  
بن عبدالله بود. وی به شدت مخالف وهابیت بود و آنها را همچون خوارج  
می دانست. او در این کتاب به شدت علیه افراط‌گرایی تفکرات تکفیری  
وهابیون که باعث رنج و محنت برای مسلمین شده، موضع گرفته است.

26. **الحق المبین في الرد على الوهابيين**: احمد سعید سرهندی فاروقی (1213-1277ق)، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.  
27. **خیر الأمور فی زیارة القبور**: مصطفی بن مصطفی الرومی الصاریاری (1300ق)، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

نویسنده حنفی مذهب این کتاب، به نقد دیدگاه‌های وهابیت در زمینه  
زیارت قبور پرداخته است.

28. **الدرر السنیة فی الرد علی الوهابیة**: احمد بن زینی دحلان (1232-1304ق)، قاهره: مطبعة دار إحياء الكتب العربية، 1347ق/1926م، 14ص.

نویسنده که مفتی شافعی‌ها در مکه بوده، هدف از نگارش این کتاب  
را باطل کردن انکار منکرین زیارت پیامبر ﷺ و توسل و استغاثه به آن  
حضرت دانسته است. کتاب حاضر مجموع چند رساله است که عبارت‌اند  
از: اثبات التصرف لاولیاء الله فی الحیاة و بعدالممات؛ رساله فی  
اثبات کرامات الأولیاء از شهاب‌الدین احمد بن احمد السجعی؛ رساله  
صورة سوال رفع شیخ مشایخ الإسلام شمس الدین محمد الشوبری؛  
نور الیقین فی مبحث التلقین؛ تبصره المؤمنین فی استجاب الثقلین؛  
اوراق البغدادیة فی حوادث النجدیة از ابراهیم الراوی الرفاعی؛ الحجة  
القاطعة علی منکری الدعاء و المولد و الفاتحة ... ویلیه دلائل الحجج  
فی اثبات حجية الأدلة الاربعة من الكتاب و السنة و الاجماع و  
القیاس از مولوی المردانی الباکستانی.

تاکنون چندین چاپ از این کتاب منتشر شده؛ از جمله: استانبول:  
مکتبه ایشیق، 1396ق/1976م؛ قاهره: دار جوامع الكلم، 1991م،  
189ص؛ قاهره: لجنة البحوث والدراسات بالطريقة العزمية،  
1425ق/2005م، 96ص؛ استانبول: مکتبه الحقیقة، 1413ق/  
1993م، 24ص؛ ترکیه: وقف الاخلاص، 1371؛ قاهره: مطبعة  
الحلبی، بی‌تا، 54ص؛ قاهره: مشیخه الطریقه العزمية، 2004م،  
96ص؛ مصر: شركة مکتبه و مطبعة مصطفى البابی الحلبي و  
اولاده بمصر، 1386ق، 72ص؛ بیروت: المکتبه الثقافیة، 1298ق،

72ص؛ به ضمیمه الثورة الوهابية از عبدالله القصيمي، بغداد: الجمل، 2006م.

این کتاب همچنين به زبان اردو ترجمه و با این مشخصات منتشر شده است: الدرر السنوية في الرد على الوهابية؛ مسائل توسل و زیارت، ترجمه: یسین اختر مصباحی، دهلی: قاری پبلیکیشنز، 1342ق، 94ص.

**29. الدر المنيف في زيارة أهل بيت الشريف:** احمد بن احمد مصري، مصر، المكتبة الخديوية، 1267ق.

**30. الرد على بعض المبتدعة من الطائفة الوهابية:** محمد الطيب بن عبد المجيد بن كيران فاسی (1172-1227ق)، قاهره، مطبعة التقدم العلمية، 1909م/1327ق.

نویسنده یکی از علمای فاس مغرب و مالکی مذهب است. وی دارای تصنیفاتی بوده که از جمله آنها رساله‌ای با عنوان فوق است. این اثر به ضمیمه کتاب إظهار العقوق فی الرد علی من منع التوسل إلی الله تعالی بالنبی والولی الصدوق نوشته شیخ مرفی مالکی جزائری آمده است. نیز با عنوان «رد علی مذهب الوهابیین» در کتاب الرد علی الوهابية فی القرن التاسع عشر: نصوص الغرب الاسلامی درجه شده است.

**31. رد علی الشیخ ابن تیمیة:** نجم الدین بن ابی الدر بغدادی، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

**32. الرد علی الوهابية:** ابراهیم بن عبدالقادر طرابلسی (1180-1266ق)، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

**33. رد المختار علی الدر المختار شرح تنویر الأبصار:** محمدمین بن عمر بن عابدین (1198-1252ق)، تحقیق و تعلیق عادل احمد عبدالوجود و علی محمد معوض، بیروت: دار الکتب العلمیه، 1415ق/1994م، 12 جلد.

حاشیه ابن عابدین بر کتاب تنویر الابصار و جامع البحار نوشته شمس الدین محمد بن عبدالله تمرثاشی است. ابن عابدین در این کتاب از جمله در جلد ششم آن مطالبی درباره هواداران محمد بن عبدالوهاب که آنها را خوارج زمانه دانسته است، نوشته است.

**34. الردود علی محمد بن عبدالوهاب:** صالح بن محمد عمری فلانی (1166-1218ق)، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

**35. السحب الوابلية علی ضرائح الحنابلة:** محمد بن عبدالله بن حمید نجدی حنبلی (1232 یا 1236ق-1295ق)، تحقیق و تعلیق بکر بن عبد الله أبوزید و

عبدالرحمن بن سليمان العثيمين، بيروت: مؤسسة الرسالة، 1416ق/1996م، 3 مجلد.

نویسنده که امام در مذهب حنبلی بود، از دشمنان سرسخت محمد بن عبدالوهاب بود. در این کتاب زندگینامه علمای حنبلی آمده است، ولی به طور غالب زندگینامه و شرح حالی از علمای حنبلی وهابی نیامده است و نویسنده تنها به طعن آنها اکتفا کرده است. نیز از برخی آثار ضد وهابیت همچون الصواعق والرعود فی الرد علی ابن سعود نوشته شیخ عقیف الدین عبدالله بن داود حنبلی تمجید کرده است.

**36. السیف الباتر لعنق المنکر علی الاکابر:** علوی بن احمد الحداد (م 1232ق)، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

نویسنده از علمای حضرموت بود و دو کتاب در رد عقاید محمد بن عبدالوهاب و دعوت او تألیف کرد.

**37. سیف الجبار المسلول علی اعداء الأبرار:** شاه فضل الرسول قادری بدایونی (1213-1289ق)، استانبول: مکتبه ایشیق، 1395ق/1975م، 91ص.

بیان گوشه‌ای از جنایات وهابیت مثل جنایت آنها در محرم 1321ق در مسجدالحرام است. این رساله همچنین به ضمیمه کتاب فتنه الوهابیة از زینی دحلان آمده است. این کتاب در هند و ترکیه نیز با این مشخصات منتشر شده است: هند، 1260ق/1849م، 46ص؛ استانبول: وقف الاخلاص، 1412ق/1992م.

**38. السیوف المشرقیة لقطع أعناق القاتلین بالجهة والجسمیة:** علی بن محمد المیلی جمالی (م 1248ق)، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

نویسنده مالکی مذهب و اهل تونس این کتاب، به نقد برخی از عقاید وهابیون همچون تجسیم پرداخته است.

**39. الصارم المسلول علی من انکر التسمیة بعبد النبی و عبدالرسول، او، شفاء قلب کل سوول فی جواز من تسمى بعبد النبی و عبدالرسول:** محمد عابد السندی (1190-1257ق)، تحقیق عبده محمد جان بن عبدالله النعیمی، کراچی: المکتبه المجددیة النعیمیة، 1428ق/2007م، 54ص.

**40. صلح الإخوان من أهل الإیمان و بیان الدین القیم فی تبرئة ابن تیمیه و ابن القیم:** داود بن سلیمان بغدادی نقشبندی (1231-1299ق)، بمبئی: مطبعة نخبة الاخبار، 1306ق.

نویسنده در این رساله تأکید بر حیات برزخی اموات کرده است و اینکه اموات دارای شعور و احساس هستند. این کتاب با عنوان *صلح الاخوان في الرد على من قال على المسلمين بالشرك والكفران في الرد على الوهابية لتكفيرهم المسلمين* نیز منتشر شده است.

**41. الصواعق والرمود في الرد على ابن سعود:** عبدالله بن داود الزبيري (م1225ق)، تلخیص محمد بن بشر، امارات، بی تا.

کتابی با بیست مقاله در رد عقاید محمد بن عبدالوهاب، نوشته نویسنده‌ای حنبلی مذهب است.

**42. عقد نفیس في رد شبهات الوهابی التعیس:** اسماعیل بن محمدباشه تمیمی تونسی (1164-1248ق)، تونس، بی تا.

نویسنده مالکی مذهب این کتاب دارای نوشته دیگری با عنوان *المنح الالهية* در رد عقاید محمد بن عبدالوهاب و پیروانش است.

**43. عقود اللال في التوسل بالنبي والال:** محمود محمد قابادو (1230-1288ق)، تونس، بی تا.

**44. غسل الدرر عما ركب هذا الرجل (محمد بن عبدالوهاب) من المحن:** عثمان بن عبدالعزيز بن منصور تمیمی (م1282ق)، بی جا، بی تا.

یکی از قضات اهل سدير به نقد و بررسی دیدگاه‌ها و عقاید محمد بن عبدالوهاب پرداخته است.

**45. فتنة الوهابية:** احمد بن زینی دحلان (1232-1304ق)، استانبول: مكتبة الحقيقة، 1411ق/1991م، 152ص.

این رساله به این موضوع اشاره دارد که در زمان سلطنت سلطان سلیم سوم، حوادث زیادی اتفاق افتاد که فتنه وهابیت یکی از آنهاست و وهابیون بر حجاز و حرمین مسلط گردیدند و شامی‌ها و مصری‌ها را از عمل حج باز داشتند.

این رساله به ضمیمه رساله *الصواعق الالهية في الرد على الوهابية* از سلیمان بن عبدالوهاب نجدی نیز آمده است.

اطلاعات چاپ‌های دیگر این کتاب این چنین است: ترکیه: دارالشفقة، 1357ق/1978م، 24ص؛ استانبول: حسین حلمی بن سعید، 1978م، 59ص؛ استانبول: بی تا، 24ص؛ این کتاب به زبان‌های مختلف از جمله انگلیسی، فرانسوی، اردو و فارسی ترجمه شده



است. اطلاعات کتاب‌شناسی ترجمه‌های فارسی این کتاب در زیر آمده است:

سرگذشت وهابیت (بر آغاز پیدایش)، ترجمه: ابراهیم وحید دامغانی، تهران: گلستان کوثر، چاپ اول، 1376، 34ص، پالتویی؛ فتنه وهابیت، ترجمه محمدرضا دین پرور، تهران: مسجد قبا، 1367، 30ص؛ فتنه وهابیت، ترجمه: همایون همتی، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، مرکز چاپ و نشر، 1367، 59ص؛ تهران: نشر مشعر، 1386، 64ص؛ فتنه وهابیت سلفی‌گری، ترجمه: علی اصغر رضوانی، قم: مسجد مقدس جمکران، 1385، 45ص، رقعی.

**46. فصل الخطاب من کتاب الله وحديث الرسول وكلام العلماء في مذهب ابن عبد الوهاب:** سليمان بن عبدالوهاب نجدی (1200-1233ق)، تحقیق لجنة من العلماء، قاهره: بی‌نا، 1306ق، 176ص؛ استانبول: مکتبه ایشیق کتبی، 1399ق، 176ص.

این کتاب یکی دیگر از آثار سلیمان بن عبدالوهاب برادر محمد بن عبدالوهاب در رد عقاید وی است. این اثر در مکتبه ایشیق ترکیه در سال 1399 قمری و در نشر مشعر به سال 1391 در 176صفحه نیز انتشار یافته است. همچنین با عنوان حجة فصل الخطاب فی ابطال مذهب محمد بن عبدالوهاب و هی رسالة المؤلف الی حسن بن عیدان (مقدمه محمدحسین حسینی جلالی، شیکاگو: مدرسه آزاد شیکاگو، 1427ق، 67ص) نیز منتشر شده است. این کتاب با نام الصواعق الالهية فی الرد علی الوهابية نیز توسط ناشرین مختلف به چاپ رسیده است.

**47. القول المقتنع فی الرد علی الألبانی المبتدع:** عبدالله بن محمد بن صدیق غماری (1328-1413ق)، مغرب: طنجة، مؤسسة التألیف والطباعة، 1406ق/1986م، 24ص.

**48. كنز المطالب فی فضل البيت الحرام وفي الحجر والشادروان وما فی زیارة القبر الشریف من المآرب:** حسن عدوی حمزاوی (1221-1303ق)، قاهره، بی‌نا، 1282ق/1865م، 244ص.

این اثر از نویسنده‌ای مالکی‌مذهب و مصری در رد عقاید وهابیت درباره زیارت قبر پیامبر 6 است. این کتاب اولین بار در شهر فاس مغرب در 1280ق به چاپ رسید.

49. لزوم اتباع مذاهب الأئمة حسماً للفوضى الدينية: محمد بن محمود الحامد (م1289ق)، قاهره: دار الأنصار، 1403ق/1983م، 47ص.

این کتاب رديه‌ای بر دعوت محمد بن عبدالوهاب و پیروان وی است. این کتاب در برخی کشورهای دیگر از جمله اردن و سوریه با این مشخصات منتشر شده است: اردن: الزرقاء، مكتبة المنار، 1403ق/1983م، 43ص؛ سوریه: حماة، مكتبة دار الدعوة، 1390ق/1970م، 52ص.

50. لمع الشهاب في سيرة محمد بن عبدالوهاب.

این رساله از مؤلفی ناشناس است و در سال 1233ق تألیف شده است. متن این رساله در کتاب الرد علی الوهابیة؛ نصوص الشرق الاسلامی (حمادی الرديسی و اسماء نويرة، بيروت: دار الطليعة، 2012) در صفحات 150 تا 157 آمده است.

51. مطالع السعود بطيب أخبار الوالي داود؛ تاريخ العراق ونجد من سنة 1188ق/1747م إلى سنة 1242هـ: عثمان بن سند بصري نقشبندی (1180-1242ق)، تحقیق عماد عبد السلام رؤوف، بيروت: الدار العربية للموسوعات، 1431ق/2010م، 678ص.

نویسنده این کتاب از فقهای حنبلی مذهب معاصر محمد بن عبدالوهاب است که مخالفت خود را با دعوت وی ابراز داشته است. ناشرین مختلف اقدام به نشر آن کرده‌اند؛ از جمله:

تحقیق سهيلة عبد المجيد القیسی و عماد عبد السلام رؤوف: بغداد: الدار الوطنية للنشر، 1411ق/1991م، 500ص؛ عراق: موصل، مطبعة دار الحكمة، 1991م، 500ص.

همچنین امین حسن مدنی حلوانی آن را تلخیص و کتاب در قاهره و بمبئی با این مشخصات وارد بازار نشر شده است: خمسة و خمسون عاماً من تاريخ العراق 1188-1242ق، و هو، مختصر کتاب مطالع السعود بطيب أخبار الوالي داود، قاهره: مكتبة الفتح/1950م، 231ص.

مختصر تاريخ عثمان بن سند البصري، المسمى، بمطالع السعود بطيب أخبار الوالي داود، بمبئی: المطبعة الحسينية، 1304ق/1886م، 64+7ص؛ تحقیق محب الدين الخطيب، قاهره: المطبعة السلفية، 1371ق/1950م، 231ص.

52. **المعتقد المنتقد، شاه فضل الرسول القادري البدابوني (1213-1289ق)**، تعلیق أحمد رضا خان قادری بریلوی، استانبول: مکتبه حامدیه، 1403ق/1983م، 270ص.

چاپ دیگری از این کتاب با عنوان دیگری و با این مشخصات موجود است: *تنقیة الإیمان من عقائد مبتدعة الزمان: المعتقد المنتقد*،

بی‌جا، المقطم للنشر، 1428ق/2008م، 345ص.

53. **المنح الإلهية في طمس الضلالة الوهابية: اسماعیل بن محمدباشه تمیمی** تونسسی (1164-1248ق)، مقدمه محمد حسین حسینی الجلالی، شیکاگو: این اسکول، 1427ق، 180ص.

نویسنده از فقهای مالکی مذهب بوده است. این رساله در مجموعه

مقاله زیر نیز به چاپ رسیده است:

*الرد علی الوهابية؛ نصوص الغرب الاسلامی، بیروت:*

دار الطلیعة، 2008م، ص 169-270.

54. **المنحة الوهابية في الرد علی الوهابية: داود بن سلیمان بغدادی نقشبندی** (1231-1299ق)، استانبول: مکتبه ایشیق، 1394ق، 44ص.

این نوشتار کیفیت شنیدن مردگان و ظهور کرامات از طرف بزرگان

ایشان را تبیین می‌کند و به زندگانی حقیقی پیامبران در آرامگاه‌هایشان

می‌پردازد. چاپ‌های دیگری از این کتاب نیز موجود است؛ از جمله:

استانبول: مکتبه الحقیقة، 1414ق/1994م؛ هند: بمبئی، 1305ق.

55. **المنهل السیال فی الحلال والحرام، سیدمصطفی بن رمضان بُرلسی بولاچی** (1215-1263ق)، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

56. **النشر الطیب علی شرح الشیخ الطیب: ادریس بن احمد حسنی وزانی** (م1272ق)، قاهره: المطبعة المصرية، 1349ق/1929م، 2 جلد.

چاپ دیگری از این کتاب با این مشخصات موجود است: قاهره: دار

الکتب الحدیثة، 1352ق، 2 جلد.

57. **النقول الشرعية فی الرد علی الوهابية: حسن بن عمر شطی (1205-1274ق)**، تحقیق بسام حسن عمقیة، دمشق: دار غار حراء، 1997م، 90ص.

نویسنده این کتاب از مخالفین سرسخت محمد بن عبدالوهاب بود و

نسبت ادعای نبوت به او داده بود. کتاب او شامل پنج فصل است. در

فصل اول به بحث اجتهاد می‌پردازد و اینکه هر کسی نمی‌تواند ادعای

اجتهاد کند. فصل دوم در مورد شرک و بدعت و اقسام آن است. در

فصل سوم به این مقوله پرداخته که انبیا و شهدا در قبور خویش مرده

نیستند، بلکه دارای حیات واقعی هستند. در فصل چهارم درباره جایز بودن توسل و استغاثه و شفاعت توضیحاتی داده شده و در فصل پنجم استحباب زیارت قبور آمده است.



گزارشی از  
کتاب  
« پاسخ جوان  
شیعی به  
پرسش‌های  
وهابیان »

\* احمد ربیعی فر



350

سراج منیر

\* دانش آموخته حوزه.

(يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ).<sup>1</sup>

در طول تاریخ همواره دشمنان مکتب اهل بیت: در پی ضربه زدن به این مکتب مقدس بوده‌اند و جنود ابلیس تمام توان خویش را برای مبارزه با انوار الهی به میدان آورده‌اند، تا جایی که دست به قتل اولیای الهی زده و با کشتار و تبعید آنان، سعی در خاموش سازی انوار قدسی داشته‌اند، اما علی‌رغم فعالیت‌های آنان، خواست خداوند بر این تعلق یافته است که نور ولایتش را در تمام هستی پر فروغ سازد و پرچم لاله‌الا الله را بر فراز گنبد هستی برافرازد.

یکی از حربه‌هایی که همواره در مقابل رهیویان طریق هدایت به‌کار گرفته شده است، ایجاد شک و شبهات اعتقادی و فکری در راستای مبارزه با تفکر ناب توحیدی بوده است. در مقابل اولیای الهی نیز چنان که در مدرسه علمی اهل‌بیت: شاهد آن هستیم، در کنار پیشبرد تفکر و علوم الهی، به رفع این شبهات پرداخته و با پاسخ‌های قاطع، راه نفوذ شک و شبهه را در جبهه اولیای الهی سد کرده و مانع انحرافات فکری و عقیدتی در این جبهه شده‌اند.

در دهه‌های اخیر، وهابیان از طریق نشر کتب و ایجاد شبکه‌های رسانه‌ای گسترده، شبهات و سوالات فکری متنوع و متعددی را متوجه شیعیان کرده‌اند که طبق معمول با پاسخ‌های علمی و قاطع علمای شیعه مواجه شده‌اند، اما می‌بینیم آنان با وجود دریافت پاسخ‌های قاطع، دوباره همان شبهات را مطرح می‌کنند. این امر از طرفی نشان‌دهنده ضعف علمی و شکست جبهه وهابیت در این کارزار است و از جانب دیگر نیز نشان می‌دهد که مقصود وهابیت از ایجاد شبهات اعتقادی، گرفتن پاسخ و رسیدن

1. سوره صف، آیه 8.

به حقیقت نیست بلکه تنها تشویه صورت تشیع و تضعیف اعتقادات عوام است. از این رو مقصود علمای شیعه از پاسخ دادن به این شبهات عمدتاً تنویر افکار مسلمین بوده و مانع از تأثیرگذاری شبهات معاندین بوده است.

### ◆ گزارش محتوای کتاب

کتاب *پاسخ جوان شیعی به پرسش‌های وهابیان* به قلم محمد طبری شامل پاسخ‌های شیعه به 178 پرسش متنوع است که وهابیان متوجه شیعیان می‌دانند. در واقع این کتاب پاسخی است به کتابچه‌ای با عنوان «سؤالاتی که باعث هدایت جوانان شیعه شد». وهابیان این کتابچه را با هدف هجوم به عقاید شیعیان نگاشته و منتشر کرده‌اند. نویسنده این کتابچه، 178 سؤال مطرح‌شده را به اصطلاح عامل هدایت جوانان شیعه می‌داند. از این رو کتاب *پاسخ جوان شیعی* ابتدا بدون در نظر گرفتن مسائل جانبی نقاط ضعف کتاب مزبور را در قالب پیشگفتار برشمرده و پس از آن به این مطلب اشاره کرده که در کتابچه وهابیان بیش از هر چیز روی سه موضوع تکیه شده است:

1. ارتداد صحابه: شیعه معتقد است صحابه بعد از پیامبر مرتد شدند!
2. سب صحابه: شیعه به صحابه پیامبر ناسزا می‌گوید!
3. بی‌احترامی به عایشه همسر پیامبر گرامی!

نویسنده کتاب *پاسخ جوان شیعی* پیش از پاسخ دادن به سؤالات کتابچه مزبور، ابتدا با تمسک به کتب اصلی مورد قبول وهابیان به صورت علمی و مستند اثبات می‌کند که در واقع این سه اتهام به خود وهابیت و طرفداران آنها وارد است که ما در اینجا به‌طور خلاصه گوشه‌ای از این دلایل را نقل می‌کنیم:

### 1. ارتداد صحابه

ابن اثیر جزری در جلد دهم کتاب *جامع الأصول فی أحادیث الرسول* در موضوع «حوض» ده روایت از صحیح بخاری و مسلم نقل کرده که همگی حاکی از ارتداد



گروهی از صحابه بعد از رحلت پیامبر ﷺ است؛ مانند این روایت که بخاری و مسلم از ابوهریره نقل می‌کنند که پیامبر ﷺ فرمود:

«يَرِدُ عَلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَهْطٌ مِنْ أَصْحَابِي فَيَجْلُونَ عَنِ الْحَوْضِ فَأَقُولُ يَا رَبِّ أَصْحَابِي، فَيَقُولُ: إِنَّهُ لَا عِلْمَ لَكَ بِمَا أَحَدْتُوا بَعْدَكَ، إِنَّهُمْ ارْتَدُّوا عَلَيَّ أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى». أَخْرَجَهُ الْبُخَارِيُّ وَالْمُسْلِمُ؛<sup>1</sup>

در روز قیامت گروهی از اصحاب بر من وارد می‌شوند، ولی آنها را از حوض می‌رانند. می‌گویم: خدایا، آنها اصحاب من هستند. خطاب می‌آید: تو نمی‌دانی بعد از تو چه بدعت‌هایی گذاشتند. آنها مرتد شدند و به حال (کفر و جاهلیت) پیشین بازگشتند.

یا روایتی دیگر که بخاری در صحیح خود نقل می‌کند:

عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: بَيْنَا أَنَا قَائِمٌ إِذَا زُرْمَةٌ حَتَّى إِذَا عَرَفْتُهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَقَالَ: هَلُمَّ. قُلْتُ: أَيْنَ؟ قَالَ: إِلَى النَّارِ وَاللَّهِ. قُلْتُ: مَا شَأْنُهُمْ؟ قَالَ: إِنَّهُمْ ارْتَدُّوا بَعْدَكَ عَلَيَّ أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى؛

پیامبر فرمود: من در کنار حوض می‌ایستم، ناگهان گروهی ظاهر می‌شوند. آن‌گاه که آنان را شناختم، یک نفر میان من و آنها پدیدار می‌شود و می‌گوید: بیایید برویم. می‌گویم: آنها را کجا می‌بری؟ می‌گوید: قسم به خدا به سوی آتش. می‌پرسم: چه کرده‌اند؟ می‌گوید: مرتد شده‌اند و به حالت پیشین بازگشته‌اند.<sup>2</sup>

## 2. سبّ صحابه

در این زمینه باید بینیم پایه‌گذار سبّ صحابه و دشنام به آنان کیست تا گریبان او را بگیریم، نه شیعه را که هرگز صحابه‌ای را لعن نکرده و دوستدار صحابه پیامبر بوده

1. صحیح بخاری، کتاب الرقاق، باب فی الحوض، ص 1139، ح 6585؛ جامع الاصول، ج 10، ص 469، شماره 7998.  
2. صحیح بخاری، کتاب الرقاق، باب فی الحوض، ص 1139، ح 6587؛ جامع الاصول، ذیل شماره 7998.

است، البته به غیر از آنان که طبق مستندات فریقین از راه حق منحرف شده‌اند. اکنون ببینیم چه کسانی سب صحابه را رواج داده‌اند:

الف) مسلم در صحیح خود از عامر فرزند سعد بن ابی وقاص نقل می‌کند:  
 أَمَرَ مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ سَعْدًا، فَقَالَ: مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسُبَّ  
 أَبَاتِرَابٍ؟ فَقَالَ: أَمَا مَا ذَكَرْتُ ثَلَاثًا قَالَهُنَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَلَنْ أُسَبَّهُ؛  
 معاویة بن ابی سفیان به سعد وقاص فرمان داد که علی 7 را لعن  
 کند و گفت: چه چیزی تو را از دشنام دادن به ابوتراب بازداشته  
 است؟ سعد پاسخ داد: هرگاه سه مطلب را که رسول الله درباره او  
 گفته به خاطر می‌آورم، هرگز او را دشنام نمی‌دهم...<sup>1</sup>

ب) ام سلمه همسر پیامبر خدا 6 در نامه‌ای به معاویه نوشت:  
 كَتَبْتُ أُمَّ سَلْمَةَ إِلَى مُعَاوِيَةَ: إِنَّكُمْ تَلْعَنُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ﷺ عَلَى  
 مَنَابِرِكُمْ وَ ذَلِكَ إِنَّكُمْ تَلْعَنُونَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَ مَنْ أَحَبَّهُ، وَ  
 أَنَا أَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ أَحَبُّهُ وَ رَسُولَهُ ﷺ. فَلَمْ يَلْتَقِ إِلَيَّ كَلَامُهَا؛  
 شما بالای منبر علی را لعن نمی‌کنید، بلکه خدا و رسول او را لعن  
 می‌کنید؛ زیرا می‌گویید لعنت بر علی و بر دوستدارانش. من شهادت  
 می‌دهم که خدا و رسول او از دوستداران علی هستند. اما معاویه به  
 سخن وی اعتنا نکرد.<sup>2</sup>

### 3. بی حرمتی به عایشه

یکی از اموری که بارها کتابچه مزبور شیعه را به آن متهم کرده است، این است که شیعه به عایشه همسر پیامبر 6 نسبت ناروا می‌دهد؛ درحالی که تفاسیر شیعه در سوره مبارکه نور، خلاف آن را گواهی می‌دهد. انتقاد شیعه به عایشه، مربوط به لشکرکشی وی به بصره و شورش بر امیرمؤمنان علی 7 است و دامن او را از مسئله افک تنزیه می‌کند، لیکن بخاری در صحیح با صراحت آورده است:

1. صحیح مسلم، باب فضائل علی بن ابی‌طالب، ضمن حدیث 2404.  
 2. العقد الفرید، ج 5، ص 114؛ رک: خصائص نسائی، ص 133، حدیث 91؛ سیر اعلام النبلاء، ج 3، ص 31؛ فتح الباری، کتاب فضائل الصحابة، ج 7، ص 71.

قَامَ النَّبِيُّ 6 حَظِيْبًا فَاَشَارَ نَحْوَ مَسْكِنِ عَائِشَةَ فَقَالَ: هَهُنَا الْفِتْنَةُ  
ثَلَاثًا مِنْ حَيْثُ يَطْلُعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ؛

پیامبر به خانه عایشه اشاره کرد و فرمود: «فتنه از اینجا است» و

می‌افزاید: «شاخ شیطان از اینجا بیرون می‌آید»<sup>1</sup>.

نویسنده کتاب پاسخ جوان شیعی پس از اینکه به‌طور اجمال در پیشگفتار کتاب، به این سه محور کلی می‌پردازد، به پاسخ‌گویی به سؤالات مطرح در کتابچه و هابیان می‌پردازد و تمام 178 سؤال را یک به یک پاسخ می‌گوید. سؤالات پاسخ داده شده در این کتاب بر اساس موضوع دسته‌بندی نشده‌اند بلکه با موضوعات متنوع مطرح شده‌اند؛ موضوعاتی مانند:

- بیعت امیرالمؤمنین علی 7 با خلفا؛

- مسأله ولایت امیرالمؤمنین علی 7؛

- ازدواج فرزندان امام علی 7 با فرزندان صحابه؛

- مسأله فدک و ظلم و ستم به دخت نبی 6 حضرت فاطمه زهرا 3؛

- صلح امام حسن 7؛

- قیام عاشورا؛

- ارتداد صحابه؛

- عدالت صحابه؛

- مهدویت؛

و موارد دیگر.

امید است که این کتاب و امثال آن، روشنایی بخش راه رهروان مکتب اهل بیت: باشد و تلاش‌های نویسندگان و علمای شیعه در این جهت مورد رضای حضرت حق واقع شود و غبار شبهات را از آینه اذهان مسلمین بزدايد.

1. صحیح بخاری، باب ما جاء فی بیوت ازواج النبی، ص 514، حدیث 3104؛ صحیح مسلم، شماره 2905، فرع 49.





# گزارشی از سایت



### ◆ مقدمه

در این برهه از زمان، فضای مجازی یکی از بزرگ‌ترین و تأثیرگذارترین فضاهاست که نقش به‌سزایی در تبیین و آشنایی با فرهنگ‌ها و عقاید بشر دارد و نوع بهره‌گیری از این فضا نتایج متناسب با آن در پی دارد.

یکی از مسائلی که در این دوره از تاریخ بسیار مورد توجه قرار گرفته، مسائل اعتقادی می‌باشد که افراد کج‌نگر با استفاده از این فضا عقاید باطل خود را ترویج می‌کنند. کسانی که با این مسائل روبه‌رو می‌شوند، به دنبال جاهایی می‌گردند که بتوانند به تأیید یا رد این عقاید بپردازند و نتایج مورد نظر خود را بگیرند و ذهن آشفته‌شان را به آرامش برسانند. اینجاست که وظیفه ما سنگین‌تر می‌گردد و ما را وامی‌دارد با بهره‌گیری از این فضاها، عقاید و افکار باطل یا صحیح را معرفی کنیم و به کمک حق‌جویان بشتابیم.

در این زمینه به معرفی پایگاهی می‌پردازیم که با بهره‌گیری از متخصصان و کارشناسان دینی می‌تواند کمک شایانی را به حق‌جویان کند. این پایگاه، پایگاه مؤسسه آموزشی پژوهشی مذاهب اسلامی ([www.mazaheb.ir](http://www.mazaheb.ir)) می‌باشد.



## ♦ بخش‌های مختلف پایگاه مذاهب اسلامی

1. بخش پرسش و پاسخ
  2. بخش ارسال سؤال
  3. بخش کتابخانه و سایر کتاب‌ها
  4. بخش مقالات
  5. بخش جدیدترین پرسش‌ها و پاسخ‌ها
  6. بخش محبوب‌ترین‌ها
  7. بخش اخبار
- هر یک از این بخش‌ها را به تفکیک معرفی می‌کنیم.

### 1. بخش پرسش و پاسخ

این بخش در شش موضوع سؤالات را طبقه‌بندی کرده است:

| پرسش و پاسخ |                    |   |
|-------------|--------------------|---|
| نمایش # همه |                    |   |
| 1138        | عقاید              | 1 |
| 602         | فقه                | 2 |
| 714         | تفسیر و علوم قرآنی | 3 |
| 522         | رجال و حدیث        | 4 |
| 576         | تاریخ              | 5 |
| 712         | فرقه‌های انحرافی   | 6 |

در ششمین موضوع از این بخش می‌توانید سؤالاتی را که کاربران در زمینه‌ی فرقه‌های انحرافی از کارشناسان پایگاه پرسیده‌اند، ببینید.

### 2. بخش ارسال سؤال

حقیقت‌جویان محترم می‌توانند سؤالات خود را در زمینه‌های مذاهب اسلامی و فرقه‌های انحرافی و به خصوص فرقه ضاله وهابیت و... را در این بخش مطرح کنند و

پاسخ‌های جامع و کامل کارشناسان را در ایمیل خود یا در سایت مذاهب اسلامی مشاهده فرمایند.

### ارسال سوال

بر کردن فیلد هایی که با علامت \* مشخص شده اند، الزامیست.

نام و نام خانوادگی: \*

آدرس ایمیل: \*

سن و تحصیلات شما:

شهر:

وب سایت:

کد امنیتی (حساس به حروف بزرگ و کوچک):

کد امنیتی نمایش داده شده را وارد کنید: \*

سوال خود را در کادر زیر بنویسید: \*

### 3. بخش کتابخانه و سایر کتابها

در این دو بخش می‌توانید کتاب‌هایی را که برای آشنایی با مذاهب و عقاید انحرافی قرار داده شده است، به صورت فهرست‌وار مطالعه و مشاهده کنید و با کلیک روی هر یک از دو بخش می‌توانید موضوعات مورد نظر خود را انتخاب کنید تا کتب مربوط به همان موضوع برای شما نمایش داده شود.

| سایر کتابها |   |
|-------------|---|
| نمایش # همه |   |
| #           | لینک وب   |
| 70          | 1 <a href="#">بر گستره کتاب و سنت</a>                     |
| 59          | 2 <a href="#">الرّدّ علی الوهابیه</a>                     |
| 45          | 3 <a href="#">اصالت مهدویت در اسلام از دیدگاه اهل سنت</a> |
| 96          | 4 <a href="#">آشنایی با فرق و مذاهب اسلامی</a>            |



| کتاب‌ها |   |             |
|---------|---|-------------|
| #       | لینک وب                                       | نمایش # همه |
| 1451    | برسمان علوی                                   | 1           |
| 2035    | روابط امام علی(ع) و خلفا به روایت نهج البلاغه | 2           |
| 1239    | کتابشناسی برسنش و پاسخ                        | 3           |
| 1947    | اسماعیلیه، تاریخ و عقاید                      | 4           |
| 1743    | آزادی و دموکراسی از دیدگاه اسلام و لیبرالیسم  | 5           |
| 1571    | اهل سنت، باورها، اندیشه‌ها                    | 6           |
| 1596    | بزه‌شناسی سزا در بایدها و نبایدهای ناسزا      | 7           |
| 1636    | پاسخ به شبهات عباداری                         | 8           |

#### 4. بخش مقالات

این بخش دارای هفت موضوع است و در موضوع عقاید و کلام می‌توانید مطالب خوب و قابل استفاده‌ای در زمینه فرقه‌های انحرافی و وهابیت مشاهده کنید و مورد بهره برداری علمی قرار دهید.

چند عنوان از موضوع عقاید و کلام را می‌توانید در زیر مشاهده کنید:

#### مقالات

- اهل بیت پیامبر اکرم (100 مطالب)
- سیاسی-اجتماعی (7 مطالب)
- رجال (25 مطالب)
- تفسیر و علوم قرآن (3 مطالب)
- عقاید و کلام (36 مطالب)
- فقه و اصول (15 مطالب)
- مناسبت‌ها (8 مطالب)

| #  | عنوان مطلب  | باردیده‌ها |
|----|---|------------|
| 1  | نماز و دعا در کنار قبور اولیای الهی                       | 351        |
| 2  | بررسی عصمت حضرت آدم علیه السلام، از دیدگاه قرآن           | 426        |
| 3  | نقد و بررسی نظریه تکامل (داروینیسیم)                      | 508        |
| 4  | نگاهی به مخالفت وهابیان با بنای قبور بر مزار اولیای دین : | 598        |
| 5  | نماز و دعا در کنار قبور اولیای الهی :                     | 595        |
| 6  | برتری نیت از عمل:   | 739        |
| 7  | تاریخچه فرقه ماتریدیه:                                    | 606        |
| 8  | سلفی و سلفی گرگی:   | 572        |
| 9  | رجعت در اندیشه شیعی                                       | 860        |
| 10 | سلفیه و تقریب   | 763        |

## 5. جدیدترین پرسش‌ها و پاسخ‌ها

در این بخش می‌توانید آخرین پرسش‌هایی را که کاربران مطرح کرده و کارشناسان پاسخ داده‌اند، مشاهده کنید.

## 6. محبوب‌ترین‌ها

در این بخش که مطالب ارزنده‌ای در زمینه عقاید انحرافی دارد، می‌توانید محبوب‌ترین مطالب و پرسش‌ها را که کاربران مشخص کرده‌اند، مشاهده کنید.

## 7. اخبار

در بخش اخبار، آخرین خبرهای جهان اسلام و خبرهای مرتبط با عقاید انحرافی و مذاهب، در اختیار کاربران محترم قرار گرفته است. امید است با بهره‌گیری از تعالیم اسلامی و با بهره‌مندی از فضای مجازی که نقش به‌سزایی در تبیین عقاید و فرهنگ‌ها دارد، بتوانیم قدمی در راه پیشبرد اهداف بلندمرتبه دینی برداریم و نقش خود را در این زمینه به شایسته‌ترین شکل ایفا کنیم و یاری خداوند تبارک و تعالی را در این مهم می‌طلبیم.